بیان خرقه ص ۴۳۸ بیان شنیدن سرود و رقص کردن ص ۴۴۱

ص ۴۴۵ باید و کشتن شی - درکتاب حمادیه فی کتاب الاستحسان

۴۴۶ باید و کشتن شی ص ۱۹۰ ... بیان احکام غنا ص

نام این کتاب قلمی

(مرآت الصفا لسنت المصطفی)

افغان ... از بابش

... دستان ...

الحمد لله الذي جعلنا ...

... علی ...

قل ...

١٨٢٣٩

٢٩٤

حکایت [illegible] بزرگ که عبد الله عباس رضی الله عنه بیا [illegible] و
از [illegible] شنا [illegible] گفت [illegible] او بعد از [illegible] شمار [illegible]
[illegible] خوان الحمد [illegible] باشی [illegible] و آخر [illegible] باشی
[illegible] و اگر [illegible] باشی [illegible] و آخر [illegible]
[illegible] و اگر غریب باشی بوطن خود باز رسی اما
[illegible] اخلاص دقیقی بایه خوان [illegible] حکایت [illegible] الخواطر
[illegible] که امام زین العابدین علی بن الحسین رضی الله عنهما فرزند
خود را بعلم داد معلم او را سوره فاتحه بیاموخت کودک بیامد و [illegible]
خود زین العابدین خواند زین العابدین رضی الله عنه [illegible] بدر [illegible]
داده اسپ و [illegible] تخت [illegible] جامه بمعلم فرستاد مردمان او را گفتند [illegible]
[illegible] یک سوره معلم مستحق چندین صلة و عطیه شد زین العابدین
گفت این سوره [illegible] ان شرفی هست که ملک [illegible] سوره [illegible]
[illegible] این سوره نفرستاد بر آدم و نوح و خلیل و انبیاء [illegible]
رسول علیه السلام بوده ان [illegible] و دنیا [illegible] کسی [illegible]
که این سوره او را بیاموخت [illegible] یک حرف از حروف این سوره
حق تمام نشناخته باشد لا اله الا الله الملك الحق الیقین
و السؤال حق والحشر حق والصراط حق والمیزان حق
[illegible] حق والجنة حق والنار حق [illegible] عبد القادر
جیلانی [illegible] [illegible] روح چشم یا رب [illegible] و نور دیده [illegible] یا رب
[illegible] شیخ [illegible] چه [illegible] حال [illegible] عینی [illegible]
[illegible] وار [illegible] آنکه [illegible] ز [illegible] رونق [illegible]
[illegible] اعتبار [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] قراری [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] نعمت الله [illegible] [illegible] [illegible]
یک قران عرق [illegible] گلستان [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] کند [illegible] بقدر [illegible] جواری [illegible]
[illegible] [illegible] و مازو را برای سیاهی بکیرد و [illegible]
سیاهی او از [illegible] [illegible]

نام این کتاب مرات الصفا در اول جمله جواهد بعد

بسم الله الرحمن الرحیم انه هو العلیم الکریم

ربنا و الهنا بحرمت طاها و یسین و قرآنا و مکة و منی بنا و المدینة و سکنا و ا
الصلوات من ادانا جمله مومنان را توفیق ارزانی فرمای تا صلوات مکفرات تقصیرات
دافعات درجات بالحضور و الحاجات باول اوقات ادا کنند و بذکر الله مشغول
شوند و بواسطه اشتغال بحاجات امرا و خوانین و وزرا و سلاطین و ترددات بسوت
اعوان بطالین و قهرمانان سلاطین غافلین از ادای نماز وقت اول و از ذکر
خدا کاهلی و غفلت نورزند اما بعد میگوید جامع الکتاب بعون الله الوهاب آیات
و احادیث و روایات رواة ثقات در باب معرفت اوقات و تعجیل صلوات و غیر
ذالک من المعاملات جمع نمودم و نام این کتاب مرات الصفا لسنت مصطفی نهادم
و درین باب یاری و مددکاری از حق سبحانه میخواهم و ادای احکام این نسخ در اصول
چند بیان کنم اصل اول در بیان توحید و صفات
موجد در تفسیر حسینی نزد آیت کریمه هو الاول می آرد او ست پیش از همه اشیا و بیدا آرنده
رنده آنها یعنی قدیم ازلیت او را بدایت نیست و الآخر و پس از فنا موجودات یعنی
باقی ابدیست که آخریت او را نهایت نیست شعر اول بی اول اول بی ابتدا
آخر او آخر بی انتها بود نبود اینک بلند ست و پست باشد این نیز نباشد که هست

والظاهر آشکار او وجود او بکثرت دلایل و الباطن و نهان که حقیقت ذات
او از ادراک و فهم هر عاقل بیرونست صاحب کشف الاسرار آورده است
که زبان از روی اشارت میگوید ای فرزند آدم خلق عالم در حق تو چهار طایفه
اند اول گروهی که اول ترا بکار آیند چون پدر و مادر دویم قومی جمعی که آخر زنده
گانی دست تو گیرند چون اولاد و احفاد سیم زمره که آشکارا با تو باشند چون
دوستان و یاران چارم فرقه که پنهان با تو معاش کنند چون زنان و کنیزکان رب
العالمین میفرماید که هیچ اعتماد برین ها مکن و در کارسازی خود ایشان امیدوار
اول منم که ترا از عدم بوجود آوردم آخر منم که بازگشت تو بمن خواهد بود ظاهر
منم که اسرار حقایق صورت تو خوبترین وجهی بیار آستم باطن منم که اسرار حقایق
در دل تو ودیعت نهادم اول آخر تویی کیست حدوث قدم
ظاهر و باطن تویی چیست وجود عدم اول بی انتقال آخر بی ارتحال ظاهر بی چند
چون باطن بی کیف و کم در بحر الحقایق آورده است که اولست در عین آخریت
و آخرست اولیت و بر همین منوالست ظاهریت در عین باطنیت و باطنیت در ظاهریت شیخ
ابو سعید خراز را پرسیدند که خدا را بچه شناختی گفت بآن که میان اضداد

نام این کتاب حرآت الصفا لعسنت المطضی

جمع کرده پس این آیه خواند و فرمود که متصور نیست جمع اضداد الا از حیثیت واحد
و اعتبار واحد دران واحد اوّلی و در اوّل آخری و باطنی و هم دران دم ظاهر
تو محیطی در همه اندر صفات و زهمه پاکی و مستغنی بذات ایضاً فیه قوله تعالی
و لم یکن له کفواً احد محققان گفته اند که توحید بنفی وجود متماثل در ذات و
متکافی در قوت یا متاخر باشد در رتبه بمثابه معلول مثل والد و یا معیت دار
بمثابه معلوم مثل ولد یا بتقدم در آن بمنزله علة مثل والد و یا معیت دارد
بمثابه مقارن مثل کفو پس تمهید قاعده توحید که بقل هو الله احد تقدیم
یافت بلم یلد که مقتضی صنف اولست و لم یولد که اقتضاء نفی صنف دویم میگوید
و لم یکن له کفواً احد که مقتضی صنف سیوم است تمام شد و امام جمال الدین سیا
جی رحمة الله فرمود که معطله گویند عالم را صانع نیست و فلاسفه برانند که هست اما
او را نام نیست و مذهب ثنویان آنست که شریک دارد و مشبهه را اعتقاد آنست
که نحوی بخلق مانند یهود و سایر نصاری گویند او را زن و فرزند هست معتقد
مغان آنست که کفو دارد و چون بنده مؤمن گفت هو از تعطیل بیزار شد چون
بحضرت گفت الله از گفتار فلاسفه بیزار گشت چون گفت احد از روش ثنویه برات

نمود و چون بر زبان راند که الله الصمد از مذهب مشبهه دور شد و چون لم یلد
خواند از یهود و ترسا بیزاری کرد و چون لم یکن له کفوا احد گفت از معتقد مغان
تبرا نمود و بعضی گفته اند که اسرار از کلمهٔ هو بهره گیرد و الله ارواح از ذکر الله ارتیاح
یابد دلها از نور احد محظوظ شود عقول از سر الله الصمد نصیب یابد نفس
از تعقل لم یلد و لم یولد متمتع گردد و شخص از لم معنی و لم یکن له کفوا احد
بمراد رسد و گفته اند کلمهٔ هو قسم والهانست لفظ الله بهرهٔ دانشورانست نام احد
حظ محبانست گفتار الله الصمد نصیب عارفانست الفاظ لم یلد و لم یولد
قسط عاقلانست و لم یکن له کفوا احد از آن عامهٔ مومنانست هر که بسر هو رسید
واله است هر که الله را داند عالم است هر که احدیت دریابد محب است هر که صمدیت
بشناسد عارفست هر که لم یلد و لم یولد اعتقاد کند عاقل است هر که
هر که لم یکن له کفوا احد را تصدیق نماید مومنست و هر که این همه معانی را جمع کند
موحد خالص است فیه ایضا عند آیة کریمه قل اعوذ برب الناس الآیة و محققان
بر آنند که عدد پنج که مراتب کلیه که آن احضرات خمسه خوانند و منحصر در وی است دلا
لت بر نهایت و تمامی آن دارد بدین جهت او را دایره گویند و دور او اشارت بر آن
کهر چند

که هر چند او را در نفس او ضرب کنند و حاصل را در وضرب نمایند الی غیر النهایة
بهمان پنج بصورت اصل خود آید و در نهایت خود را نماید چون بیست و پنج و صد و
بیست و پنج و علی هذا القیاس پس خلاصهٔ مکونات که انسانست حد وجود پیکر بد
یع منظرش به پنج عضو منتهی شود که راس و یدین و رجلین و اطراف هر یک از آنها
باز به پنج انتها یافته و در یدین باعداد اصابع ظاهرست و در راس که بطراف علو علاوه
بیشتر دارد ظاهرش بحواس خمسه معوذهٔ ظاهری و ظاهرش باطنش به پنج حس دیگر آراسته
شد و موید این قولست آنکه در معوذهٔ ثانیه که سوره قرآنی بدو منتهی می گردد پنج بار
لفظ الناس بتکرار یافته و درین عدد اسرار بی نهایت مندرجست فی التفسیر القشیری
قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا آباءکم و ابناءکم و اخوانکم الآیة علامة الصدق
فی التوحید قطع العلاقات و مفارقة العادات و هجران المعارف و الملاحظات
و الاکتفاء بالله فی جمیع الحالات فی التفسیر السلمی قوله تعالی لا تتخذوا الهین ا
ثنین انما هو اله واحد الآیة قال ابو سلیمان رحمه الله نهاک ربک ان تتخذ الهین اثنین ا
و تدعی معه شریکا فاتخذت آلهة و دعیة شرکاء فکیف یصح لک التوحید و انت تعبد
نفسک و هواک و مرادک و تعبد نفسک الحق فانک تصل الی محل العبودیة فیه ایضا

قوله تعالی اذا کشف الله الضر عنکم اذا فریق منکم بربهم یشرکون الآیة قال بعضهم الله کا
شف کل ضر وانت تدردو تشکر النعم علی ابواب العبید هل هو الا شرک
ظاهر فیه ایضا قوله تعالی ان لن یجیرنی من الله احد الآیات قال بهذه تدل
علی الاخلاص والتوحید اذ التوحید هو النظر الی الحق وهذا لا یصح الا بالاقبال
علی الله والاعراض عما سوی الله والاعتماد علیه دون ما عداه در تذکرت
الاولیاء در ذکر عبد الله جلالی رحمه گفت توحید حقیقی آنست که فانی شوی در والا
که او از هوای خود و در وفای او از جفای خود تا فانی گردد کل بکل وگفت توحید محو آثار بشریه
است و تجرید الوهیت در ذکر ابو سعید خرازی آردوی گفت اول توحید فانی شدن
همه چیزهاست از دل موحد بجملگی بخدای تعالی بازگشتن در ذکر جنید رحمه الله آ
ردوی گفت غایت توحید انکار توحید است یعنی هر توحید که بدان انکار کنی آن
آن توحید است در ذکر ابو عبد الله جلالی آردوی گفت مردرا که جویند
در میدان علم جویند انکه در میدان حکمت آنکه در میدان توحید اگر درین سه میدان نباشد
طمع از دین او بگسلید در نفحات الانس در ذکر ابو اسحاق ابن شهر کازرونی
می آرد که وقتی حضرت شیخ رحمه رسول الله را بخواب دید و از آن حضرت پرسید
کما التوحید

کما التوحید یا یسمع ببالک او خطر فی خیالک فالله سبحانه
علی خلاف ذالک کما العقل یا رسول الله قال ادناه ترک الدنیا
والاعلاه ترک التفکر فی ذات الله فیه ایضا در ذکر علی بن سهیل بن ازهر
می آرد که از وی پرسیدند که حقیقت توحید گفت قرب من الظنون بعید من الحقا
یق فی الفواید قال بعضهم جملة التوحید فی کلمة واحدة وهو ان لا یتصور
فی فهمک شیئا الا ان تعتقد الله سبحانه بخلافه من وجوه در شرح عوارف
می آرد سئل عن بعض اهل التوحید عن الدلیل علی ان الصانع واحد قال ذالجیب
وفقر الادیب وسقم الطبیب بزرگی رحمه میفرماید بیت از ساحت دل غبار غفلت رفتن
وز غیر توجه بخدا آوردن مغرور سخن مشو که توحید خدا واحد دیدن بود نه واحد گفتن
شرح لمعات می آرد بیت توحید حقای خلاصه مخترعات باشد بسخن یافتن از
مخترعات رو نفی وجود کن که در خود یابی چیزی که نیابی ز فصوص لمعات فی الفو
اید قال اهل المعرفة کلمة التوحید خمسة احرف فمعنی الالف تبرء المومن جمیع ما دون
معنی الواو الوداع من خلق الله ومعنی الحاء حفظ امانات الله ومعنی الیاء یقین
بضمان الله ومعنی الدال دعوة الی عبادت علی الله وقال علی کرم الله وجهه

لا يضر مع التوحيد عمل كما لا ينفع مع الشرك [...] عمل قال الشـ
لا يهدم التوحيد وعمل الخير لا يبطل الشرك قال بعـ[...]ـيد هو ان تغير فارغا عن
كل شي سوا الواحد الفرد وقال الجنيد رض اشرف كلمة في التوحيد ما قال الصديق رض
الله عنه سبحان من لم يجعل للخلق سبيلا الى معرفته الا العجز قال شبلي رح اصل التوحيد ثلثة
اشياء ارضا من الله بصنع قدرته والقول لامر الله بحسن ادبه والتصديق برسالته
سوله يحيى بن معاذ رحمه الله انه قال ان لم اكن لطعمتك داعيا فلست بغيرك داعيا
قال رضي الله عنه هذا اصل التوحيد لفظا ومعنى قال ابو طاهر رحه الخلق ثلثة
الموحد والمشبهة والمعطلة والمذاهب ثلثة توحيد وتشبيه وتعطيل فالموحد دخل
المدينة وتمكن فيها والمشبهة دخل من باب وخرج من باب والمعطل لم يدخل في
المدينة فله الخذلان ومن استقر المدينة فله الرحمة في الباب القوت من خزانة
الملكوت في الفصل الرابع في الشهادة التي هي اول المباني الاسلام وما ذكرنا
من وصفه تعالى فهو ظاهر التوحيد المتصل بفرض الشهادة وباطنه لا يدرك بالعقول
والافهام ولا يجري [...]ى ترتيب المعقول والكلام به تخييل الافكار بل بمشاهدة
الحكم بل [...] بساط الاسباب ورفع وجود الاغيار والحكمة تقتضي اثبات
الوسايط

وسايط والاسباب في فتاوي الحاديث في كتاب استحسان من تفسير شيخ
شهاب الدين سهروردي رحه قيل مات رسول الله صلى الله عليه وسلم وما يدري
ما الروح ولم يخبر الله احدا من خلقه ولم يعط علمه احدا من عباده در نفحات
الانس در ذكر حجة الاسلام امام محمد غزالي قدس سره مي آرد انه كتبه الى بعض اصدقائه
روح هست نيست نمايست كه هيچ كس را بدو راه نيست و سلطان وقائم ومتصرف دل
بود وقالب اسير و بيچاره ويست هرچند پندار قالب بند وقالب از وي بجز كل عالم را
ثم را با قيوم عالم همين مثالست كه قيوم عالم بهست نيست نمايست كه هيچ ذره را از ذرات
عالم قوام ووجود نيست بخود بلكه بقيومي ويست وقيوم هر چيزي بضرورت با وي بهم باشد
وحقيقت وجود ويرا بود ووجود مقوم از وي برسبيل حجة عارية بود وهو معكم اينما
كنتم اين بود وليكن كسي كه معيت نداند الا معيت جسم بجسم ومعيت عرض با عرض
وآن هر سه در حق قيوم عالم محال باشد اين نيز معيت فهم نتوان كرد معيت قيو
ميت قسم رابعست بلكه معيت بحق اين است واين نيز نيست هست نمايست كسانيكه
اين معيت را نشناسند قيوم را بجويند و باز نمي يابند ايضا منه كرباد باد
كه در هوا صافي از زمين برخيزد برصورت منارة مستطيل بر خويش مي پيچد كسي

که در نگر و پندارد که خاک خود آبی جنباند و می سنجاند و نه چنانست بلکه با هر ذره از ان هوا ست
که هر که و دست لیکن هوا را نتوان دید پس خاک در هیچ بنست هست نمایست و هوا هست
نیست نمای پس خاک را در حرکت جز مسخرگی و بیچارگی چاره نیست در دست هوا زیر دست
و سلطنت هوا ناپیدا فی الباب القوت سیل ابن عباس این تذهب الارواح
عند مفارقت الاشباح قال این یذهب ضوء المصباح عند فناء الادهان و الثانی الروح
سر غریب من اسرار الغیب تحیر الافهام و العقول عن درک فلا یزداده تعریف شیئا
من اسراره الا تحیرا او حشا انتهلی عبارته قوله فصارت معصیة آدم سبب عمارت
الدنیا کما کانت طاعت سبب عمارت الآخرت و لذالک قیل حب الدنیا راس
کل خطیئة و الزهد فیها اصل کل طاعت و کیمیای سعادت در اصل توکل توحید می
آرد همانا تو گوئی که بنده بی اختیار است پس ثواب و عقاب و جزاست و شریعت و فرستادن
پیغامبران برای چیست که بدست هیچ کس هیچ چیز نیست بدانکه این جایگاهیست که
شرع در توحید و در توحید شرع گوید و درین تردد بسیار سیم کشتیها، ضعفا غرق شدند
و ازین مهلکه کسی خلاص شود که بروی آب تواند رفت باری سباحت تواند کرد و بیشتر خلق
سلامتی ازان یافتند که خود را درین آب نینداختند و غرق نگشتند و عوام خلق آنانند که این کار را ندانند

وشفقت

وشفقت بر ایشان بود که ایشان را بساحل این دریا بگذارند تا غرق نشوند و کسانیکه
در دریای توحید نشستند بیشتر غرق شدند و بدان سبب که صاحب نداشتند
و نیز بود که فهم توحید ندارند که بیاموزند با خویشتن غره شده باشند و طلب
آن نکنند و اندرین دریا غرق شدند بدین که گویند که بدست ما چیزی نیست و بیهوده ای
میکنند و کسی را که بشقاوت حکم کرده است بجهد حاجت نباشد و این همه جهل است
وضلالت و سبب هلاک است و حقیقت این کار با شناختن دشوارست هرچند
~~وضلالت و سبب هلاک است وحقیقت این کار با شناخت دشوارست هرچند~~
که نشاید که ازاد در کتب نویسند لیکن چون سخن تا انجا رسید شمه ازان گفته آید
بدانک این ثواب و عقاب که جزاست نه ازانست که تو کاری کردی و کسی با تو خشم
گرفت و بانتقام تو عقوبت کند یا از تو شاد شد و ترا بمکافات مکافات آن
خلعت دهد ازین صفات الوهیت دور است لیکن چنانکه بواسطه خون یا خطر
خلط دیگری در باطن تو غلبه کند و ازان چیزی تولد کند که از ا بیماری گویند و چون
... دار و غلبه کند ازان حالت دیگر تولد کند که آزا تندرستی گویند همچنین چون
شهوت و خشم در تو غلبه کند و ترا اسیر خود کند ازان آتشی تولد شود که در میان جان
تو افتد و هلاک تو دران باشد و برای این گفت رسول علیه السلام الغضب قطعة

من النار گفت نه آن خشمیست که اثرا بر خویشتن مسلط کرده بلکه پاره آتش دوزخ را
بکشد نور ایمان آتش دوزخ را بکشد تا دوزخ جز یا مومن فان نورک اطفأ لهبی دو
از ایمان فریاد کند که هیچ حدیث درمیان نه بلکه خود طاقت نور آن ندارد بهزیمت شود چنانکه
پشه از باد همچنین نار شهوت از نور عقل بهزیمت شود پس از جای دیگر بتو چیزی دیگر بتو نیا
هند آورد برای تو خواهند داد انما اعمالکم ترد الیکم پس تخم آتش دوزخ شهوت و خشم
توست و آن با تو در درون توست و اگر علم الیقین میدانی می بینی چنانکه گفت کلا لو تعلمون
علم الیقین لترون الجحیم پس بدانکه چنانکه زهر آدمی را به بیمارستان بلکه بگورستان فرستد و
خشم و انتقام در میانه بمعصیت و شهوت دل ترا بیمار کند آن بیماری آتش تو گردد و آن آ
آتش نه از جنس آتش دنیاست بلکه چنانکه سنگ مقناطیس آهن را بخود کشد دوزخ
دوزخی را بخود کشد هیچ خشم درمیان نه و جانب ثواب و عقاب نیز چنین میدان
این جواب آنست که گفتی ثواب و عقاب چراست اما آنکه گفتی که شریعت و فرستادن
پیغامبران برای چیست بدانکه آن قهراست تا خلق را بسلسله قهر به بهشت
برند چنانکه گفت انتم تتهافتون علی النار و انا اخذ بحجزکم شما چون پروانه خو
یش تن را در آتش اندازید و من کمر شما را گرفته ام و نمیگذارم پس بدانکه یکی از خلق
سلسله

سلسله جباری وی سخن پیغامبرانست که ازان فهم و هشیاری کند تا راه از سرای
شناسد و از وی هراس غبار آینه عقل فرو شوید تا این حکم که راه آخرت
گرفتن بهتر از راه دنیاست در وی بنماید و از وی راه رفتن تولد کند و آن ا
رادت اعطاد رکار افتد که مسخر آنست اگر خواهد و اگر نه و بدین سلسله تا بقهرا
از دوزخ باز میدارد و به بهشت میرساند و مثل این با چون شبانیست که رمه
گوسفندان دارد و بر راست او مرغزاریست سبز است و برچپ غاری که در وی
سباع موذیات است و این شبان درکنار غار ایستاده و چوبی در دست
گرفته تا بضرورت گوسفندان از ترس چوب از جانب غار بجانب مرغزار شوند
و معنی فرستادن پیغامبران اینست اما آنکه گفتی که اگر بشقاوتی حکم کرده است
جد و جهد چه سود دارد این سخن بر وجهی درست است و بر وجهی باطلست
و این سخن درست سبب هلاک تست که نشان آنکس که بشقاوت حکم کرده
است آن بود که در دل وی افکند تا جد و جهد نکند و کار نه دهد رو دو نشا
ن آنکس که بمرگ وی حکم کرده است که از گرسنگی بمیرد گوید اگر مرگ من رسیده است
زراعت فایده ندارد نکارم لاجرم ندرود و نشان آنکس که بسعادت وی حکم
کرده است که وی را بزراعت و تجارت و نان خوردن بدارد پس آن حکم

بلکه اسباب است

بهرزه کر نیست وهرکس را به کاری آفریده اند اسباب آن بروی آسان کردانیده
اند انکه بی سبب مهر بدان کار مبره پسانند برای این کفت اعلموا فکل میسر لما خلق که بنکر
که اعمال و احوال خویش بر تو میرانند بقهر بشارت عاقبت برخوان وجون جهد
نیکار غالب شد بر تو بدانکه آن بشارتیست که مینماید ترا که بسعادت امامت حکم کر
ده اند که تمام بسر بری و اکر بطالت وغفلت بر تو غفلت غالب کرده اند و این بیهوده در
دل تو افکنده اند که اکر در ازل بجهد من حکم کرده اند سعی چه فایده ازینجا منشور جهالت خود
برخوان و بدانکه هرکز بدرجه امامت نرسی جون این حقایق بشناختی این همه اشکا
ل برخیزد و توحید قرار کیرد و معلوم شود که میان شرع و عقل و توحید هیچ تناقض نیست
نزدکسانیکه وی را چشم بصیرت کشاده اند در مکتوبات ملک المشایخ شیخ شرف الدین
منیری تغمده الله برحمته وجعل مثواه بجنته در مکتوب اول می آرد توحید باری تعالی در سه
درجه بیان میفرماید درجه اول توحید آنست که نفحه از نفحات قدم وجذبه از جذبات
کرم وبرقی از بروق عدم بروجه قبول باستقبال قدم برونده آید وسبل جهل وغشاوه
غفلت از چشم حقیقت بین او کشاید طالب صادق در نور آن برق نیز بنکرد وخود را ازا
بس دانستن توحید وخیال وصول از فرق تا قدم به زنار بیند ونفس خود را مشاهده کند
که در پیش هزار بت و هوا سجده میکند انکاه آتش غیرت در سینه او زبانه زند ورخ

نیاز

در روی نیاز بحضرت بنده نواز آرد جون اضطرارش بنهایت رسید در سر او ندا از غیب رسد
که ای سلیم دل ندانستی که معبود تو مقصود تست و تا تو غیر ما بجوئی و می پرستی از ما دو
ری و مرا نشناختی زیرا که هوای تو خدا نفس و ند تو تست جون تو در پیش هزار بت
هر روز سجده میکوئی کفتن تو و دانستن تو که خدا وند یکیست سودی ندارد علم بی عمل
وبالست وقول بی فعل مکالست اکر خواهی که توحید تو ثابت کردد قبله دل یکتا کن و
از غیر خدا تبرا کن انکاه مجاهده نو از سر آغاز کن وبقطع علایق و عوایق مشغول
شو و پای بر همه مرادات خود نه تا بمدد حق همه آرزوها از تو بیفتد دل تو از همه مجرد شود
مدح و ذم رد و قبول خلق یکسان کردد وجون رونده درین مقام رسید با اول درجه تو
حید رسیده باشد درجه دویم آنست که جون طالب صادق بمجاهده و در مکابره
و ترک مرادات آیینه دل از زنکار طبع بشری جلا دهد جندان از نور ظهور حق بر
طالب آشکارا شود که همه اجزا در پیش چشم شهود او در اشراق نور ذره جز تواری شدن
روی نیست همچنین جو آفتاب حقیقت در ظهور آید ذرات وجود وکون را در دل وی جای
نمی ماند نه از انکه بنده خدای کردد یا بخدای بپوندد و یا ذات وی مضمحل کردد و بحقیقت
نیست شود نابودن دیکرست و نادیدن دیکر جنانکه یکی در آینه نکرد آینه را نبیند زیرا
که مستغرق جمال خودست وتواند کفت که آینه نیست شد یا آینه عین جمال کشت یا جمال آینه

شد و دیدن قدرت در مقدورات هم چنین باشد بی‌تفاوت دانی و این حالت را
صوفیان فنا خوانند و الفناء فی التوحید این باشد و طالبان درین متفاوت باشند
کسی که باشد که در هفته یکساعت برین حضرت بار یابند و کس باشد که هر روز ساعت و کس باشد
که مستغرق این مقام باشد درجهٔ سیم الفنا فی الفنا گویند و این آنست که چون اکثر اوقات
مستغرق مشاهدهٔ نور الله از کمال استغراق و قوت استیلا رحساس رونده بفنا خود
و آگاهی از فنای خود دانستن او که این نور جمال و یا جلال است بیک هجوم رخت وجود
در چشم شهود بکشم عدم برد و هم از وی بیفتد که آگاهی رونده بفناء خود اشارت بتفرقه
میکند و جمع آن جمع الجمع است که خود را و تمام کاینات را در نور ظهور حق گم
کند و آگاهی ازین گم کردن گم کند این حالت را صوفیان فنای فنا و محو محو خوانند
و شورش انا الحق و سبحانی درین مقام پیدا آید و توحید بی‌شریک درین قرار حجت
یابد. بیت تو در و گم شو وصال این است و بس : گم شدن گم کن کمال این است و بس : بیت تو در و گم
تو در و گم کو تفرید این بود : گم شدن گم کن که توحید این بود در تفسیر حسینی می آرد یعلم ما
بین ایدیهم و ما خلفهم میداند خدای آنچه پیش آدمیانست از امور آخرت و آنچه از
پی ایشانست از کارهای دنیا و لا یحیطون به علما و احاطه نمیتوانند کرد جمیع عالمیان
بذات خدا از دانش یعنی الهی معلوم نگردد زیرا که مقتضاء او عدم احاطه علم است
بدو و حقیقت

بدو و حقیقت علم احاطه است بمعلوم و کشف او بر سبیل تعظیم از غیر او بس احاطه
نانمودن علم چیز را که ذات او مقتضی عدم احاطه است بدو ممتنع باشد چه زوال
ذاتیات و قلب حقایق روا نیست و عدم احاطه علم بدو نه از قصور علمیت و نقصان آن
نیست بلکه از کمال ذات متعالی و بی‌نهایتی اوست. بیت کی دریابد او را عقل چالاک :
که برونست از سر حد ادراک : تماشا کن باسما و صفاتش : که آگه نیست کس از کنه ذاتش :
در تفسیر زاهدی آرد هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء قدیر علیم بآیه
اول صفت کرد کمال قدرت خود را و بدین آیه خبر داد از کمال علم خود که آن لغت
غریبست که گویند انا اول و آخر و ظاهر و باطن ای انا عالم بحقیقته لا یخفی علی شیء
و دیگر تاویل هو الاول اخبار است از همیشه بوده گی وی و الآخر اخبار است از همیشه باشی
وی و نیست پیدا بصفات خدایی همیشه بوده گی و همیشه باشی و بی بعزیزی و حکیمی و
حی و سمیعی و الباطن و نیست پیدا بصفا و نهان از چگونگی یعنی بچون نیست الظاهر
دلیل هستی و الباطن دلیل بچونی و مخالفان در صفت خداوند بر دو قسمند یکی قسم از
ایشان غالیان که غلو کنند دیگر مقصران آنانکه غلو کنند مشبه اند خدای را ند را انکار صفت
کنند و آنانکه مقصر انند جهم و دهریانند و طبایعیانند فی المدارک هو الاول هو الله الذی کان
قبل کل شیء و الآخر الذی یبقی بعد هلاک کل شیء و الظاهر بالادلة الدالة علیه و الباطن

مخالفان در صفت خدا بر دو قسمند

بکونه غیر مدرک با الحواس کان مرئیا و الواو للاول معنا با الدالة علی انه الجامع
بین الصفتین الظهور و الخفاء و اما الوسطی فعلی انه الجامع بین مجموع الصفتین
الاولین و مجموع الاخرین فهو المستمر الوجود فی جمیع الاوقات الماضیة والاتیة و هو فی
جمیع الاوقات الماضیة جمیعها ظاهر و باطن وقیل الظاهر العالی علی کل شیء الغا
لب له من ظهر علیه اذا علاه و غلبه اذ الحکم الباطن الذی بطن کل شیء ای علم باطنه ف
بیضاوی هو الاول السابق علی سایر الموجودات من حیث انه موجدها و محدثها
والاخر الباقی بعد فنائها ولو بالنظر الی ذاتها مع قطع النظر عن غیرها ای هو الا
ل الذی یبدی منه الاسباب و ینتهی الیه المسببات والاخر خارجا والاخر ذهنا وا
ظاهر وجوده لکثرة دلایله والباطن حقیقة ذاته فلا تکتنهها العقول والغالب علی کل
شیء او العالم بباطنه والواو الاولی والاخیره للجمع بین الوصفین والمتوسط لل
جمع بین وهو بکل شیء علیم یستوی عنده الظاهر و مشاهیر مفسرین و المخفی ای عزتا
ویلات و تجلیات آیه کریمه که از خلفاء راشدین و عبادلهٔ فاضلین و مشاهیر مفسرین و جما
هیر مجتهدین مشهورست و از سلف تا خلف مقبول و معروف است اینست که از تفسیر
زاهدی و مدارک و بیضاوی و غیره دیدی و از کتب معتبره ملاحظه نمودی اگر مومن موحد
کاملی برین اعتماد داری و برهمین اعتقاد بمیری که تا از جملهٔ سعادتمندان محشور
کردی واز

واز اویل ملحدین و تبدیل مبتدعین و تغیر آیه کریمه برنکی دیکر میکنند و بمقالات رد
یه و خیالات غویه وحدت وجود ثابت میکنند روی کردانی زیرا که هر چه از تاویل و تحمیل
مفسرین و عقاید مجتهدین مخالفت بدعت و ضلالتست اصل دویم از کناهان کذشته تو
به کردن و بدرکاه آمرزنده پشیمان آمدن تفسیر حسینی می آرد قوله تعالی و توبوا الی الله و باز کردید
کاه الهه شما ایها المومنون ای کروندکان لعلکم تفلحون شاید که شما رستکار شوید بسبب توبه یک مومنیک
را توبه فرمود که هیچ کس از جریمه و خطاء و غیبت خالی نیست در قشیری آورده است که محتاج تر بتو
به آنست که خود را محتاج بتوبه نداند و در کشف الاسرار آورده است که همه را از مطیع و عاصی
بتوبه فرمود تا عاصی شرمنده نکردد چه اگر فرمودی ای کناهکاران شما توبه کنید موجب رسوائی کناهکاران
شدی چون در دنیا رسوائی عاصیان نمی خواهد امید است که در عقبی نیز رسوا نکند
چو رسوا نکردی بچندین خطاء درین عالم پیش شاه و کدا ـ دران عالم هم ز خاص و عام
بیامرز و رسوا مکن والسلام ایضا فیه قوله تعالی قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم بکو ای
بندکان من آنانکه اسراف کرده اند بر نفسهای خود یعنی افراط نموده اند در کناهان از حد
در کذشته اند لا تقنطوا من رحمة الله نومید مشوید از بخشش خدا این آیت قرآن امیدوا
ترین آیت است در خبر آمده است که دوست نمیدارم که در دنیا و آنچه در دنیاست مرا باشد
عوض این آیت چه این آیت از دنیا و آنچه در دنیاست بهتر است در معالم آورده که ابن مسعود

اصل دویم از کناهان کذشته

رحه در مسجد درآمد دید واعظی ذکر آتش دوزخ وسلاسل واغلال آن میکند فرمود که
کای مذکر چرا مردمان را از رحمت خدای نومید میکردانی مکر نخوانده قل یا عبادی الذین ا
سرفوا الآیه در فصول آورده که تمام ترجمهٔ آیت سه چیز است اول لطف خطاب که فرمود
یا عبادی ونکفت یا ایها العصات دویم رفق در عتاب که کفت اسرفوا ونکفت اخطا
وسیم تنبیه بر اسباب که فرمود لا تقنطوا در فتوحات آورده لا تقنطوا ان ثت وهر چه حق تعالی
ازان نهی فرموده است باز استادن ازان لازم است بس قنوط بهیج روی روا نیست
سه نومید مشو که نا امیدی کفر است ان الله یغفر الذنوب جمیعا بدرستی که خدای بیا
مرزد همه کناه کاران را اکرچه بسیار باشند بغیر شرک که مطلقا آمرزیده نشود وبعضی علما کو
یند که غفران ذنوب بشرط توبه است واین قید خلاف ظاهر است در وسیط با یسناد خود
از اسماء بنت یزید آورده است که وی کفت شنیدم از رسول خدا که فرمود ان الله یغفر الذنوب
جمیعا ولا یبالی انه هو الغفور الرحیم بدرستی که خدای آمرزنده کناهان وبخشنده بنده کانست
وبیمار بیمارستان جرم وعصیان را جز این آیت حاصل نشود وسرکردان ناں بیابان نفس وهوا
را آزادی طریق جز بمدد این آیت بسر نشود وسرکردانان بیابان نفس وهوا راسه ندارم
هیچ کونه توشه راه بجز لا تقنطوا من رحمة الله تو فرمودی که نومیدی میارید ز من لطف و
عنایت چشم دارید بدین معنی بسی امیدوارم به بخشایش بس امیدوارم امید دردمند از
رواکن

دل امیدوار ازاد واکن ایضا فیه قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله ای آنها که
کرویده اید باز کردید بخدای توبهٔ نصوحا بازکشتن خالص یعنی توبه کنید وباز بر کناه
نروید معاذ بن جبل رحه فرمود که توبهٔ نصوح آنست که تایب عود نکند چنانکه شیر به
پستان عود نمیکند حسن بصری کفت توبه نصوح دو رکن دارد اول ندامت کناهان
دویم عزیمت ترک کناه آینده سه توبه چون باشد پشیمان آمدن بر در حق نو
مسلمان آمدن خدمت از سر کرفتن بانیاز در حقیقت روی کردن از مجاز
فیه ایضا قوله تعالی الذین یحملون العرش آنانکه بر میدارند عرش را و حمله
عرش اشرف ملائکه اند در کشاف آورده است که حق تعالی جملهٔ فرشتکان را امر فرماید حق تعالی جمله فرشتکان
را که تا بهر صبح شام از روی اجلال واکرام بر حملهٔ عرش سلام میکنند ومن حوله
آنانکه کرداکرد عرش اند از کروبیان که ایشان طوافان میکویند وایشان هفتاد هزار
صف اند که عرش را در میان کرفته اند یسبحون بحمد ربهم تسبیح میکویند مقرون بحمد
وستایش پروردکار ایشان ذاکر اند بذکر خداوند بمجامع ثنا از صفات جلال
واکرام در معالم نقل میکویند که حملهٔ عرش هشت اند چهار میکویند سبحانک اللهم وبحمدک
لک الحمد علی حلمک بعد علمک وچهار دیکر میکویند سبحانک اللهم وبحمدک لک الحمد علی عفوک
بعد قدرتک وکویا که ایشان بنسبت کرم الهی با ذنوب بنی آدم این کلمات میکویند

ویستغفرون للذین آمنوا و آمرزش میخواهند از خدای برای آنانکه گرویده‌ا
ند و میگویند ربنا وسعت کل شیء رحمة وعلما ای آفریدگار ما فرا رسیده علم تو
به همه چیزها از روی بخشش و دانش یعنی رحمت و علم تو بهمه چیزها رسیده است فاغفر
للذین تابوا پس بیامرز آنانرا که توبه کرده اند و بتو بازگشته اند واتبعوا سبیلک و پی روی
کرده اند راه ترا که دین اسلام است و سنت سید انام وقهم عذاب الجحیم و نگاه دار ایشا
نرا از عذاب دوزخ ربنا وادخلهم ای پروردگار ما لطف کن و در آر تا نباز او پی روان
دین اسلام را یا همه مومنانرا جنات عدن بوستانها اقامت التی وعدتهم آن بوستانها
که بمحض فضل وعده کرده‌ای ایشانرا ومن صلح من آبائهم و در آر ایشانرا در بهشت هم که شایسته
بود از پدران شان وازواجهم و زنان ایشان وذریاتهم و فرزندان ایشان یا سرور را
ایشان در بهشت بدیدار از ایشان تمام گردد انک انت العزیز الحکیم بدرستی تو غالبی و از
هیچ مقدور عاجز نشوی دانایی هرچه کنی از حکمت بیرون نبود نیه ایضا قوله تعالی وعباد الرحمن
و بندگان پرستنده‌گان خدای بزرگ رحمن اضافت برای تخصیص و تفضیل
است در فصول آورده است جناح اسم رحمن خاص است بحق سبحانه این بندگان
نیز بارگاه قرب خداوندند این بندگان الذین یمشون علی الارض آنانند که میروند بر روی خواص
زمین هونا از روی تواضع بسکینة و وقار میروند و بردباران نیکوکاران و اذا

خاطبهم

اذا خاطبهم الجاهلون و چون خطاب کنند ایشانرا نادانان قالوا گویند ایشان در جواب
جاهلان سلاما قولی با سلامت یعنی سخن گویند که بدان سخن سلامت باشند
از زمانه شم مراد ترک تعرض سفاهت و اعراض از مجادله و مکالمه
اگر گوئیم زراق و سالوسی بگو هستم دو صد چندان و میرو و چون از مجامله ایشا
ن با خلق از صحبت خبر داد از معامله ایشان با حق در خلوت بدین آیت دیگر خبر
میدهد که والذین یبیتون لربهم و آنانکه شب بروز می آرند برای پروردگار خود
سجدا سجده کنندگان در وقتی قیاما و بر پای استادگان وقت دیگر مراد سجده
و قیام نماز است والذین و ایشان اند که با وجود اجتهاد در طاعت و اتصاف
بخشوع روز و خشوع شب یقولون میگویند از روی ترسکاری که ربنا اصرف
عنا ای پروردگار ما بگردان از ما عذاب جهنم عذاب دوزخ را ان عذابها بدر
ستی که عذاب دوزخ غراما هست دایم و لازم یعنی جاوید است انها بحقیقت دو
زخ ساءت مستقرا آید آرام گاهیست دایم و لازم و مقاما و بد جایی بودنی والذین
اذا انفقوا و ایشان آنانند که چون نفقه کردند لم یسرفوا اسراف ننمودن و از حد در
نگذشتند یعنی در محرمات و معاصی صرف نکردند ولم یقتروا و تنگ فرا نگرفتند و
بخل نورزیدند یعنی حق الله از مستحق باز نگرفتند و کان ذالک بین قواما و بود ایشان

نزا میان اسراف و اقتار راست ایستاده یعنی طریق اعتدالی مرعی
داشته و از طرفین که مذموم است احتراز نموده‌اند وسط را مکین هم کرده‌اند
زیرا که خیر الامور اوسطها آورده‌اند که بعضی مشرکان بجناب رسالت
مآب آمدند گفتند که ای محمد ما شرک آورده‌ایم و خون بسیار بناحق ریخته و زنا
و فجور از ما صدور یافته اگر خدای تو ما را به پرستش او می‌خوانی از سر گناهان میگذ
رد ما میتوانیم که ایمان بیاریم و آیت آمد که والذین لا یدعون و عباد الرحمن آنانند
که نخوانند و نپرستند مع الله الها آخر با خدای بحق خدای دیگر را ولا یقتلون النفس التی
و نکشند آن نفسی را که حرم الله حرام کرده است خدای تعالی قتل آن نفس یعنی
نفس مومن و معاهد الا بالحق مگر بحق یعنی موجبات قتل و رده است و زنا و قتل
ناحق و سعی بزمین بفساد و لا یزنون و زنا نکنند چه امهات معاصی این سه کبیره است
و در صحیحین از ابن مسعود رح آورده است که از رسول خدا پرسیدم که کدام گناه بزر
گست گفت آنکه بخدا شرک آری و حال آنکه ترا آفریده گفتم پس دیگر کدام گناه فرمود آنکه فرزند
خود را بکشی از ترس آنکه با تو طعام خورد گفتم پس دیگر کدام گفت آنکه زنا کنی با زن
همسایه خود پس تصدیق قول پیغمبر علیه السلام این آیت آمد که ای بندگان بسنده شرک
نیارند و زنا نکنند و مومن را بناحق نکشند و من یفعل ذالک هر که بکند آنچه مذکور شد

از کبایر

از کبایر یلق اثاما به بیند جزای بزه کاری خود و گفته‌اند آثام وادیست در دوزخ که زنا
زانیان از آن عقوبت خواهند کرد یا چاهیست که سیلان میکند از اجسام دوزخیان
مثل خون و ریم یا آثام و غی دو چاه‌اند در دوزخ بر عذاب جمعی مقرر یضاعف له العذاب
دو تو کرده شود عذاب کننده این کارها را یوم القیامة روز رستخیز و یخلد فیه و جا
وید ماند در عذاب مهانا در حالتی که خوار و بی مقدار باشد الا من تاب و آمن مگر آنکس
که توبه کند از شرک و بگرود بخدا و رسول و عمل عملا صالحا و بکند کردهای شایسته یعنی احکام
شریعت عمل نماید فاولئک پس آن گروه یبدل الله سیئاتهم حسنات بدل میکند خدای گنا
هان ایشان را به نیکوئیها یعنی سوابق معاصی بتوبه محو کند و لواحق طاعات را بجای
او ثبت کند یا بدل نماید ملکه معصیت را در نفس بملکه طاعت یا توفیق دهد تا او را
باز دل یا دعمل ما سلف یا در دنیا بدل کند کفر او را با ایمان و در آخرت مبدل سازد
سیئه او را بحسنه و کان الله غفورا رحیما و هست خدای تعالی آمرزنده گناهان بتوبه
بر ایشان با ثبات توبه در دل ایشان و من تاب و هر که توبه کند از معاصی و مراد غیر شرک
است و قتل و زناست یعنی هر که از معاصی غیر اینها توبه کند و دست از آن بدارد و
عمل صالحا و بکند کردهای شایسته یعنی تلافی ملاقات نماید فانه یتوب الی الله متابا پس
بدرستی که او باز میگردد بثواب خدا بازگشت میکوند یا رجوع میکوند والذین لا یشهدون

الزور و بنده کان حق آنانند که حاضر نشوند بعید کاه مشرکان و بیازیکاه یهودان و نصرانیان
و یا بمجلس غنا و مزامیر یا بصحبت مبتدعان یا گواهی دروغ ندهند وَاِذَا مَرُّوْا بِاللَّغْوِ و چون
بگذرند بچیزی ناپسندیده مَرُّوْا كِرَامًا بگذرند برد باران و پرهیزکاران یا نهی کنندگان از آن
وَالَّذِيْنَ اِذَا ذُكِّرُوْا و آنانند که چون پند داده شوند بِاٰيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار ایشان
یعنی مواعظ قرآنی لَمْ يَخِرُّوْا عَلَيْهَا بروی نیفتادند یعنی نه استادند نزدیک استماع آن صُمًّا
وَّعُمْيَانًا کران که نشنوند اسرار آن و کوران که نبینند انوار آن بلکه بگوش هوش شنیدند و بدیده
بصیرت جلوات جمال آن دیدند حاصل آنکه از آیات الهی تغافل نورزیدند کیمیای سعا
دت در اصل توبه کردن می آرد پاک بودن از اول تا آخر کار فرشتگان است و مستغرق بودن
بمعصیت کردن تا آخر کار شیطانست و باز آمدن از گناه بتوبه کار آدم است و آدمیان هست
هر که تقصیر خود بتوبه تدارک کرد نسبت خود با آدم درست کرد هر که بمعصیت تا آخر عمر اصرار
کرد نسبت خود بشیطان درست کرد بدانکه الله سبحانه و تعالی همه را بتوبه فرمود تُوْبُوْا اِلَى اللّٰهِ
اَيُّهَا الْمُؤْمِنُوْنَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ هر که امید فلاح دارد باید که از گناه توبه کند رسول علیه السلام
فرمود خدای تعالی توبه او بپذیرد تا آنکه جان بغرغره رسد فرمود هر که از گناه توبه کرده
است چون کسیست که گناه نکرده است و فرمود توبه از گناه بود که عزم کند که باز
او کار نرود و فرمود اِنَّ الَّذِيْنَ فَرَّقُوْا دِيْنَهُمْ وَكَانُوْا شِيَعًا اهل بدعتند هر که گناه کند ویرا توبه

ست مگر مبتدع را که توبه نیست من از ایشان بیزارم و ایشان از من فرمود اِنَّ الَّذِيْنَ فَرَّقُوْا
دِيْنَهُمْ وَكَانُوْا شِيَعًا روز پنجشنبه و روز دوشنبه اعمال بندگان عرض میکنند هر که توبه کرده باشد
بپذیرند و آنکه آمرزش خواسته باشد آمرزند مگر کسی که حسد کرده و کینه دارد او را نگذا
رند فرمود خدای تعالی بسبب توبه بنده شادتر میشود که مرد اعرابی در بادیه خونخوار که خواب
برود و اشتری که زاد و راحله و آب آن اعرابی بران اشتر بود گم شده و او را خوف هلا
ک شدن باشد از غلبه غم و اندوه در خواب شد و چون بیدار شد آن اشتر گم شده را
نزدیک خویش ایستاده یابد دانی که چون شاد شود خواهد که بر خدا ثنا گوید که بار خدایا
تو خدای منی و من بنده تو ام زبان اوی از غلبه شادی غلط کند گوید که ای خدا تو بنده منی
من خدای توام خدای تعالی بسبب توبه بنده شادتر از آن اعرابیست که بیافتن شتر گم شده
که طعام و آب او بران بود شاد شود پس تائب بنده باید که گناهان گذشته تدارک کند و در مستقبل
بر آن کالبأس جفا بیرون کند و بساط وفا بگستراند و صفات ذمیمه بخصال حمیده بدل کند
و پیش ازین همه شادی و غفلت بود و اکنون صحبت با اهل معرفت کرد و پس توبه پشیمانی از
گناهانست اصل توبه نور معرفت ایمانست و فرع توبه بدل کردن بدیهاست پس دانی که
اوّل توبه از کفر بود و اگر از آن توبه کرد پس از ایمان تقلیدی عادتی توبه کند و اگر ازین
نیز توبه کرد غالب آن باشد که از معصیت خالی نباشد باید که از معصیت توبه کند و اگر

ظاهر خود را از معصیت پاک کرد باطن وی از تخم این معاصی چون شرهٔ طعام و
شرهٔ بسیار الکلام و دوستی جاه و مال و حسد و کینه خالی نبود از ان توبه کند و اگر ازین
نیز خالی بود در غفلت کردن از ذکر خدای تعالی در بعضی اوقات خالی نباشد که اصل
همه نقصانها فراموشی کردن خدای تعالی است اگرچه یک لحظه بود اگر مثل چنان باشد که بر
ذکر و فکر است پس بدانک در ذکر و فکر مقامات بی تفاوت است هر یکی ازین درجات با
خافت بانک فوق آنست نقصانی دارد قناعت کردن بدرجهٔ نقصان عین خسران است
و توبه کردن از ان واجب است و گفته اند خدا را با بنده دو سر است یکی آن وقت
که از مادر بزاید گوید ترا آراسته و پاکیزه آفریده ام و عمر تو بتو سپردم گوش دار تا وقت
جان سپاری و دیگر وقت مرگ گوید که بندهٔ من با امانت چه کردی اگر نگاه داشتی جزای
آن یابی و اگر ضایع کردی دوزخ در انتظار توست چنانکه جامهٔ چرکین بصابون شوی
پاک گردد همچنین دل از ظلمت معاصی بانوار طاعت پاک شود برای این گفت رسول
علیه السلام از پس هر زشتی نیکی بکن تا بدی را آن نیکی محو کند و گفت اگر چندان گناه کند که با سمان
برسد و انگاه توبه کند الله تعالی قبول کند و گفت بنده بود که بسبب گناه در
و به بهشت رسد گفتند چگونه گفت گناهی کند و از ان پشیمان گناه در پیش وی باشد
تا به بهشت رسد شیطان گوید کاشکی من او را درین گناه نمی انداختم و گفت حسنات
مومن سیات آنرا

از مومن سیات آنرا چنان محو کند چنانکه صابون چرک را فضیل میگوید خدای تعالی حکم فرمود
بر پیغمبری که بشارت ده گناهکاران را که اگر توبه کنند بپذیرم و بترسان صدیقان را
که اگر به ایشان بعدل کار کنم همه را بعقوبت اندازم و در بنی اسرائیل یکی گناه بسیار
داشت و خواست که توبه کند و ندانست که پذیرند یا نه وی را نشان دادند بکسی که عابدترین
عابدترین روزگار بود آنجا رفت و از وی پرسید که گناه بسیار دارم و نود و
نه کس را کشته ام مرا توبه هست گفت نه وی را نیز بکشت تا صد نیز تمام شد پس وی را
بار به عابدترین روزگار نشان دادند وی را پرسید که مرا توبه بود گفت بود ولیکن با
ازین قریه بیرون رو که جای فساد است و فلان جای برو که در آنجا اهل صلاح هستند و
رفت در راه فوت شد فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب در وی اختلاف کردند
هر یکی گفتند که در ولایت منست خدای تعالی حکم فرمود تا زمین آن را بپیمودند وی را
در زمین صالحان یک بدست نزدیک یافتند فرشتگان رحمت جان وی را بردند و ابو گناه کبیره هفده است
طالب مکی میگوید که جملهٔ اخبار و آثار و اقوال صحابه جمع کردم و گناه کبیره هفده
یافتم چهار در دل اول کفر دویم اصرار بر معصیت سیوم نومیدی از رحمت خدای
چهارم ایمن بودن از مکر خدای تعالی و چهار در زبان اول گواهی دروغ دویم قذف
محصن سیم سوگند بدروغ چهارم جادوی کردن و سه در شکم یکی خمر خوردن دویم

ست کند دویم مال یتیم خوردن سیم ربا خوردن دو در فرج یکی زنا کردن
دویم لواطت کردن دو در دست است یکی کسی را کشتن دویم دزدی کردن یکی
پای که یک مومن از دو کافر بگریزد یکی در جمله تن و آن عقوق والدین است فی
قوت القلوب ان الکبائر تحبط الاعمال و توبخ للعمال و هی سبع عشرة اربع فی القلب
الشرک بالله و الاصرار علی معصیة الله و القنوط من رحمة الله و الامن من مکر الله و ار
بع فی اللسان شهادة الزور و قذف المحصن الیمین الغموس والسحر و ثلث
فی البطن شرب الخمر و المسکرات و اکل مال الیتیم و اکل الربوا و اثنان فی الفرج و هو
الزنا و اللواطة و اثنان فی الیدین القتل و السرقة و واحد فی الرجلین و هو الفرار من
الزحف و واحدة فی جمیع الجسد و هی عقوق الوالدین اصل سیم در فضایل
علم و علما در تفسیر قوله تعالی یرفع الله الذین آمنوا منکم تا بر دارد خدای تعالی درجها
در بهشت آنان را که گرویدند از شما و الذین اوتوا العلم درجات و بر میدارد آنانکه دا
ده شده علم با ایمان درجها بالای درجات مومنان که بی علم باشند زیرا که مومن عالم
لم افضل است از مومن بی علم در کشف الاسرار از ابن منذر روایت میکند که او نا
عی را بخواب دیدم و گفتم مرا خبر ده از عملی که بهترین اعمال است تا بدان تقرب کنم گفت
هیچ درجه بلندتر از درجه علما ندیدم و از آن گذشته درجه اندوه نا کان این خاب
موافق

موافق آیه است و علمای دین دار را درجات در دنیا بمرتبه و شرف وراثت درجه
انبیا علیهم السلام هم در عقبی بفضل و قدر و مرافعت با اصفیا از ابن مسعود
نقلیست که مومن عالم را برتر دارند در جاه بالا از درجه مومن غیر عالم که در میان دو درجه
مقدار دویدن اسب تیز رو باشد ششصد سال و در حدیث ابی داود مذکورست
که فضل عالم بر عابد چون فضل قمر است در شبی که بدر باشد بر همه کواکب مصابیح الانام
بکل العلماء ابناء الکرام و نعم ما قال رفعت آدمی بعلم بود هر کرا علم بیش رفعت
قیمت هر کسی بدانش اوست ساز افزون بعلم دانش خویش فیه ایضا قوله تعالی
و وجدا عبدا من عبادنا پس یافتند بنده از بندگان ما که بمحض عنایت آتیناه
رحمة من عندنا دادیم او را بخشش از نزدیک ما آن وحی است و نبوت بقول
کاو را پیغمبر دانند یا درازی عمر بمذهب آنهاکه نبوت او قابل نیستند و علمناه
بیا موختیم او را من لدنا علما از نزدیک ما علمی که خاص است بما و کسی آن را اندر الا
بتعلیم ما در حقایق سلمی از ذوالنون مصری نقل میکند که علم لدنی آنست که حکم کند
بر خلق بمواقع توفیق و خذلان و گفته اند علمیست که حاصل شود بی واسطه تلقین
و تعلیم حروف در کشف الاسرار فرموده که داننده این علم محقق است سخن از یافتن
گوید نه از آموختن در فتوحات می آرد از سلطان العارفین نقل میکند که با جمعی از

دانشمندان میکفت اخذتم علمکم میتا عن میتة واخذنا علمنا من الحی الذی لایموت

کلشن زر کل شن کز نقل رو ید یکدمست : کلشن کز قرب رو ید خرم ست : کلشن کز کل دمد

کردد تباه : کلشن کز دل دمد و آمز حناه : علم جون بر دل زند یاری شود : علم جون بر تن

زند شود ایضا فیه قوله تعالی فاراد ربک ان یبلغا اشدهما بس خاست آفریدکار

تو انکه رسند تیمان بقوت وکمال رشد خود و بستخرجا کنزهما و بیرون آرند کنج :

خود را رحمة من ربک بخششی از بروردکار تو وما فعلته عن امری و نکرا انجه تو

دیدی از رای خود بلک بفرمان خدا کردم که او خاست کی کنج بمستحقان رسد آورده اند

آن که کنجی بود که از زر بروی نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم عجب میدارم بر کسی که ایمان

دارد بقضا و قدر جکونه اندوه کین میکردد و شکفت میدارم از ان کسی که برزاقی

وی کرویده است جرا خود را در طلب و تعب افکند و عجبست دارم از کسی که ایمان تصدیق

مرک کند جرا شادمان کذراند و شکفت از کسی که ایمان دارد بحساب روز قیامت

جون بخندد و غفلت میورزد و عجب از انکه فنا دنیا دید و تقلب انقلاب احوال

او دید جرا دل درو بندد لا اله الا الله محمد الرسول الله ایضا فیه قوله تعالی یوتی

الحکمة میدهد خدای تعالی حکمة انفاق من یشاء هر کرا میخواهد تا میداند که

جه مقدار میاید داد و به که باید داد و با دانشی که میان القاء رحمانی و ملت شیطانی تمیز

تواند کرد

تواند کرد و از وعید شیطانی نترسد و بوعده رحمانی منتظر باشد ومن یوت

الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و هر کرا حکمت دادند او را نیکوی بسیار دادن امام ابو اللیث

فرموده که حق تعالی مال و متاع دنیا را اندک خوانده قل متاع الدنیا قلیل وعلم را بکثرت

خیر یاد کرده فقد اوتی خیرا کثیرا بس عالم باید که اهل دنیا را خدمت نکند و داغ خدمت

ایشان بر جبین احوال خود نکشد که عالم را خیر کثیر داده اند شعر رضینا قسمة الجبار

فینا لنا علم وللجهال مال فان المال یفنی عن قریب وان العلم یبقا لا یزال شعر

علمش دادند با درس و بقارون زر و سیم شد یکی فوق سماک و دیکری تحت سمک ایضا بحث

فیه قوله تعالی لو کان البحر اکر باشد دریای محیط که شامل ارض است مدادا

لکلمات ربی سیاهی برای نوشتن سخنان بروردکار من یعنی معانی قرآن یا معلومات

لنفد البحر هر آینه فانی کردد و نماند آب دریا زیرا که جسم است و هر جسمی که متناهی

باشد بس او به نهایت رسد و نماند علوم بروردکار من جهت آنکه آن غیر متنا

هیست بس مداد متناهی کلمات نامتناهی نوشته نشود ولو جئنا بمثله مددا او

اکر بیز بیاید مثل دریای محیط مدد آن مداد او بران افزاییم کویند این آیة و

قتی نازل شد که یهود مسلمانان را کفتند که در کلام خود میخوانید که ومن یوت الحکمة فقد

اوتی خیرا کثیرا و زعم محمد آنست که او را حکمة داده اند بس علم شما بسیار باشد دیکر

دیگر میخوانید که وَمَا اُوتِیتُم مِنَ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِیلًا میان این دو سخن چگونه جمع توا
حق تعالی درین آیت فرمود که علم خدا را نهایت ندارد هر چند کسی علم بسیار باشد
در جنب علم الهی کم از کم مینماید علما از بهر علمش قطرهٔ آن جو خورشید است
این با ذرهٔ اگر کسی در علم صد لقمان بود پیش علم کاملش نقصان بود قُلْ اِنَّمَا اَنَا
اَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ بگو ای محمد جز این نیست که من آدمی ام مانند شما و دعوی احا
طهٔ علم الهی نمیکونم این مقدار هست بواسطهٔ جبرائیل یُوحَی اِلَیَّ وحی کرده
میشود بسوی من اِنَّمَا اِلٰهُکُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ جز این نیست که معبود شما اِلٰهٌ وَاحِدٌ
معبود یکتاست بی شریک فَمَنْ کَانَ یَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ پس هر که امید میدارد دیدن
دیدار پروردگار خود را در بهشت یا هر که می ترسد برسیدن بحق یعنی بازگشتن
بروز رستخیز فَلْیَعْمَلْ پس باید که بکند کردار شایسته در تفسیر بحر آورده است
که عمل صالح متابعت پیغمبر است و سلوک منهاج سنت او بظاهر که ترک دنیاست
و اختیار فقر و دوام عبودیت است و به باطل بریدن است از حق پیوستن است
و جز بشهود مولا بحق یعنی دیده همت از مشاهدهٔ غیر حق بستن و جز بشهود مولانا نگشو
دن قوله تعالی مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَی رو از همه برتافتم و سوی تو کردم چشم
از همه بربستم و دیدار تو دیدم قوله تعالی فَاَوْحَی اِلَی عَبْدِهِ مَا اَوْحَی پس
وحی کرد

وحی کرد خدا بسوی بندهٔ خود که محمد است آنچه وحی کرد الی ان قال و بعضی علما گویند
اَوَّل آنست که تعرض آن نکنیم و در پرده بگذاریم و جمعی گویند آنچه از آن وحی در خبری
و اثری بما رسیده است ذکر آن هیچ نقصان ندارد و دران باب روایت بسیار روا
ده شده است و آن به وجه اختصار میرود اوّل آنکه مضمون وحی این بود که اگر نه آنست
که دوست میدارم معاتبه با امت تو و اگر نه بساط محاسبهٔ ایشان طی میکردم دویم آنکه
حق سبحانه و تعالی فرمود که ای محمد اَنَا وَاَنْتَ وَمَا سِوَی ذَالِکَ تَرَکْتُهُ لِاَجْلِکَ سیم آنکه
امت تو طاعت من بجا می آرد و معصیت نیز میورزند طاعت ایشان برضاء منست و معصیة
ایشان بقضاء من پس آنچه برضای من از ایشان صادر شود اگرچه اندک با قصور بود قبول
کنم زیرا که کریمم و آنچه بقضاء من از ایشان صادر شود اگرچه بزرگ و بسیار بود در گذرانم زیرا
که رحیمم در تفسیر حسینی می آرد وَلٰکِنْ کُونُوا رَبَّانِیِّیْنَ ولیکن باشید راستان در دین و استوارد
در دانش و یقین کنند بِمَا کُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْکِتَابَ بسبب آنکه باشید شما که از روی اخلاص
بیاموزند مر دیگران را کتابی که از حق فرود آمده است وَبِمَا کُنْتُمْ تَدْرُسُونَ و بانکه باشید
شما که پیوسته بخوانید و درست کنید کتاب را از معنی آیه چنان مفهوم میشود که عالم ربانی
آنست که علم را بپروش دهد بافاده و استعاده و آنکه محمد بن حنیفه در روز دفن عبد الله ابن عباس
فرموده که مات الیوم ربانی هذه الامة مویداین قول است بزبان اهل معرفت ربانیان

مجردانند قدم بر سر کونین زده و بکمال توکل بغیر حق ملتفت ناشده وجار تکبر
بر صفات نفس فریبنده کرده و روی توجه از خلق بر تافته و بدوست آورده
ریخته باران عرفان از سحاب مکرمت شسته نقش حرف غیر از صفحه بیداء شان
و در لطائف قشیری آورده که ربانیان دانایان بخدا آورد باران در آن خدا و قایم
بالله و فانی از ما سوی الله شنیدن ایشان بحق و گفتن ای شان با حق باو میگویند
از جله ازو میشنوند اصل چهارم در علم خواندن و بران اجرت گرفتن في
المشكاة في باب الاجارة عن عبادة ابن الصامت قال قلت يا رسول الله صلى الله عليه
وسلم رجل اهدى الي قوسا ممن كنت اعلمه الكتاب والقرآن وليست بمال فارمي في سبيل الله قال ان كنت تحب ان تطوق طوقا من نار فاقبلها رواه ابو داود و تجان تطوق
ابن ماجة ترجمه عبادة بن صامت میگوید که از رسول علیه السلام پرسیدم کسی را
که دیر الکتاب و قرآن آموختم و آن شاگرد برمن کمانی فرستاد گفتم این کمان خوا
سته نیست و در راه خدا بدین کمان تیر خواهم انداخت رسول علیه السلام فرمود
اگر دوست میداری که همین کمان را گردن بند و طوق سازند و در گلوی تو آویزند
پس قبول بکن و نگاه دار و زاد في جامع الاصول جرت بين كتفيك تعلقتها
او تعلقتها اخرجه ابو داود ترجمه قبول نکردند کمان از شاگرد اخکر یست

درمیان

درمیان دو دست تو حلقه وار بگردن آویخته و آنرا آلت تیر اندا
ختن خود ساختی في التفسير الزاهدی عند قوله تعالى ولكنه اخلد
الى الارض می آرد دون همت بود که بدنیا بیا رامید همت مومن بکار آ
خرت باید و تبع هواه و هوای نفس خود را پی روی کرد و بدنیا غرو
ر فریفته شد وليس شيء اقبح من الطمع الا ترى انه لما مال الى الدنيا وطمع فيها
انسلخ من الآيات وصار مثله كمثل الكلب ولهذا امر الله رسوله قل ما اسالكم
عليه اجرا الاية اوذا الشريعة وهو طاعة واخذ الاجر على الطاعة سحت ولهذا قلنا
الاستيجار على الطاعة لا يجوز فالعالم الطامع كالعنين والمستمع منه كالعقيم فلا يتولد منها
نفع وقد ذم الله العلماء الطامعين بقوله فخلف من بعدهم خلف ورثوا الكتاب ياخذ ون
عرض هذا الادنى وفي الهداية في الباب الاجارة الفاسدة ولا يجوز الاستيجار على الاذان
والحج وكذا الامامة وتعليم القرآن والفقه والاصل كل طاعة يختص به المسلم لا يجوز الاستيجار
عليه عندنا الى قوله عليه السلام اقرأوا القرآن ولا تاكلوا به وفي آخر ما عهد رسول الله عليه السلام
الى عثمان ابن العاص رضي الله عنه وان اتخذت موذنا فلا ياخذ على الاذان اجرا ولان القربة
متى حصلت وقعت على العامل ولهذا يعتبر اهلية فلا يجوز له اخذ الاجر عن غيره كما في الصلوة
والصوم ولان التعليم مما لا يقدر المعلم عليه الا بمعنى من قبل المتعلم فيكون ملتزما

ما ما لا يقدر على تسليمه فلا يصح وبعض مشايخنا رحمه الله استحسنوا الاستيجار على تعليم
القرآن اليوم لانه ظهر التواني في الامور الدينية ففي الامتناع يضيع القرآن وعليه الفتوى
قال ولا يجوز الاستيجار على الغناء والنوح وكذا ساير الملاهي لانه استيجار على
المعصية والمعصية تستحق بالعقد في شرح الوقاية في الباب الاجارة الفاسدة م
ولم تصح للاذان والاقامة والحج وتعليم القرآن والفقه ش والاصل عندنا انه
انه لا يجوز الاطاعات والمعاصي ولكن لما وقع التواني في لامور الدينية يعني
بصحتها التعليم القرآن والفقه تحرزا عن الاندراس في الفتاوى الخوانية في باب التعلم استا
اگر كودكي ماكولات بر معلم برد يا معلم ماكولات از كودك بستد شرعا اين معلم را
حلال باشد يا نه ني استيجار لتعليم الفقه روا باشد لا يجوز في الظهيرة المرغينا
نه في الينابيع اذا اخذ من الصبي شيا من الماكولات او يدفع الى المعلم لا يحل بخلاف ثمن الحصير فيه ايضا
في هذا الباب استفتنا استيجار براي تعليم فقه روا باشد يا ني في الاستيجار لتعليم
الفقه لا يجوز في الظهيرة المرغينانية وجمعوا على ان لاستيجار لتعليم الفقه باطل في
المشكاة كتاب العلم وعن كعب ابن مالك رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم من طلب العلم ليجاري به العلماء او يماري به السفهاء او يصرف به وجوه الناس
اليه ادخله الله النار رواه الترمذي وفي حاشية السيد الشريف قوله او يصرف به اي يطلب العلم

على نية تحصيل المال والجاه وصرف وجوه العوام اليه الى قوله سمعت بعض العلماء
يقول من طلب الدنيا بالعلوم الدينية كان اهون عليه من ان يطلبها بغيرها
من العلوم فهو كمن جر جيفته من آلات اللهو وذلك كمن جرها وراق ملك العلوم
مادر او قرا ايضا في كتاب في فضايل القرآن عن بريدة رضي الله عنه قال قال رسو
ل الله صلى الله عليه وسلم من قرا القرآن ويتاكل بالناس جاء يوم القيمة
ووجهه عظم ليس عليه لحم المسيد الشريف قوله يتايستاكل كيتعجل بمعني استعجل
والباء في به الالة الماجعل اشرف الاشياء واعزها ذريعة الى ارذلها جاء يوم
القيامة في اقبح صورة وسوء حاله وقال بعض العلماء استجرار الجيفة بالمعازف
اهون من استجرارها بالمصحف وفي الجزء من طلب الطالب بالعلم كان كمن مسح اسفل
مداسه وتعله بمحاسنه لينظفه در كيمياء سعادت در اصل زاويه كرفتن در بيان آفات
عزلت مي آرد واما تعليم كردن درجه آن بزركست عيسى عليه السلام ميكويد هر كه
علم داند و بدان كار كند و مردم را بياموزد ويرا در ملكوت آسمان عظيم خوانند
وتعليم از عزلت اوليتر واين بزركواري بشرط آن بود كه نيت معلم ومتعلم بجهت دين
بود نه طلب مال وجاه بس بايد كه علم تعليم كند كه در نافع بود وآنچه مهمتر بود
در بيش دارد مثلا چون علم طهارت ابتدا كند معلم بكويد كه اين طهارت جامه

و پوست مختصرست و مقصود ازوی ورای این طهارت طهارتی دیگرست و
آن طهارت چشم وگوش ودست وجملهٔ اندامها است از مناهی ومعاصی وتفصیل
این بگوید وبفرماید تا بدان کار کنند واگر نکنند وعلمی دیگر طلب کنند ومقصود وی
مال وجاهست نه دین وچون ازین طهارت فارغ شود بگوید ازین طهارت مقصود دیگرست
ورای این وآن طهارت دلست از حرص دنیا واز حرص جز خدای تعالی وحقیقت لا اله
الا الله آنست که وی را هیچ معبود نماند مگر خدای تعالی وهرکه در بند هوای خود است فقد
اتخذ الهه هواه هوای خود را بخدای گرفته است واز حقیقت کلمهٔ لا اله الا الله محرومست
ووجه گسستن از هوای نفس خود آنست تا آنکه هرچه ما در کتب مهلکات ومنجیات گفته ایم
برخواند وچون شاگردیش آنانکه ازین علم فارغ شود علم حیض وطلاق وخراج
وفتاوی خصومات وعلم خلاف یا علم کلام وجدل ومناظره یا علمی دیگر مثل نجوم
وغیری طلب کند بدانک مال وجاه میطلبد نه دین ازوی دور باید بود که شر وی عظیم بود
در تفسیر زاهدی آیهٔ کریمه تعز من تشاء وتذل من تشاء می آرد ابوبکر عبدوس را پرسیدند
ای قوله تعالی تعز من تشاء وتذل من تشاء قال قول واحد تعز من تشاء بالقناعة وتذل
من تشاء بالسؤال وعن النبی علیه السلام انه قال ما خلق الله حرفة اذل من التعلیم لانک تجلس
بین یدی من هو مثلک وکذلک السؤال لانک تسأل من هو مثلک ولا ذل اعظم من هذا
در تفسیر

در تفسیر زاهدی معراج نزدیک آیة کریمه ولا تشتروا بآیاتی ثمنا قلیلا وایای فارهبون
فاتقون یا اولی الالباب می آرد این آیة بعبارت موعظت مر بنی اسرائیل راست
بدلالت مر علمای سوء راست که از خدا نترسند وعلم را بثمن قلیل فروشند وبا
ظالمان بیامیزند ودر ظلم ایشان حیلها برانگیزند وروایات رخصت بدیشان بیاموزند
وقاضیان جابر مرتشی که رشوت ستانند وبمکر وحیله حکم شرع بگردانند ومفتیان فاجر که
در فتوی باطل باک ندارند وبطمع دنیا خوف آخرت در دل نیارند وامرای بیداد که داد
مظلوم ندهند وبار ظلم بر گردن خود نهند ووزرای بیدین که بعلم دنیا از دایرهٔ
شرع برون آیند ودر تحصیل اموال احتیاط ننمایند وامثال واعوان ظلمه در مضمون
این آیت می درآیند در کیمیای سعادت در اصل زاویه گرفتن می آرد ابو سلیمان خطابی
ره گوید هرکه درین روزگار از شما علم آموزد از ایشان حذر کنید ودور باشید
که اندرین ایشان نه مالست ونه جمالست بظاهر دوست باشند وبباطن دشمن در روی
ثنا گویند ودر غیبت زشت گویند همه شاگردان اهل نفاق وسخن چینی ومکر وفریفتن باشند
ومقصود ایشان آنست که استاد را نردبان غرض خود سازند باغراض فاسده خویش و از
که استاد ذوی خری سازند تا در هوای ایشان گرد شهری برآید وبآمدن خود نزدیک تو
منتی عظیم دارند وخواهند که عرض وجاه ومال خود را فدای ایشان کنی بعوض آنکه بنزدیک تو آیند

تا بهمه تا بهمه حقوق ایشان وخویشان وپیوستکان ایشان قیام کنی وسیف القوام
ایشان کردی واگر یکی از ایشان خلاف کنی اگاه بینی که درحق تو چه گویند وچگونه
دشمنی آشکارا کنند وبحقیقت چنانست که خطاب گفت که هیچ شاگردی ام وزبان آن
استاد را قبول نکند بلکه اول مزد خواهد که دایم در وان باشد ومسکین آن مدرس
که طاقت آن دارد که ترک شاگردان گوید وبملاحظه آنکه در چشم خلق محتشم نماید نتواند
وبی خدمت ظالمان مداهنت با ایشان مزد شاگردان راست کردن قوت ندارد ومسلمانی
خود را بحیل ومداهنت بالا ایشان مزد شاگردان رای بر سر ایشان کند واز ایشان خود
هیچ خبر نیابد الضاعه در طلب علم کردن می آرد چهارم کسی که کفایه خود را طلب نتواند
الا از ادرار سلطان که از حرام وظلم باشد این کس را آدم گرامقصود از طلب علم مال
جاه باشد وبه علم خواهد دست آورد اولیتر آنکه بکسب مشغول شود چون از علمی
که فرض عین است فارغ گردد که این چنین کس شیطانی از شیاطین انس گردد وخلق بسیار
بوی تباه شوند وهر عامی که در وی نگرند که او حرام می ستاند در طلب دنیا حیلها میکند
اقتدا بوی کند وفساد وی بیشتر از صلاح در خلق ظاهر شود پس چنین دانشمند هر چند
کمتر بهتر پس اولیتر آنکه دنیا را از کار دنیا طلب کند نه از کار آخرت سوال اگر گویند
که او را علم از راه دنیا براه آخرت میرساند چنانکه گفته اند تعلمنا العلم لغیر الله وابی

العلم

العلم الا ان یکون لله علم نه از بهر خدا آموختیم ولیکن علم ما را براه خدا آورد
جواب آنست که آن علم کتاب وسنت واسرار راه آخرت وحقایق شریعت است
که ایشان از آبا زراه حذار دو بزرگان دین را دیدند که از دنیا دور میبوده اند
وسلاطین بر آن بودند که ایشان کنند چون علم آن بود که حال در آن روزگار
چنان بود امیدوار آن بودن که ایشان بصفت آن عالم کردند وآن عالم تابع ایشان
نگردد اما این علمها که در روزگار ما میخوانند چون علم خلاف مذهب وقصص وطامات
واین متعلمان که در روزگار ما پیدا شدند همه علمهای خویش را دام دنیا ساخته اند
مخالطت با ایشان وتحصیل علم از ایشان مردم را از راه دنیا نگرداند وبیس الجن کالمتخ
نگاه کن تا بیشتر این قوم از علماء دنیا اند یا از علمای آخرت وخلق را از مشاهده
احوال ایشان سود است یا زیان اما اگر جایی کسی بود که بتقوی آراسته باشد وراه
علماء سلف دارد ومشغول بعلمی بود که در آن علم تحذیر وتخویف بود واز غرور دنیا
باشد مشاهده وصحبت این کس همه کس را نافع بود تا به تعلیم چه رسد وچون علم آمو
زد که سودمند بود از همه کارها اولیتر باشد وعلم سودمند آن باشد که ویرا از آن حال
دنیا معلوم گردد وخطرهای راه آخرت را بوی نماید وجهل وحماقت کسانیکه دنیا را رو
آورده اند واز آخرت روی گردانیده اند آشکارا پیدا سازد وآفت کبر وحسد وریا

وحرص دنیا را شناسا کرد اند وعلاج آن بد آند حجت این عالم کسی را که بلذات
دنیا حریص نبود همچون دارو بیمار را و آب تشنه را فایده دهد اما مشغول بودن این کس را
بفقه وخلاف کلام و آداب همچون بیمار بود که چیزی خورد که بیماری در علت وی زیاده کند
که بیشتر ازین علمها تخم حسد و ریا و مباهات ومعادات و رعونت وتکبر وطلب
جاه در دل افکند وچنان شود که اگر وقتی تنبه خواهد که توبه کند نتواند فی التفسیر
الزاهدی عند آیة کریمه اِنَّمَا يَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمٰٓؤُا می آرد چنانکه توبهای مختلف
مختلف الله همچنین علما در ترسکاری از خداوند تعالی مختلف اند تا عالم را از اداء
که ترسکاری بود اگر کسی صد هزار مسئله بیاموزد و ترسکار نبود بقول خداوند که
عالم نبود بلکه روز قیامت حمال علم بود و هر که یک مسئله بیاموزد و ترسکار بود وی عالم
است وحشر وی با عالمان بود و اسلم واحد فی عصر النبی علیه السلام فسلمه الی علی
رضی الله عنه لیعلمه العلم والشرایع ثم رای النبی علیا بعد ذالک بمدة فسال عنه فقال
تعلم سورت وذهب فقال ای اخا زلزلت الارض فلما بلغ بقوله تعالی فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ
ذَرَّةٍ خَيْرًا يَّرَهٗ وَمَنْ يَّعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَّرَهٗ قال یکفی لی هذا وتم امری فی العلم فقال
رسول الله علیه السلام وهو فقد الرجل در کیمیاء سعادت در اصل توبه آورده است آنکه گناه
کسی کند عالم ومقتدی بود وبسبب وی دیگران دلیر شوند وگویند اگر نه بایستی وی نکردی

جنانکه عالم

جنانک عالم جامه ابریشم بپوشد یا بدیوان سلطان رود ومال از وی بستاند ودر
مناظره زبان سفاهت بگشاید وبر اقران خود طعن کند وهمه شاگردان بوی اقتدا
کنند وایشان از شاگردی ناحید مملکت تباه کرد که مردم هر شهر بدیشان نگرند ناچار
وبال همه شاگردان در دیوان مقتدی ثابت شود وبرای این گفته اند خنک آنکه بمیرد وگناهان
وی نیز بمیرد وکسی که چنین بود گناه وی از پس وی هزار سال باشد ویکی از علما توبه کرد
وحی آمد بر رسول روزگاران عالم که اگر گناه میان ما وتو می بود آمرزیده می اکنون
اکنون توبه کردی وآن قوم را که از راه برده بودی وهم چنان بماند چه کنی
فیه الضیا در اصل علاج ریا در قسم سیم در بیان وعظ و درس وفتوی می آرد اما چون
از ما بپسند نگاه کنیم اگر در وعظ خلق را فایده بود فبها اگر نبود وتذکیر وی سجع
وسخنها که خلق را بوعده رحمت بمعصیت دلیر کند تا تعلیم کردن معلم جدل
ومناظره وخلاف باشد که تخم حسد ومباهات در دل مردم برویاند وی را ازین منع
کردن وی در حق مردم و در حق وی چیزی بزرگ است واما اگر در تعلیم معلم در
علوم دینی که نافع بود وی را رخصت بدهیم که دست از تعلیم بدارد برای آنکه در
اعراض وی خسران دیگران است وایشان بسیار اند ووی تنها در تعلیم وی خسران وی
بیش نیست وما را نجات جماعتی مهم تر باشد از نجات یک تن وآن یک تن را فدای دیگران
کنیم ورسول فرمود علیه السلام که این دین را خدای تعالی نصرت دهد بقومی

که ایشان را دران هیچ نصیب نیست الی قوله هم چنین هر که تعلیم کند و از شاگرد
توقع آن دارد که در پی معلم رود و عوض طلب کرده باشد ثواب نیابد اما اگر توقع
خدمت نکند ولیکن شاگرد خدمت کند اولیتر آن باشد که قبول کند اما اهل حزم
ازین حذر کرده اند تا یکی در چاه افتاده بود رسنها آورده اند تا او را از چاه برون
آرند سوگند داد که هر که از من قرآن خوانده است یا حدیث شنیده است دست در
رسن ننهد از آن ترسید که آن عوض ثواب تعلیم را باطل کرد اند یکی پیش سفیان ثوری
هدیه چیزی آورد از وی نستد و گفت از من چیزی خوانده باشی و گفت هر گز
از حدیث نشنیده ام گفت برادرت شنیده باشد در تذکرة الاولیاء در ذکر یحیی معاذ
رازی رحمه الله آورده است گفت یا اصحاب العلم ایوانهای قصریست و خانهاشما کسرویست
و جامهای شما طاهریست و موزهای شما جالوتیست و مرکبها شما قارونیست پس
کدام در میان شما محمدیست در کیمیای سعادت در اصل اداب سفر می آرد شعبی گوید اگر کسی
از شام تا یمن سفر کند تا کلمه شنود که وی را راه دین فایده بود سفر وی ضایع نبود
ولیکن باید سفر برای علمی کند که آخرت را شاید و هر علمی که او را از آخرت از دنیا
با آخرت خواند و از حرص بقناعت و از ریا با خلاص و از پرستیدن خلق به پرستیدن
حق آن علم خواندن سبب نقصان وی بود فیه ایضا در اصل رعیت و ولایت
داشتن می آرد قاعده هشتم آنکه والی باید که پیوسته تشنه دیدار علماء دین دار باشد
حریص باشد

حریص باشد و دایم نصیحت ایشان شنود و حذر کند و دوری جوید
از علماء که بدنیا حریص باشند که او را عشوه دهند و بروی ثنا گویند و رضای وی
جویند تا از مال حرام که در دست ویست بمکر و حیله چیزی بدست آرند و عالم دین دار
آن بود که بمال وی طمع ندارد فی مدایح المیزان قد اتفقت الروایات والاراء علی ان حکمة
ذو الجلال فی ایجاد العقلاء هی معرفة الذات والصفات بالاستدلال علیهما بالآثار
والآیات وهی متوقفة علی العلم المسمی بالمنطق ولهذا حکم الفحول من العلماء والی
دیر من العلماء بفرضیة فیه قلق لاستلزامه ان یکون الصدیق الاکبر وسایر الصحابة الکرام
رضی الله عنهم والعلماء والحکماء والمشایخ الصوفیة العظام غیر عارفان بالله سبحانه
وتعالی وتفرع علیه من قوله ولهذا حکم الخ فالتجرت تنبئ من الثمرت لاستلزامه علی
علی تقدیر صحة ان یکون هولاء المشاهیر من عظماء الدین والجم الغفیر من اجلاء
الیقین عصاة بترکهم الاشتغال به ولا یجتر علی مثل هذا القول مسلم وانما قلت
علی تقدیر صحته لان القایل ان یقول انه لا یکاد یصح ولهذا لم نجد فی کتب
تعلمهم من الفقهاء منه عینا ولا اثرا وان وقع الحث فی کتب المیزان مطلقا او مقیدا
بقید ارادة تعلم شئ من العلوم فلا عبرة به لانه علی وجه المبالغة فی ترغیب فکل حزب
بما لدیهم فرحون الا فیکون تعلمه حسنا شرعیا بحیث یستحق تارکه العقاب کما هو حکم الفرض

العین فکلا لان فی ثبوته بصرف العقل خبط الفتاد واما الدلایل الفعلیة المعتبرة
فی اثبات الفرضیة فعنی ان یدل علی النهی عنه والزجر علیه لکونه محدثا فی الدین
ومن احدث فی الدین فهو رد قال الله تعالی وقد نزل علیکم فی الکتاب ان اذا سمعتم
آیات الله یکفر بها ویستهزأ بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره فی الزاهدی
قال ابن عباس رضی الله عنهما دخل فی الدین هذه الآیة کل مبتدع الی یوم القیمة
فصل پنجم در بیان زیارة کردن علما و صلحا بدرگاه امرا و وزرا فی المدارک قوله تعالی
ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار الآیة عن الموفق انه صلی خلف امام فلما قرا الآیة غشی
علیه فلما افاق قیل له فی ذالک فقال هذا فیمن رکن الیه فکیف بالظالم ترجمه بزرگی که نام وی
موفق بود با امامی اقتدا کرد نماز او میکرد چون امام این آیة خواند که بالا مذکورست بسبب
شنیدن این آیة بیهوش شد و بیفتاد و چون بهوش باز آمد از وی پرسید که چرا افتادی
وجه بود که بیهوش گشتی گفت این تشدید و تهدید و وعید در حق آنکسست که بظالمان
بیامیزد و برد را ایشان برود و معلوم نیست که در حق ظالم چه عقوبت خواهد بود و چه گونه
مصیبت بوی خواهد رسید بیهوش گشتن و بیفتادن من برین بود و عن الحسن رض میگوید
کمالیت انه قال جعل الله الدین بین لامین ولا تطغوا ولا ترکنوا ترجمه حسن بصری رض
میگوید که لیت و اکرام و شرف دین خدای تعالی در دو لام نهاده است یکی لام قوله تعالی
لاتطغو

لا تطغوا انه بما تعملون بصیر دوم لام ولا ترکنوا الی الذین ظلموا و اضح هر دو آیة اینست
که میفرماید خدای تعالی مکنید که بدعمل کردن شما بیناست و میل بستمکاران مکنید و برود
ایشان مروید که او بعقاب کردن شما دانا است و قول سفیان ثوری رح فی جهنم واد
لا یسکنه الا العلماء الزائرون للملوک ترجمه امام سفیان ثوری فرموده در دوزخ
وادیست و صحرا و بیابانی نیست که ساکن نباشند دران وادی مگر دانشمندان که زیارة
کننده گان خواتین و سلاطین باشند و عن اوزاعی رح ما من شئ ابغض الی الله
من عالم یزور عاملا ترجمه امام اوزاعی فرمود هیچ چیز نیست که غضب و غصه خدا
بر آن کس باشد آن مقدار که بر دانشمندی باشد که زیارت حاکم میکوند ولقد
سئل سفیان عن ظالم اشرف علی الهلاک هل یسقی شربت ماء قال لا فقیل له یموت ترجمه
از امام سفیان ثوری رح پرسیدند که اگر ستمکاری بسبب تشنگی نزدیک بهلاک رسیده باشد
آب بوی دهند یا نه فرمود نه پس گفتند اگر آب بوی ندهند بمیرد فرمود بگذارید تا بمیرد
در تفسیر حسینی می آرد و لا تطغوا انه بما تعملون بصیر و از حد در مگذرید بدرستیکه خدای
شما میگوید خدای تعالی بآن بیناست ولا ترکنوا الی الذین ظلموا و میل مکنید بسوی
آنانکه ستمکارانند و فرمان ایشان مبرید یا برید اد معاونت ایشان مکنید سفیان
ثوری فرموده که هر که قلمی برای ظلم بتراشد یا سیاهی در دویت ایشان بریزد یا کاغذ

بدست ایشان دهد تا جزیی بنویسد در ظلم ایشان شریک شود و از سفیان ثوری پرسیدند
که اگر ظالمی در بادیه تشنه شود و نزدیک بهلاک رسیده باشد او را آب توان داد فرمود نه
گفتند اگر آب بوی ندهد بمیرد ؛ آنجا بگذار که آنرا مرده به فی التفسیر السلمی قوله تعالی من کان
یرید الحیوة الدنیا و المیل الیهم والانس و زینتها الایة قال ابو حفص رح حیوة الدنیا هو
صحبت اهلها لانها لهو ولعب و زینة فهو منهم و من مال الیهم فقد مال عن الحق فان الحق
مباین الدنیا و اهلها لانها لهو و لعب و زینة ترجمه زندگانی دنیا صحبت اهل دنیا
است و رغبت کردن بصحبت ایشان و هر که دوست دارد دنیا و اهل دنیا را پس دوست
داشته باشد چیزی را که خدای تعالی غضب کرده است بر آن چیز و هر که صحبت دنیاداران کند
وی دنیادار است و هر که بصحبت اهل دنیا میل کند وی از راه خدای تعالی روی گردانیده است
بدرستی که خدای تعالی دور اند از زنده دنیا و اهل دنیا است زیرا که دنیا بیهوده گیست
همچون آرایش پیرزنانست و بازیست همچون بازی کودکان و تدبیرست
همچون تدبیر دیو آنکانیست فی المدارک قوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله
و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله الایة عن الثوری انه قال کانوا
یرون انها نزلت فیمن یصحب السلطان و عن عبد العزیز بن ابی رواد انه لقی
المنصور فلما عرفه هرب منه و تلاها و قال سهل بن عبد الله رح من صحح ایمانه و اخلص
توحیده فا

توحیده فانه لا یانس بمبتدع و لا یجالسه و یظهر له من نفسه العداوة و من داهن مبتدعا
سلب الله من قلبه حلاوة السنة و من اجاب مبتدعا لطلب عز الدنیا او عرضها اذله
الله بذلک العز و افقره بذلک الغنی و من ضحک الی مبتدع نزع الله
نور الایمان من قلبه و من لم یصدق فلیجربه ترجمه سهل بن عبد الله میگوید کسی که ایمان
درست و توحید خالص دارد پس آنکس بمبتدع الفت نگیرد و نزد وی ننشیند و او را
نزد خود ننشاند و دشمنی و عداوت بوی آشکارا کند و کسی که مداهنت بمبتدع کند
الله سبحانه حلاوت و شیرینی سنت از دل وی بیرون کند و کسی که از برای از جهت
دنیا اجابت بمبتدع کند خوار سازد خدای تعالی او را بدان عزت و درویش گرداند
گرداند او را بدان توانگری و کسی که بروی مبتدع بخندد الله سبحانه و تعالی نور ایمان
از دل وی بیرون کند و کسی که این مذکور را باور ندارد پس باید که تجربه کرده تصدیق
کند در کیمیای سعادت در اصل شناختن حلال و حرام می آورد که علما و غیر علما
را با سلاطین و عمال ایشان سه حالت یکی آنکه نزدیک ایشان نشوند و نه ایشان نزدیک
او شوند و سلامت دین درین باشد حال دویم آنکه امرا نزدیک علما شوند
و آن دون اولست حال سیم آنکه علما نزدیک سلطان شوند و بایشان سلام گویند
و این در شریعت مذمومست عظیم مگر که ضروری باشد که رسول علیه السلام صفت

امرا ظالم میگفت پس گفت هر که از ایشان جوید رست و هر که با ایشان بهم در دنیا افتد
وی هم از ایشانست و گفت علیه السلام پس از من سلطانان ظالم باشند هر که بر دروغ
وظلم ایشان اغماض کند و را حق بود او از من نیست و ویرا بنزد من نبود حوض من
روز قیامت راه نیست و گفت علیه السلام دشمن ترین علما آنانند نزد خدای که نزدیک سلطا
نان شوند و بهترین امرا آنانند که نزدیک علما شوند و رسول علیه السلام فرمود که علما
امانت داران پیغمبرانند تا با سلطانان مخالطت نکنند چون کردن دلان امانت خیانت
کردند از ایشان حذر کنید و دور باشید ابو درد رضی الله عنه گفت فراسلمة که دور باش از
درگاه سلطان که از دنیای وی هیچ چیز بتو نرسد که نه زیادت از آن از دین تو کم گردد گفت
علیه السلام در دوزخ وادیست که هیچکس نبود آنجا مگر علمائی که بزیارت سلطانان شوند
وعبادة بن الصامت رضی الله عنه میگوید بدرستی که دوستی علما و پارسایان امرا را دلیل
نفاق بود و دوستی ایشان با توانگران دلیل ریا باشد و ابن مسعود میگوید رضی الله عنه
که مرد باشد که با دین درست در نزدیک سلطان شود و بی دین بیرون آید گفتند چه گونه
بود گفت رضای ایشان جوید در چیزی که سخط حق تعالی در آن بود و فضیل میگوید هر
چند آنکه عالم بسلطان نزدیک میشود از حق تعالی دور میگردد و وهب بن منبه میگوید رضی الله
عنه این علما که بنزدیک سلطان میشوند ضرر ایشان بر مسلمانان بیشتر است از ضرر مقامر

محمد بن

محمد بن سلمة میگوید که مگس بر نجاست آدمی نیکوتر آنکه علما بدرگاه سلطان
فصل بدانکه سبب این باشد آنست که هر که نزدیک سلطان شود در خطر معصیت
افتاد و اما در کردار و اما در گفتار و اما در خاموشی و اما در اعتقاد اما معصیت کردار آن
بود که غالب آن باشد که سرای ایشان مغصوب بود نشاید در آنجا شدن و اگر
مثلا در صحرا و دشت باشند از خیمه و فرش ایشان حرام بود نشاید در شدن و پای در وی
نهادن و اگر بر زمین مباح بود پی فرش و خیمه باشد اگر خدمت و سر فرود آورد
ظالم بود مر آنرا توانگری را داد و بهره از دین وی برود و بس جز سلام کردن مباح
نبود اما دست بوسه دادن و پشت خمانیدن و سر فرود داشتن این هم نشاید مگر سلطان
عادل را یا عالم را یا کسی را که سبب مستحق تواضع باشند و بعضی از سلف مبالغه کرده
اند و جواب سلام ظالمان نداده اند با استخفاف کرده باشند بر ایشان بسبب ظلم
ایشان اما معصیت گفتار آن بود که ویرا دعا کند مثلا حق تعالی ترا زنده کنانی
دهاد و امثال این نشاید گفتن که رسول علیه السلام فرمود هر که ظالمی را دعا گوید
بطول عمر دوست داشته باشد که معصیت در زمین کسی باشد که معصیت کند خدایرا
پس دعا کردن روا نباشد مگر که گوید اَصلَحَکَ اللهُ وَوَفَّقَکَ لِلخَیرَاتِ او طَوَّلَ اللهُ
عُمرَکَ فِی طَاعَتِهِ و چون از دعا فارغ شود غالب آن باشد که اشتیاق خود بخدمت

دوم اگر آن اشتیاق خود بخدمت در دل ندارد دروغی گفته باشد و نفاق در
زیده باشد بی ضرورت را و اگر در دل ندارد و هر دل که بدیدار ظالمان مشتاق
باشد از نور مسلمانی خالی بود بلکه هر که فرمان خدای تعالی را خلاف کند و چون
ازین فارغ شود باید که دیدار وی را همچنان کاره باشی که تا اختلاف و چون ازین فارغ
شود ثنا گفتن گیرد بعدل و انصاف و کرم و آنچه بدین ماند و این از نفاق خالی نباشد
و کمترین آن باشد که دل ظالم شاد کرده باشد و این نشاید و چون ازین فارغ شود
غالب آن بود که آن ظالم محالی میگوید و برا سر میجنباید و تصدیق همی باید کرد
و این هم معصیت بود اما معصیت خاموشی آن باشد که در سرای وی فرش دیبا بیند
و بر دیوارها صورت بیند و با وی جامهٔ ابریشمی و انگشترین زرین بیند و کوزهٔ سیمین
بیند و از زبان وی فحش شنود و دروغ درین همه منع واجب بود و خاموشی نشاید
و چون نرسد از منع معذور بود و لیکن بی ضرورت در شدن معذور نبود که تا
بیضرورت در جایی شدن که معصیت کنند و منع نتواند کرد و اما معصیت دل و
اعتقاد بدان بود که بوی میل کند و برا دوست دارد و تواضع وی را اعتقادی کند
و در نعمت وی نگرد و رغبت وی در دنیا بجنبد و رسول علیه السلام فرمود یا معا
شر المهاجرین نزدیک اهل دنیا مشغول مشوید که بروزیی که حق تعالی شما را داده است

خشم گیرید و عیسی صلوات الله علیه میگوید در مال اهل دنیا منگرید که روشنایی
دنیای ایشان شیرینی ایمان از دل شما ببرد و بس ازین جمله باید که بدانی در نزدیک
هیچ ظالم شدن رخصت نیست مگر بدو عذر یکی آنکه فرمانی باشد و رعیت دلیر کردن
دیگر و عذر آنکه به تظلم شود در حق خویش یا بشفاعت در حق مسلمانی و اندرین رخصت باشد دیگر
بشرط آنکه دروغ نگوید و ثنا نگوید و نصیحت درشت باز نگیرد و اگر ترسد نصیحت به
لطف و تلطف باز نگیرد و اگر داند قبول نخواهد کرد باری از ثنا و دروغ گفتن حذر
کند و کس باشد که خویش تن را عشوه دهد که من برای شفاعت میشوم و اگر آن کار
بشفاعت دیگری برآید و یا دیگری را قبول پدید آید رنجور شود و آن نشان آن بود که
بضرورت نمیشود و حال دیگر آنست که بنزدیک سلاطین نشود و لیکن سلاطین نز
دیک وی آیند و شرط این آنست که چون سلام کند جواب گوید و اگر اکرام کند و برا بر پای
خیزد روا باشد که آمدن وی اکرام علم است و بدین نیکویی مستحق اکرام است چنانکه
مستحق اهانت است و اما اگر بر نخیزد و حقارت دنیا فرا نماید بهتر باشد مگر ترسد که وی را
برنجاند یا حشمت سلطان در میان رعیت باطل شود و چون بنشست سه نوع نصیحت
واجب شود یکی آنکه اگر سلطان کاری میکند و نمیداند که حرامست وی را گوید که فلان
کار حرامست و دیگر اگر کاری میکند که حرامست چون فسق وی را از آن بترساند

که حرام است و پند دهد و بگوید که لذت دنیا بیرزد که مملکت آخرة را زیان با
آورد و آنجم بدین ماند و سیم آنک اگر وجهی میداند در مراعات مصلحت خلق که وی از آن
غافلست اگر بداند قبول کند و ورا تنبیه کند و این همه واجب است بر کسی که نزدیک
سلطان شود یا سلطان نزدیک او شود چون امید قبول باشد چون عالم بشرط
علم بود سخن وی از قبول خالی نبود اما اگر کسی بر دنیای ایشان حریص باشد
وی را خاموشی اولیتر که بجز آنکه بروی خندد فایدهٔ دیگر نبود و مقاتل بن صالح گوید بنزدیک
حماد سلمة بودم و همه خانهٔ وی حصیری بود و انبانی و مصحف و مطهرهٔ کسی در بزد
گفتند که محمد بن سلیمانست خلیفهٔ روزگار در آمد و بنشست و گفت از چه سبب است که
که هر گاه که ترا می بینم همه درون من پر هیبت شود حماد گفت از آنکه رسول علیه السلام گفت
که عالم که مقصود وی از علم حق تعالی بود همه کس از وی بترسد و چون مقصود دنیا بود
وی از همه کس بترسد پس چهل هزار درم پیش وی نهاد و گفت این در وجهی صرف کن گفت
این را بر خداوند وی ده سوگند خورد که این را از میراث حلال یافته ام گفت مرا
بدین حاجت نیست گفت قسمت کن بر مستحقان گفت باشد که بانصاف قسمت کنم کسی گوید
که او انصاف نگاه نداشت و بزه کار گردد این نیز نخواهم و نشنید حال و سخن علما با سلاطین
چنین بوده است و چون نزدیک ایشان شدندی چنان بودندی که طاوس شد نزدیک
هشام

هشام بن عبد الملک که خلیفه بود چون هشام نزدیک مدینه رسید گفت کسی را از صحـ
ـبه آرید گفتند همه مرده اند و هیچ کس نمانده است گفت از تابعین طلب کنید طاوس را
بیاوردند بنزدیک وی چون در شد نعلین بیرون کرد گفت السلام علیک یا هشام
بن عبد الملک خشمگین شد و عظیم و قصد کرد که وی را هلاک کند گفتند یا امیر المؤمنین این حرم
رسول است علیه السلام و این مرد از علمای بزرگست این چنین نتوان کرد پس گفت این
طایفه و پس این دلیری برای چه کردی گفت چه کردم خشم وی زیادة شد گفت چهار
ادب ترک کردی یکی آنک نعلین وی گردی در کنار بساط من بیرون کردی و این بنزدیک
ایشان زشت بودی که پیش ایشان با موزه و نعلین بهم بایستی نشستی اکنون در سرای خلفا
رسم این است و دیگر آنکه در بنشستی بی دستوری و دست مرا بوسه ندادی طاوس گفت
آنک مو نعلین بیرون کردم هر روز پنج بار پیش رب العزت که خداوند من است بیرون
میکنم و بدین خشم نمیگیرد و اما آنکه ترا بنام خواندم نه بکنیت خدای تعالی دوستان
خود را بنام خوانده است که در قرآن گفته است یا داود یا یحیی یا عیسی و دشمن بکنیت خواند
و گفت تبت یدا ابی لهب و اما آنکه دست بوسه ندادم از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
کرم الله وجهه شنیدم که گفت روا نیست دست هیچ کس را بوسه دادن مگر دست زن را
بشهوت و دست فرزند را برحمت و دست بزرگان را بتبرک اما آنکه در پیش تو

بنشستم از امیر المومنین علی کرم الله وجهه شنیدم که میگفت در دوزخ مار ست
هر یکی چندکوهی دکر دمیست هر یکی چند شتری ومنتظر امیری اند که خود نشسته باشد ومردم
کردوی ایستاده باشد و با رعیت خویش عدل نکند این سخن کفت و برخواست بیرون
رفت وسلیمان عبد الملک خلیفه بود چون بمدینه رسید بوحازم را که از بزرکان علمای
بود بخواند وبادی کفت چه سبب است که مرکرا کارهیم کفت از برای انکه دنیا را آباد آن
کرده و آخرت را خراب وهرکرا از سرای آبادان باید شدن رنج باشد کفت حال این خلق
چکونه خواهد بود که پیش حق تعالی شوند کفت امانیکو کار چون کسی باشد که از سفر باز آید
و بنزدیک عزیزان خود رسید واما چون بدکردار چون بندهٔ کریخته باشد که ویرا بکیرند
بقهر پیش خدای ویند برند کفت کاشکی بدانستمی که حال من چون خواهد بود کفت خویشتن را
بر قرآن عرض کن تا بدانی که خدای تعالی میکوید اِنَّ الاَبرارَ لَفِي نَعِيمٍ وَاِنَّ الفُجّارَ لَفِي جَحِيمٍ
کفت پس رحمت خدای کجا شود کفت قَرِيبٌ مِنَ المُحسِنِينَ کفت نزدیک است بانیکو کاران سخن
علمای دین با سلاطین چنین بود وعلماء دنیا را سخن با ایشان از دعا وثنا بود و درآن طلب
باشید که چیزی کویند که ایشانرا خوش آید وحیلتی ورخصتی جویند تا مراد ایشان حاصل شود
واکر پند دهند مقصود ایشان درست شود وایشان از ان قوم بوند که اکر پند دیکری دهد
ایشانرا از ان حسد آید وبهر صفت که باشد مخالطت نکنند تا انکاه که منزوی نکردد

واز دیکر آن وبا کسان که با ایشان مخالطت کنند نیز پرهیز باید کرد وهر که ایشانرا مخا
لطت کنند کسر دین وبا ایشان در باقی کنند ورسول علیه السلام میکوید همیشه این امت در کنف پناه
وعنایت حق تعالی باشند تا آن زمان که علماء ایشان امرا را موافقت نکنند و همه سبب
فساد رعیت از فساد ملوک وسلاطین بود وفساد سلاطین از فساد علما باشد که ایشانرا
صلاح نکنند در تفسیر حسینی می آرد قوله تعالی اُحشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَاَزواجَهُم کویند
مراد از ظلم ستمکارانند بر خلق بجور و بر خود بکناه یکی از عبد الله مبارک رحمه الله پرسید
که من درزی ام وجامهای ظلمه میدوزم ناکاه از اعوان ظلمه نباشم فرمود تو از اعوان
ایشان نیستی بلکه از ظالمان اعوان ظلمه آنانند که سوزن ورشته بتو فروشند
یار ظالم مباش تا نشوی روز حشر از شمارهٔ ایشان در تذکرة الاولیا آورده است
در ذکر امام اعظم رحمه الله می آرد روزی یکی از ظلمه امام را کفت از برای من قلم تراش وامام
نمی تراشید کفت چرا نمی تراشی فرمود می ترسم که از ان قوم نباشم که خدای تعالی فرمود
که اُحشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَاَزواجَهُم در ذکر حسن بصری رحمه الله می فرماید که وقتی سعید بن جبیر
را کفت دو کار مکن اول قدم بر بساط سلاطین منه اکرچه محض شفقت بود دویم با
هیچ زن منشین اکر رابعه بود واو را قرآن آموزی در ذکر رابعه می آرد کفت وقتی بر
شانی چراغ شکاف بر آمد خود دو جشم دلم روز کاری بسته شد تا انک مانک بار شکافت

بکذرد بدانک مرا ایشت وچون کرد سلطان کردد بدانک دزد دست در تهذیب الصلوة می آرد
که در فتاوی کبری آورده است که توانکر را برای حال عزت نباشد ونباید داشت واز برای
توانکری وی ویرا اسلام نباید داد کفت که رسول علیه السلام فرمود که هر که توانکر را برای
توانکری وی ویرا اسلام کوید وعزت دارد دو دانک از دین او برود در تحفة النصایح می آرد نظم
یارب مرا کردان چنان از راه لطف ومکرمت مکتر شمارم اغنیا شاهان نیارم در نظر
باشم توانکر دل چنان از کس نخواهم حاجتی فارغ نشینم شاد وخوش بیرون نیایم پیش در
بهر معیشت رزق هم وقتی پریشان دل مکن یارب بده جرم چنان جز تو نخواهم کس دیکر
درویش شو کنج نشین از کس مکن هرکز طمع تا نفع شدن ملکی بدان وان خانه پر در کهر
چون تو ستانی ده زمین پیوسته باشی در طمع راحت به بینی انده کی زحمت عذاب بیشتر
چون تو غنی بینی بدر بکریز در خانه بشو درویش چون آید نظر در پیش آورد حاضری برهیز
از میر وملک وان زهر قاتل قربشان چون تو نشینی با ملک هر لحظه بینی سد حذر تعظیم
کن درویش را چیزی برو ده بهر حق پرور بدین شان دین خود منکر بدانها بهر زر
زرکی می فرماید دو نان دست دونانت لیکن باسنانست آن سنان در سینه ادبر نه
از جوهنا دونان جستن عرز دیکر میفرماید خردمندان عالم را نصیحت از این بجا
میباید شنیدن بدندان رخنه در پولاد کردن بناخن سنک خارا را بریدن بعزت پی نهادن

صدشتربار زمغرب جانب مشرق دویدن باتش دان فرو رفتن نکوسیاد به پلک دیده آتش
پاره چیدن بسی برجای آسانتر نماید زبار منت دونان کشیدن نظم در ترتیب الارواح ترجمه
می آرد طالبی که سخن درویشی را قابلست صحبت اهل دنیاش زهر قاتلست مرد این راه آنکه
بر که نه بر دم آمیخت مرهم این راه باتش افروخته به نه با این آتش جز وخته پدر پیری پسری خود تلقین
ان ابن راه خبر میکرد پسر کفت بابا اول باب این راه چیست کفت جهان بابا دع الخلق جانبا
هر چه غیر اوست تکیه مکن بر آن چون نکری جوزی مکس بر آن نزدیک خدا شو از همه دور
اینست نشان سعی مشکور بکریز ز خلق کندرین دشت چون کرک بدین صفت ز مردم کور
میلی که کنی بخلق میلی ست کان چشم دل ترا کند کور عاقلان بسندیده عقل خلق بکا
از نیکانست از همه دور باش که نیکو آنست هر قبولی که مرد این ره راست از در جاهلان
بخردست در خلقت راحت آمد صحبت ایشان الم روی کاغذ را حاصل جز سیاهی از قلم
در کیمیای سعادت در اصل رعیت داشتن می آرد یکروز عمر خطاب امیر المومنین رضی الله عنه خاست
که بر جنازه نماز کند مردی پیش رفت ونماز کرد چون دفن کرد دست بکور وی نهاد
وکفت بارخدایا اکر عذابش کنی باشد که در تو عاصی شده باشد اکر رحمت کنی محتاج محتاج
رحمت است خنک خنک ای مرد که هرکز نه امیری بودی ونه عریف ونه کاتب ونه اعوان
امرا انکاه از چشم ناپدید شد عمر امیر المومنین فرمود تا او را طلب کنند طلب کردند ونیافتند کفت

دلم گشاده نشد و از وی پرسیدند که درویش چون گرسنه شود چه کند گفت صبر کند
گفتند تا کی گفت تا آنگه بمیرد و دیت او بر کشنده باشد در ذکر بشر حافی ره آرد وی گفت
هر که خواهد که در دنیا عزیز باشد گو از سه چیز دور باش از مخلوق حاجت مخواه و کسی را
بد مگو و مهمان کسی مشو در ذکر شقیق بلخی ره می آرد وی گفت عبادت ده جزو است
نه جزو در گریختن از خلق است و یک جزو در خاموشی است در ذکر احمد حرب ره
می آرد که روزی مادرش مرغ بریان کرده آورد گفت بخور که بی شبهه است گفت دیدم
که روزی بر بام لشکری شد و دانه چند بخورد حلق ما را نشاید در ذکر حاتم ثانی ادهم می آرد
یکی از وی وصیت خواست گفت طمع از خلق ببر تا خلق از تو بخیلی برند و نهانی میانه
خود و خلق نیکو کن تا حق تعالی آشکارا ترا نیکو کند و هر جا که باشی در خدمت خالق باش
تا خلق ترا خدمت کنند و یکی از وی پرسید که از کجایی خوری وَلِلّهِ خَزَائِنُ السَّمٰوَاتِ
وَالْاَرْضِ وَلٰكِنَّ الْمُنَافِقِيْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ و یکی از وی وصیت خواست گفت اگر یار خواهی خدای
بس و اگر همراه خواهی کراما کاتبین بس و اگر عبرت خواهی دوران دنیا بس و اگر مونس
خواهی قرآن بس و اگر عبادت خواهی غسال بس و اگر واعظ خواهی مرگ بس و اگر
این بسنده نبود بس دوزخ بس در ذکر عبدالله تستری ره می آرد وی گفت هیچ زندگی نیست
که خدای تعالی ندا می فرماید که ای بنده من انصاف نداری من ترا یاد میکنم و تو مرا فرا
میکونی

عبادت ده جزو است

موش میکونی و من ترا بخود میخوانم و تو بر دیگران میروی و من بلا از تو می گردانم و تو
دست از گناه باز نداری ای فرزند آدم فردا که بدرگاه ما آیی چه عذر پیدا کنی
در ذکر معروف کرخی می آرد محمد بن حسن گوید معروف کرخی را بخواب دیدم گفتم خدای تعالی
با تو چه کرد گفت بیامرزید بقول یک سخن که از محمد سماک ره شنیدم که هر که بخدای بکلی
بازگردد خدای تعالی بدو برحمت بازگردد و همه خلق را بدو بازگرداند سخن او بدل من افتاد
بخدای بازگشتم و از شغلها باز ماندم مگر خدمت موسی علی الرضا و این با امام گفتم فرمود
اگر بپذیری کفایت است در ذکر داود طائی آورده است که یکی از وی وصیت خواست
گفت از دنیا روزه گیر و مرگ را عید خود بساز و از مردمان چون از شیر بگریز دیگری وصیت
گفت مردگان بر انتظار تو ایستاده اند و میگویند و گویند تا تو برخیزی ما از جا بجنبیم
در ذکر ابوحفص حداد می آرد یکی از وی وصیت خواست گفت لازم یکدر باش تا همه
درها بر تو بگشاید و لازم یکسید باش تا همه سیادات بتو گردن نهند در ذکر ابو یزید می آرد
وی گفته است که علامت شناختن خدای گریختن از خلق است در ذکر سفیان سفیان
ثوری ره می آرد روزی با یکی سفیان بر در سرای محتشمی میگذشت و تکلف بسیار کرده
بود دید آنکس در و نگاه کرد سفیان گفت منکر اگر شما نگاه نکنید ایشان اسراف نکنندی پس
چون شما می نگرید در این اسراف مظلمه با ایشان شریک باشید و وی گفت اگر درویش کردی

حضر بود علیه السلام رسول فرمود علیه السلام وای بر امیران وای بر عربیان وای
بر امینان در روز قیامت خواهند که بزوایب خود از آسمان آویخته شدندی و هرگز بر دو
کس حکم نکردندی و رسول علیه السلام هیچکس را بر ده کس ولایت ندهند مگر که روز
قیامت او را بیارند دست وی بغل کشیده اگر نیکو کار بود رها سازند و اگر نه غلی دیگر بیفزا
یند و گفت روز قیامت ولات را بیارند و خدای تعالی گوید شما شبانان گوسفندان من و خزانه ور قیامت ولایت را بیارند
داران مملکت من بودید چرا یکی را زیادة از آنچه من فرمودم زدید گوید خدایا از خشم آنکه
در تو عاصی شده بود گوید چرا باید که خشم شما از خشم من زیادت باشد دیگری را گوید چرا
کم از آن زدید که فرمودم گوید بار خدایا رحمت کردم گوید چرا باید که از من رحیم تر باشید ازانجه
بگیرید آنکه بیفزود و آنرا که کم کرد از فرمان و گوشهای دوزخ بدیشان برکنید و خبر بگوئیم
رحمت باری بر هیچ والی شما نگفتیم اگرچه نیک باشد اگر بد چرا که از رسول علیه السلام شنیدم
که هر والی از روز قیامت بیارند ظالم و عادل و هم را بر صراط بدارند و خدای تعالی بر صراط
وحی فرستد که ایشان را بیفشان تا افشانده کی کند که هر که در حکم ستم کرده باشد یا در قضا
رشوت گرفته باشد و یا بیک خصم میل کرده باشد میرود تا بهفتاد سال در دوزخ افتد
در فواید می آرد که کعب الاحبار فرموده است که توریت خواندم و دوازده کلمه بیرون آوردم
که بکردن خود آویختم از جهت آنکه هر روز آنرا سه بار بخوانم کلمهٔ اول ای فرزند آدم بر در

هیچ خانی و سلطانی مرو تا آنکه قدرت رزاقی من بر جاست کلمهٔ دویم ای فرزند آدم
بقوت اندک قانع شو تا عبادت اندک تو بسیار گردد کلمهٔ سیم ای فرزند آدم من از عمل تو
امروز فردا نمیطلبم تو نیز از من روزی مطلب کلمهٔ چهارم ای فرزند آدم در آفریدن زمین و آسمان
عاجز نگشتم در رسانیدن یک کرده بتو عاجز نخواهم شد کلمهٔ پنجم ای فرزند آدم من دوست
دیگر تو ام تا آنکه غیر مرا اختیار نکنی کلمهٔ ششم ای فرزند آدم الغیب بمن دار و از الفتهای دیگران
خود را نگاه دار تا بمن نزدیک گردی کلمهٔ هفتم ای فرزند آدم از مکرهای من ایمن مشو تا بل از
منت تا خزان حرا نکذری کلمهٔ هشتم ای فرزند آدم بر تو روزه و نماز فرض کردم اگر تو در ادای فریضه
من در رسانیدن روزی تو تاخیر کنم کلمهٔ نهم ای فرزند آدم غضب میکنی بر من قوت مراد خود
و غضب نمیکونی بر نفس خود بقوت مراد من کلمهٔ دهم ای فرزند آدم همه چیزها را برای تو آفریدم
و تو را برای خود آفریده ام کلمهٔ یازدهم ای فرزند آدم هر که دوستی بتو میکند برای فایدهٔ
خود میکوند و من بتو دوستی میکنم برای فایدهٔ تو کلمهٔ دوازدهم ای فرزند آدم اگر راضی شوی
بقسمت من تن ترا براحت دارم اگر راضی نشوی بقسمت من حرص دنیا و طلب آن
بر تو گمارم تا سرگردان شوی همچو آهوان و گوره خران صحرا ان بتو رسانم الا آنچه قسمت تو
کرده ام در بوستان می آرد
خبر ده بدرویش سلطان پرست ۰ که سلطان ز درویش مسکین ترست
قناعت کن ای نفس بر اندکی ۰ که سلطان و درویش بینی یکی ۰ چرا پیش خسرو بخواهش روی

جو یکسو نهادی طمع خسروی • اگر خود پرستی شکم طبله کن • در خانه این و آن قبله کن •
مبر طاعت نفس شهوت پرست • که هر ساعتش قبلهٔ دیگرست • یکی با طمع پیش خوارزم شاه •
شنیدم که شد بامداد ان پگاه • جو دیدش که بالا دو تا کرد و راست • دیگر روی بر خاک مالید و
خاست • پسر گفت ای پدر شمة رویی • یکی مشکلم هست بر من بگوی • نگفتی که قبله است راه حجاز •
جرا کردی امروز زین سو نماز • قناعت سرافراز دای مرد هوش • سر پر طمع بر نیاید ز دوش •
طمع آبروی تو عزت بریخت • برای دو نان دانه در بریخت • اگر از تنعم شکیبا شوی • وگرنه
بخواری یا بد با شوی • ترا اینست آن تکیه بر کرد کار • که مملوک را بر خداوند کار • شنیدم که در روزگار
قدیم • شدی سنگ بر دست ابدال سیم • مپندار کین قول معقول نیست • جو قانع شدی سیم و سنگت
یکی است • خدا را ندانست و طاعت نکرد • جو بر بخت و روزی قناعت نکرد • نکو نیک بدست او ر بد ای فقا •
که بر سنگ گردان نروید نباة • قناعت توانگر کند مرد را خبر ده حریص جهان گرد را • بزرگی چی
فرماید • ای آنکه زنو غاز بهد وای برو • بر غیر خدا تکیه کند وای برو • در دست خیم نیست فقد
جز وقت • آن هم اگر از دست دهد وای برو • تکیه بر دیوار کردم سر بسر باریدخاک • خاک بلا
بر سر پس کو تکیه بر غیری کند • دو تا نان گر از گندم است یا ز جو • دو تا جامه گر کهنه است یا زنو •
جهار گوشهٔ دیوار خود بخاطر جمع • کسی نگوید ازینجا بخیز و انجا رو • هزار بار نکوتر بود به نزد ابن یمین •
ز تاج و تخت فریدون و ملک کیخسرو • در گلستان آرد یکی از صلحا بخواب دید پادشاهی را در بهشت

و پارسایی را

و پارسایی را در دوزخ پرسید که موجب جیست از درجات این و سبب درکات آن
جه بود که مردم بخلاف این می پنداشتند ندا آمد که پادشاه بارادت درویشان در بهشت
است و پارسا بتقرب پادشاهان در دوزخ در تفسیر حسینی عند قوله تعالی وورث
سلیمان داود می آرد گویند مهتر داود را نوزده پسر بود ند و هر یکی داعیهٔ ملک داشتند
حق تعالی نامهٔ مهر کرده از آسمان فرستاد که در و جند مسایل را جواب گویند یاد کرده و
فرموده که از اولاد تو این مسایل را جواب گوید بعد از تو وارث ملک تو او باشد
مهتر داود فرزندان را جمع کرده احبار و اشراف را حاضر کرد این مسئلها بر فرزندان
عرض نمود که بگویند نزدیک ترین جیزها کدام است و دورترین اشیا جیست و کدام
کار است که انس بدو بیشتر است و جیست آنکه وحشت از و افزون تر است و کدام کار است
که آخر آن ستوده است و کدام امر است که عاقبت وی نکوهیده است اولاد مهتر داود
از جواب عاجز آمدند سلیمان فرمود اگر اجازت باشد من جواب گویم داود او را
دستوری داد مهتر سلیمان گفت اقرب اشیا با آدمی آخرت و ابعد اشیا اجل که میگذرد و
نرود و آنس اشیا انست با روح و اوحش اشیا بدنی که خالی باشد از روح اما
قایمان ارض و سما اند و مختلفان لیل و نهار و متباعضان لیل نهار و متباعضان
حیات و حیات و کاری که آخرش محمودست و حلم در وقت خشم و امری که آخرش مذمومست

حدت در وقت غضب و جون جواب مسایل موافق کتاب منزل بود اکابر بنی اسرا
ئیل همه بفضل مهتر سلیمان و کمال وی معترف شدند و مهتر داود ملک بدو تسلیم کرد
و روز دیکر وفات فرمود در ذخیرة الملوک در باب پنجم در احکام ولایت و سلطنت می
آرد که جون حاکم و پادشاه بر نهج عدل و انصاف و احسان بود در اقامت حدود شرع
و نفاذ احکام دین کوشد وی در زمین خدای تعالی نایب و برکزیده حق و سایه الهی
و خلیفه رحمانست و جون طریق عدل و احسان بکذارد و بر بنده کان حق شفقت
نکند و متابعت نفس و هوا کند و اهمال اقامت حدود شرع روا دارد وی بحقیقت نایب دجال
و دشمن خدای و رسول و خلیفه شیطانست الی قوله و شرط هفتم انکه بزیارت و صحبت علماء دین اکر
راغب باشد اکرجه این قوم درین روزکار کم یافته اند خاصه درین دیار و بمساعدت توفیق
اتفاق افتد بدیدن ایشان بر طاعت حریص کردد و نصیحت این قوم سعادت روزکار
خود داند و از صحبت دجال سیرتان و فاسقان صالح صورت که درین زمانه خود را بصورت
علما و مشایخ دارند و خود در الخلق بنمایند و هر خسیس ظالم را بجهة طمع حطام دنیا دعا
و ثنا میکویند احتراز کند جه این طایفه ویران کننده دین اند اکرجه صورت علما و مشایخ
دارند الی قوله اما رعیت کفار و اهل ذمه را حکمی دیکرست و آن رعایت شرایط است
که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بجهة تقریر مجوس و اهل کتاب در عهدنامه خود ثبت کرده است و اهل
ذمه را

در ذخیرة الملوک در باب پنجم در احکام ولایت و سلطنت می آرد که جون حاکم و پادشاه عدل و انصاف کند

ذمه را بران شرایط امان داده است و بر حاکم و بر والی ولایت واجب است
که اهل ذمه و یار خود را بدان شرایط تکلیف کند و دماء و اموال ایشان ربوقای شرا
یط مشروط کرداند و آن بیست شرطست اول آنکه در ولایتی که متصرف آن حکم مسلمانان
باشد دیر و بتخانه جدید بنا نکنند دوم آنکه از بن نوع عمارتهای قدیم که ویران شوند تجدید
نکنند سیوم آنکه مسافران اسلام از نزول دیر و بتخانه منع نکنند جهارم آنکه هر مسلمانی که
بمنازل ایشان نزول کند او را اکر اتفاق مکث بود سه روز در ضیافت او تقصیر نکنند
پنجم آنکه جاسوسی و یار اهل اسلام نکنند ششم آنکه اکر خویشان ایشان در اسلام رغبت
نمایند ایشانرا منع نکنند هفتم آنکه مسلمانانرا حرمت دارند هشتم آنکه جون در مجلس
نشسته باشند و مسلمانان حاضر شوند مجلس با ایشان بازکذارند نهم آنکه در
لباس تشبیه بمسلمانان نکنند دهم آنکه نامهای مسلمانان بر یکدیکر ننهند یازدهم
اسب با لجام و زین سوار نشوند دوازدهم آنکه شمشیر و تیر بر ندارند سیزدهم آنکه
انکشتری با مهر و نکین نپوشند جهاردهم آنکه خمر نفروشند و ننوشند پانزدهم آنکه رسوم
و عادات مشرکان در اهل اسلام ظاهر نکنند شانزدهم آنکه لباسهای که در رسم
جاهلیت داشتند ترک نکنند تا از مسلمانان ممیز باشند هفدهم آنکه بهم سایکی
مسلمانان خانه بنا نکنند هژدهم آنکه مردکان خود را نزدیک مقابر مسلمانان بنزند

آشکارا

[illegible]

نوزدهم آنکه در تعزیهٔ مردهٔ خود در آواز بلند برندارند بیستم آنکه بندهٔ مسلمان
نخرند و در آخر عهدنامه نوشته بود فان خالفوا شیئا مما شرطوه فلا ذمة لهم
وحل للمسلمین منهم ما حل من اهل المعاندة والشقاق در کیمیا در ذکر آزردن حق
صحبت می آرد درجهٔ دوم اهل ذمه اند و دشمنی کردن ایشان فریضه است و معامله
کردن و معامله کردن با ایشان آنست که ایشان را حقیر دارند و اکرام نکنند الی قول رسول
علیه السلام میگوید هر که بخدا و روز قیامت ایمان دارد با دشمنان خدای دوستی
نکند و اما ایشان را ولایت دادن و بعمل فرستادن و بر مسلمانان مسلط کردن ا
استخفاف بر دین مسلمانی بود و این از جمله کبایر باشد در تفسیر حسینی می آرد الملک
یومئذ لله الواحد القهار پادشاهی و فرمان دهی آن روز مر خدای را بی مدعی و منازعی
باشد یعنی امروز ملوک و سلاطین را که دعوی سلطنت و ملک داری هست و در آن
روز مگر تکبر از میان متجبران بگشایند و تاج تجبر از سر خسروان بربایند دعویهای همه
منقطع و گمانها مرتفع گردد و مالک ملک رخت تخیلات و تصورات موهومات ملوک را
در قعر دریای عدم افکند و رسومات و تفکرات سلاطین بصدمت لمن الملک الیوم در هم شکند
و همه جبار از اظهار عجز و اظهار عبودیت و اقرار بی نوائی و بیچارگی نباشند
آن سر که حیث افسرش از چرخ درگذشت روزی با آستان همرش خاک در شود عزیزی دیگر فرماید

چنین گفت است آن عیاش دانا چو مرداریست بگلخن عمق چو زین مردار شیران سیر
خوردند پلنگان چون بخوردند دور میدوند سگان جنگی و گرگان رسیدند چو اندکی چیز زین
شان برآمد کلاغ از هر طرف جوقی در آمد کلاغان چون بخوردن آن قدر ریز بجا انداز
روش و از خون انده کی چیز جعل نیز آمد و آن روث آن خون بگرداند بهر سوی دگرگون
چو آن موران بخوردند چرب الگاه نماند آن استخوان خشک در راه چنین گفت او که شیران شاهان
زبعد آن امیران وزیران سگ و روباه علمایان ایشان کلاغانند شاگردان ایشان
جعل آن عامل مالست و سرکار همه موران آنند اهل بازار عزیز آخر نمی دانم چه نامی
بدین زین قوم تا خود از گدایی همه دنیا چو مرداریست ای دوست از آن مردار تر چو بندهٔ اگر
کسی کو در پی مردار باشد ز مرداری بتر صد بار باشد چو کوئی میدوی دایم زعادت که تا گیل
چو شود دنیا زیادت

فصل ششم در بیان شرف ایمان

در تفسیر حسینی
می آرد قوله تعالی انما المؤمنون بجز این نیست که مومنان کامل الذین آنانند که اذا ذکر الله
چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان وجلت قلوبهم بترسد دلهای ایشان از هیبت
جلال و تصور عظمت لایزال و یا از تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال او و اذا
تلیت و چون خوانده شود علیهم آیاته بر ایشان آیتهاء او یعنی قرآن زادتهم ایمانا
زیادت کرد آن آیه ایمان ایشان را یعنی هر گاه آیتی نازل شود بر ایشان خوانند ایمان

وایمان ایشان بدان آیة انضمام زیر دیا ایمان ایشان باآیتهای منزل یا تصدیق
ویقین ایشان بیفزاید در حقایق سلمی مذکورست که ببرکت تلاوت نور یقین دربا
طن ایشان ظاهر گردد وزیادتی طاعت بر ظاهر ایشان هویدا شود در بحر الحقایق فرموده
که ایمان حقیقی نوریست که بقدر بشعت روزنه دل ایشان ببرکت آن قرات کشاده تر
گردد ونور ایمان بیشتر دروی افتد پس در نور جمال مستغرق گردند وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ وبر پروردگار
خود يَتَوَكَّلُونَ توکل کنند نه بر دنیا واهل دنیا چه هر کس که در سطوات غلبه نور ایست
حق مضمحل ومقهور شد او را پروای ماسوی نمی ماند بلکه غیر حق در دیدهٔ شهود او در نمی
آید شعر که او در بحر مستغرق شود فارغ از کشتی واز زورق شود غرقه دریا بجز دریا ندید
غرق دریاهست دروی ناپدید الَّذِينَ وای مؤمنان کامل آنانند که از روی اخلاص
يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ بپای میدارند نماز را بشرایط وآداب وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ واز آنچه روزی
داده ایم ایشان را يُنفِقُونَ نفقه میکنند أُولَٰئِكَ آن گروه که اعمال قلب را از وجل
وتوکل ویقین با اعمال جوارح که صلوة وزکاتست جمع کرده اند هُمُ الْمُؤْمِنُونَ ایشانند
مومنان حقا با ایمان با ایمانی درست وراست ابن عباس رضی الله عنه فرموده که هر که منافق نباشد
فهو مؤمن حقًّا لَّهُمْ مر ایشانراست دَرَجَاتٌ مرتبها عِندَ رَبِّهِمْ نزدیک آفریدگار
ایشان که کرامت ومنزلت است یا درجات بهشت وَمَغْفِرَةٌ وآمرزش مر تقصیرات ایشانرا

وَرِزْقٌ كَرِيمٌ وروزی بزرگ که صافی بود از کد اکتساب وخالی از خوف حساب
از امام قشیری قدس سره فرموده که رزق کریم آنست که مرزوق را از شهود باز ندارد شعر
تو روزی ده بروزی وا نمان از سبب بگذر مسبب بین عیان از مسبب هر خروش
نیست رشباب ووسایط ای پدر لا فرع بین دیده این اطفر اصل بین دیده چون اکمل بود
فرع بین دیده چون احول بود التفسیر قوله تعالى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آور
ده اید خطاب با مسلمانانست یا با منافقان یا مومنان اهل کتاب می آرد که می گفتند یا رسول الله
ایمان بتو وبقرآن وبموسی وعزیر وتوریت می آریم دیگر بهیچ کتاب وپیغمبران ایمان نداریم و
گویند که خطاب بر کافرانست نیز میشاید مسلمانانرا میگوید آمنوا ای آن کسانیکه ایمان آ
ورده اید از حیثیت برهان ایمان آرید بر سبیل کشف ویا عیان یا ایمان آورده اید از روی
تصدیق ایمان آرید بطریق تحقیق واز حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین نقش
بند قدس سره منقولست که فرموده اند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا اشارتست بآنکه در
طرفة العین نفی این وجود بشری می اکرو باید کرد واثبات واجب الوجود می باید نمود
وَجُودُكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ بِهِ ذَنْبٌ از حضرت سید الطایفه جنید بغدادی قدس
سره منقولست که فرموده اند که پنجاه سالست که در ایمان آورده ام وهنوز در ایم
دمی بی حق زدن محض گناهست بخود مشغول بودن کفر راهست ترا هر دم که شد بندار هستی

سوی ظلمت سرای خودپرستی خودی کفرست نفی خویش کن زود که جز حق نیست
درحقیقت نیست موجود فیه اضافه قوله تعالی اِسْتَحْوَذَ مستولی شده وغلبه کرده عَلَیْهِمُ
الشَّیْطَانُ برایشان دیو بوسوسه میل داد ایشان را بمعاصی فَأَنْسَاهُمْ فراموش گردانید
برایشان ذِکْرَ اللّٰهِ یاد کردن خدای تعالی تا نه بدل یاد کنند و نه بزبان أُولٰئِكَ
آن گروه فراموش کاران حِزْبُ الشَّیْطَانِ بدانید بدرستی که سپاه دیو هُمُ الْخَاسِرُونَ
ایشانند زیان کاران که نعیم موبد ازدست دادند و در عذاب مخلد افتادند إِنَّ الَّذِینَ
بدرستی آنانکه یُحَادُّونَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ خلاف کنند خدا و رسول را وأُولٰئِكَ آن
گروه مخالفان فِي الْأَذَلِّینَ در جماعت خوارترانند و با ایشان یعنی در دنیا بجزای قتل
و بسی گرفتارند و در عقبی رسوا و سیاه روی و بی اعتبار کَتَبَ اللّٰهُ نوشت خدای تعالی
در لوح محفوظ و حکم کرد که بهمه حال لَأَغْلِبَنَّ أَنَا هر اینه هر آینه غالب شوم من وَرُسُلِي
و فرستاده کان من و غلبه رسل اگر بامور حرب نباشند بدلیل و حجت إِنَّ اللّٰهَ قَوِيٌّ بدرستی که
خدای تواناست بنصرت انبیا عَزِیزٌ غالبست در حکمی که خواهد و کس بر منع آن قادر نباشد
حکمی که آن زبار کبریا بود کس را بدان مجال تصرف نباشد حق سبحانه بعد
از ذکر منافقان و دوستی ایشان با دشمنان خدای صفت مخلصان میکند که مطلقا با
هیچ دشمن دوستی نکنند اگر چند قرابت قریب واقع باشد چنانچه فرمود لَا تَجِدُ قَوْمًا یُؤْمِنُونَ

نیابی

نیابی و نشاید که یابی گروهی را که میگروند بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ بخدا و روز بازپسین
که ایشان یُوَادُّونَ مودت ورزند و دوست دارند مَنْ حَادَّ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ هر که را خلاف کنند
با خدا و رسول او یعنی مؤمنان کافران و منافقان را دوست ندارند وَلَوْ کَانُوا و اگرچه باشند
آن مخالفان خدا و رسول آبَاءَهُمْ پدران ایشان چون ابی عبیده جراح رحمه که پدر خود عبدالله
جراح را بکشت در روز احد أَوْ أَبْنَاءَهُمْ یا پسران ایشان چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه که روز
بدر پسر خود را عبدالرحمن را بمبارزت طلبید و رسول علیه السلام صدیق را نگذاشت که بحرب
وی رود أَوْ إِخْوَانَهُمْ یا برادران ایشان چون مصعب بن عمیر که برادر خود عبید را روز احد
بقتل رسانید أَوْ عَشِیرَتَهُمْ یا خویشان ایشان چون فاروق که در روز بدر خال خود را
عاص بن هشام را کشت و چون مرتضی علی و حمزه و ابو عبیده رضی الله عنهم که عقربای خود را
چون عتبه و شیبه و ولید را بکشت أُولٰئِكَ آن گروه که با دشمنان خدا دوستی نکنند کَتَبَ نوشته
است خدای یعنی ثابت کرده است فِي قُلُوبِهِمُ الْإِیمَانَ در دلهای ایشان ایمان را یا جمع کرده است
از ابلو ازم آن از اخلاص و استقامت وَأَیَّدَهُمْ و تقویه کرده است ایشان را بجبرائیل وَیُدْخِلُهُمْ
و در آرد ایشان را روز حشر جَنَّاتٍ تَجْرِي در بهشتی که جریان دارد مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ از زیر درختان انهار جویهای از آب و شیر و خمر و عسل خَالِدِینَ فِیهَا جاوید بو
دنده کان اند دران رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ خوشنود شد خدای عَنْهُمْ از این شان بطاعتی که در دنیا

کرده‌اند و رضوا خوشنود شدند ایشان عنه از خدای بکرامتی که وعده کرده است ایشا
را در عقبی اولئک حزب الله آن گروه خدا و حزب الله دین و بند الا ان حزب الله بدانید که سپاه خدا
هم المفلحون ایشان رستکاران‌اند امام ثعلبی از جرجانی از مشایخ خود شنیده که داود
علی نبینا و علیه السلام از حق پرسید که حزب تو کیست خطاب آمد که الغاضة ابصارهم و ا
السلیمة اکفهم والنقیة قلوبهم اولئک حزبی و حول عرشی هر که چشم از محارم بسته بود و دست
او از آزار خلق و اخذ حرام کوتاه باشد و دل خود را از ما سوا الله پاکیزه دارد او از جمله
حزب الله است و درین باب گفته‌اند از هر چه نا روا است از و دیده ها به بند و زهر چه نا بشد
بود دست از و بدار لوح دل از غبار تعلق بشوی پاک تا باشدت بجلوه اهل قبول بار
تعبد اللضا واعلموا ان فیکم و بدانید آنکه در میان شماست رسول الله فرستاده خداست و
تعظیم او اقتضای آن میکند که سخن دروغ بیهوده بحضرت او عرض نکنند لو یطیعکم اگر
فرمان برد شما را یعنی اگر بشنود قول شما را پیغمبر صلی الله علیه و سلم و برای شما کار کند فی
کثیر من الامر در بسیاری از کارها لعنتم هر اینه برنج افتید و هلاک شوید و لکن
الله و لیکن خدای حبب دوست کرداینده است الیکم الایمان بشما ایمان و توحید
را و زینه و بیاراسته است او را فی قلوبکم در دلهای شما بنصب ادله و توضیح دلا
و براهین و کره و دشمن ساخته و مکروه کرداینده است الیکم الکفر بسوی شما پوشیدن نعما

والفسوق

والفسوق و بیرون رفتن از راه راست والعصیان و نافرمانی کردن اولئک آن
گروه که بتحقیق اخبار کنند هم الراشدون ایشانند راه یافتگان بطریق
صلاح و آن تزیین ایمان و تکریه کفر فضلاً برای فضلی است من الله از خدای
یعنی فضلی که خدای بشما نموده است و نعمة و نعمتی از حضرت او والله علیم
و خدا داناست بصدق و کذب مخبران حکیم محکم کار است در امور بنده کان و از حکمتها
اوست که بتحقیق اخبار میفرماید که از خبرهای نا راست انواع فتنها میزاید
هر گز سخنان بی تنبیه امیز مکن مگو وان راست که هست فتنه انگیز مکو خاموش کن از جاره فرا
ری ز سخن شوخی مکن و تند تیز مکوی فی باب الثالث و ستین و بلغنی عن رسول الله
قال لا یکمل الایمان المرء حتی یکون الناس عنده کالاباعر در عوارف در باب شست و سوم
می آرد رسول فرمود علیه السلام کامل نگردد ایمان مردی تا آنکه تا نزدیک مردمان وی
هم چون سکان نباشد در تمهیدات عین القضات می آرد روزی مصطفی صلی
الله علیه و سلم حارثه را گفت کیف اصبحت مؤمنا قال لکل حق حقیقة فما حقیقة
ایمانک یا حارثه قال عزفت نفسی عن الدنیا واسهرت لیلی واظمات نهاری و
ستوا عندی ذهبها و فضتها و حجرها و مدرها این خود نشان از وی بشنید ا
نت کو مومن است گفت اصبحت فالزم این را دار و ملازم این ایمان باش این ایما

خود مومن مبتدیست و مومن منتهی از ایمان بایمان دیگر میخوانند که یا ایها الذین
آمنوا بالله ورسوله الآیة مومن منتهی مرغیست که در عالم الوهیت می پرد بی
نسبتی وحیلتی روزی بوی میرسد از رسول علیه السلام بشنو که فرمود المومن کالطیر فی
اوکارها والله یرزقها بغیر حیلة این رزق چه باشد لقاء الله باشد که لا راحة
للمومن دون لقاء الله ای عزیز اول درجات این ایمان هر در التصدیقست بر امتثال او
امر واجتناب نواهی وآن بر آن دارد که حرکات سکنات خود بحکم شرع راست آید او را
خود راه نماید وان تطیعوا تهتدوا از طاعت هدایت بنجز دو والذین جاهدوا
فینا لنهدینهم سبلنا در ذخیرة الملوک در باب اول در شرایط واحکام ایمان ولوازم
کمال آن که سبب نجات بنده است از عذاب ابدی ووسیلت وصول وبدوام لذة
امیر المومنین
بنعیم سرمدی می آرد قال الله تعالی آمنوا بالله ورسوله والنور الذی انزلنا عن عمر
بن الخطاب رضی الله عنه بینما نحن عند رسول الله علیه السلام ذات یوم اوطلع
علینا رجل شدید سواد الشعر لا یری علیه اثر السفر ولا یعرفه منا احد حتی جلس الی
النبی علیه السلام واسند رکبته ووضع یدیه علی فخذیه فقال یا محمد اخبرنی عن الایمان
فقال الایمان ان تومن بالله وملائکته وکتبه ورسله والیوم الآخر وتومن بالقدر خیره
وشره من الله تعالی فقال صدقت قال فخبرنی عن الاسلام ان تشهد ان لا اله الا الله وان
محمد الرسو

محمد الرسول الله وتقیم الصلوة الصلواة وتوتی الزکات وتصوم رمضان وتحج البیت ان
استطعت الیه سبیلا قال صدقت فعجبنا له یساله ویصدقه قال فخبرنی عن الاحسان ان تعبد
الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک قال فخبرنی عن الساعة قال ما المسئول عنها باعلم
السایل قال فاخبر عن اماراتها قال ان تلد الامة ربتها وان تری الحفاة العراة العالة
رعاء الشاء یتطاولون فی البنیان ثم انطلق فلبثت ملیا ثم قال رسول الله یا عمر ندری
امیر المومنین
من السائل قلت الله ورسوله اعلم قال فانه جبرئیل علیه السلام اتاکم لیعلمکم دینکم عمر
خطاب رضی الله عنه روایت میکند با جماعتی از صحابه در پیش حضرت رسالت پناه نشسته بودیم
که ناگاه شخصی پیدا شد با جامه با غایة سفید وموی بغایت سیاه وبروی هیچ سفر نمی نمود
واز ما هیچ کس وی را نمی شناخت تا بیامد ونزدیک رسول علیه السلام بنشست وهر دو زانو
خبر ده
نو بزانو رسول علیه السلام بپیوست وهر دو دست بر ران او نهاد پس گفت ای محمد
مرا از ایمان که ایمان چیست رسول علیه السلام فرمود که ایمان آنست که بگروی بخدای تعالی
وبه فرشتگان او وبه کتابهای او وبه پیغمبران او وبروز رستخیز وبدانی که تقدیر نیکی وبدی
از خداست گفت راست گفتی پس گفت مرا خبر ده مرا از اسلام که اسلام چیست رسول
علیه السلام فرمود که اسلام آنست که گواهی دهی که نیست هیچ خدای سزاوار پرستش مگر الله تعالی و
محمد فرستاده خداست ونماز برپای داری وزکوة مال بدهی وروزه ماه رمضان بداری

بدآری و حج بگزاری اگر توانائی داری گفت راست گفتی صحابه گفتند رضوان الله علیهم اجمعین
که عجب داشتیم از حال او که سوال میکند و تصدیق میدارد پس گفت خبر ده مرا از احسان که
احسان چیست فرمود که احسان آنست که حضرت احدیت را چنان پرستی که گوئی آنحضرت را می بینی
و اگر ازان بازمانی که ترا آن دیدهٔ حق بین باشد یقین دان که حضرت پروردگار ترا می بیند و
بر ضمیر تو مطلع است شرم دار که در حضرت خداوند خاطر بغیر او ملوث کردانی پس گفت
خبر ده مرا از قیامت و وقت آن فرمود که پرسیده شده داناتر نیست از پرسنده یعنی جناب که
ترا بر آن اطلاع نیست و این سریست که آنرا بمقتضای حکمت در خزانهٔ غیب موقوف کرده اند
پس گفت از نشانیهای قیامت مرا خبر ده فرمود از نشانیها قیامت یکی آنست که کنیزکی خواجهٔ
خود را بزاید یعنی بیشتر خلق بحظوظ نفسانی مشغول شوند و سریتان گیرند و ایشانرا فرزندان
شود و آن فرزندان مادران خود را بچشم حقارت بینند و بدان سبب عاق گردند و نشانهٔ
دیگر آنست که کسانیکه از غایت جهل و نادانی و بیدیانتی لایق آن باشند که در بیابانها سر و تن برهنه
و پای برهنه بادوانی گاو و گوسفند کنند این چنین خلق در میان مردمان بزرگی و سرو
ری کنند و از تکبر قصرهای بلند بر کشند و منظرهای رفیع بنا کنند پس آن شخص برخاست
و برفت و بعد از ساعتی رسول علیه السلام فرمود که ای عمر هیچ میدانی که این شخص که بود
امیر المؤمنین
که سوال کرد عمر فرمود خدا و رسول خدا بهتر دانند فرمود که جبرئیل بود علیه السلام آمد تا بشما
دین شما را

تا دین شما را بشما بیاموزد فصل چون در لفظ این حدیث آفت دینی از آفتها خمر ذکر کرده شد بذکر خمر بخورد
چند حدیث از احادیث نبوی که درین باب وارد است نوشته آید ان شاء الله العزیز الغفار
رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اول ما یکفأ الاناء یعنی
الخمر قیل فکیف یا رسول الله وقد بین الله فیها ما بین قال یسمونها بغیر اسمها
فیستحلونها عایشه رضی الله عنها روایت میکند که رسول علیه السلام فرمود که بدرستی که
اول کبیره که نگونسار کرده اند اسلام مرا چنانچه نگونسار کرده میشود آنا همراینه در خوردن خمر
خواهد بود گفتند ای رسول خدا چگونه خورند مسلمانان خمر را و خدای تعالی در قرآن
بیان آن فرموده و آنرا حرام کردانیده رسول علیه السلام فرموده که آنرا نامهای دیگر کنند چون
و سوزه و مزر و بوزه و نبیذ و آنرا حلال دانند وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم کل مسکر حرام ابن عمر رضی الله عنهما روایة کرد که رسول
علیه السلام فرمود که یک فرق ازان چیز کس بخورد و مست شود بر یک کف ازان حرامست
و یک فرق شانزده رطل است که هشت من شرعی باشد وعن جابر رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم کل مسکر حرام وان علی الله عهدا لمن یشرب المسکر ان
یسقیه من طینة الخبال قالوا یا رسول الله وما طینة الخبال قال عصارة اهل النار جابر بن
عبد الله انصاری رضی الله عنه روایة کرد از رسول علیه السلام فرمود هر چه مستی کرد اند

حرامست و هر چیزی بخورد که درآمست کرده آند حق است بر خدای که آنکس را در دوزخ
از طینة خبال بخوراند گفتند ای رسول خدای طینت خبال چیست فرمود که ریم و زرد آبه
دوزخیان در روایت دیگر فرموده که بدان خدای تعالی که جان محمد در قبض قدرت اوست
که اگر یکقطره ازان ریم زرد آبه دوزخیان در دنیا افتد همه اهل دنیا از گنده کی و مردآری
آن هلاک شوند عن عایشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اطعم
شارب الخمر لقمة سلط الله علیه حیة و عقربا فی قبره و من قضی حاجة فقد اعان علی هدم الاسلام
و من جالسه حشره الله یوم القیمة اعمی لا حجة له عایشه رضی الله عنها روایت کرد از رسول
علیه السلام فرمود که هر که یک لطعه لقمه در دهان مدمن خمر نهد خدای تعالی ماری
و کژدمی در گور بروی کمارد تا او را بگزد و عذاب کند هر که حاجت خمرخوار برآرد بر
ویران کردن مسلمانی یاری کرده باشد و هر که باوی بنشیند خدای تعالی وی را نابینا انگیزد
و نزد خدای تعالی او را هیچ حجت نباشد و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من سلم علی شارب الخمر او صافحه او عانقه احبط الله عمله اربعین
سنة ابو هریره رضی الله عنه روایة کرد از رسول علیه السلام فرمود که هر که سلام کند بر خمرخوار
یا مصافحه کند او را خدای تعالی طاعت چهل ساله او را ناچیز کرد اند این تهدید یکتشیدی در
حق کسانیست بر خمر خواره سلام کرده است و باوی را طعام داده یا حاجتی او روا کرده است
یاباد

یاباد و نشسته انجا از سر انصاف نظر کن تا حال خمار و خمرخواره چگونه خواهد بود عن علی کرم الله
کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد الا وقد کتب مقعده من
متوکل النار و مقعده من الجنة قالوا یا رسول الله صلی الله علیه وسلم افلا نتکل علی کتابنا وندع العمل قال
اعملوا فکل میسر لما خلق له اما من کان من اهل السعادة فییسر لعمل اهل السعادة و
اما من کان من اهل الشقاوة امیر المومنین علی رضی الله عنه روایة کرد که رسول علیه السلام
فرمود که نیست هیچ کس از شما الا که نوشته شده است جای ازان او در دوزخ و جای ازان
او در بهشت گفتند یا رسول خدای پس بر آنچ تقدیر ازلی رفته است اعتماد کنیم و سعی و
کوشش بگذاریم فرمود که شما در بند کی سعی کنید که مقادیر ازلی را در دنیا نشان نیست هر کرا
الاسباب در انجا تقدیر سعادت رفته است نشان آن آنست که در دنیا از رنج طاعت روی متعذر نشود
و ادا حقوق عبودیة با امتثال اوامر و اجتناب مناهی بر وی دشوار اید و شیطان و نفس
و هوا از ارتکاب مناهی و معاصی در دل او شیرین کرد اند تا بشقاوت ابدی گرفتار شود
عن عایشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ستة لعنتهم و کل
نبی مستجاب الدعوة الزاید فی کتاب الله والمکذب بقدر الله والمتسلط بالجبروت لیعز من
اذل الله ویذل من اعز الله والمستحل لحرم الله والمستحل من عترتی ما حرم الله والتا
رک لسنتی عایشه رضی الله عنها روایة کرد که رسول علیه السلام فرمود که شش کس اند که من لعنت

که خدای تعالی بریشان لعنت کرده است و من لعنت کردم ایشان او هر پیغمبران مستجا
ب الدعوة بریشان لعنت کرده است یکی آنکه در کتاب خدای تعالی زیادت کند یعنی چیز
که حضرت حدیه نفرستاده باشد وی خلق را گوید که خدای تعالی چنین فرموده است و علما را
بدان بفریبد و دراشهرت خود جوید دیگر آنکه تقدیر الهی را باور ندارد و غیر حق را تقدیر اثبات کند
سیم آنکه حاکمی که سبب تکبر و بزرگی کار کند کسی را که او فرمان حق را خوار میدارند و خوار
کرداند کسی را که او فرمان حق را عزیز داشته میدارد چارم آنکه حلال میداند آنچه خدای تعالی
آنرا حرام کردانیده است پنجم آنکه در اهل بیت من خیانت روادارد ششم آنکه سنت مرا ترک گیرد و حرام
اظهار بدعت کند قال رسول الله علیه السلام والذی نفسي بیده لا یؤمن عبد حتی یحب لاخیه المسلم
ما یحب لنفسه فرمود که بدان خدای که جان محمد در قبضه قدرت اوست که مومن نباشد هیچ بنده
تا آنکه برادر همان خواهد که بنفس خود می خواهد عن انس ابن مالک رضی الله عنه قال قال رسول الله
علیه السلام تر المومنین فی تراحمهم وتوادهم وتعاطفهم کمثل الجسد بالسهر والحمی انس بن مالک رضی الله عنه
روایت میکند که رسول علیه السلام فرموده که مثال مومنان در رحمت و دوستی و شفقت میان
همدیگر همچنانست که یکی اعضا و جوارح یک تن چون یک عضو را درد و المی رسد جمله اعضا
دیگر به تب و به بیداری شب در رحمت بان عضو شریک گردند هم چنین نشان صحت ایمان آنست که
چون بیند که مومنی را رنجی یا مصیبتی رسد الم آن در دل خود مشاهده کند عن ابی هریره
رضی الله

رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم آیة المنافق ثلثة وان صام وصلی و
زعم انه مسلم اذا حدث کذب واذا وعد خلف واذا ائتمن خان وفی روایة عبد الله بن عمر رضی
اذا خاصم فجر ابو هریرة رضی روایت کرد از رسول علیه السلام که فرمود نشان منافق سه چیز است — نشانی منافق سه چیز است
که هر که در وی این سه نشان بود منافق بود اگرچه روزه دارد و نماز گذارد و گمان برد که مسلمان است
چون سخن کند دروغ کند چون وعده دهد خلاف کند و چون ویرا بر چیزی امین کرداند خیانت
کند در روایت عبد الله عمر چارم آنکه چون خصومت کند دروغ و فحش گوید و درشتی
کند عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یسلط
علی الکافر فی قبره تسعة وتسعون تنینا تنهشه وتلدغه حتی تقوم الساعة لو ان تنینا
منها نفخ فی الارض ما انبتت خضرا تنین مار بزرگ را گویند که بغایت بزرگ و
کلان باشد ابو سعید خدری روایت کرد که رسول علیه السلام فرمود نود و نه مار بر
زهر بر کافری گمارند و بر کسانیکه در دنیا خود را مسلمان داشته باشند و خلاف
فرمان حق کرده باشند و در ارتکاب معاصی ایمان به باد داده باشند می پیچند و
می گزند و زهر در وی میکنند تا روز قیامت که اگر یکمار از آن نود و نه زهر در روی
زمین دمیدی هرگز در زمین گیاه سبز نرستی وعنه عبد الله ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسو
ل الله علیه السلام لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به عبد الله بن عمر رضی الله عنه

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به
عبد الله بن عمر رضی الله عنه روایة کرد از رسول ورسول علیه السلام فرمود که مومن نباشد یکی از
شما تا آنکه مراد او تابع او نباشد که من بدان آمده‌ام یعنی حقیقت کمال ایمان حاصل نشود
کسی را تا مرادهای خود را در رضاء حق نبازد وهوای نفس را محکوم رضاء حق نگرداند که ما
را برسانیدن آن فرمان بخلق فرستاده اند پس هر که احکام شرع واختلافات فقها
طلب رخصتی میکند که موافق مراد او بود وترک اصح واحوط واتقی میکند ازین سعادت
محرومست ای عزیز حقیقت ایمان نور خورشید عالم جبروتست که از مشرق عنایت بر جا
نهای سالکان منازل اخلاص می تابد فیض بحار بسر از ملکوت است که بواسطه
هوا سحاب هدایت بر رضا صدور مخلصان وادی صدق می بارد وکتاب اسرار
هویت است که نقاشان عالم علوی باشارت اولئک کتب فی قلوبهم الایمان با
اقلام الهام بر ارواح فهام ملازمان مدرسه تقوی می نگارند گوهر دریای جود
است که بواسطه امواج محیط توفیق از قعر بحر صدر بصور اعمال صالحه بر صحن برسواحل
جوارح واعضا بظهور می آید لمعه نار محبت است که از شجره وجود سوختگان
بادیه ریاضت می افروزد برق انوار ولایت است که از وادی ایمن قدوسی برآید
دل سایران عالم یقین جلوه میکند واین معانی کسی فهم کند که چشم شیطان وهم را
برتر توحید

به برتر توحید دوخته باشد وخاشاک حرص وحسد باتش شوق سوخته وعقل معاش را
بمقراض اعراض زبان فضول برید ونفس عنان را در میدان عزت بآیمان ریاضت کرده
سرهوا را بر دار ادب کرده ولشکر شهوت را شکسته آینه دل را بصیقل صدق بزدوده
وروضه روح را بروح وریحان معارف مزین کرده از تنگ ادبار نفس لئیم وطبع
خسیس رسته شبنم وجودش به بحر احدیت پیوسته زاهدان مغرور را که روح منکس
ایشان بادنا پس زخارف امور فانی محجوبست وعقل مکدر ایشان در هاویه هوا مقید
ونفس مدنس ایشان بسکر عشوه غوایل دنیا آشفته وتقلید ایمان نمای ایشان از
کشاکش هواجس نفسانی ووساوس شیطانی در اضطراب مانده از جمال تجلی انوار ایمان
وکمال تجلی عرفان چه خبر ٭ تا بادیه درد به پایان نبری ٭ از هیچ طرف راه بدرمان نبری ٭ اسرار
تا سر ننهی بکام کامی نبری ٭ بوئی ز نسیم وصل جانان نبری ٭ ای عزیز توقیع آیه شریفه که
قل ان کان آباؤکم وابناؤکم واخوانکم وازواجکم وعشیرتکم قراة فی قراة حفص
عشیراتکم واموال اقترفتموها وتجارة تخشون کسادها ومساکن ترضونها احب الیکم
من الله ورسوله وجهاد فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بامره والله لا یهدی القوم
الفاسقین بیان میفرماید مادر وپدر برادر زن وفرزند ومال وجاه ومملکت وسلطنت
همه خار وخس راه سعادت ابدیست تا طالب این دولت بحکم وجاهدوا فی الله

موآ

جاهد فی الله حق تعالی جهاد راه سعادت را از جملهٔ این فتح باک نکند تسمی از
نفحات لطایف اسرار ایمان و بوی از روایح عطر عالم عرفان بمشام جان او نرسد
تا مشاطهٔ تجرید نقاب علایق از جمال ایمان نکشاید گفتار آن موجز حقا از قایل درست
نیاید ومن اظلم ممن کذب علی الله وکذب بالصدق از انس ابن مالک رضی الله عنه
روایت است که رسول علیه السلام فرمود لایزال قول لا اله الا الله یدفع سخط الله عن العباد
حتی اذا نزلوا بالمنزل الذی لم یبالوا ما نقص من دینهم اذا سلمت لهم دنیاهم
فاذا قالوا عند ذلک قال الله تعالی کذبتم کذبتم لستم بها بصادقین فرمود
که پیوسته قول لا اله الا الله خشم خدای تعالی از بنده گان باز میدارد تا از غفلت و حرص کار
ایشان بجای رسید که از نقصان و زیان دین باک ندارند و هم شادی که فرح ایشان [illegible] بسلامتی
دنیا باشد پس در آن حالت چون کلمه بگوید حضرت صمدیت جل و علا در جواب ایشان گوید
دروغ میگوئید در ایمان صادق نیستید زیرا که نور ایمان با ظلمت کبر و حرص و هوا در
یکجا جمع نشود و از خوف این خطرهٔ عظیم دلهای انبیا و صدیقان خون گشته است و هیچ
کس را معلوم نیست که این بطاعت هر حیات که آن را ایمان تصوف کرده اند شایسته و
قبول آنحضرت هست یا نه روایتست که حضرت رسالت علیه السلام بر جنازهٔ طفلی نماز گذا
رد آن قایلی شنید که میگفت خنک جان این طفلک که بیگناه از دنیا رفت و مرغکی از مرغان بهشت

خواهد بود رسول علیه السلام غضب کرد گفت چه میدانی که با وی چه خواهند کرد
بخدا که من که پیغمبر خدایم نمیدانم که با وی چه خواهند کرد و ابو ذر رضی الله عنه سوگند خورد
و گفتی که بخدا که من اگه نیم که پیغمبر خدایم ای هیچکس ایمن نشد بر ایمان خود الا که در حالت
نزع ایمان وی باز ستدند الا در خبر است که عیسی علیه السلام حواریان را دید که میگریستند
از حال ایشان پرسید گفتند ای پیغمبر بر گناهان خود میگرییم عیسی علیه السلام فرمود شما
از گناهان می ترسید ما که پیغمبرانیم از کفر می ترسیم و یحیی علیه السلام چندان گریسته بود که بر رخساره
مبارکش چون دو جوی شکافته شده بود و دندانهای او می نمود روزی زکریا علیه
السلام گفت ای فرزند من از خدای تعالی فرزند طلب کردم که چشم من بدیدار او روشن
شود تو بدین نوحه و گریستن جهان بر چشم من تاریک کردی گفت ای پدر جبرئیل علیه السلام مرا
خبر کرده است که در میان بهشت و دوزخ عقبه ایست که از آن خلاص نیابد مگر کسی که در
عقوبت حق پیوسته گریان باشد زکریا علیه السلام گفت ای پسر بگری چندانکه توانی پیش از آن
روز که گریستن سود ندارد و هم او فرمود که هر چیز را نشانیست و نشان ترس خدا و اشتیاق
بهشت صبر است بر مشقت طاعت و در خبر است که ابراهیم علیه السلام در عمر خود سه دروغ
گفته بود بجهت مصلحت دین هر گاه که از آن یاد کردی از خود بیهوش شدی و بیفتادی چنانچه آواز
طپیدن دل او از دور بشنیدی جبرئیل علیه السلام نزول کرد و گفت حق تعالی درود میرساند و فرمود

که هر گز دیده که دوست از دوست رسید بگریست و گفت الهی هرگاه که حق گناه خود یاد میکنم
خلت و دوستی بر من پوشیده میشود و نقلست که عمر رضی الله عنه امیر المومنین کاه برگی را دید بر راه افتاده
بگریست و گفت چه بودی که عمر این کاه بودی و از خوف حساب خلاص یافتی و ابو عبیده جراح رضی الله عنه
گریستی و گفتی چه بودی که من گوسفندی بودمی که مرا سر بریدندی و بخوردندی و از عذاب گور
و گرفتاری قیامت خلاص یافتمی و نقلست که عطار سلمی قدس سره از خوف حق تعالی چهل سال
در آسمان نظر نکرد و نخندید و طعام سیر نخورد و هرگاه که قحطی یا بلائی بخلق رسیدی و گفتی این هم
از شومی منست و گفتی که ای کاشکی عطا بمردی تا خلق از شومی او برستی ای عزیز احوال انبیا و
صحابه و تابعین با جلالت قدر و بزرگی ایشان اینست که شنیدی و این سنت الهی چنان رفته
است که اکابر دین و ارباب یقین پیوسته بر مراقبه انفاس و اوقات و محاسبه ایام و ساعات
مواظبت نمایند و عنان عمر را بانواع طاعات و اصناف عبادات معمور دارند و ابدان
زاکیه و نفوس مرضیه را در بوته مجاهدات و ریاضات بگدازند و با این سیلاب حسرت از دیده
دیده رانند و خود را بدین درگاه از عاصیان جانی خود را اکثر دانند و هوا پرستان مغرور
و تیره روزگاران مشهور همگی عمر در مخالفت حق گذرانیده آینه دل سیاه کرده و کمر مطاوعت
نفس و شیطان بر میان جان بسته و لذات دنیائی فانی مردار را قبله خود ساخته و دواعی هوا را
معبود خود گردانیده خود را مسلمان حقیقی شمرند و به نماز و روزه رسمی مغرور گردند و به تقلید

مزور

مزور مباهات کنند و لاف تقلید انا مومن حقا بفلک رسانند و حضرت صمدیت بجهة تنبیه غا
فلان خطاب میفرماید که الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون ولقد فتنا
الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین جناب عزت جباری خطاب
میفرماید و قسم یاد میکند که بعظمت و جلال و کمال ما که مردمان گمان می برند که ایشان را
بگذاریم بدین مقدار که میگویند ما مومنانیم و ایشان را بر محک امتحان نزنیم بدرستی که
آزمودیم آنکسان را که پیش از ایشان بودند و هر اینه بیازمائیم ایشان را تا صادقان محق را
از کاذبان مبطل جدا گردانیم ای عزیز اگر حاکم بنده را امر کند که فلان کار بکن و فلان کار
مکن و اگر مخالفت کنی ترا بکشم و یکی را بر وی موکل کرده اند تا تجسس احوال کند چون آن
بنده موکل را می بیند و بسیاست حاکم متیقن بود بیشک ترک مخالفت نماید و امتثال فرمان
کند پس چون با امتثال فرمان حق تعالی امر کرده است که اقیموا الصلوة واتوا الزکوة ولتکن
منکم امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف وینهون عن المنکر ولا تاکلوا اموالکم
بینکم بالباطل وانما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم
تفلحون و دو ملک را از ملائکه کرام بر وی موکل کرده تا شاهد احوال او باشند و این همه میشنوند
و بان هیچ عمل نمیکند و این از انست که علم او بسیاست حاکم هست و علم که آنرا ایمان خوانند
نیست و آنچه در زبان میگویند دروغست در دل او هیچ ازان اثر نیست اگر به یقین دانستی که حق تعالی

دروعده و وعید صادقست و انفاذ حکم قادر و هرچه فرمود خواهد کرد و عذاب قیامت سخت‌تر
از عذاب آخرت سخت‌تر از عذاب دنیا و هلاک ابدی مشکلتر از هلاک و نیز بیست هرکه
مخالفت فرمان حق نکردی و چون این سخن محقق بکردانی دانی که بیشتر خلق را ایمان نیست
الا ما شاء الله وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُم بِمُؤْمِنِينَ وَمَا يُؤْمِنُ
أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشْرِكُونَ نقلست که شیخ ابوبکر کتانی قدس الله سره بعد از وفات دیدند
بر سر گوری استاده و میگریست گفتند ای بزرگوار دین چرا میگریی گفت چگونه گریان نباشم
از هزار جنازه که بگورستان مسلمانان می آرند نهصد و نود و نه بی ایمان رفته اند و از ابو
سعید خدری رضی الله عنه روایتست که رسول علیه السلام فرمود اذا کان یوم القیمة یقول
الله تعالی یا آدم اخرج بعث النار من ذریتک قال وکم وما بعث النار قال من کل الف تسعمائة
وتسعون فعند ذلک یشیب الصغیر وتضع کل ذات حمل حملها وتری الناس سکاری وما هم بسکاری
فرمود که روز قیامت حضرت صمدیت خطاب فرماید که ای آدم قسم دوزخ از فرزندان
خود بیرون کن گفت الهی چند بیرون کنم فرمان آمد که از هزار نهصد و نود و نه قسم دوزخ
بیرون کن که این آن قومند که ایشان را بی حساب در دوزخ اندازند زیرا که در دنیا محاسبه نفس
خود نکرده اند و هوای نفس را بر رضای حق مقدم داشتند لاجرم شومی رسوخ هوای نفسانی آن بی
دولتان در روز جزا بی حساب نفوس خبیثه ایشان را بهاویه ابدی کشند از شیخ داود طائی قدس

برسیدند

برسیدند که ایمان چیست فرمود که ما یورثک النور بعد الظلمة واللین بعد القسوة والسنة بعد
الفوت والبینة بعد البدعة والکاندو بالعبادة بعد المجاهدت فرمود که ایمان آنست که
دل تاریک را از تاریکی معصیت پاک گرداند و از بدعت و بنور معرفت و محبت روشن شود
و سختی دل را بنرمی رحمت و شفقت مبدل گرداند و از بدعت بسنت خواند و چنانکه
نفس و هوا معاصی را در چشم تو شیرین میگرداند نور ایمان طاعت و عبادت حق را در دل
تو شیرین گرداند فی رسالة النجمیة لا کمال الایمان ثلثة علامات قطع العلایق مثل درس
المدارس وختم المقابر وامامة المساجد وکسب المکاسب وامثالها کل ذلک من العلایق الخابثة
وقایق است دریابد در هر که این سه صفات موجود باشد آنکس مومن کامل است فی جامع
العلوم برسیدند لا یکمل ایمان المرء حتی یقولوا هذا مجنون مراد ازین حدیث چیست
فرمودند چون مومن کامل از دنیا و اهل دنیا گوشه گیرد و روی باستعداد آخرت آرد مردم
مان گویند دیوانه است و حال آنکه ورا خود ایمان کامل شده باشد : نشان آن دل که از انوار
ایمانست نورانی : توجه باشد اول سوی دار الملک روحانی : ز دنیا روی گرداندن : ذکر
اجل کردن : که چون مرگ اندر آید خوش توان مردن بآسانی : در روضة الواعظین در حدیث اول در بیان
احکام ایمان می آرد تحقیق چارم بدانکه کمال ایمان که مانعست از عذاب درکات نیران و سبب
است وصول درجات جنان و قرب حضرت رحمانی مبنی است بر چهار چیز که هر یک اصلی است

جمیل کرداند ... عال

ایمان

از اصول کمال اصل اول تصدیق است بدل دوم اقرار است بزبان سیم استمراریست در امر و اجتناب
از نواهی چهارم متابعت سنت نبویه هر که از مجموع این چهار اصل محروم است وی کافر مطلق است
و هر که اقرار بزبان دارد و تصدیق بدل ندارد منافق است و حال وی بدتر از کافران است و هر که
تصدیق دل و اقرار زبان دارد و عمل نیکو ندارد فاسق است بقدر قصور در بنده کی او را بدوزخ عذاب
کنند و اقل یکساعت است و اکثر هزار سال است وبیشتر و بعد از ان خلاص یابد و به بهشت در آید و هر که تصدیق
دل و اقرار زبان و عمل بارکان دارد و لیکن اعمال بمتابعت سنت نبویه نمیکند مبتدع است و مبتدعان
سکان مبتدعان سکان اهل دوزخ خواهند بود چنانکه رسول فرمود علیه السلام اهل البدع کلاب اهل
النار یعنی مبتدعان ~~سکان اهل دوزخ خواهند بود چنانکه رسول فرمود علیه السلام اهل البدعت کلاب~~
اهل النار یعنی مبتدعان سکان اهل دوزخ اند هر که تصدیق دل دارد پس بقول بیشتر متکلمان و بعضی
از امام اعظم رضی الله عنه مومن است بینه و بین الله و اجرا احکام شریعت بروی موقوفست بر اقرار
وی و لیکن متاخران بر آنند که اگر ممکن اقرار بود و نکرد مومن نیست تحقیق بجهم بدانکه در کتب اعتقادیه
مسطورست که اعتبار ایمان مشروطست بشرطی چند آنکه اگر یکی از آن نباشد یا کسی سخنی بگوید که
دلالت کند ضد شرطی از آن شرایط در وی کافر شود و شرایط مذکوره را بده شرط باز آورده اند اول
تعظیم حضرت حق تعالی و ضد وی استخفافست بآن حضرت دوم هیبت و ضد وی و ضد وی
هیبت است از آن سیم خوفست از عذاب وی و ضد وی امن است از آن چهارم محبت است بآن

شرایط مذکوره را بده شرط باز آورده اند

حضرت

حضرت و ضدش دشمن داشتن است و پنجم آرام گرفتن است بذکر او و ضدش ملالت است
از آن ششم شوق و تعطش است بلقاء او و ضدش استغناست از و هفتم توکلست بر وی
و ضد وی اعتماد است بر غیر او و هشتم انقیاد پذیرفتن است شریعت او و ضدش رد حکمی است
از احکام شریعت او نهم دوست داشتن چیزها از جهت او و ضدش داشتن دوست داشته او
دهم حلال داشتن حلالهای او و حرام داشتن حرامهای او پس اگر عادت کلمهٔ توحید میگوید و
نماز و روزه بجای آرد تا آن زمان که تا آنگه از باطن وی منتفی شود با نچه شرطست متصف
گردد در مجموع نادرات در بیان ایمان و معرفت می آرد که خرابی ایمان چهار چیز است اول دوستی
دنیا که آفتیست که دل را سیاه کرداند و دین را تباه و خرابی بر ایمان آرد و ایمان خراب شده
این کس را خبر نه و امید آن دارد که مسلمانم نماز میگذارم و روزه میدارم و صدقه میدهم و
تصدیق از وی رفته است و او را خبر نباشد و دوستی دنیا مایهٔ گناهست و هر گناه که آید بیشتر از دوستی
دنیا بود چون ظلم کردن و دروغ گفتن و خیانت نمودن و غیر آن چون گناه کند بسبب دوستی دنیا
کند و از خدای تعالی نترسد و باک ندارد از مسلمانی چنان برون آید که مار از پوست دوم هوای
نفس و مراد خود زیستن که هر وقتی که حکمی از احکام خداوند تعالی بوی رسید و این حکم خداوند خلاف
هوای وی است و بی مرادی وی است لاجرم بر هوا و مراد رود و حکم خداوند بگذارد و باک ندارد او
کافر باشد اگرچه در دل امید آنست که ایمان دارد و دعوی مسلمانی میکند رسول علیه السلام فرمود

الدنیا سجن المومن وجنة الکافر یعنی دنیا زندان مومنانست چرا که مومن هرچه رضای خدای تعالی است
همان کند ومراد خود را میگذارد ورضا خدای تعالی اختیار کند لاجرم تا از مراد پی مراد نشود
مراد نیابد وچون همه مراد با بگذارد وهیچ هوای نفس نکند هر آینه در دنیا بی مراد باشد چون لاجرم
دنیا روی زندانست وبهشت کافر آنست یعنی هر که مراد خود رود دنیا بهشت ویست وهر که دنیا را
بهشت خود سازد لاجرم رضا خدا او نگذشته باشد واز منهیات آن دور نرفته باشد هر اینه شده
شده باشد وچون در وقت ترک فرمان پیش آمدن بر گناه اقدام علی النواهی باک ندارد وآسان خدا
کافر باشد سم جاه ومنصب طلب کردن ونیکنامی کردن ونیکنامی جستن آفت دین وایمانست
زیرا که هر عالم وزاهد وعابد ومتقی وجاه ومنصب طلبد اورا از ریا چاره نباشد وریا شرک
اصغر بود وچون مراد او اطوار او کار بر ریا کرد واز خدای تعالی نترسید وباک نداشت همه آن
علم وعمل وعبادت دین وایمان خود را خراب کند واورا خبر نباشد چه ادم بر رسم زیستن چون رسم
غیر جایز در دل او شیرین کشته وهیچ دور نمیشود وبسیار بدعت ونامشروع میکند اگر عالم یا مفتی
یا قاضی اورا منع میکند نشنود گوید اگر روا نیست باری روانست پیشینیان کرده اند ما نیز میکوییم
وان رسوم را خوش دارد واز خداوند نترسید وباک ندارد کافر شود دین خود را خراب کرده واورا
خبر نباشد خدای تعالی همه را توفیق دهد تا براه رود ودر اصول الدین که امهات کتب فقه است
این جمله آورده است درمناقب السادات می آرد که مجرد علم ایمان نیست لقوله تعالی والذین

اوتوا الکتاب

اوتوا الکتاب لیعلمون انه الحق من ربهم وما الله بغافل عما تعملون ومجرد یقین نیز ایمان نیست
لقوله تعالی الذین آتیناهم یعرفونه کما یعرفون وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلما وعلوا
ومجرد معرفت نیز ایمان نیست لقوله تعالی الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم درکیمیاء
سعادت در اصل فقر وزهد می آرد یکروز رسول علیه السلام خطبه کرد وگفت هر که لا اله الا الله
بسلامت بیارد وچیزی دیگر تا آمیخته نکند بهشت ویراست علی برخواست رضی الله عنه وگفت یا ر
سول الله تفسیر کن که آن چیست که بوی نمی باید آویخت گفت دوستی دنیا وجستن آن قومی
می باشند که سخن ایشان سخن پیغمبران بود وکردار ایشان کردار جباران آنکه هر که لا اله الا الله
بیارد واین دو ودروی نبود جای وی در بهشت است فیه ایضا در اصل ریاضت نفس می آرد
حاتم اصم رح میگوید مومن بفکر وعبرت مشغول بود ومنافق بحرص وامل دراز مومن مال فدای
دین کند ومنافق دین فدای مال کند مومن از همه کس نومید بود مگر بخدای امیدوار ومنافق همه کس
امیدوار بود مگر بخدا مومن از همه ایمن بود مگر از خدای منافق از همه ترسان بود مگر از خدا مومن
طاعت میکند ومیگرید ومنافق معصیت دارد ومیخندد مومن تنهایی وخلوت دوست دارد
ومنافق زحمت ومخالطت دوست دارد مومن میکارد ومی ترسد که ندرود ومنافق نمیکارد
امید دارد که بدرود درتذکرة الاولیا در ذکر شقیق بلخی رح می آرد که روزی در سمرقند تذکیر میکفت
که اگر مسلمانانید بصحبت حق زیستان واگر کافرید کافرستان واگر بیمارید بیمارستان واگر دید

ویا میفروشند وشما قیمت آن ندارید فتیمموا صعیدا پس قصد کنید بخواک پاک وار هر چیزی که از
جنس زمین بود الا خاکستر فامسحوا پس مسح کنید بوجوهکم وایدیکم رویها ودستهای خود را
منه از آن خاک بدو ضربه یکی برای وجه ویکی برای ایدی ما یرید الله نمیخواهد خدای تعالی دانجم
فرض کرده از غسل ووضو وتیمم لیجعل علیکم من حرج تا بر شما تنگ فرا کرد ولکن یرید لیطهرکم
ولیکن میخواهد تا شما را پاک می کرداند از احداث یا از گناه چرا که وضو کفارت ذنوبست و
ولعلکم تشکرون وتا باشد که شما شکر گویید بر نعمتها صاحب بحر الحقایق فرموده که معنی آیه
بزبان اهل اشارت آنست که چون برخیزید از خواب غفلت ومتوجه شوید بنمازی که معراج
شماست ورجوع بمقام قرب رویهای خود را که بدان توجه بدنیا کرده اید بآب توبه واستغفار
بشوئید ودستهای خود را از تمسک بعلایق دارین وتعلق بمافی الکونین پاک سازید ومسح
کنید سرها را یعنی بذل کنید نفسها را در راه حق تعالی وپایها را از طین طبیعت وقیام با نا
نیت غسل دهید واگر شما را جنابت رسیده است از التفات بغیر ما پس پاک بسازید
نفوس را از معاصی ودلها را از رویت طاعات واسرار را از ملاحظه اغیار وارواح
از آثار آرامش از غیر ما والسر السر از لوث وجود که هیچ آلوده کی از آن کثیف نیست
وجودک ذنب لا یقاس به ذنب ای به پندار وجود آلوده خود را پاک بساز کین طهارت
سالک ره را نمازی می کند فیه ایضا قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه گرویده اید بخدا

ورسول

ورسول لا تقربوا الصلوة گرد نماز مگردید وانتم سکاری وحال آنکه شما مستان باشید
از خمر وسایر مسکرات این نهی از عین نماز نیست که آن عبادتیست مامور به بلک نهی است
از اکتساب سکر که مانعیست از ادای عبادت روزی جمعی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین
درخانه عبد الرحمن عوف رضی الله عنه بشرب خمر که در آن وقت مباح بود اشتغال داشتند
ودر زمان سرانداری وبیهوشی صدای اذان نماز شام باسماع صحابه کرام رسیده بنماز برخاس
ستند وامام ایشان از غایت سکر در سوره کافرون حرف لا را در چهار موضع که مثبت است
حذف نمود این آیه نازل شد که در وقت غلبه سکر در نماز نزدیک نشوید حتی تعلموا تا وقتی
که بدانید ما تقولون آنچه را که در نماز میخوانید محققان گویند خطاب میکنند بسوی قومی رو
حایشه که رقم ایمان شهودی بر صفحه جان دارند که نزدیک مشوید بنماز قربت در مسجد جلوه
تا وقتی که مستان باشید از سکر غفلت وشهوت تا وقتی که از مستی هوا هشیار شده دانید
که دانید که چه میگویید وبشناسید که سخن با که میگوید المصلی یناجی ربه ای که در
مستی هستی مانده دایما در خودپرستی مانده بر سر ایوان وحدت کی رسی چون تو در زندان
هستی مانده ولا جنبا یعنی نزدیک مشوید بنماز در حالتی که جنب باشید ومحتاج بغسل الا عابری
سبیل مگر آنکه رونده گان باشید در راه یعنی مسافر باشید ویا شما آب نبود در آن محل به
تیمم نماز تو آیند گذاردن ودیگر بهیچ وجه روا نباشد در جنابت نماز گذاردن حتی

و بر پیشان دانستم که نه آید مکر مخلوق پریشان و رجوعت الناد رات درباب اول می ارد نماز جرا از وقت قوت یکی از فوت شدن نماز چنان میباید ترسید چنانکه از رفتن ایمان و از قوة شدن تکبیر اول چنان می باید ترسید که از رفتن ایمان و در تذکرة الاولیا در ذکر بایزید رحمه الله گفت دوازده سال آهنگری نفس خود کردم و در آتش مجاهده می تافتم و بر سندان غرلت نهاده بودم و به پتک ذکر الله میزدم تا از خود آیینه ساختم و پنج سال آیینه خود بودم با انواع طاعات آن آیینه میزدم پس یکسال نظر کردم در میان غرور و اعتماد طاعت زناری دیدم و پنج سال دیگر جهد کردم تا آن زنار ناپدید شد انگاه اسلام تازه کردم پس نگاه کردم همه خلایق را مرده یافتم پس چار تکبیر بریشان کفتم و از جنازه همه بازگشتم بعده بی مدد و بی زحمت خلق و مدد حق رسیدم نقلست که گبری را گفتند که در همسایگی بایزید می باشی و مسلمان نمیشوی گفت مسلمانی که بایزید دارد از من نمی آید و اگر مسلمانی این است که شما دارید مرا خود از آن ننگست و فی الباب القوت منه خزائن الملکوت فی الباب الثانی فی علوم الباطنة فکلما اتسع القلب و زید فی الدنیا ازداد ایمانا و علو و یرا فی علوه مالا یراه غیره و یعلم فی اتساعه و مالا یعلمه سواه فیکون ذالک مزید ایمانه و قوته و یشهد کلاما آمنه به و لیس ایمانه کایمان من آمن بالخبر اذ لیس الخبر کالمعاینة و لا ایمان درجات اعلیها المشاهدة و بین المومنین تفاوت بین مجسها و ان یشارکو فی لا اسم فمثلهم کمثل الذین ادرک من الصلواة الرباعیة تکبیرة الاولی و لا الاحرام الی التسلیم بجماعة الآخر

الآخر فادرک القیام ثم جاء الآخر فادرک التشهد فکلهم صلوا جماعتهم و لکن لیس من ادرک کلها لا بکان بمکن ادرک بعضها و کذالک تفاوتهم فی درجات الآخرة و کما ان کل قلب اجتمع فیه الایمان و العلم یفارقه خواطر الیقین فکذالک کل قلب اجتمع فیه الایمان و العلم و العقل لم یفارقه خواطر الیقین فکذالک کل قلب اجتمع فیه الایمان الجهل و الطمع و حب الدنیا لم یفارقه خواطر الهوای

اصل هفتم در بیان طهارت و وضو و غسل در تفسیر حسینی می آرد یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اذا قمتم الی الصلوة چون خواهید که برخیزید به نماز و شما محدث باشید فاغسلوا وجوهکم پس بشویید رویهای به دستهای خود را و ایدیکم الی المرافق و دستهای خود را تا مرافق و مرفق میان ذراع و عضد است و امسحوا برؤسکم و مسح کنید سرهای خود را و ارجلکم الی الکعبین تا آن دو استخوان برون آمده از هر دو جانب قدم بر مفصلی که میان ساق و قدمست و خفض ارجلهم بطریق جر خوانده چنانکه و عذاب من رجز الیم نصب خوانند عطف بوجوهکم و ان کنتم جنبا و اگر باشید جنابت رسید فاطهروا پس غسل کنید و ان کنتم مرضی و اگر بیماران باشید و استعمال آب شما را مضر باشد او علی سفر و یا در سفر باشید او جاء احد منکم من الغائط یا بیاید یکی از جای آب خلا یعنی حدث بود او لامستم النساء یا بجز زنان از مباشرت فاحشه فلم تجدوا ماء پس نیابید آب را بعد از طلب و میان آب و شما حایل کشد از دشمن و سبع که از آن هلاک نفس متیقن باشد و یا آب در جای عمیق بود و آلت استقا یافته نشود

تغتسلوا تا وقتی که غسل کنید و بعضی گفته مراد از صلوات موضع آنست یعنی جنب در مسجد میائید
مگر آنکه راه بران باشید و ان کنتم و اگر باشید در وقت جنابت مرضی بیماران مراد بیمارت
که در آن از استعمال آب ترسند او علی سفر یا باشید در سفر او جاء احد منکم یا بیاید یکی از شما
من الغائط از خلاجای یعنی محدث شده باشد بخروج خارجی از احد السبیلین او لامستم النساء
یا بسود باشید زنان را بمباشرت امام شافعی رضی الله عنه برانست که چون بعضی از بدن مرد ملاقی
بدن زنی شود از غیر محارم و جنبیه صغیره وضوی لامس و ملموس هر دو منتقض گردد و امام مالک
و امام احمد رحمهما الله برانند که مس بشهوت وضو میشکند بغیر شهوت ناقض نیست و امام
اعظم رضی الله عنه مباشرة فاحشه را که تماس فرجین است است بی حایلی انتشار آلت را با
ناقض وضو میداند بهر تقدیری چون جنب باشید یا بیمار یا مسافر محدث بلمس و غیره فلم تجدوا ماء
پس نیابید آب را بعد از طلب فتیمموا پس قصد کنید صعیدا طیبا بخاک پاک حکم تیمم در یکی از
غزوات نازل شده و اشهر غزوه بنی المصطلق است که شبانه سپاه اسلام در منزل بی آب فرود
آمده بودند و پیش از صبح عزیمت رحلت داشتن تا وقتی نماز خود را با آب رسانند قضا را عقد عائشه
رضی الله عنها گم شده بود و عزیمت بسبب فقد آن در توقف افتاد تا روز شد و مردم بعضی
جنب بودند شکایت آن حکایت نزد صدیق بردند او بخیمه عائشه در آمده بود دید که حضرت رسالت — و بعضی جنب بودند
پناه علیه السلام سر مبارک در کنار او نهاده در خابت صدیق زبان طعن بگشاد و بصدیقه دسرا
انگشتان

انگشتان بنیز طعنه بر تهی گاه او زد ناگاه سید عالم صلی الله علیه و سلم بیدار گشت در مضمون حال
و ملال صحابه اطلاع یافت متوجه عالم غیب گشت و مقارن توجه آن حضرت جبرئیل امین در رسید
و حکم آورد که چون آب نیابید فتیمموا صعیدا طیبا پس قصد کنید چیزی را از اجزای ارض که
پاک باشد و دست بران زنید فامسحوا پس مسح کنید دستهای خود را بوجوهکم بتمام رویها
خویش و ایدیکم و بساعد و دستهای خود را بدان تا مرفق ان الله کان بدرستی که خدای هست عفوا
درگذارنده غفورا آمرزنده کسانی را که تیمم کنند فیه ایضا قوله تعالی وطهر بیتی للطائفین
و پاک دار خانه مرا از بتان و چیزهای ناشایسته برای طواف کنندگان گرد اگرد وی از آفاقیان
والعاکفین و برای ایستادگان در نماز والرکع السجود و رکوع و سجود کنندگان یعنی
خانه کعبه را از اقذار و انجاس پاک سازد تا ویرا طواف کنند و در وی نماز گذارند
این قول بلسان اهل علم است اما بزبان اهل اشارت میفرماید که دل خود را که دار الملک
کبریا منست از همه چیز پاک کن و غیر را بروی راه مده که پیمانه شراب محبت ماست او قلوب
اولیا الله فی ارضه و احب الاوانی الی الله اصفاها وحی فرستاد بداود علیه السلام گفت کدام
خانه کعظمت و جلال ترا شاید فرمود دل بنده مومن است داود عرض نمود که او را چگونه پاک سازم — عظمت
گفت آتش محبت در وی زن تا هرچه از غیر ماست بسوزد فیه ایضا قوله تعالی انه بدرستی که آن
حضرت رسالت پناه بر شما میخواند لقرآن کریم بهر آئینه قرآنیست بزرگ و از بسیار نفع ج

مشتمل است بر اصول علومی که درباب مصالح معاش و معاد بکار آید یا کرامیست نزد خدا تعالی
و ملائکه و مومنان یا حافظ و قاری او مکرم معزز است و این قرآن نوشته است فی کتاب
مکنون در کتاب پوشیده و نگاه داشته است فی کتاب مکنون پیش خدای تعالی یعنی
در لوح محفوظ لا یمسه نسایند لوح را یعنی مطلع نشوند بر آنچه در وست الا المطهرون مگر پاکیزه
گان یعنی ملائکه که مطهره اند از کدورات اوصاف ردیه کلبی ره گوید مراد سفره اند
و کرام برره و بعضی ضمیر را عاید بقرآن دارند و مراد مصحف است یعنی مس نکند مصحف را
مگر پاک شده گان از احداث جمله آیة نفی است و معنی آن نهی یعنی جنب و محدث باید که مس
مصحف نکنند فقهاء مالکی و شافعی رحمهما الله محدث و حایض را تجویز نمیکنند حمل
مصحف و مس آن و حایض نه و نزد امام اعظم ره نشاید محدث و جنب و حایض را بقول
ابو یوسف ره جایز است کتابت قرآن وقتی که لوح بر زمین بوده بر کنار و نزد محمد ره
بهیچ وجه روا نیست و بعضی مس را حمل بر قرآن کرده اند و از ابن عمر منقولست که
دوست تر دمن آنست که قرآن نخواند کسی مگر که طاهر باشد محمد بن فضل ره فرموده که مراد ازین
طهارت قرات از قرآنست محققان گفته اند مراد از مس اعتقاد است یعنی معتقد نباشد قرآن را
مگر پاکیزه دلان که مومنان اند یا عمل بقرآن یعنی نگاه داشت احکام قرآن نکنند مگر جمعی که پاکیزه
شده باشند بمدد توحید از لوث خذلان یا علم بدان یعنی تفسیر و تاویل آن را ندانند الا آنها

کلام ایشان

کلام ایشان پاک باشد و جنید قدس سره فرموده که پاکی سر نفی ما سوا الله است
حکیم سنائی روح الله روحه فرموده — جمال حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد ؛ که دا
رالملک معنی را مجرد بیند از غوغا ؛ در بحر الحقایق آورده که مکاشف نشود باسرار
قرآن مگر کسی که پاکیزه گردد از لوث توهم غیر و غیریت و برسد بمقام شهود حق در
مرآی خلق و شهود خلق در مرآی حق و این معنی میسر نشود جز بفنا و شاهد و مشهود
— چون تجلی کرد اوصاف قدیم ؛ پس بسوزد وصف حادث را کلیم تنزیل قرآن
فرو فرستاده شده است من رب العالمین از نزدیک پروردگار عالمیان ایضا فیه
طس طا اشارتست بطهارت قدس الهی و سین اشارتست بسنائی عز لا متناهی یا طلب
روندگان راه و سلامت قلوب ایشان از ما سوی الله فیه ایضا طسم طا اشارتست بطیران
مرغان هوای وحدتست که طایر اند بالله و سین عبارتست از سیر روندگان طریق معرفت
است که سایر الی الله و میم ایمائی میکند بمشی سالکان سبیل عبودیت که میروند الی الله فی الله
یا طا اشارت بطلب مبتدیان و سرور متوسطان و مشاهده منتهیان صاحب کشف الاسرار
آورده که حق سبحانه و تعالی قسم یاد کرد است بطهارت عز ازلی و سنای جبروت ابدی و جلال
سرمدی در کفایه شعبی می آرد چون فرشتگان را حکم شد که نماز ادا کنند و حال آنکه ایشان
نمیدانستند که چگونه نماز ادا کنند پس فرمان شد که زیر عرش رودیست و نام آن چشمه عین

بحسن واجب

الحیوانست از و وضو کنید و کرد اکرد عرش صفها آراسته کنید و همه مومنان کرد کعبه
نماز میکذارند نماز بکذارید و جبرئیل امام شد و تمام فرشتکان اقتدا بوی کردند و نماز
کزاردند ای درویش اصل وضو و جماعت آنست که در حدیث است چون آدم علیه السلام
را بسبب کناه از بهشت بدنیا فرستادند سیصد سال بکریست تا آنکه زلت وی را بخشید ترود
چون بهوا خلوت کرد جبرائیل او را گفت ای آدم غسل کن آدم گفت چه گونه کنم پس جبرائیل
وی را غسل کردن آموخت پس آدم گفت یا جبرئیل کسی که غسل کند جزای وی چه باشد گفت بهشت
هر موی که بر تن وی باشد در حق وی عبادت یکساله نویسند و بهر قطرهٔ آب که از وی میریزد
از آن قطرهٔ آب خدای تعالی فرشته پیدا میکند بنام آن غسل کننده و آن فرشته تسبیح و استغفار
میکند تا روز قیامت هر طاعت و عبادت که میکند بنام آن غسل کننده میرسد و ثواب آن تسبیح
و عبادت بدفتر وی می نویسند دیکر جبرئیل گفت ای آدم هر وقت که با اهل خود خلوت کنی تمام کناهان
تو میریزد چنانکه در هوای بهار برکهای درختان میریزد آدم علیه السلام گفت ای جبرئیل این کرم
و فضل خاص بمنست یا به تمام فرزندان منست گفت بتو و تمام فرزندان تو انچه مومنند یا رسول الله گفتند
یا رسول الله ما یان شهوت خود را ادا کنیم و با ادا کردن شهوت خود را ادا کنیم هم ثواب یابیم فرمود اکر زن
دیکری حرام کنید و در زنا افتید بزه کار شوید یا نشوید گفتند آری اکر بر زن دیکری فعل کنیم بزه کار
کردیم رسول فرمود هم چنین چون شهوت بحلال ادا کنید ثواب یابید گفتند ای درویش اهل
وضو و غسل

وضو و غسل اینست در مجموعه خانی در کتاب طهارت در باب دویم می آرد در مضمرات میکوید
جملهٔ غسلها هفده هند از آن جمله پنج غسل فریضه اند یکی چون آب منی بشهوت ریخته شود دوم
فراهم آمدن دو ختنه یعنی غایب شدن در دختنه سیم احتلام چهارم حیض پنجم نفاس در
حق زن و سنت چهار غسل است یکی روز جمعه دوم غسل از احرام سیم غسل روز عرفه
چهارم غسل عیدین و واجب دو غسلند یکی غسل میت دوم غسل کافر جنب چون مسلمان
شود و مستحب غسل شش چیز است یکی کافری که چون مسلمان شود و جنب نباشد
دوم غسل بعد از حجامت سیم غسل شب برات چهارم غسل شب قدر پنجم شب عرفه ششم پسر
چون بالغ شود بغیر علامت و آن بسال هشتدهست و بلوغ دختر هفتده سالست این قول
امام اعظم است و بقول صحابیه و شافعی بلوغ هردو پانزده سالست و فتوی بر قول ایشان است
في المشكاة في الباب التيمم قال عمار رضي الله عنه كنا في سرية فاجنبت فتمعكت فصليت فذكرت
للنبي صلى الله عليه وسلم بكفيه الارض ونفخ فيهما ثم مسح بهما وجهه وكفيه في رواية قال فاتيت
البني عليه السلام فقال انما يكفيك ان تضرب بيديك الارض ثم تنفخ ثم تمسح بهما
وجهك وكفيك ان تضرب بيديك الارض وفي حاشية السيد الشريف كما الجرجاني رح قوله فتمعكت
اي تمرغت يقال تمعكت الدابة اذا انقلبت في التراب فقاس عمار رضي الله عنه استعمال التراب باستعمال
الماء في الجنابة كما في اليتيم عن الحدث حسن في حديث فوايد منها ان مسح الوجه واليدين تارة

در محیط و سراجیه و مضمرات میکوید

يكون بدلا عن غسل اعضاء الوضوء في الحدث والمية عند العجز او عند فقدان الماء وتارة
عن غسل المعة من بدنه بسبب الحرج بعض الاعضاء الوضوء وانه يكفي في التيمم ضربة واحدة
للوجه والكفين وهو القول على وابن عباس وعمار رضى الله عنهم وجمع من التابعين وذهب
عبد الله ابن عمر وجابر والاكثرون من فقهاء الامصار الى التيمم ضربتا فقض في الحديث
ان الضربة الواحدة كافية وقد قال به احمد وداود وهو رواية عن مالك وقول قديم الشافعي
وذهب الجمهور الى انه لا بد من ضربتين لحديث بن عمر رضى الله عنه ومعاضده القياس
والاحتياط له ودر صراط مستقيم مى آرد كه آن سرور عالم صلى الله عليه وسلم چون تيمم
كردى يكبار هر دو كف مبارك بر زمين زدى بروى و به هر دو سر دست بماليدى ودر حديث صحيح
نيامده است كه دو بار دست بر خاك زدي ونيامده است كه دست را تا مرفق مسح كردي و
اما احاديث كه بر خلاف آنچه گفتيم وارد شده است فيه الضعف مى آرد كه آن حضرت صلى الله عليه
وسلم همه سر را مسح كردى وتكرار مسح نكردي ودر حديثي تكرار مسح آمده است اما ضعيف است
و هر گاه كه اقتصار بعضى سر از سر فرمودى بر عمامه تمام كردى الى قوله ومسح سر را گاه
بر همه سر كردى وگاه بر عمامه وگاه بر ناصيه سر و عمامه واما اقتصار بر بعضى سر هرگز نكرده ومسح
گوش ظاهر باطن بكردى الى قوله وبعد از وضو اعضا را بمنديلي يا بمنشفه خشك نساختي واگر
حاضر كردندى دور كردى وحديث كه از عايشه رضى الله عنها مرويست كه كانت له نشافة ينشف

بها بعد الوضو

بها بعد الوضو ضعيف است ودر وضو پاختن كسى آب بر دست وى ريختى مگر در وقت
ضرورت وحديث كه در تخليل لحيه وارد شده بعضى از اهل حديث قبول نكرده
اند وبعضى آثار ذكر كرده اند في فضائل النبي صلى الله عليه وسلم في ظيفة اذا ابالوضوء — آداب وضو كردن
في الجزان امتى يدعون يوم القيامة غرة المحجلين كه لا در تخليل لحيه وارد شده
اللهمة اثار الوضوء فمن استطاع منكم ان يطيل غرته فليفعل وقال تبلغ الحلية من المؤمن
حيث يبلغ الوضوء واختلف في قدر الاطالة المسنونة فقيل في الايدى الى الاباط وفي
الرجل الى آخر الساق والصحيح عليه الى نصف العضد والى نصف الساق الى قوله وتستحب
الوضوء من مس الذكر والانثيين والرفعين ولا بطين والابرص والمجذوم واليهودى
والمجوسى ومن الغيبة والكذب والاذى وشتم المؤمن وكل ذنب في النفس الزاهرى عند قوله
تعالى وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ عن ابي هريرة رضى الله عنه عن النبي عليه السلام انه قال اذا
وطيت امراتك وما ملكت يمينك فقل بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يكتب لك بكل شى
قطرة ماء عشر حسنات وان قدر الله تعالى من تلك الوقعة ولدا كتب لك بكل
نفس ونفس من عقبه حسناة الى يوم القيمة وصلوة مسعودي مى آرد مسئله سنت پيغمبر
عليه السلام آنست كه عايشه وام سلمه وميمونه رضى الله عنه روايت ميكنند از رسول عليه
السلام غسل آوردى آب جام ابوست چپ گرفتى ودست راست سه بار شستى

وبعد آن استنجا کردی اما در ترتیب در غسل ما آنست که آبرا بدست گیرد و موضع پلید

شده باشد بشوید و اگر یکدست پاکست و یکدست دیگر پلیدست و آبرا بر یکدست بریزد

وهر دو دست یکدیگر اندر آورد و مالید هر دو دست پلید شوند و اگر بدست پلید جام

ابرا بگرفت آن نیز پلید شود در شرح مختصر وقایه مولانا صالح آورده است ویغسل الیه

یدیه الی رسغه ثلثا للمستیقظ ابتدا کردن است بشستن هر دو دست تا بند دستها مر

کسی را که از خواب بیدار شود که آنجا دست شستن ظاهر سنت و در غیر آن وقت نیز شستن سنت

اگرچه بیقین دست پاک باشد و فتوی بر اینست در ترجمه الاسلام در باب حیض می آرد

روا نیست گرفتن مصحف مگر بغلاف و آن جلدیست مشرز و متصل است و فتوی بر اینست

و بیک روایت غلاف آنست که از مصحف جدا باشد چون خریطه و مانند آن فی فتاوی

محمود شاهیت ناقلا عن التاتارخانیة ولا باس لهما ان تمس المصحف بغلافه وا

لغلاف هو الجلد الذی علیه فی اصح القولین وقیل هو المنفصل کالخریطة ونحوها در ترجمه

الاسلام در فصل بیان حیض می آرد حیض در زنان هنرست نه عیب زیرا که اگر حیض

عیب بودی حوا و زنان انبیا را نبودی و حیض کفارت گناهان زنا انست و آغاز این عذر

از بی بی حوا بود در آنجا در بهشت دانه گندم خورده بود بحیض مبتلا گشت تا کفارت گناهان

او باشد فی شرح ابی مکارم رح فی الحیض و فی الخلاصة کره للمحدث مس المصحف و کتب الفقه

والحدیث

والحدیث والتفسیر عند محمد و عند ابی حنیفة لا یکره وهو الاصح وبه اخذ عامة المشایخ

رح للضرورت در ذخیرة الملوک می آرد که طهارت چهار مرتبه دارد مرتبه اول طهارت

تن و جامه و مکانست از فضلات و حدث و از جنابت و نجاست و این طهارت عامه

خلق است مرتبه دویم طهارت جوارحست و اعضا از ارتکاب جرایم و معاصی و این

طهارت ابرارست مرتبه سیم طهارت نفس است از کدورات صفات ذمیمه و این طهارت

سالکانست مرتبه چهارم طهارت دلست از غیر خدا و این طهارت صدیقانست

فی احیاء العلوم فالطهارت سالکانت لها المراتب الاولی تطهیر الظاهر عن الاحداث

والاخباث والفضلات والثانیة تطهیر الجوارح عن الجرایم والاثام والثالث تطهیر

القلب عن الاخلاق المذمومة والرذایل الممقوتة والرابعة تطهیر السر عما سوا الله وهی

طهارت الانبیا والصدیقین والطهارت به نصف العمل الذی هو فیه فان الغایات القصوی

فی عمل السر ان ینکشف له جلال الله وکذالک قال الله تعالی قل الله ثم ذرهم لانهما

لا تجمعان فی قلب واحد وما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه در ترجمه الاسلام در فصل بیان

غسل کردن می آرد غسل بر آدمی کرم است چون آدم را از بهشت بدنیا فرستاد بسبب

گناه سیصد سال بگریست چون توبه او قبول افتاد خوشحال گشت و به هوا فرا آمد جبرئیل

وی را غسل تعلیم کرد آدم پرسید که جزای کسی که غسل کند چیست جبرئیل گفت ببدل هر موی نشستن

گرفتن غاسل بود ثواب عبادت یکساله بقیام شب و صیام روز برای وی می نویسند

و هر قطرهٔ آبی که از تن وی میچکد فرشته آفریده میشود و تسبیح و تحمید میکند تا روز قیامت
ثواب آن بدیوان غسل کننده می نویسند و این ثواب غسل فریضه است و اما ثواب غسل
سنت آنست که هنوز غاسل ستر عورت نکرده باشد که او را بیامرزند در حجة الاسلام
می آرد اگر بالغی را ختنه حاجت است بقدر حاجت فرج را حجام ببیند و حجام را نظر بسوی
فرج مختون مباحت و تا تواند چشم بپوشد هم چنین ختنه کردن خنثی کنیزکی از بیت المال
بخرند و بعد ختنه بفروشند و آن مال بر بیت المال برسانند سوال بر تو صحیح است است
و ستر عورت هم بالاتفاق فریضه است و برای اتیان سنت ترک فریضه مشروع نیست جواب آنکه
ختنه هر چند سنت است و لکن شعار اسلام است و شعار اسلام فریضه است پس ترک
فریضه برای فریضه خواهد بود در کیمیای سعادت در اصل طهارت می آرد ان الله یحب التوابین
و یحب المتطهرین خدای تعالی اهل توبه و پاکان را دوست میدارد و رسول فرمود علیه السلام
الطهور شطر الایمان پاکی یک نیمهٔ مسلمانی است و نیز فرمود علیه السلام بنی الدین علی النظافة
فقد بناء مسلمانی بر پاکی است پس گمان مبر که همه فضل و بزرگی پاکی راست که در تن و
جامه باشد باستعمال آب بلکه پاکی بر چهار طبقه است طبقهٔ اول پاکی سر دل است از
هر چه جز خدای تعالی خالی شود و بحق مشغول و مستغرق نشود و این تحقیق کلمهٔ لا اله
الا الله بود و این درجهٔ ایمان صدیقانست و پاکی از غیر حق یک نیمهٔ ایمان این است که تا دل از غیر

حق تعالی

حق تعالی پاک نشود بذکر آراسته و مشغول نشود طبقهٔ دویم پاکی ظاهر دل است از
اخلاق پلید چون حسد و کبر و ریا و حرص و عداوت و رعونت و غیر آن تا آراسته شود با خلاق
و پسندیده چون تواضع و قناعت و توبه و صبر و خوف و رجا و محبت و غیر آن و این
درجهٔ ایمان متقیانست و پاکی از اخلاق مذمومه یک نیمهٔ این ایمانست طبقهٔ سیم پاکی
جوارح و اندامها است از معصیتها چون دروغ و غیبت و حرام خوردن و خیانت کردن
و در نامحرم نگریستن تا آراسته گردد این جوارح با ادب و فرمان برداری در همه کارها و
درجهٔ ایمان پارسایانست و پاک داشتن اندامها از جمله حرامها یک نیمهٔ ایمانست طبقهٔ چهارم
پاک داشتن تن و جامه است از پلیدیها تا جملهٔ تن آراسته شود با ارکان نماز و این
درجهٔ پاکی مسلمانانست و بحکم آنکه نیمهٔ پیشتر او بهتر و فرق در میان مسلمانان و کافران در معاملة
جدین نماز است و این پاکی نیز یک نیمهٔ ایمانست و بحکم آنکه نیمهٔ پیشتر اوست گفت نبی
الدین علی النظافة بناء دین بر پاکی است پس این طهارت تن و جامه که همگنان روی
بدان آورده است درجهٔ بازپسین طهارتهاست و لیکن از آن آسان ترست که نفس را
نیز در آن راحت است که نفس در آن خوش شود و براحت گردد بدین سبب بر دل آسان ترست
اما پاکی دل از حسد و ریا و حرص دنیا و پاکی تن از تباهی و معصیت را بدین هیچ نصیب نیست
که نظر خلق بدان نیفتد که آن نظارهگاه حق است نه نظارهگاه خلق بدین سبب هر کسی

پاکی

دران رغبت نکند الی قود بدانکه هرچه خدای تعالی آفریده است همه پاکست مگر شراپی که مستی
آرد که اندک و بسیار آن پلید ست و هرچه جانورست پاکست مگر سگ و خوک و هر جانوری که
بمیرد پلید است مگر آنچه اصل جانوران ازان باشد چون منی و خایه مرغ و کرم ابریشم و هرچه که
دنده نباشد چون عرق و اشک آن پاکست و هرچه پلید ست بآن نماز نشاید مگر پنج نوع که عفو کرده اند
بسبب دشواری اول اثر استنجا از انکه به سنگ بکار داشته بماند بشرط انکه از جایگاه خویش فراتر
نشده باشد دوم گل در شاه راه اگرچه دروی نجاست است و یقین میداند لیکن آن مقدار
که خویشتن را ازان نگاه نتواند داشت معفو بود مگر کسی که بیفتد و یا ستوری جامه وی را
تباه کند که آن نادر بوده باشد و آن عفو نبود سیم نجاست که بر موزه شود و آن قدر که
حذر ازان نتوان کرد عفو بود چون پای موزه نماز کند آنکه بر زمین مالد چهارم چون کیک
اندک و بسیار عفو بود اگرچه بآن غرق نکرده باشد پنجم چون ناب که از بثرات بیرون آید که
پیوسته ازان خالی نباشد و همچنین رطوبتی روشن که از بثرات جرب بیرون آید که بوستا
دمی ازان خالی نباشد مگر اگر بزرگ باشد و از وی ریمی بیرون آید و هم چون دنبل باشد
نادر بودن شستن آن واجب بود و اگر اثر پس از شستن بماند امید و آریم که عفو بود اما کسی
رگ زده باشد یا جراحتی رسید بباید شست تا عین نجاست دور شود اگر بشست و بمالید و
بجاروب بناخن مالید پاک بود **فصل** هرجا که نجس بود که یکبار آب کذر کند پاک شود مگر که عین نجاست
بروی بود

بروی بود انگاه می باید شست تا عین نشود و اگر بشست و مالید پاک شود و هر آب که خدای تعالی
آفریده است پاک است و پاک کننده دوم آنک اگر نجاست بآن دور کرده باشند پا
کست و پاک کننده مگر بوی و طعم و رنگ وی بسبب نجاست کرده است پاک نیست سیم
آب که از دویست پنجاه من کم بود نجاست بوی افتد اگرچه متغیر نشده باشد پلید گشت
بمذهب امام شافعی رح اما اگر از دویست پنجاه زیاده باشد نجاست که در وی افتد
پلید نشود چهارم آنک آبی که بوی و طعم و رنگ بگرداند بچیزی پاک که آب را ازان نگاه نتوان
داشت چون زعفران و صابون و اشنان و آرد و غیر آن این پاکست نه پاک کننده الا اگر
تغیر وی اندک بود پاک کننده است **قسم دوم** طهارت حدث است در پنج چیز باید دانست
ادب قضاحاجت باید که اگر در صحرایی بود از چشم دور شود و اگر تواند پس دیوار شود
و عورت را پیش از نشستن برهنه نکند و روی فرا آفتاب و ماهتاب نکند و پشت و
روی بر قبله نکند مگر که در بناهی بود و لیکن اولی تر آن بود که قبله بر چپ و راست وی بود
و جایی که مردمان آنجا گرد آیند حدث نکند و در آب ایستاده بول نکند و زیر درخت میوه
دار بول نکند و در هیچ سوراخی بول نکند و بر زمین سخت نیز بول نکند و در نشستن اعتماد
نکند و بر پای چپ کند چون در طهارت نشستن جای شود پای چپ پیش نهد و چون بیرون آید
پای راست بیرون نهد و هرچیزی که نام خدای تعالی بر وی بود نوشته با خود ندارد و دور

بتقضا حاجت نرود وچون در شود بگوید اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الرِّجْسِ النَّجِسِ الخَبِیثِ المُخْبِثِ الشَّیْطَانِ الرَّجِیم
وچون بدر آید بگوید الحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی اَذْهَبَ عَنِّی مَا یُؤْذِینِی وَاَبْقَى عَلَیَّ مَا یَنْفَعُنِی فصل
در استنجا کردن باید که سنگ یا کلوخ سه عدد راست کرده دارد پیش از قضا حاجت فارغ
شود بدست چپ فرا گیرد و بر جای نهد از مخرج که پلید نباشد و آنگاه میراند تا بموضع
نجاست و آنجا میگرداند و نجاست دور میکند و اگر پاک نشود دیگر بکار دارد تا پاک شود باید که
طاق بود و سنگی بزرگتر بدست راست گیرد و قضیب را بدست چپ گیرد و بدان سنگ پاک کند
سه بار یا بسه جای یک کلوخ یا بدیواری پاک کند بسه جای و بدست چپ جنباند نه براست
و اگر بدین قناعت کند کفایت بود ولیکن اولیتر آنکه جمع کند میان این و میان آب
وچون خواهد که آب بکار دارد از آنجا برخیزد و بجای دیگر رود که آب پلید بر وی باز نجهد
و بدست راست میریزد تا بباطن رسد ولیکن بوقت استنجا خویشتن را سست فرو گذارد و در
بدین مقدار آب بوی رسید آن از بردن نیست و در احکم نجاست آنست تا وسوسه را بخود راه ندهد و
هم چنین در سه بار دست زیر قضیب فرود آورد و سه بار بفشارد و سه گام رود و بسیار تنحنح
کند و بیش ازین خود را رنجه ندارد که وسواس بوی راه نیابد اگر این آن گروه باشد
هر زمانی می پندارد که تری بوی پدید آمد پس از استنجا قدری آب بر وی ازار ریزد تا
بر خود گوید که این از آن آبست که رسول علیه السلام بدین فرموده است برای دفع
وسواس

وسواس وچون از استنجا فارغ شد دست بدیوار مالد یا بر زمین و آنگاه بشوید
تا هیچ بوی نماند و بگوید بوقت استنجا اللّٰهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِی مِنَ النِّفَاقِ وَحَصِّنْ فَرْجِی مِنَ الفَوَاحِشِ
در مسواک سنت بعرض گرفتن است
وچون از استنجا فارغ شود مسواک کند و ابتدا بجانب راست کند زبر و آنگاه زیر و
آنگاه بجانب راست کند و بعد از آن بجانب چپ کند زبر همچنین و آنگاه درون
دندان همبرین ترتیب و آنگاه زبان و کام فراز آرد و مسواک کردن را مهم گیرد که در خبرست
که یک نماز بمسواک برابری کند با هفتاد نماز بی مسواک و نیت کند بمسواک که راه ذکر خدای تعالی
پاک میکند و هیچ وقت که حدث کند وضو را نگذارد که رسول علیه السلام چنین کردی و اگر
وضو نکند اما داند که در دهن آدمی تغیر پدید آمده است از آنکه خفته باشد و دهن بر
هم نهاده باشد یا چیزی بوی دار خورده باشد آنکه مسواک کند که سنت است پس چون
فارغ شود بر بالا نشیند و روی بقبله آرد و بگوید بسم الله الرحمن الرحیم اَعُوذُ بِکَ مِنْ هَمَزَاتِ
الشَّیَاطِینِ وَاَعُوذُ بِکَ رَبِّ اَنْ یَحْضُرُونِ و سه بار هر دو دست را بشوید و بگوید که اللّٰهُمَّ اِنِّی
یمن
اَسْأَلُکَ الیُمْنَ وَالبَرَکَةَ وَاَعُوذُ بِکَ مِنَ الشُّؤْمِ وَالهَلَکَةِ و نیت استباحت نماز کند نیت
رفع حدث کند و نیت را نگه دارد تا وقت روی شستن و آنگاه آب بدهن کند سه بار
و باز کام افکند مگر که روزه دار است و بگوید اللّٰهُمَّ اَرِحْنِی رَائِحَةَ الجَنَّةِ وَاَنْتَ عَنِّی رَاضٍ
پس آنگه سه بار روی بشوید و بگوید اللّٰهُمَّ بَیِّضْ وَجْهِی بِنُورِکَ یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوهُ اَوْلِیَائِکَ

وهر موئی که بر دست آید آب را باصل او برساند مگر موی محاسن که بسیار بود و کثیف باشد آب را
بروی محاسن بسیار بید فرو ریزد و انگشت را در میان موی کند و تخلیل این باشد و
هرچه از جانب روی است از بن گوش تا گوشهٔ پیشانی در حد روی باشد و انگشت بگوش
چشم فرود آورد تا آنچه درون گوشهٔ چشم باشد از کحل و غیر آن بیرون شود پس سه بار دست راست
بشود تا میان بازو و هرچند به بازو نزدیکتر بود به بود و بگوید اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِي كِتَابِي بِيَمِينِي وَحَاسِبْنِي حِسَابًا يَسِيرًا پس
او و روای ظهری پس هر دو دست تر کند و سر انگشتان بهم باز نهد و بر پیش سر نهد و می
برد تا قفا و انگاه بجای خویش آرد تا هر دو روی موی تر شود و این یکبار بگوید و سه هم چنین
کند خاصه همه سر مسح کند هر باری و بگوید اَللّٰهُمَّ غَشِّنِي بِرَحْمَتِكَ وَاَنْزِلْ عَلَيَّ مِنْ بَرَكَاتِكَ وَاَظِلَّنِي
تَحْتَ عَرْشِكَ يَوْمَ لَا ظِلَّ اِلَّا ظِلُّكَ پس هر دو گوش را سه بار مسح کند و انگشت در سوراخ
گوش کند و ابهام را بر پشت گوش فرود آرد و بگوید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ
فَيَتَّبِعُونَ اَحْسَنَهُ پس گردن نیز مسح کند و بگوید اَللّٰهُمَّ فُكَّ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَاَعُوذُ بِكَ مِنَ السَّلَاسِلِ
وَالْاَغْلَالِ پس پای راست تا بشوید سه بار تا میان ساق و میان انگشتان تخلیل کند با انگشت
خورد و دست چپ از سوی زیر و ابتدا با انگشت خرد پای راست کند و ختم بکهین پای
چپ و بگوید اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْ قَدَمِي عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزِلُّ فِيهِ الْاَقْدَامُ و پای چپ را همچنین بشوید
و بگوید اَعُوذُ بِكَ اَنْ تَزِلَّ قَدَمِي عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزِلُّ اَقْدَامُ الْمُنَافِقِينَ و چون فارغ گردد
بگوید

بگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي
مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ وَاجْعَلْنِي مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ باید که معنی این دعا
معلوم کند کسی که تازی نداند که چه میگوید در خبر است که هر که طهارت کند و ذکر خدای تعالی
میکند همه اندامهای وی پاک شود از همه گناهان و خطاها که رفته بود بروی چون ذکر
نبود جز آنجا که آب بوی رسیده باشد پاک نشود و باید که بهر نمازی طهارت تازه کند و
چون طهارت تمام کند باید که بداند که این نظاره گاه خلق بود که پاک کردم نظاره گاه حق تعالی
دل است چون از خلاق ناپسندیده پاک کند و پیشگاه سرای که نشست گاه پادشاه
خواهد بود از آن پلید بگذارد **فصل** بدانکه در وضو شش چیز کراهیت است سخن
گفتن و دست بروی زدن و دست برافشاندن و از آب که در آفتاب گرم کرده باشد
در آفتابه طهارت کردن و آب بسیار ریختن اما روی خشک کردن بدان نیت که گرد بروی
ننشیند یا دست بدآشتن تا اثر عبادت زیادت نماید هر دو نقل کرده اند و هر دو
رخصت است و چون نیت این است هر دو را فضیلت است و از خنور سفالین اولیتر بود
و بتواضع نزدیکتر است از آفتابه و تاس **کیفیت غسل** هر که صحبت کند یا منی
از وی جدا شود در خواب و یا در بیداری غسل بر وی واجب شود و فریضه آن بود
که همه تن بشوید و آب را باصل موی ها برساند و نیت دفع جنابت کند و اما سنت آنست

که اول بسم الله گوید و سه بار دست بشوید و بهر جا که در تن وی پلیدی بود پاک کند
وانگاه وضو چنانکه گفتیم با همه سنتها کند و پای شستن را تاخیر کند تا از غسل فارغ شود پس
سه بار آب بر جانب راست ریزد و سه بار بر جانب چپ و سه بار بر سر و همه جا دست برساند
و جایها که بر هم نشسته باشد جهد کند که آب بوی برسد که این فریضه است و دست از عورت
نگاهدارد **کیفیت تیمم** کسی که آب نیابد تا آن مقدار بیش نیابد که وی و رفیقان وی بخورند
و یا در راه آب دهد باشد و یا کسی که او را از وی بیم بود یا آب در ملک دیگری باشد و بوی
نفروشند الا بزیادت از قیمت وی یا جراحتی یا بیماری دارد که اگر آب بکار دارد بیم هلاک بود یا بیم
دراز کشیدن بیماری باشد باید که صبر کند تا وقت نماز در آید آنگه جایگه خاک پاک باشد طلب کند
پس دو دست بر وی زند چنانکه گرد برخیزد و انگشتان بهم باز نهد و نیت استباحت نماز کند
و جمله روی مسح کند و تکلف آن نکند که خاک میان موی بهار رسد و انگشتری را بیرون کند و دو
دست بر خاک زند و انگشتان از یکدیگر گشاده دارد و پس پشت انگشتان چپ نهد پس انگشتها
چپ بر ساعد نهد و راست براند پس ابهام راست براند پس دست راست و دست چپ
هم چنین کند یک مرتبه کفایت افتد و اگر نتواند روا باشد که زیاده کند تا غبار بر جمله
دست رسد تا بدین تیمم یک فریضه بگذارد و چندانکه خواهد سنت کند و اگر فریضه دیگر
خواهد کرد تیمم دیگر کند **قسم سوم** طهارت از فضلات تن است و آن دو نوع است نوع دیگر اول

چون شوخی که میان محاسن و موی بر باشد و این بشانه و آب و گل و گرمابه ازالت باید کرد
و هرگز در سفر و حضر شانه از رسول علیه السلام جدا نبودی پاک داشتن خویش را از آن شوخها
سنت است دیگر آنکه پیخی که در گوشهای چشم گرد آید وقت وضو با ناخن آن را ازالت باید کرد
و دیگر آنکه چرکی که در گوش باشد و چون از گرمابه بیرون آید آن را تعهد باید کرد و دیگر آنچه در
بینی باشد و بر دندان از زردی ازالت کند و این بسواک و مضمضه و استنشاق بشود
و دیگر آنچه بر بند انگشتان گرد آید و بر پشت پای و پاشنه و آنچه بناخن بود و آنکه بر هم تن باشد
ازالت آن سنت است و بدانکه و بدانکه بر جایگه شوخ باشد طهارت باطل نشود و آن شوخ
آب از پوست مانع بود مگر بسیار شود و در پس ناخن بر خلاف عادت آنگاه باشد که مانع
بود و پاک این شوخها بآب گرم و گرمابه است **فصل** هر که در گرمابه شود وی را چهار چیز
شود دو سنت و دو چیز واجب شود در عورت وی آنکه از ناف تا زانو از چشمها نگاهدارد
از دست قایم نگاهدارد که بر ماسیدن از دیدن بتر است واجب دیگر آنکه از عورات دیگران
چشم خویش را نگاهدارد و اگر کسی عورات خود را برهنه کند بر وی حسبت احتساب کند چون بیم
نباشد چه اگر نکند عاصی باشد از گرمابه بیرون آید و از ابن عمر رضی الله عنه حکایت کنند که در
گرمابه نشسته بود و روی بدیوار آورده بود و چیزی بچشم خود بسته بود تا مردمان را برهنه در
زمان این نیز واجب است و نهی آمده است زنان را بگرمابه گذاشتن اصلا الا بعذری ظاهر اما مسها

آنست که اول نیت کند که سنت پاکی بجای آرد و اگر بوقت نماز آراسته باشد
برای خلق را دوم پس سیوم گرمابه را مزد پیش دهد تا او را دل خویش بخدمت کردن و آب ریختن
دیگر الا بود و داند که فزونی ندهد چهارم پای چپ پیش در نهد و درآید و بگوید بسم الله الرحمن الرحیم
اعوذ بالله من الرجس النجس الخبیث المخبث من الشیطان الرجیم چرا که گرمابه جای شیطانست
پنجم آنکه گرمابه خالی کند برای وی یا وقتی رود خالی تر بود پس زود در خانه گرم
رود تا زود عرق کند و چون در شود زیر دست بشوید در وقت که آب بسیار ریزد و جز آنکه کرم
ریزد که گرمابه مکروه ندارد و چون در شود سلام نکند و اگر دست بوس کند باکی نباشد
و اگر سلام کند جواب دهد که عافاک الله و بسیار سخن نکند و اگر قرآن خواند آهسته خواند
و اگر از شیطان استعاذه کند بآواز روا باشد و بوقت فرو شدن آفتاب و میان
نماز شام و خفتن بگرمابه نشود که این وقت انتشار شیاطین است چون در خانه گرم شود
از آتش دوزخ یاد کند و یکساعت زیادت بنشیند که تا داند که در زندان دوزخ چون
خواهد بود که عاقل آن بود که در هر چه نگاه کند از احوال آخرت یاد کند و اگر تاریکی بیند
از ظلمت گور یاد کند و اگر ماری بیند از مار آن دوزخ یاد کند و اگر زرد قبول بیند از زرد و قبول زشت
یاد کند و سنتهای شرع اینست که یاد کرده آمده است اما از جهت تب گفته اند که در ماهی یکبار آهنگ کار داشتن
سود مند بود چون بیرون آید آب سرد بر پای ریزد تا از نقرس ایمن باشد و درد سر نشود دو آب سرد
برسر

بر سر ریزد و چون از گرمابه بیرون آید تا بتابستان نخسبد و بجای شربتی بکار برد **فصل**
اما جنس دیگر پاکیست از فضلات تن و آن هفت است اول موی سر است و ستردن آن بهتر و پاکیزه تر
نزدیک مگر اهل شرف را و اما بعضی ستردن و هر جا موی پراکنده گذاشتن بر عادت لشکریان
کراهیت باشد و نهی آمده است از آن دویم موی سبلت بر لب راست داشتن بالا سنت
و فرو گذاشتن کراهیت است سیم موی زیر دست در هر چهل روز یکبار کندن آن سنت
و چون در ابتدا عادت کند آسان بود و اگر کندن عادت نکرده است ستردن اولیتر
تا خویش را تعذیب نکرده باشد الا ستردن اولیتر چهارم موی عورت است و ازاله آن
با هک یا ستردن سنت است باید که از چهل روز تاخیر نکند پنجم ناخن باز کردن و قضا
نماز نفرموده در خبر است که اگر ناخن دراز بود نشستگاه شیطان بود و باید که بدان انگشت
ابتدا کند که فاضلتر است و دست از پای فاضلتر بود و فضیلت دست بیشتر بود آن انگشت
که اشارت شهادت بوی کنند فاضلتر است پس ابتدا بدو کند و آنگاه از جانب راست
می شود تا باز پسین رسد و هر دو دست در روی بر وی چون حلقه تقدیر کند پس از انگشت شهادت
ابتدا کند و میشود تا به کهین راست پس از کهین چپ ابتدا کند تا بابهام راست رسد ششم
ناف بریدنست و آن وقت ولادت باشد که ببرند هفتم ختنه کرده سنت مرد و زن را **فصل**
محاسن که دراز شود و چون مقدار یک قبضه بگذرد ببرند تا از حد بیرون نشود [illegible]

از صحابه رضی الله عنهم و از تابعین چنین کرده اند و گروهی گفته اند که باید گذاشت و بدانکه در

در محاسن ده چیز سنت است و ده چیز کراهت است

محاسن ده چیز کراهت است اول خضاب سیاه که در خبر است که خضاب کردن کار اهل دوزخ است و

اول کسی که خضاب کرد فرعون بود لعنة الله علیه بوده است و ابن عباس رضی الله عنه روایت میکند

از رسول علیه السلام گفت که در آخر الزمان قومی باشند که بسیاهی خضاب کنند و ایشان بوی بهشت

نشنوند و در خبر است و بهترین پیران آن است که خود را بجوانان مانند کنند و بهترین جوانان آنست

که خود را به پیران مانند کنند که سبب این نهی آنست که این تلبیس است بغرض فاسد

دویم خضاب کرده است بسرخی و زردی اگر این را غازیان کنند تا کفار بر ایشان دلیر نشوند و

بچشم پیری و ضعیفی ننگرند این روا است اما اگر غرض این نبود و بدین غرض بسیاهی خضاب

کردن روا داشته اند سیم سفید کردن بگوگرد تا پندارند که پیر شده است و حرمت وی نگاه

داشته اند این حماقت بود که حرمت بعلم و عقل بود و پیری و جوانی نباشد و انس رضی الله

عنه گوید چون رسول علیه السلام فرمان یافت بر همه روی مبارکش بیست موی سفید نبود

چارم آنکه موی سفید از محاسن بکنند یا بر نبوده باشد و از پیری ننگ میدارند و این از جهل

است پنجم کندن موی بحکم هوس و سودا در ابتدا جوانی تا بصورت با ایشان مانند و آن

از جهل باشد و غلو آی کفار افرشتگانند که تسبیح ایشان این است که سبحان الله پاک

آن خدائی که مردان را بمحاسن و زنان را بگیسو بیاراست ششم نباخن بره کرد کردن چون دم

کبوتر

کبوتر تا در چشم زنان نیکوتر غایب زیاده از آنکه اهل صلاح باشند هفتم آنکه بچشم اعجاب

در سیاهی و در سفیدی نگرد که خدای تعالی دوست ندارد کسی را که بچشم عجب در خود نگرد

نهم آنکه شانه کند برای چشم مردمان نه بجا آوردن سنت دهم آنکه شولیده بگذارد برای اظهار

زهد تا مردمان پندارند که وی خود بر آن نمی پردازد که موی شانه کند و این مقدار کفایت

است در احکام طهارت کردن والله الموفق المسداد والهادی الی الرشاد

في شرح الاوراد فی الفصل الانجاس و تطهیرها فی السراجیة حصیر اصابته نجاسة قیل

لابد من الدلک عند الغسل حتی تلین فیزول وان کان رطبة تجری علیه الماء الی ان یتوهم

زوالها او یغسل ثلث مرات و یجفف فی کل مرة اصل هشتم در بیان

شرف و عظمت نماز و درین اصل فصلهاست فصل اول در بیان فضایل نماز

در تفسير حسيني می آرد قد افلح المؤمنون بدرستی که رستگار شدند مؤمنان و بمقصود

رسیدند الذین آنان که ایشان فی صلاتهم در نماز خود خاشعون ترسکارانند چشم

در سجده گاه نهاده اند و بدل بدرگاه مناجات حاضر شده آورده اند که حضرت پیغمبر

صلی الله علیه وسلم بوقت ادای نماز بجانب آسمان نظر میکرد چون آیت نازل شد نظر

بر جای سجده گاه گماشت در لباب فرموده که در حالت قیام دیده بر سجده گاه بباید داشت مگر که

معظمه که در خانه مکرم باید نگریست که گفته اند که خشوع آنست که مصلی نداند که بر چپ و راست

وی گفت واسطی قدس سره فرموده که خشوع اداء نمازست اللذی فی اللذی بی ملاحظه اعراض
واعواض در بحر الحقایق مذکورست که خشوع در ظاهر آنست که سر بر پیش افکند و دیده
را از التفات بچپ و راست نگرد و بسر مراقب حق باشد و در بحر شهود مستغرق
گشته از شغله اثار ظهور انوار جلال و جمال بگذرد محققی فرموده است که در نماز اول از
خود بیزار میباید گشت پس مطلوب و حصول قرب یار می باید شد بیار بیزارست از تو تا
تو ای ... اول از خویش خود را بیزار کن خویش بهتر که هر دو عالم کبر ورو زره مندیش وجون عطار کن
وَالَّذِينَ هُمْ و آنکسانی که ایشان عَنِ اللَّغْوِ از سخن باطل و کردار نا شایسته مُعْرِضُونَ اعراض
کننده گان امام قشیری رحمه فرموده که هرچه برای خدا نیست حشو است و آنچه از خدای باز دارد
سهو است و آنچه بنده را در آن حظی بود لهو است و آنچه از خدای نبود لغو است و حقیقت آنست
که لغو چیزی را گویند از اقوال و افعال که بهیچ کار نیاید وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان لِلزَّكَاةِ
واجب را از مال خود فَاعِلُونَ اداکننده گان اند و گفته اند زکوة فطر را و یا صدقات
تطوع را وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ مگر از زنان خود او ما ملکت یا از آنکه مالک شده است ایشان را
أَيْمَانُهُمْ دستهای ایشان یعنی کنیزه کان که ملک یمین اند فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که نگاه دارنده
گان فروج غَيْرُ مَلُومِينَ ملامت کرده نیستند بر ایشان بشرط آنکه در حیض و نفاس
و روزه و احرام نباشند و غیر مایی بهیچ روی نشاید فَمَنِ ابْتَغَى پس هر که جوید برای مباشرت

وراء ذالک

ذالک غیر زنان و کنیزه کان خود فَأُولَئِكَ پس آن گروه جوینده گان هُمُ الْعَادُونَ ایشان
درگذارنده گان اند از حلال بحرام و یا کاملند در ستمگاری و آنکه استمتاع بید کنند گناه کننده
هم ازین کرده است وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان لِأَمَانَاتِهِمْ مر امانتهای خود را یعنی آنچه ایشان
را بر آن ساخته باشند از امانات و ودایع خلق و یا آنچه امانت حق است چون نماز
و روزه و غسل جنابت وَعَهْدِهِمْ مر عهدها را با حق و خلق بندند رَاعُونَ رعایت کننده گانند
یعنی به نگاه داشت آن قیام نمایند وَالَّذِينَ هُمْ آنان که ایشان عَلَى صَلَوَاتِهِمْ بر نمازهای خویش
ایشان يُحَافِظُونَ محافظت میکنند یعنی بر آن مداومت نموده بشرایط و آداب آن در اوقات
مستحبه ادا میفرمایند ذکر صلوات در مبدأ و منتهی این اوصاف که موجب فلاح مولانان
است از رتبت بتعظیم شان نماز آن گروه مؤمنان که جامع این شش صفت اند هُمُ الْوَارِثُونَ
الْفِرْدَوْسَ میراث برند فردوس را که بلند ترین درجات بهشت است گویند منازل
کفار را از بهشت میراث گیرند چه هر یک از مومنان و کافران در بهشت منزلیست منازل
اهل مومنان از دوزخ اضافت منازل کفار کنند و منزلهای ایشان از بهشت
و دوزخ منزلیست منازل مؤمنان ... در دوزخ اضافت منازل کفار کنند و منزلهای
ایشان از بهشت بر منزل مومنان افزاید در زاد المسیر آورده است که بهشت در نظر کفار
درآرند و مقامها ایشان را اگر ایمان آورده اند بدیشان نمایند تا حسرت شان زیادت

در آن ... بیعی کسی ...

نظر از دور بر جانانا ماند که کافر را بهشت از دور نمایند کان سوز کرد دارد
فیه ایضا قوله تعالی اُتْلُ بخوان مَا اُوحِیَ اِلَیْکَ آنچه وحی کرده شود بتو مِنَ الْکِتَابِ از قرآن
وَاَقِمِ الصَّلوٰةَ بدرستی که نماز تنها باز میدارد عَنِ الْفَحْشَآءِ از کار یکی نزد عقل
زشت باشد وَالْمُنْکَرِ و از عمل که بحکم شرع منهی باشد یعنی سبب باز ایستادن می
باشد از معاصی چه مداومت بر وی موجب دوام ذکر و مورث کمال خشیت است و نماز
حیث بنده را از گناهان باز دارد آورده اند که جوانی انصاری ملازمت جماعت نموده
و با حضرت پیغمبر علیه السلام نماز میگزارد و هیچ نوع از فواحش نبود که مرتکب آن نمی
شد چون حکایت حال او بموقف عرض رسانیدند آنحضرت صلوات الله وسلامه فرمودند
صلواته ستنهاه اندک زود باشد که نماز او او را باز دارد باندک زمانی توفیق توبه ازان
یافت و از زهاد و صحابه شد و در وسیط باسناد خود از انس بن مالک نقل میکنند که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که را باز ندارد نماز او او را از فحشا و منکر زیاده
نشود او را بدان نماز از حضرت حق الا دوری صاحب تاویلات آورده که هر یکی را از تن و نفس
و دل و سر و روح و خفی نمازیست باز دارنده نماز تن ناهیت از معاصی و ملاهی و صلوة نفس
مانعت از رذایل و علایق اخلاق ردیه و هیات مظلمه و نماز دل باز دارد از ظهور فضول
و قول غفلت و صلواة سر منع نماید از التفات بما سوا الله و صلواة روح نهی کند از استقرار
بملاحظه

بملاحظه اغیار و صلواة خفی نگذارد که سالک را بر وی ظاهر گردد از وی حقیقت
جز یکی نیست نقد این عالم بازبین و بعالمش مفروش وَلَذِکْرُ اللهِ و هر آینه ذکر خدای
اکبر بزرگترست ازانکه کسی قدر او بشناسد یا ذکر ازان که بر صاحب خود موجب عقوبت اینجا نیز غلط شده
فحشا و منکر باقی باشد و محققان بر آنند که ذکر خدای تعالی بنده را بزرگترست از ذکر بنده
خدا را اگرچه ذکر بنده آمیخته است با عراض ذکر خدای صافی است از کدورات علل و عوارض
یا ذکر بنده حالیست که بدو فنا شتابد و ذکر خدای تعالی باقیست و زوال بدو راه نیابد ذو النون سعری
قدس سره فرموده که ذکر او بزرگترست ازان جهت که او را یاد نکنی مگر آنکه او ترا یاد کند سلمی
رحمه فرموده که ذکر او در آن شما را بهتر است از ذکر شما در ینوقت او را در بخلات از حضرت
شیخ ابی سعید ابی الخیر روح الله روحه نقل میفرماید که ذکر خداوند بزرگترست نه چنانکه تو
تو او را یاد کنی او ترا یاد کند که ذکر او بزرگترست ذکر تو پیدا که تا کجا بود که تو یاد کنی خدا را
در خور خود او یاد کند ترا و لی در خور خویش وَاللهُ یَعْلَمُ و خدای میداند مَا تَصْنَعُونَ آنچه میکنید
از نماز و غیر آن و جزا شما مناسب عمل خواهد بود فیه ایضا قوله تعالی اِنَّ الْاِنْسَانَ بدرستی
که آدمی آفریده شده است هَلُوْعًا حریص بر جمع مال و بخیل از ادای حقوق ربانی
در لباب آورده از مقاتل نقل میکند که هلوع جانوریست در پس کوه قاف که هر روز هفت
صحرا را از گیاه خالی میکند یعنی همه حشایش آرامی خورد و آب هفت دریای آشامد و د

گرما و سرما بسر ندارد و هر شب در اندیشه است که فردا چه خواهد خورد پس حق سبحانه و تعالی آ
آدمی را در بی‌صبری و اندیشهٔ روزی بدین دابه تشبیه میکند ـ جانوری را که بخر آدمیست معده چو
چون پر شد سیب پی نیست ۰۰ آدمی آنست که سیری برد ۰۰ بر سیری غم روزی خورد ۰۰ خورده هم هرچه پیش شد
چه کم روزی هر روزه زخان کرم ۰۰ و زره کرم علش هر زمان ۰۰ هیچ غنی نیست بر فکر نان ۰۰ اِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا
بر روز هر زخوان ۱۲
برسد چیزی بروی مانند فقر و حرص جزوعا جزع کننده و فریاد زننده وَاِذَا مَسَّهُ الْخَیْرُ چون برسد او را نیکی
مثل صحت و توانگری منوعا مانع کننده نفس خود را از طاعت و مال را از نفقه در راه حق و همه آدمیان
بدین صفت اهل مخلوق شده اند اِلَّا الْمُصَلِّیْنَ مگر نماز گذارنده گان اَلَّذِیْنَ هُمْ آنانکه ایشان عَلٰی صَلٰو
تِهِمْ بر نماز خود دَآئِمُوْنَ پیوسته گانند یعنی بهیچ شغل از آن باز نمانند و گفته اند در وقت ادا
صلواة ساکن کنند و چپ و راست التفات نمی نمایند وَالَّذِیْنَ فِیْ اَمْوَالِهِمْ و آنانکه در مالهای ایشان حَقٌّ
مَعْلُوْمٌ حقیت دانسته شده مثل زکواة مقرر و صدقات و موظفه لِلسَّآئِلِ برای درویش
خواهنده وَالْمَحْرُوْمِ و برای محتاج که نخواهد وَالَّذِیْنَ یُصَدِّقُوْنَ و آنانکه تصدیق کرده اند بِیَوْمِ الدِّیْنِ
بوقوع روز جزا و نشانه تصدیق قیامت اشتغالست بطاعت و عبادت وَالَّذِیْنَ هُمْ و آنانکه ا
ایشان مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُوْنَ از عذاب پروردگار ایشان غیر مامون نیست یعنی از آن
ایمن نباید بود البته بعاصیان خواهد رسید وَالَّذِیْنَ هُمْ و آنان که ایشان لِفُرُوْجِهِمْ فرجهای
خود را حٰفِظُوْنَ نگاه دارنده گانند اِلَّا عَلٰی اَزْوَاجِهِمْ مگر بر زنان خود اَوْ مَا مَلَکَتْ یار آنانکه
مالک شده است

اَیْمَانُهُمْ دستهای ایشان یعنی کنیزه کان که بملک الیمین در بن شاه تصرف توانی کرد فَاِنَّهُمْ پس بدرستی
که ایشان غَیْرُ مَلُوْمِیْنَ ملامت کرده گان نیستند بر ترک حفظ فروج بنسبت بزنان و کنیزه کان خود فَمَنِ
ابْتَغٰی وَرَآءَ ذٰلِکَ پس هر که طلب کند منکحی وَرَآءَ ذٰلِکَ الا جز این که گفته شد فَاُولٰئِکَ پس آن گروه هُمُ
الْعٰدُوْنَ ایشان از حدود گذرنده گان اند و روطی و بهایم و ذکر آن و بقول بعضی استمنا بالید نیز
داخل اعتداد است وَالَّذِیْنَ هُمْ و آنان که ایشان لِاَمٰنٰتِهِمْ مر امانتهای خود را وَعَهْدِهِمْ و پیمانهای خویش را
رَاعُوْنَ رعایت کننده گان اند خواه امانت حق و خلق خواه پیمان پروردگار و آفریده گار که همه نگاه داشته
نیست و ملاحظهٔ امانت گذاری و وفاداری دران فرو نکذاشتی ـ اگر میباید از آتش امانت ۰۰
گذاری را
فرو مگذار قانون امانت ۰۰ بهر عهدی که می بندی وفا کن ۰۰ رسوم حق گزاری را ادا کن ۰۰ وَالَّذِیْنَ هُمْ و آنان
که ایشان بِشَهٰدٰتِهِمْ بگواهی خود قَآئِمُوْنَ ایستاده گانند و با اقامت شهادت میکنند در آنچه میدانند
از حقوق عباد الله و حفظ شهادت راجع می‌خانند جهت تنوع اقسام آن وَالَّذِیْنَ هُمْ و آنان که ایشان
عَلٰی صَلَاتِهِمْ بر نمازهای خویش یُحَافِظُوْنَ محافظت میکنند یعنی باداب و شرائط آن قیام مینمایند
عبادت ۱۲ و تکرار ذکر صلوات در مفتتح و مختتم این آیات دلیل فضل و شرف این عبادتست بر سایر عبا
دات که گفته اند دوام مخافت تعلق بفرایض دارد و محافظت بنوافل اُولٰئِکَ آن گروه که
بدین صفتها موصوفند فِیْ جَنّٰتٍ در بوستانها روز قیامت مُکْرَمُوْنَ گرامی شده گان بثواب ابدی
و جزای سرمدی فیه ایضا و قوله تعالی اِنَّ الْمُنٰفِقِیْنَ بدرستی که منافق یُخٰدِعُوْنَ اللّٰهَ مکر میکنند با دوستان

با دوستان در اظهار اسلام و اخفاء کفر وَهُوَ خَادِعُهُمْ و خدای جزا دهنده است
ایشان را نیز نوری دهند چنانچه مؤمنان را داده اند چون قدم بر صراط بگذرند نور منافقان
منتفی گردد تا در ظلمت مانده بلغزند و در دوزخ افتند وَإِذَا قَامُوا و چون برخیزند منافقان إِلَى منتهی
الصَّلَوٰةِ بسوی نماز قَامُوا كُسَالَىٰ برخیزند کاهلان و گرانجانان چون کسی که از کاری کراهیت
دارد و اگر کسی از صحابهٔ پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشان را دیده بگزارند و اگر نه ترک میکنند يُرَاءُونَ
النَّاسَ مینمایند خود را بمردمان و ریا میکنند تا پندارند که ایشان مؤمنانند وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ
و یاد نمیکنند خدا را إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی و آن نیز در حضور مردم نه در خلوت یا ذکر زبان دارند
و بس و آن بنسبت ذکر دل اندک است و در قوت القلوب آورده ذکر ایشان اندک باعتبار
آن گفت که غیر خالص است بلکه آمیخته ساخته آمد بطمع دنیی و دینی و هرچه در روییت بغایت
اندک و محقر است و ذکر خدا از همه بزرگتر است وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ فی الفصل قوله تعالی وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ
و بپای دارید نماز را وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ و مباشید از مشرک آرنده گان در تفسیر از شیخ محمد
اسلم طوسی ره نقل میکنند که حدیث بمن رسیده است که هرچه از من روایه کنند عرض کنید بکتاب
خدای اگر موافق بود قبول کنید و من این حدیث را که مَنْ تَرَكَ الصَّلَوٰةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ كَفَرَ خواستم
که آیتی از قرآن موافقت پیدا کنم سی سال در قرآن تأمل کردم تا این آیه را یافتم وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ
وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ فی الفصل وَأَقِمِ الصَّلَوٰةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ و بپا بدار نماز را در دو طرف روز
زلف

زُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ و در ساعتها از شب إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ بدرستی که نیکوییها یعنی
شیخ ابو بکر نماز پنجگانه ببرند و محو کنند بدیها را که غیر از کبایر باشند واسطی ره درین آیه فرموده که انوار
طاعات ظلمات معاصی را محو میسازند و در تفسیر عمر آورده است که انوار ذکر و مراقبه در طرفی
النهار ظلمات اوقاتی را که بحوایج نفسانی صرف شده دفع میکنند در ذخیرة الملوک در باب
دوم در بیان احکام نماز می آرد که عن جابر بن عبد الله رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لیس بین العبد و بین الکفر فرق الا ترک الصلوات رواه ابو داود الترمذی
و جابر بن عبد الله انصاری روایة کرد که رسول علیه السلام العهد الذی بیننا و بینهم الصلوات
فمن ترکها فقد کفر العهد ای الفرق فرمود که فرق که میان ما و میان کافران ست نماز ست
پس هر که ترک نماز کرد هر آینه بدرستی که کافر شد یعنی بکفر نزدیک شد و بالنفس خود را متعرض
خطر زوال ایمان گرداند زیرا که شجرهٔ طیبه ایمان بتسقیهٔ طاعات قوت می یابد چون شجرهٔ
ضعیف در زمین خشک نهال افتد و تسقیه نیابد هر آینه حیات نباتی از وی منتفی گردد
و عن عبادة بن الصامت رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خمس صلاة افترضهن
الله من احسن وضوئهن و صلاهن لوقتهن و اتم رکوعهن و خشوعهن کان له علی الله عهد
ان یغفر له و من لم یفعل لیس له علی الله عهد ان شاء غفر له و ان شاء عذبه عبادة بن صامت
روایة کرد که رسول علیه السلام فرمود که پنج وقت نماز ست که فرض گردانیده است خدای تعالی

صلوٰة ثم جاء فسلم علیه فقال له رسول الله علیک السلام ارجع فصل فانک لم تصل فرجع
فصلی ثم جاء فسلم علیه فقال و علیک السلام ارجع فصل فانک لم تصل فرجع فصلی
فقال علمنی یا رسول الله فقال اذا قمت الی الصلوٰة فاسبغ الوضوء ثم استقبل القبلة
فکبر ثم اقرأ ما تیسر معک من القرآن ثم ارکع حتی تطمئن ساجدا ثم ارفع حتی تستوی
قائما ثم افعل فی صلوتک کلها ابو هریره رض روایة کرد که روزی رسول علیه السلام در
گوشهٔ مسجد نشسته بود مردی در آمد و نماز سبک گزارد در رکوع و سجود تمام بجا نیاورد پس
بیامد برسول علیه السلام سلام کرد رسول الله فرمود باز گرد و نماز بگذار که تو نماز نگذاردی
پس باز گشت و نماز گذارد همچنان سبک پس بیامد و سلام کرد رسول علیه السلام فرمود علیک
السلام و باز گرد و نماز بگذار که تو نماز نگذاردهٔ پس آن شخص گفت ای رسول خدا مرا
نماز گزاردن یاد ده رسول علیه السلام رسول علیه فرمود چون بنماز برخیزی اول اسباغ
وضو کن پس روی بقبله آر پس تکبیر بگو پس از تکبیر آنچه از قرآن یاد داری بخوان پس برکوع رو
در رکوع آرام گیر پس بقیام باز آی تا راست ایستاده شوی پس بسجود شو و در وی آرام
گیر پس سر بردار و در میان دو سجده بنشین و در وی آرام گیر پس مقدار یک تسبیح پس
سجدهٔ دوم کن و در وی آرام گیر پس برکعت دوم برخیز و در همه نماز ها همچنین کند و این
حدیث دلیل قاطع است برین که اطمینان در رکوع و سجود و اعتدال و جلسه میان دو سجده
از ارکان

از ارکان نماز ست و نماز تارک ارکان باطل است و عن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسو
ل الله صلی الله علیه وسلم لا تجزی صلوات لا یقیم الرجل فیها صلبه فی الرکوع و السجود و عبد الله
بن مسعود رض روایة کرد که رسول علیه السلام فرمود درست نیست نماز کسی که شخصی در آن نماز
پشت خود را راست ندارد در رکوع و در سجود یعنی در باز آمدن در رکوع و نشستن میان
دو سجده و مشکل تر ازین حدیث در تخویف و تهدید آنست که امام ابو حامد غزالی ره در کتاب
احیاء علوم آورده است که رسول علیه السلام فرمود که من صل الصلوٰة لوقتها فاسبغ وضو
ءها و اتم رکوعها و سجودها و خشوعها خرجت و هی بیضاء مسفرة یقول حفظک الله کما حفظتنی
و من صلی بغیر وقتها و لم یسبغ وضوءها و لم یتم رکوعها و سجودها و خشوعها خرجت و هی
سوداء مظلمة تقول ضیعک الله تعالی کما ضیعتنی حتی اذا کانت حیث شاء الله لفت
کما یلف الثوب الخلق فیضرب بها وجهه رسول الله علیه السلام فرمود که هر که نماز بگذارد
در اول وقت و وضوی آن نماز کامل سازد و در رکوع و سجود یعنی در باز آمدن از رکوع و
نشستن میان دو سجده و مشکلتر ازین هر دو حدیث در تخویف و تهدید آنست که امام ابو
حامد غزالی ره در کتاب احیاء العلوم آورده است که رسول علیه السلام فرموده من صل
الصلوٰة لوقتها فاسبغ وضوءها و اتم رکوعها و سجودها و خشوعها خرجت و هی بیضاء مسفرة
یقول حفظک الله کما حفظتنی و من صلی بغیر وقتها و لم یسبغ وضوءها و لم یتم رکوعها و سجودها

برنده‌گان دهر هر که در طهارت آن نماز با احتیاط کامل کند و آن نماز ها را در اوقات مستحبه
ادا کند و رکوع و سجود آن را تمام بجا آرد و بیچارگی و شکستگی خود را دران مراعات کند او را عهد
بود نزد خدای تعالی ان طاعت او را وسیلت آمرزش گردد بحضرت صمدیت و هر که این شرایط
را در نماز رعایت نکند و را نزد خدای تعالی هیچ وسیلت نبود اگر خواهد بفضل خود او را بیامر
زد و اگر خواهد عقوبت کند عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال سالت رسول الله صلی الله
علیه وسلم ای الاعمال افضل واحب الی الله تعالی قال الصلواة الاول وقتها قلت ثم ای قال
الجهاد فی سبیل الله عبد الله مسعود رض گفت پرسیدم از رسول علیه السلام که کدام عمل نزد خدای تعالی
دوست تراست گفت نماز در اول وقت گفتم پس از ادای نماز کدام عمل فاضل ترست گفت نیکی
با مادر و پدر گفتم بعد ازان کدام عمل فاضلتر گفت غزا کردن برای خدای سبحانه وعن عایشة
رض الله عنها قالت کان رسول الله علیه السلام صلواة لوقتها الاخر مرتین حتی قبضه الله تعالی
عایشه رض روایت کرد که رسول علیه السلام در تمام عمر خود دو بار نماز در آخر وقت گذارد ده است
تا آنکه خدای تعالی او را از دنیا بیرون برد وعن ابی برزة الاسلمی رض الله عنه قال کان رسول الله
علیه السلام یصلی الهجیرة التی تدعونها الاولی حین تدحض الشمس ویصلی العصر ثم یرجع احدنا
الی رحله فی اقصی المدینة والشمس حیة ابو برزة اسلمی رضی الله عنه گفت که رسول علیه السلام نماز
پیشین میگذارد که شما آن را اول وقت می خوانید وقتی که زوال آفتاب کردی و نماز دیگر گذاردی و پس

ازان

عبد الله مسعود رضی الله عنه گفت پرسیدم از رسول علیه السلام که کدام عمل دوست تراست

ازان یکی از ما بخانه خود رفتی در اقصای نخلستان مدینه و آن چار میل است و آفتاب
هنوز بلند بودی وعن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوقت الاول
من الصلوات رضوان الله ولاوقت الاخر عفو الله عبد الله بن عمر روایت کرد از رسول علیه السلام
فرمود که نماز در اول وقت موجب رضا حق است و در آخر وقت موجب عفو ویست
و شک نیست که ظهور اثر عفو در محل احیان که صاحب تقصیر در محل خطا مینت است وعن
ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله علیه السلام کیف بک یا اباذر اذا کانت علیک امرای
یمیتون الصلواة او یؤخرون الصلوات قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما تامرنی
قال صل الصلواة لوقتها فان ادرکتها معهم فصل فانها نافلة لک ابوذر غفار رضی الله روایت
کرد از رسول علیه السلام مرا گفت ای ابوذر چگونه باشد حال تو دران وقت که حاکمان
غافل بر تو مسلط کردند و نماز را از اول وقت تاخیر کنند گفتم ای رسول خدا چه میفرمایی مرا
فرمود تا نماز را بوقت بگزاری و چون ایشان نماز در یابی با ایشان بگزار که آن ترا تطو ٤
گردد عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الصلواة الخمس
والجمعة الی الجمعة ورمضان الی رمضان تا روز رمضان دیگر پاک کننده گناهان صغا گناهان ۱۲
ئر است که در میان آن از بنده صادر میشود هر گاه که بنده ارتکاب کبایر روا ندارد و
عن ابی هریرة رضی الله عنه رجلا دخل المسجد ورسول الله جالس فی ناحیة المسجد فصلی فاخذ

ذرهٔ ایمان بود این مقدار تهدید کافیست ای عزیز نشان طالب سعادت اخروی آنست
که ازین تنبیهات غافل نباشد در مراعات شرایط و ارکان نماز اهمال روا ندارد چون
آواز اذان موذن بشنود از منادی عرض در جمع قیامت یاد کند و یقین داند که هر که در دنیا
باجابت این ندا رغبت مسارعت نماید در آن روز بندای لطف خوانده شود و از هول فزع
اکبر ایمن بود و در طهارت از تطهیر دل که مطلوب نظر حق است غافل نباشد و بداند که
طهارت را چهار مرتبه است مرتبهٔ اول طهارت تن و جامه و مکانست از فضلات و احداث
و اخباث و این طهارت ابرار است مرتبهٔ سیم طهارة نفس است از کدورات صفات ذمیمه و
این طهارت سالکانست مرتبهٔ چارم طهارت دل است از غیر حق و این طهارت صدیقانست و
از ادناس جرائم و معاصی نجا بود که شیخ ابراهیم قدس سره میفرماید لو خطر ببال الدنیا
لستر حیث ولو خطر ببالی الآخرة لااغتسلت یعنی اگر دنیا در خاطرم خطور کند طهارت کنم
و اگر آخرت در سر من مرور کند بر خود غسل واجب گردانم و اما اگر در ستر عورت که پوشیدن قضا
یح عورات ظاهر بدنست و آن منظور نظر خلق است بیندیشد و یقین داند که فضایح رذا
لت و شکستگی پس در حضرت صمدیت چنان ایستد که بنده گریخته گناهکار و در استقبال
قبله که این اعراض است از جهات مختلفه در وی آوردن بجهت کعبه اما دل را از غبار ما
سوا الله پاک گرداند و چنان حضرت صمدیت را قبلهٔ دل سازد و در آن حضرت نیاز و مسکنت را
شعار خود کرداند

شعار خود گردانند و در تکبیر احرام هواهای نفس را بسطوط شهود کبریای احدیت بشکنند
و در سبحانک اللهم اشراق سبحات تنزیه و پاکی حضرت قدوسی را مشاهده کند در اعوذ
بالله از شرور و مکائد اظلال اعدا از نفس و هوا بحصن عصمة فاطر کائنات پناه گیرد
در مرآهٔ بسم الله ذات مقدس مسمی که قیوم کائناتست متجلی داند و جمیع اشخاص و افراد
وجود را بقوت فیض قیومی قایم بیند و در الرحمن الرحیم عموم امطار الطاف جمال و خوض
آثار انوار کمال بر ظواهر مظاهر و سرایر مغافر متواکی باید و در الحمد لله فیضان انعام
و افضال و سریان جود و نوال آنحضرت در جمیع اول اعیان وجود و توالی آنحضرت جاری بیند
و جمیع عوالم ملکی و ملکوتی و علوی و سفلی را در ترتیب آثار ربوبیت که رب العالمین اشا
رت بدان و عبارة بر آنست با پرورش تمام و فواید مالا کلام مشاهده نماید و در تکرار الرحمن
الرحیم مشاهدهٔ تجدد امواج بحار رحمت بر حقایق علویات و سفلیات او را در دریای
توحید غرق گرداند و بدایهٔ دایرهٔ ازل با نهایت نقطهٔ ابد بپیوندد و اینجا جمال طلعت
مالک یوم الدین از منظر عرفان جلوه گری کند پس حقارت حدوث طالب را در آستان
نیاز اندازد و ملازمت آداب عبودیت بر خود واجب داند ایاک نعبد خلعت وقت او شود پس چون
صولت عواطف عزة سایر هستی عابد را در اشعهٔ انوار معبود محو گرداند و از نماز
دنیا بعین حیات بقا رساند جز جناب احدیت حولی و قوتی نه بیند و جز حضرت صمدیت را نا ص

دخشوع عبا خرجت وهی سوداء مظلمة تقول ضیعک الله تعالی کما ضیعتنی حتی اذا کانت حیث
شاء الله لفت کما یلف الثوب الخلق فیضرب بها وجهه رسول علیه السلام فرمود که هر که نماز گزارد در
اوّل وقت و وضوء آن نماز کامل بسازد در رکوع و سجود وآنرا بجا بیارد و بیچارگی و عجز خود را
در آن نماز بحضرت پروردگار عرض کند آن نماز بحضرت صمدیت رفع شود سفید درخشنده
و گوید خدای تعالی حافظ و معین تو باشد چنانکه مرا محافظت کردی و هر که نماز گزارد نه در
وقت مستحسن و در طهارت احتیاط نکند در رکوع و سجود و خشوع آنرا بجا نیارد آن نماز
بشود سیاه و تاریک و میگوید گزارنده خود را ضایع کند خدای تعالی میرود تا آنجا که خدا
خواسته باشد پس درهم بپیچیده شود چنانچه جامهٔ کهنه پس بروی او بزنند ای عزیز بدانکه نماز
از روی تمثیل مثال آدمی است و چنانکه انسان مرکب است از اعضاء باطن و جوارح ظاهر
در روح و چشم آدمی را کامل نگویند الا بسلامتی این جمله و مراتب اعضا و جوارح متفاوتست
بعضی ازین اعضا آنست که بعدم آن آدمی منهدم میگردد چون اعضای رئیسه که آن دل و
جگر و دماغست و بعضی از آن آنست که بعدم آن آدمی منهدم نمیشود چون چشم و گوش و
زبان دست و پای بریده حیات از وی منقطع نمیشود بعدم این اعضا او را آدمی خوانند
فاما آدمی بقدر وی حاصل که نه کسی را آرزو حظی بود نه او را از حیات بهره باشد همچنین نماز
را حیات معنویست که صاحب شرع آنرا بامر حق و در آینهٔ نور نبوت تصویر کرده که ما را باقا
مت و اکتساب

تشخیص کمال آن فرموده است پس نیت اخلاص و حضور دل و خشوع نماز را بمثابهٔ
روحست و رکوع و سجود و تمامی ارکان بمثابهٔ دل و جگر و دماغ که بعدم آن منهدم شود
و یعنی باطل میگردد و سنتهای نماز چون دعای قنوت و دعای استفتاح و تشهد اوّل
و اذکار بمثابهٔ چشم و گوش زبان و دست و پای و مثال نماز گزارنده که رعایت حضور حضور
دل و خشوع نمیکند همچنانست که پادشاه قاهر باشوکت شخصی را بتجارت فرستد و او را ام
کند که غلام هنرمند باجمال که لایق جلیس و حضور محفل پادشاهی باشد بیارد و آن شخص
برود غلام چشم برکنده و گوش و دست و پا بریده بیارد در حضرت پادشاه حاضر سازد و در حقیقت
این شخص بدان فعل بپادشاه فسوس کرده باشد و با این همه از حضرت پادشاه چشم خلعت
و انعام میدارد چه گوئی این بیدولت بدین فعل مستحق خلعت و تشریف بود یا مستحق ضرب
و شدت و حبس و قتل باشد و ازین جهت بود که رسول علیه السلام فرموده من لم تنهه صلواته عن الفحشاء
والمنکر لم یزدد من الله الا بعدا فرمود که هر کرا باز ندارد نماز از غفلت و خاطر پریشان آن نماز
وخاطر ...
او را از حضرت صمدیت جز دوری و حرمان نیفزاید و عن عمر ابن العاص رض قال رای رسول الله
علیه السلام رجلا صلی فاخف صلواته قال اترون هذا لو مات علی هذا لمات علی غیر ملة محمد عمر و
بن عاص ره روایت کرد که رسول علیه السلام شخصی را دید که نماز سبک گزارد و رعایت ارکان نماز نکرد
رسول علیه السلام فرمود که می بینید این را که اگر برین حال بمیرد که مرا آینه ابیغیر دین محمد مرده باشد هم کرا

و معین نه پیند و جز حضرت صمدیت را ناصری و معینی ندانند پس حقیقت ایاک نستعین از
صفحهٔ صدق و یقین برخوانند پس در آیهٔ فاستقم کما امرت اخطاع دواعی اوهام فاسده
و آفات بواعث تصورات باطله که مزاحم منهج صواب و موقد نیران احجاب اند مشاهده
هند زبان اخلاص در طلب تایید ربانی بدعای اهدنا الصراط المستقیم گویا گردد پس آ
اقتفاء آثار مبارزان صفوف استقامت و سابقان منازل کرامت که مهتران بارگاه
نبوت و سروران عرصهٔ ولایت اند تمنی کنی صراط الذین انعمت علیهم بگوید پس رقاب
همم مردودان بیساط قرب را که به بند شهوات بسته و صدمات عواصف عزت افزا
سعی مطرودان عرصهٔ کرامت را بند با غلال دوامی جواقید کرده و سطوات خواتر عزة مطرودات
چنانچه سیل محذولات بتهر ما زابرق مشیت غیر المغضوب علیهم ولا الضالین بفرورت
گفته آید میخواهم بجهت تحقیق کلمات فاتحه شرحی نوشته شود که لایق فهم تو باشد و لی زبان
وقت این املا کرد و اتفق غالب علا امره جهد کن تا بود که از سعادت روایح این معانی
بوی بمشام جان تو رسد اگر دریابی فطوبی لک و اگر نه مرغان قضاء و صدرت در پس پرده
غیب اند که این حقایق قوت حوصلهٔ ایشان خواهد بود پادشاهی ذوق معنی بر دست ما
لی زور و ظلم عالم خورده نست هر سگی را جیفهٔ دنیا دهند دولت آنکس یافت کش عقبی دهند
ای عزیز اگر قوت آن نداری که بتایید صفاء فهم مهر و آنرا از خزانهٔ اسرار بر دآری
و از حقایق

و از حقایق گنج عرفان غنیمت ابدی بدست آری باری در وقت نماز جهد کن تا در حضرت
پروردگار حضور دل نگهداری و خاطرهای پریشان را پس گزاری در ظواهر کلمات کلام ربانی چشم
بر فرمان داری و از قبایح افعال و فضایح احوال خود از آن حضرت شرم داری نفس اماره را
از راه جفا بوفا و عذر آری و چون باوج درجات اهل عرفان که ملوک خط ایقان و سلا
طین عرصهٔ عالم عیان اند رسیدن نمی توانی باری جهد کن تا از ملازمت آستان عبو
دیت محروم نمانی فان لم یصبها وابل فطل روایت است که طلحه ابن عبدالله در بستان
نماز میگذارد بازی دید که قصد مرغی کرده بود و آن مرغ در شاخهای درختان می پرید و
من جهت خاطرش بدان مشغول گشت و نه دانست که چند رکعت نماز گذارده است
بحضرت رسول علیه السلام آمد و از آن حالت حکایت کرد و گفت یا رسول الله آن بستان
را در راه حق صدقه کردم کفارت آن نماز را رسول علیه السلام آن بستان را بدویست هزار د
رم بفروخت و بمستحقان صرف کرد نقل است که حضرت امام زین العابدین بن علی بن الحسین رضی الله
عنه چون طهارت نماز کردی رخسارهٔ مبارکش زرد گشتی و حال بروی متغیر شدی گفتندی
ای فرزند رسول خدا این چه حالتست گفتی هیچ میدانی تو که در حضرت که خواهم شد روایت
است از عایشه رضی الله عنها که گفت کان رسول الله علیه السلام یحدثنا و نحدثه و یلا
عبنا و نلاعبه فاذا حضرت الصلواة فکان لم یعرفنا و لم نعرفه فرمود رسول علیه السلام با ما سخن

گفتی که و مزاح کردی و چون وقت نماز شدی چنان حال بر وی متغیر شدی که گوئی که هرگز
ما را نشناخته است و در خبر است که حق سبحانه و تعالی وحی کرد بر موسی علیه السلام که یا موسی اذا ذکر
تنی فاذکرونی وانت تنقض اعضائک وکن عند ذکری خاشعا مطمئنا واذا ذکرتنی
فاجعل لسانک وراء قلبک واذا قمت بین یدی فقم قیام العبد الذلیل فرمود که ای موسی چون
یاد حضرت کبریائی ما چنان باش که در حالت یاد کردن ما همه اعضاء تو از هیبت جناب کبریای ما
لرزان شود بیچارگی خود ببین و با یاد ما آرام گیر و در وقت یاد کردن حضرت جباری ما زبان را در پس
دل دار یعنی غیبت و پریشانی از خود دور کن و اول بزبان دل سخن گوی پس بزبان سر و چون
برب طابندگی خواهی ایستاد چون بندهٔ ذلیل ایستاده شوی و این چنین عبادت از کسی متصور
شود که جمیع هموم خود را بهم تدبیر آخرت باز آرد و از هر چه اندیشهٔ آن او را از حضرت صمدیت
مشغول گرداند دل از اهتمام آن خالی کند و جلال و عظمت حضرت جباری نصب عین کرده اند و از
هول وقوف روز جزا یاد کند و مجاری رشوه از حسد عفت بر بندد و آتش حرص را باب
قناعت بنشاند و یقین داند که تا یکذره میل خاطر او بمحبت دنیا باقی است که زیاده تر از آن قدر
حاجت بود تا بدان تزود آخرت کند و طمع دارد که در نماز صفای لذت مناجات که آن غایت
نعیم اکابر اولیا و نهایت آمال افاضل اتقیا است بیابد در غلطست که حال آن و مثال
کسیست که خود را بپلیدی می آلاید و میخواهد و خواهد مگس بر وی ننشیند و این محالست و روی عن

عایشه

عایشه رضی الله عنها قالت اهدی ابوجهم بن حذیفة الی رسول الله علیه السلام خمیصة الی ابی جهم شامیة لها
علم فشهد فیها الصلوات فلما انصرف قال ردوا هذه الخمیصة الی ابی جهم فانی نظرت الی علمها فی الصلوة
فکاد یشغلنی عایشه رضی الله عنها روایت کرد که ابوجهم بن حذیفه با جامهٔ صوف سیاه که روئی
علم سفید بود بهدیه نزد رسول علیه السلام آورد رسول آن بپوشید و با وی نماز گزارد چون از
نماز فارغ شد آن جامه را از تن مبارک خود برکشید و گفت ای عایشه این را باز گردان با بوجهم
که من در نماز نظر وی افگندم مرا از حق مشغول خواست کرد و روایت است که یکبار دوال نعلین
مبارکش کهنه شده بود و شخصی از صحابه در پای کرد آن دوال کهنه باز در کشید چون رسول
علیه السلام آن نعلین در پای کرد و نظرش بر آن دوال افتاد بفرمودن تا آن دوال را بیرون کردند
و آن دوال کهنه باز در کشیدند و گفت چون نظر بر دوال انداختم در نفس من فرح بدید آمد از خشم
و غیرت حق سبحانه رسیدم صاحب بصیرت آنجا باید که بنظر انصاف تامل کند که چون حال
سید انبیا علیه السلام با کمال نبوت اینست که بیک دوال از نقصان دین می ترسد و پوشیده
جامهٔ پشمین او را باز میدارد و امروز هوا پرستان مغرور بزرگی و حرمت در جامهای ابریشم
و انگشترین زرین میطلبند و دیوبرستان مشایخ نام بکثرت اسباب و تجمل میان یکتر
و جاهلان عالم صورت عز اسلام در اسباب فاخر و غلامان فاجر میجویند و تیره روزگاران
ظلمات حرص و هوا شمس الدین و نور الدین اند پس نزد ارباب بصیرت معلوم است که دین

یکبار دوال نعلین آنحضرت صلی الله علیه وسلم کهنه بود

این طایفه دین شیاطین است نه مذهب ارباب یقین در کیمیای سعادت در باب چهارم در بیان
احکام نماز چی آرد بدانکه نماز ستون مسلمانی است و بنیاد دین است و پیش رو همه عبا
دتهاست و هر که این پنج نماز را بشرط خویش بوقت بگذارد عهدی بسته آمیم که وی را با
خدای با حق تعالی که در امان و حمایت آن باشد و رسول علیه السلام فرمود که مثل این پنج
نماز همچون جوئیست پر آب روشن که در سرای کسی که فرو میشود و هر روز پنج بار خویشتن را بدان
آب میشوید ممکن بود که هیچ شوخی بر وی بماند گفتند نه یا رسول الله گفت این پنج نماز بوقت خویش
گناه مومن را چنان محو کند که آن آب شوخها را و فرمود پیغمبر علیه السلام که نماز ستون دین است
و هر که از وی دست بداشت او دین خود را خراب کرده باشد و پرسیدند که از کارها فاضلتر کدام
است گفت نماز بوقت خویش بپا داشتن و نیز گفت پیغمبر علیه السلام که حق تعالی بر بنده کاتب
فرض نکرد این پس از توحید دوستر بنزدیک وی از نماز اگر چیزی ازین دوستر داشتی
فرشتگان را بدان فرمودی و ایشان همه در نماز باشند گروهی در رکوع گروهی در سجود و گروهی در نماز بر
پای و گروه نشسته و گفت پیغمبر علیه السلام هر که نماز بعمدا از دست بدارد کافر گردد یعنی نزدیک شود
که در خطر هلاک افتد چنانکه گویند که هر که در بادیه آب ندارد بادیه ضایع شود او هلاک شود و نیز گفت
پیغمبر علیه السلام که نگاه و شمار کنند در روز قیامت نماز بود اگر نماز وی تمام باشد و بشرط
بود بپذیرند و دیگر عملها بتبع وی بپذیرفته چنانکه بوده داد و اگر ناقص بود بر وی باز زنند

باعملهای دیگر

با عملهای دیگر

و گفت پیغمبر علیه السلام هر که طهارت کند و نماز بوقت گذارد و رکوع و سجود وی بجا آرد
و بدل خاشع و متواضع باشد نماز وی را آسمان برند تا بعرش رسید روشن بود و میگوید
گزارندهٔ نماز را که خدای تعالی ترا نگاهدارد چنانکه تو مرا نگاهداشتی و هر که نماز نه بوقت
کند و طهارت نیکو نکند در رکوع و سجود و خشوع وی بجا نیارد آن نماز میشود
تا بر آسمان سیاه و تاریک و میگوید گذارندهٔ خود را که ضایع کردی مرا ضایع کند خدای تعالی
ترا انگاه حق سبحانه تعالی آن نماز را چون جامهٔ پیچیده بر روی زنند و نیز فرمود پیغمبر
علیه السلام که بدترین دزدان آنکس است که از نماز خویش بدزدد بیدا کردن
حقیقت روح نماز بدانکه آنچه گفتیم کالبد و صورت نماز است و این صورت را حقیقتی است
که آن روح وی است بجمله بدانکه هر عملی را از اعمال نماز و هر ذکری را از کار روحی دیگر
است خاص که اگر آن روح نباشد نماز همچون آدمی مرده باشد کالبدی جان و اگر
اصل باشد و لیکن اعمال و آداب تمام نباشد و همچو آدمی چشم کنده و گوش و بینی بریده
باشد و لیکن روح وحقیقت وی با وی نبود همچنان باشد که چشم دارد و بینایی ندارد
و گوش دارد و شنوائی ندارد و اصل روح نماز خشوع است و حاضر بودن دل در جملهٔ
نماز که مقصود نماز دایم داشتن دل است با حق تعالی و تازه کردن ذکر حق تعالی بر
سبیل هیبت و تعظیم چنانکه حق تعالی گفت وَأَقِمِ الصَّلَوٰةَ لِذِكْرِي یعنی نماز بر پای دارید

پرسیدند یا رسول الله دزد نماز خویش چگونه دزدد فرمود آنکه رکوع و سجود آن بجا نیارد

لذکری

برای یادکرد مرا و رسول علیه السلام گفت بسا کسی که نصیب وی از نماز جز رنج و ماندگی
نیست و این از آن بود که بکالبد نماز میکند و بدل غافل و دیگر گفت پیغمبر علیه السلام بسیار کس
بود که نماز کند و از نماز وی سه یکی و یا ده یکی بیش ننویسند و آن مقدار نویسند از نماز هر یکی که بدل
حاضر بود و گفت علیه السلام که نماز چنان کن که کسی را وداع خواهی کرد یعنی بدین نماز خود را از دل
وداع کن بلکه هرچه جز حق است آنرا وداع کن و همگی خود را بنماز ده و برای آن بود که بی بی
عایشه رضی الله عنها و عنها ای میگوید که رسول علیه السلام با ما حدیث میکردی و ما نیز بوی چون وقت
نماز دانستی که درآمد گوئی هرگز مرا نشناخته است و ما او را نشناخته ایم از مشغولی که هم
بعظمت امر خدای تعالی داشت و رسول علیه السلام فرمود هر نمازی که دل در وی حاضر نبود
خدای تعالی دران نماز ننگرد و خلیل علیه السلام چون نماز کردی دل خوشی او از دو میل بشنیدی
و علی رضی الله عنه چون در نماز خواستی شد لرزه در وی افتادی و گونه وی گردیدی گفت
که آمد وقت گذاردن آن امانتی که بر هفت آسمان و زمین عرض کردند و ایشان طاقت بردا
شتن آن نداشتند و سفیان ثوری رح فرمودی که هر که در نماز خاشع نبود نماز وی درست
نبود و حسن بصری رح میگفت که هر نمازی که در وی دل حاضر نبود بعقوبت نزدیکتر بود
و معاذ جبل رح میگوید هر که در نماز بعمد آنکه کند تا بداند که در راست و چپ او کیست
وی را نماز نبود و شافعی و ابوحنیفه رضی الله عنهما و بیشتر علما گفته اند که نماز درست بود چون در وقت

نماز دل
تکبیر دل

تکبیر دل حاضر ست و فتوی بسبب ضرورت کرده اند و غفلت در خلق غالبست و معنی درستی
وی آنست که شمشیر از وی برخواست و توشه آخرت را نشاید مگر آن وقت که دل در وی
حاضر بود و در جمله چون دلی نماز کند و دل بوقت تکبیر پیش حاضر ندارد امید آن دارد مقدار باشد
که حال وی بهتر بود از حال کسی که خود اصلا نماز نکند و لیکن بیم آن بود که حال وی
بدتر بود از حال کسی که تهاون بخدمت بادشاه حاضر آید باشد که تشدید بر وی بیشتر بود از کسی که
اصلا نیاید و از آن سبب میگوید شیخ حسن بصری رح که این نماز بعقوبت نزدیکتر بود بلکه
در خبر است که هر که را نماز از فحشا و منکر باز ندارد وی را هیچ فایده نبود مگر دوری از خدا تعالی
پس این جمله بدانستی که نماز تمام روح آن بود که دل در وی حاضر بود و آنکه جز وقت تکبیر
نبود وی را جز روح رمقی بیش نباشد پیدا کردن حقیقت روح نماز بدانکه اول چیزی که
بتو رسید بانگ نماز است در وقت که بشنوی باید که معلق گردی بدل در هر کاری که باشی و دست
بداری که سلف ماضی چنین بوده اند که چون بانگ نماز شنیدندی آنکه آهنگر بودی اگر پتک
در هوا داشتی فرو نگذاشتی و اگر کفش دوز درفش در دست فرو برده بودی بر نکشیدی
و از جای برخاستی بدانکه بدین بانگ منادی ندا آمد روز قیامت یاد کردندی و بدانستی هر که درین
وقت بشتابد برای ندای روز قیامت جز بشارت بوی نرسد اگرچه چنانست که دل خویش
خویش بشادی و رغبت آکنده بینی بدین همچنان باشی طهارت شرط طهارت آنست که بدانی

که پاکی جامه و پوست پاکی غلافست و روح این طهارت پاکی دلست بتوبه و پشیمانی و دوری
از اخلاق ناپسندیده که دل نظارهگاه خداست و جای حقیقت نماز دلست امانت جا
صورت نمازست عورت پوشیدن معنی ظاهر وی آنست که آنچه از ظاهر تو قبیح و زشت است از
از نظاره حق تعالی دور کنی و دانی که هیچ چیز از وی پوشیده نیست و پاک بدان شوی
که بر گذشته پشیمانی خوری و عزم کنی که باز بر سر آن کار نروی که التائب من الذنب کمن لا ذنب له
توبه گناه را ناچیز کند اگر نتوانی باری از خجلت و بیم و شرم پرده سازی و بر روی عورات فرو
گذاری و شکسته و خسته و شرمسار در پیش حق تعالی بایستی چون بنده گریخته گناهکار که دل بر
تشویش و تشویر باز پیش خداوند خویش آید و سر از خجالت بر نیارد از فضیحتها خویش و
لو ترا اذ المجرمون ناکسوا رؤسهم استقبال قبله معنی ظاهر وی آنست که روی از همه جهتها
بگردانند و یک جهت شود و سر وی آنست از همه چه در دو عالمست روی دل بگرداند و یک
جهت شود چنانکه قبله ظاهر یکیست قبله دل هم یکیست و آن حق تعالی است چون دل در دل حق تعالی یک
اندیشهها روان باشد هم چنان باشد که روی ظاهر از جانب قبله گردان بود و چنانکه این
جا صورت نماز نبود و اینجا حقیقت نماز نبود و برای این گفت رسول علیه السلام که هر که
در نماز ایستد و هوای وی و دل وی و روی وی همه سوی خدای تعالی بود از نماز باز گردد
چنانکه از مادر زاده است یعنی پاک از همه گناهان و بحقیقت بدانکه چنانکه روی ظاهر از جانب
قبله گردانیدن

قبله گردانیدن صورت نماز را باطل کند روی دل از گردانیدن حقیقت نماز را باطل کند
بلکه اولی دلست که ظاهر غلاف باطن است و کار آنکه هم آن دارد که در غلافست وه
غلاف را پس قدری نیست قیام ظاهر وی آنست که بتن بخدمت حق تعالی بایستی بنو
دارد و سر وی آنست که دل از همه حرکتها فرو ایستد و ملازم خدمت باری تعالی باشد
و بر سبیل تعظیم و انکسار و دل اندرین وقت باید که از مقام خویش در قیامت پیش حق
تعالی یاد کند در آن وقت که سر وی آشکارا کنند و بر وی عرض کنند و بداند که آن همه
اسرار درین وقت نزد حق تعالی آشکاراست و هرچه در دل ویست میداند و می داند
و می بیند و بر باطن و ظاهر وی مطلع است و عجب آنست که اگر کسی از اهل صلاح
درین وقت در وی نظاره کند تا نماز شتاب کند یا التفات کند و میداند که حق تعالی
بوی مینگرد و از نگاه از وی شرم نمیدارد و چه جهل باشد ازین که آن بنده بیچاره بدین
وی هیچ چیز نیست شرم دارد و از ملک الملوک شرم ندارد و آسان فرا گیرد و برای این
بود که ابوهریره رضی الله عنه گفت یا رسول علیه السلام الله شرم از خدا چگونه باید کرد گفت
چنانکه از مصلح اهل بیت خویش شرم داری از و شرم دار و بسبب این تعظیم است
ست که گروه از صحابه چنان ساکن بوده اند در نماز که مرغ ازیشان بکرخی و بنداشتی
هر خلق که جادیست و هر گاه که عظمت حق تعالی در دل قرار یافت چرا که میداند که نا

طرست بوي همه اطراف وي خاشع گردد وازین بود که رسول علیه السلام کسی را که دست
نزا محاسن میکرد در نماز گفت اگر در دل وی خشوع بودی دست نیز بصفت دل بودي رکو
ع و سجود بدآنک ظاهر وای تواضع است و بیش و مقصود از وی تواضع دلست و برا
روی بزمین نهادن که عزیزترین اعضاست بر خاک که از خوارترین چیزهاست بدآنست که
تا بداند که اصل وی از خاک است و مرجع وی از خاکست تکبر در خور اصل خویش کند تا
به بجا رکی خویش بشناسد هم چنین در هر کاری از افعال نماز سری و صفتی است که چون
ازان غافل باشد آن نماز جز صورت نیامده باشد از نماز پیدا کردن حقیقت قراة
وارکان بدانکه هر کلمه را که در نماز باید گفت آنرا حقیقتي است باید که معلوم باشد
و بدانکه گویند بدان صفت بود تا صادق باشد مثلا معنی الله اکبر آنست که وی
خدای بزرگتر است واگر وا این نداند جاهل باشد واگر داند ولیکن در دل وی چیز
ست بزرگتر از حق تعالی صادق نباشد با وی گویند که این سخن راست است و تو
دروغ میگوئی و هر گاه که چیزی دیگر را مطیع ترست از حق تعالی آن چیز نزد وی
بزرگترست و آن معبود واله اوست که وی مطیع اوست چنانک حق تعالی گفت افریت
ایت من اتخذ الهه هواه و چون گفت وجهت وجهي الله معنی آنست که روی دل
از همه عالم بگردانیدم و بحق تعالی آوردم اگر دل وی درین وقت بچیز دیگر نگرانست
این سخن

این سخن دروغیست و چون اول سخن با حق تعالی دروغ بود معلوم بود که خطر وی چون
بود و چون گفت حنیفا مسلما دعوی مسلمانی کرد و رسول علیه السلام گفت مسلمان
آنست که مسلمانان از دست و زبان او بسلامت باشند باید که بدین صفت باشد و یا عزم
کند چنین کند واگرنه دروغ بود و چون الحمد الله بگوید باید که همه نعمتهای حق تعالی بر دل
تازه کند و همه دل وی بصفت شکر گردد این کلمه شکرست و شکر بدل بود چون ایاک نعبد
بگوید باید که حقیقت اخلاص بر دل وی تازه شود چون ایاک نستعین گوید باید که دل وی
از مدد کاری غیر حق تعالی از دل وی خالي باشد واگر چنین نباشد دروغ میگوید
باید که دل وی همه بصفت زاری و تضرع شود که سوال هدایت میکند و در هر کلمه از تسبیح
و تهلیل و قرات همه این باید که باشد واگرنه بصورت بی معني قناعت کرده باشد پیدا
کردن علاج دل تا حاضر شود بدانک غفلت دل در نماز از دو سبب بود یکی از ظاهر
و یکی از باطن اما آنچه از ظاهر بود آن باشد که نماز جائی میکنند که چیزها می بیند یا می
شنود که دل بدان مشغول گردد و دل طبع چشم و گوش باشد و علاج آن بدین باشد
که نماز در جائی خالی که آواز هیچ کس نشنود و اگر جائی تاریک بود بهتر بود بیشتر عابدان — چشم برهم نهد
عبادت جای خود را خورد و تاریک ساخته اند که در جایگاه فراخ دل پراکنده تر باشد
و ابن عمر رضی الله عنه هر گاه که نماز کردی شمشیر و کتاب و هر تماشی که بود از پیش برداشتی

تا چشم وی بدان مشغول نشود سبب دوم از باطن بود که آن اندیشه و خواطر پراکنده بود
و آن صعب تر و دشوارتر است و این نیز از دو گونه بود یکی از کاری بود که بدان مشغول
باشد و تدبیر آن آن بود که بیشتر آن کار را تمام کند و دل ازان فارغ کند وانگاه نماز کند
و برای این گفت رسول علیه السلام اذا حضر العشاء والعشاء گفت چون طعام و نماز
فراهم آید بیشتر طعام خورید و هم چنین اگر با کس سخن دارید بیشتر بگوئید و دل فارغ کنید
وانگاه نماز کنید و برای این گفت رسول و دیگر نوع اندیشه کاری باشد که آن بیک ساعت
تمام نشود تا اندیشه پراکنده بنا شد که بر دل غالب شده باشد و علاج آن باشد که
دل با معانی ذکر و معانی قرآن که میخواند میدارد و معنی آن می اندیشد تا بدین اند
یشه آنرا دفع کند این تسکین کند اندیشه را اگر سخت غالب نبود شهوت آن کار قوی
نباشد اما اگر شهوت قوی باشد آن اندیشه بدین دفع نشود تدبیر آن بود که آن در
خت را از بیخ بر کند که تا آن درخت می باشد مشغله گنجشکان کم نشود هم چنین تا شهوت
کاری بر دل مستولی می باشد پراکندگی دل بضرورت با وی می باشد وازین بود
که رسول علیه السلام جامه نیکو آوردند بهدیه بر وی علم نیکو بود چشم آن در نماز بران
علم افتاد چون نماز را بگذارد آن جامه را بجداوند باز داد و جامه کهنه پوشید و
بر نعلین او دوال نو بود چشم وی دران نماز بران افتاد فرمود تا بیرون کردند و آن
دوال کهنه را

دوال کهنه را باز آوردند و در کشیدند و یکراه نعلین نو ساخته بودند وی را علیه السلام چشم
وی نیکو سجده کرد و گفت تواضع کردم خدای را عز و جل تا مرا دشمن نگیرد بدین نظر که کردم و
بیرون آمد و اول سایلی را که دید نعلین نو را بوي داد و طلحه رضی الله عنه در خرماستانی
ازان خود شد و نماز میکرد مرغی را دید در میان درختان که می پرید و راه نمی یافت دلش بدان
مشغول شده و ندانست که چند رکعت کرده است نزدیک رسول علیه السلام آمد و از حال دل
خویش سخن کرد وانگاه کفارت آن آن خرماستان را بصدقه داد و سلف چنین بسیار کرده اند
و علاج آن حاضر کردن دل این دانسته اند و در جمله پیش از نماز ذکر حق تعالی بر دل غالب نبود بس
و اندیشه را بدل راه یافت چون بدان در نماز شود دل خالی نبود و هر که نماز خواهد که کند با
حضور دل باید که پرون نماز ذرا علاج کرده بود بدانکه همه مشغلهای دنیا را از خود دور کند
و از دنیا بقدر حاجت قناعت کند و مقصود وی ازان قدر فراغت عبادت باشد چون
چنین نبود دل حاضر نشود الا در بعضی از نماز باید که در نوافل می افزاید و دل حاضر میکند تا بقدر
چار رکعت مثلا تا دل حاضر شود که نوافل جبران غفلت دلست که در فرایض است پیدا کردن
فضیلت جماعت رسول فرمود علیه السلام که یک نماز بجماعت گزاردن چون بیست و هفت نماز
تنها و گفت علیه السلام هر که نماز خفتن در جماعت ادا کند همچنانست که یک نیمه شب احیا کرده باشد و
هر که نماز بامداد با جماعت ادا کند همچنانست که تمام شب احیا کرده باشد و رسول فرمود علیه السلام

هر که چهل روز بجماعت نماز کند بر دوام تکبیر اولش فوت نشود وبراتی بنام وی نویسند یکی
آزادی از نفاق و یکی از دوزخ و ازین سبب بود که هر کرا از سلف تکبیر اول فوت شدی سه
روز تعزیت کردی و اگر جماعت فوت شدی هفت روز تعزیت کردی و سعید بن المسیب میگوید
بیست سالست که بانگ نماز نشنودم الا که پیش از بانگ نماز بمسجد آمده بودم و بسیاری از علما
گفته اند کسی را که عذر نباشد و نماز تنها کند درست بنود پس جماعت را مهم باید داشت و
آداب امامت و اقتدا را نگاه میباید داشت اول آنست که امامتی نکند الا بدل خوش قوم
چون قوم ویرا کاره باشند از امامتی حذر کند و از وی چون امامتی خواهند پس عذر دفع
نگوید که فضل امامتی کردن بزرگست و آزموده پی بیش است باید که در طهارت و جامه احتیاط
کند و وقت نماز نگاه دارد و باول وقت نماز کند و برای انتظار جماعت تاخیر نکند و فضیلت
اول وقت از آن بیش باشد و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین چون دو کس حاضر شدندی
انتظار سیم نکردندی و رسول علیه السلام یکروز دیر تر آمد و یاران انتظار وی نکردند و
عبد الرحمن بن عوف پیش شد و چون رسول علیه السلام در رسید یک رکعت از وی فوت شده بود
چون نماز تمام کرد ایشان بهراسیدند و ترسیدند از رسول علیه السلام گفت نیکو کردید و هم
بار چنین کنید و باید که امامتی از برای حق سبحانه و تعالی کند و هیچ مزد نستانید اصل نهم در
مذمت و زجر متهاون الصلواة و مستخف آن ور حدیث آمده است استخفاف خوار داشتن

پس معنی متهاون و مستخف خوار دارنده و سبک پندارنده و سستی کننده باشند و در تفسیر
حسینی می آرد قوله تعالی فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ پس در رسیدند از پس ایشان فرزندان بدکه
از فرط غفلت اَضَاعُوا الصَّلٰوةَ فرو گذاشتن نماز را وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ و پیروی نمو
دند آرزوهای نفس را از انواع معاصی چون شرب خمر و زنا و امثال آن فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ
غَيًّا پس زود باشد که ببینند جزای گمراهی و تباه کاری با عذاب و زیان کاری و گویند
غی چاهیست در دوزخ که اهل دوزخ از عذاب آن چاه بخدا پناه میجویند و بقول بعضی
وادیست در جهنم و آتش آن تیز تر و عذاب آن سخت تر که بی نمازان و تابعان آرزو
در آنجا برند فیه ایضا وَاِذَا قَامُوا اِلَى الصَّلٰوةِ و چون برخیزند منافقان بسوی نماز قَامُوا
كُسَالٰى برخیزند کاهلان و گران جانان چون کسی که از کاری کراهیت دارد يُرَاءُوْنَ النَّاسَ
مینمایند خود را بمردمان تا پندارند که ایشان مومنانند وَلَا يَذْكُرُوْنَ اللّٰهَ اِلَّا قَلِيْلًا و یاد
نمیکنند خدا را مگر اندکی فی تفسیر الدرر قوله تعالی وَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ روی ان ابلیس برز فرعون
الاول فقال له ابلیس رجل یا ابا مرة کیف اصنع حتی اکون مثلک فقال له ابلیس اما ان اردت
ان تکون مثلی فتهاون بالصلواة ولا تبال من الحلف صادق او کاذبا فقال الرجل انی
عاهدت الله ان لا اتهاون بالصلوات ابدا فقال له ابلیس ما تعلم منی احد بالاحتیال
الآیة ترجمه روایتست که شیطان در زمانه اول مرید پید شد و بوی سخن میکرد پس

پس بگیر دی از شیطان بسیدای پدر مرة چون کنم و چه حیله سازم که مثل و مانند تو گردم
شیطان گفت اگر خواهی که مثل و مانند من گردی دو کار بکن نماز را خوار دار و سبک پندار
و بکاهلی و سستی اداکن و سوگندهای بسیار بخود اگرچه راست یا دروغ باشد آن
مرد ترسنده گفت بخدای تعالی عهد کردم که بعد ازین نماز را خوار داشت نکنم و سوگند
بدروغ نگویم نخورم پس شیطان گفت هیچ کس بحیله از من مقصود خود حاصل نکرد مگر تو گرد
فی تفسیر الزاهدی قوله تعالی و تسلموا علی اهلها الایه قیل الظالم الذی یحضر الصلوة
وقت الاقامت والمقتصد الذی یحضر بعد الدعوت والسابق الذی یحضر لم قبل الدعوت
وقیل الظالم طالب الدنیا والمقتصد طالب العقبی والسابق طالب المولی وقیل قد یجمع
فی هذه الاوصاف فی شخص واحد فالظالم هو النفس المقتصد هو القلب والسابق هو
الروح فی تنبیه ابی اللیث السمرقندی رحمه علیه الابدی فی الباب الحادی والثلثین فی بیان الصلوة
الخمس وروی عن ابی ذر الغفاری رضی الله عنه من تهاون بالصلواة عاقبه الله تعالی بخمسة عشر
خصلة ستة قبل الموت وثلثة عند الموت وثلثة فی القبر وثلثة یوم القیمة اما الستة
التی قبل الموت یرفع البرکت من رزقه ویرفع البرکت من حیاته ویرفع سیماء الصالحین
من وجهه ویجعل المکاره علیه ولا یقبل الله صلوته و تستجیب دعاءه ونصیب من دعاء
المومنین واما ثلثة التی عند الموة یدخل علیه ملک الموت غضبان ویقبض روح الفساق و
یموت

یموت جوعانا و عطشانا ان اکل کل الطعام الدنیا لا یشبع ولو شرب الدنیا لا یروی و
اما الثلثة فی القبر یضیق علیه القبر حتی تختلف فیه اضلاعه ویزید علیه ضیقا الی یوم القیمة و
یکون قبره مظلما تزیدا لمظلمة الی یوم القیمة فغضب الرب وسوء الحساب و ما واه
النار ترجمه هر که خوار دارد نماز را و سبک پندارد نماز را عقوبت کند و گرفتار عذاب
سازد آن خوار دارنده نماز را بپانزده خصلت شش عقوبت پیش از مرگ کند یکی
آنکه برکت از رزق او بردارند دوم برکت از زنده گانی او برگیرد یعنی جوان میرد سیم آنکه
صلاح و طاعت که بر روی مومنان می باشد آنرا ببرد از روی چهارم در مهمات و تردد ات
وی دشواری افتد و کارهای وی در وبرهم شود پنجم خدای تعالی نماز او قبول نکند
ششم دعای او مستجاب نشود و اگر دیگر مسلمانی در حق او دعا کند آن نیز قبول نکرد و اما آن
سه که نزدیک مرگ کند یکی آنکه چون ملک الموت برای کشیدن وی بیاید جان وی را بشدت عظیم
سختی کشد دوم جان او را چنانکه جان فاسقان میکشد بکشد سیم گرسنه و تشنه میرد و
اگر خورده بی تمام دنیا خورد و نوشیدن نوشد سیر نگردد و اما آن سه عقوبت که در گور
باشد یکی آنکه گور وی تنگ و تاریک گردد دوم تنگی گور روز بروز زیادت شود سیم ظلمت
گور وی روز بروز زیادت بود و منکر نکیر بسختی پرسند و اما آن سه عقوبت که در روز
قیامت بود یکی آنکه الوده غضب و خشم پروردگار باشد دوم حساب وی بد شود

علامة نشان

ری کند دویم جایگاه وی دوزخ گردد فی کفایه الشعبی فی المجلس الرابع عشر فی معر
فة اوقات الصلواة فی یوم غیم ثم المستخف بالصلواة یکون له خمسة عشر معرفة او
قات الصلواة عقوبة ستة فی الدنیا ثلثة فی القبر عند الموت وثلثة فی القبر وثلثة
فی یوم القیمة اما الستة التی فی الدنیا یذهب سیماء الاسلام عن وجهه ویذهب برکته وعلامة
ذهاب عمره ان لا یجد التوفیق العمل الصالح ولا شرائع بالعبادت ویرفع الله البرکة من رزقه
ولا یستجاب له دوعاء المومنین ولا یقبل منه سایر الطاعات ویجعل علی قلبه الغشاوة
واما الثلثة التی عند الموت یشتد علیه سکرات الموة کان جبال الدنیا وضعت علی صدره
ویموت عطشا ولا یقدر عند الموت ان یقول لا اله الا الله محمد الرسول الله واما الثلثة التی
فی القبر ان لا یقدر ان یجیب ملائکة الله بالصلواة ویکون قبره ضیقا ویکون قرینه الشیطان و
اما الثلثة التی یوم القیمة اذا قام من القبر یری ملائکة العذاب عند راس قبره ویوتی کتابه
بشماله ولا یقدر الجواز علی الصراط قال ومن کان حاله کذا فلا شک ان یکون ماویه جهنم

ترجمه اما کسی که نماز خود را خوار دارد وسبک پندارد از برای او پانزده عقوبت نماز است از آن
جمله شش عذاب در دنیاست یکی آنکه آبروی مسلمانی از دل وی برود دوم آنکه برکت عمر وی
برود ونشانه رفتن برکت عمر وی آن باشد که برای عمل صالح کردن در عبادت شتاب کردن تو
فیق نیابد سیوم آنکه خدای تعالی در رزق او برکت ندهد و دعاء مستجاب نکرد چهارم آنکه دو عاء
دیگر مسلمانان

بجهه وی

دیگر مسلمانان بجهة وی مقبول نشود پنجم آنکه تمام طاعات از وی مقبول نگردد ششم
دل او سخت گردد اما آن سه که در نزد دیگر مرگست تلخی جان کندن بر وی دشوار گردد گویا
که تمام کوههای دنیا بر سینه وی نهاده اند وتشنه بمیرد ودر آن وقت لا اله الا الله محمد الرسول
الله نتواند گفت فاما آن سه که در نزدیک گور باشد یکی آنکه فرشتگان را جواب باصواب نتواند
گفت وگور وی تنگ وتاریک باشد وشیطان هم نشین او گردد اما آنکه روز قیامت باشد
چون از گور برخیزد ملائکه عذاب را بر سر گور خود ببیند ونامه اعمال او بدست چپ دهند وبر
پل صراط رفتن نتواند دبعده فقیه فرمود هر که حال او چنین باشد شک نیست که جای او
دوزخ است در فقه مسعودی آورده است که رسول علیه السلام فرمود که اهل نماز را سی
سه عقوبت است دوازده در دنیا وپنج بوقت موت وچهار در وقت غسل وپنج در گور و
هفت در قیامت اما آن دوازده که در دنیاست اول روی او بی نور شود دوم دل او
سیاه گردد سیم مفلس وکم روزی بود چهارم کارهای دنیاوی درهم وبرهم شود پنجم لذت عبا
دت نیابد ششم ادای طاعت بر وی دشوار آید هفتم طاعت او قبول نگردد هشتم گناهان او
افزون شود نهم دعای او مستجاب نشود دهم دعای دیگر در حق او قبول نشود یازدهم
برکت از رزق او برود دوازدهم ظالمی بر وی مسلط گردد اما چهار که در وقت موت است اول جان
کندن بر وی دشوار گردد دوم تشنگی بر وی غلبه کند سیم کوههای گران بر سینه وی نهند چهارم

ملک الموت را بخشم دریابد اما آن پنج که در وقت غسل است اول آنکه از آب پاک نشود دوم
از دنیا پلید رود سیم کفن حرام نصیب او شود چهارم بر مواضع عبادت حنوط نرسد پنجم بر
جنازه وی صلحا حاضر نیاید واما آن شش که در گورست اول گور او تنگ وتاریک گردد دوم آنکه گور او
چاه دوزخ یابد سیم گور وی پر مار شود چهارم منکر ونکیر جواب باصواب نتواند گفت پنجم روی
وی از قبله بگردد ششم در گور او در از دوزخ بگشایند واما آن هشت که در روز قیامت است
اول از رحمت خدای تعالی بی نصیب گردد دوم دیدار حق تعالی را نبیند سوم از شفاعت
رسول بی نصیب ماند چهارم دائم آلوده خشم خدای تعالی گردد پنجم در عرصه قیامت رسوا شود
ششم حساب روز قیامت بسختی دریابد هفتم پیشوای دوزخیان شود هشتم رفیق شیطان
گردد الله تعالی همه مومنان را از کاهلی نمازی نگاه دارد وتوفیق طاعت بخشد در ترجمة
الاسلام در باب دوم در بیان نماز می آرد در خبر آمده است هر که نماز را خوار دارد خدای تعالی
او را بیست ودو عقوبت کند ده عقوبت در دنیا ودوازده در آخرت باشد اما عقوبت دنیا آن
باشد که در چشم مردمان خوار وبی مقدار نماید دوم در دلهای همگنان سبک گردد سیم به بلا
ورنجها مبتلا گردد چهارم برکت از رزق وی بردارند پنجم از دعاء مومنان نصیب نیابد ششم
روشنی او ببرند هفتم هیچ نیکی از وی نپذیرند هشتم برانداهمای او طاعت وعبادت گران آید
نهم هیچ وقت زبان وی از ناگفتنی باز نیاید دهم توفیق کارهای نیک نیابد واما آن دوازده

عقوبت

عقوبت که در آخرت خواهد بود اول در جان کندن دیر ماند گویی کوههای عالم بر وی
افکنده اند دوم آنکه بمیرد اگر چه آب جمله جهان بنوشد سیم وقت مردن ایمان از وی برگیرند
چهارم گور بر وی تنگ کنند پنجم خندقها از خندقهای دوزخ بر وی بگشایند ششم از جواب منکر و
نکیر فرو ماند هفتم در گور عذاب کنند هشتم از دل مومنان فراموش گردد نهم نامه اعمال
بدست چپ دهند دهم حساب بر وی دشوار آید یازدهم از شفاعت رسول علیه السلام
محروم ماند دوازدهم جای وی با فرعون وهامان وقارون بود در دوزخ پس منادی ندا
کند که ای بنده بدبخت هرگز از عذاب خدای تعالی واز دوزخ بیرون نیایی ودر حدیث دیگر
است که چون بنده مومن نماز میگزارد وحقوق نماز نگاه میدارد آن نماز را فرشتگان بر آ
سمان برند آن نمازگزارنده را دعا میکنند ومیگویند خدای تعالی نگاهبان دین وایمان
تو باشد چنانکه تو مرا نگاه داشتی وبادب وشرایط مرا ادا کردی وچون نمازگزارنده
نماز را سبک میگزارد وحق نماز که آداب وشرایط است بجا نمی آرد نماز آن نمازگزارنده
را خوار دارنده را دعا میکنند خدای تعالی ترا ضایع گرداند چنانکه مرا ضا
یع گردانیدی آنگاه فرشتگان آن نماز را بر روی گزارنده میزنند فی روضة العلماء قال ابراهیم
نخعی رحمه الله اذا رایت رجلا یخفف الصلواة والرکوع والسجود ارحم علی اهله واولاده
بضیق الید والمعیشة ترجمه ابراهیم نخعی میگوید چون ما کسی را در حالت نماز ببینیم که سبک گزارنده را

حدیث دیگر

دیو

دررکوع وسجود بتمام اداب بجا نمی آرد مرا برزن وفرزندان خار کننده نماز وسبک دا
رنده را زونیاز وشفقت ومهر بانی می آید که بر زن وفرزندان خود تنگ روزی بوفاقه مبتلا
ای درویش دلریش خدا اندیش دوست خدا دشمن خویش اگر خواهی که رزق تو وروزی فرزندان
ومادران ایشان فراخ گردد واز حلال طیب برسد جای آنست که در نگاهبانی صلوات شرا
یفات اول اوقات سعی بلیغ نمائی وبدین حرکات مستخفان صلواة ومتهاونان اول
اوقات وخوار دارنده کان وسبک بندارنده کان سنت رسول منبع الجزاة علیه السلام و
الصلواة نماز خود را خار وبی مقدار نگردانی فی سنن الهدی فی متابعة المصطفی فی الباب
الصلواة فی بیان الصلواة الفضایل قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تهاون با
لصلواة منع الله عنه کلمة الشهادة عند النزع ترجمه رسول فرمود علیه السلام هر که خوار
دارد وسبک پندارد نماز را ودر نماز سستی وکاهلی کند باز دارد ومنع کند خدای
تعالی ازو کلمه شهادت را نزد دیگر جان کندن یعنی وقت توفیق لا اله الا الله نیابد ای روندهٔ را
خدا وای جویندهٔ رضای خدا وسازندهٔ جان فدا وبینندهٔ آثار هدا ومصدق حدیث مصطفی
ودر ادا صلواة باول اوقات جست وچالاک باشی وتهاون وستخفاف که علامت کاهلا
ونشانه سستی کننده کانست روا نداری اگر دین خدا فقاهت است این یک حدیث نبوی کفا
یت است فی کفایة الشعبی فی المجلس الرابع ثم المستخف بالصلواة هو الذی اذا ادرک
الجماعت

ادرک الجماعت فان لم یدرک الجماعت لا یغتم لذالک ولا یخاف العقوبة ترجمه آنکه خوار
دارنده وشمرنده نماز کسی است که چون نماز را بجماعت دریابد وجماعت ادا کند واگر
درجماعت در نیابد بجهت فوت شدن جماعت اندوه نکند وترسان نگردد واز عقوبت
وعذاب خدای تعالی نترسد ای درویش ازین بود که یاران رسول وفرزندان بطول
چون یکی را ازین شان تکبیرهٔ اول فوت شدی سه روز تعزیه وماتم داشتی فی روضة
العلماء فی الباب الحادی والثلثین فی الفضل الوقار والخشوع قال سمعت ابن عنبسة
رض یقول کان شداد بن الحکیم الحاکم البلخی رض مر علی مسجد من مساجد بلخ ومؤذن
یؤذن الصلواة وکان بجذاء المسجد حانوت بزاز فلما سمع البزاز فلما الاذان ا
شتغل بجمع المتاع والکفها ثم خرج الی الصلوات فلما کان الغد جاء البزاز لاداء الشها
دت ورد شداد شهادته وقال انک مستخف بالصلوات حیث اشتغلت اولا برفع
الامتعة ثم جئت للصلوات ترجمه در کفایت شعبی آورده است شداد ابن حکیم که قاضی
بلخ بود روزی بمسجدی گذشت در مسجد دوکانی جامه فروشی بود چون مؤذن بانگ داد
آن بزاز رخت خود بچید ودرست کرده در دکان نهاد ومتوجه مسجد شد ودرین حال قاضی حرکا
ت حرکات بزاز ملاحظه کرده بود در روز دوم آن بزاز رخت خود را بچید بجهت ادا شهادت
وگواهی دادن پیش قاضی آمد وقاضی شداد گواهی آن بزاز رد کرد وگفت تو مستخف وخوار

دارنده وسبک بندارنده نمازهستی ازان سبب که چون بانگ نماز شنیدی اول ببرداشتن رخت
ببرد وختی وبعد ازان متوجه نماز گشتی ای درویش خدا اندیش حد معنی بیان حد معنی بیان
تخفیف مستخف واستخفاف نماز اینست که از روایت کتاب روضة العلما دیدی واز
معامله حاکم شیری که مجتهد بود وقاضی عدل ملاحظه نمودی اکنون انصاف آنست که در خود نگر
که مودی صلوتیم یا خوار دارنده نماز ومستخف صلوتیم فی التنبیه ابی اللیث رض فی الباب الحا
دی والثمانین فی اتمام الصلواة والخشوع فیها وقال بعض الحکماء بالفارسیة گناه توبه با
داکنده توبه باداکنده وآبدست جابجاب ونماز جوک جوک از سر بر نبرد یعنی اذا توضا بالو
سوسة بغیر تعظیم ویصل بالوسوسة بغیر تکریم وتفکر فی اشتغال الدنیا لا تقبل منه ترجمه حکیما
بزبان فارسی فرموده اند آبدست جابجاب ونماز جوک جوک یعنی از سر بر نبرد یعنی چون وضو
سوسه کند ونماز بوسواس گزارد آن نماز ازان نماز نه قبول کرده نشود وقال بعض الحکماء
اربعة اشیاء قد اغتسل فی الخلاء یا فاطلع رأسه فی بیت الخلاء والثالثة تطیبة العیش و
سعة وضیق اضیق فی العقوبات فاطلع رأسه فی بیت المتهاونین بالصلواة ترجمه حکیمان
فرموده اند چهار چیز اند که در چهار محل غوطه خورده اند چهار جای دیگر سر کشید بیرون آمد اول
خوشنودی خدای تعالی غوطه خورده اند ودر چهار جایگاه در طاعت وعبادت بیرون آمد وسر کشید از قا
نه جوانمردان دوم خشم تعالی غوطه خورده در گناه کاری وبزه کاری وبیرون آمد از صحن خانه
زنان

رفتان وبخیلان فارسی بخل برضا است سیم فراخی رزق وگشادگی روزی وپاکیزه زنده
کانی غوطه خورده وپوشیده گشت در عقوبت وعذاب حق تعالی وبیرون آمدن از صحن خانه
خار دارنده کان وسبک بندارنده کان نماز فی المشکاة فی باب صفة الصلواة وعن ابی هریرة رض ان
رجلا دخل المسجد ورسول الله علیه السلام جالس فی ناحیة المسجد فصلی وخفف الصلواة
ثم جاء فسلم علیه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ارجع فصل فانک لم تصل فرجع فصلی ثم جاء
فسلم علیه فقال علیه السلام ارجع فصل فانک لم تصل فقال له فی الثلیثة او التی بعدها علمنی
یا رسول الله فقال اذا قمت الی الصلواة فاسبغ الوضوء فکبر ثم اقرأ بما تیسر من القرآن ثم
ارکع حتی تطمئن راکعا ثم ارفع حتی تستوی قایما ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا ثم ارفع حتی
تطمئن جالسا ثم اسجد حتی تطمئن قایما ثم افعل فی صلواتک کلها متفق علیه ترجمه مردی
در مسجد رسول الله علیه السلام درآمد ورسول الله در گوشه مسجد نشسته بود وآن مرد
آمد ونماز گذارد وسبک گزارد رسول فرمود باز گرد ونماز گذار که تو نماز نکردی بس آن
مرد باز گشت وباز آمد وسلام کرد باز رسول الله فرمود باز گرد وسلام ونماز بگزار که تو نماز
نماز نگذارده دو بار سه بار تکرار کرد واقع شد بعد ازان آن مرد گفت مرا بیاموز که چگونه
ادا کنم فرمود چون بنماز برخیزی اول اسباغ وضو کن پس روی بقبله کن پس تکبیر بگو پس ازانچه
از قرآن یاد داری در قراءة بخوان پس رکوع کن تا آنکه در رکوع قرار گرفتی پس سر از رکوع کن تا آنکه

در سجده آرام گیری پس سر از سجده بردار و در سجده آرام گیر در نشستن پس سر از سجده بردار و بنشین
تا آنکه در میان دو سجده آرام گیری در نشستن پس سر از سجده بردار و استاده شو تا آنکه آرام گیری در
استادن پس تمام نماز بارا همین طریق ادا کن فی التنبیه لابی اللیث رح فی الباب الحادی والثلثین
عن عبادة ابن الصامت رضی الله عنه عن النبی علیه السلام قال من توضأ واسبغ الوضوء ثم قام الی
الصلوة واتم رکوعها وسجودها قالت الصلوة حفظک الله کما حفظتنی ثم صعد بها الی السماء
حتی تنتهی فتشفع لصاحبها واذا ضیع رکوعها وسجودها قالت الصلوة ضیعک الله کما ضیعتنی
ثم صعد بها الی السماء ولها ظلمة فتغلق ابواب السماء ثم تلف کما یلف ثوب الخلق فیضرب بها وجهه المرق
ترجمه رسول فرمود علیه السلام که هر که وضو میسازد وضو بترین وضو میکند پس بنماز بر میخیزد و رکوع
آن نماز را بتمام میکند آن نماز پس آن نماز گذارنده را دعا میکند و میگوید بارخدایا دین وایمان
این نماز گذارنده را نگاه دار چنانکه با ادب و شرایط مرا نگاه داشت پس بر می برند و بر میبرند
آن نماز را دران حال که آن نماز روشن و با روشنائی می باشد و درهای آسمان از برای آن
نماز میگشایند و آن را می برند تا آنکه بمقام قبول میرسد و شفاعت و دعا مر آن مصلی را
میکند و چون اداب و شرایط رکوع که اطمینانست دران حال بتمامی ادا نمیشود و قرار و آرام
و طمانینت آن بجا نمی آرد در رکوع و سجود را ضایع میکند نماز بروی دعا میکند بارخدایا
این نماز گذارنده را خوار کن و بی مقدار گردان چنانکه این نماز کننده مرا خوار و بی مقدار
گردانیده است

است پس بر میدارند دران حال که آن نماز که سیاه و تاریک می باشد و میرسد بآسمان و
درهای آسمان را می بندند و او را بالا رفتن نمیدهند پس آن نماز را می پیچند چنانکه جامه پیچند بر روی آن گذارنده
و بی مقدار سازنده نماز را می پیچند و در روایتی در نسخه دیگر است که چون آن نماز در مقام قبول مردود
میسازد و جای نمی یابد که آنجا قرار گیرد میگوید بارخدایا مرا جای نیست که بنشینم حکم خدای تعالی
بفرشتگان میرسد که در لجة الکعبه پیچند و بر پیشانی آن نماز کننده بشانند تا بروی لعنت میکرده
باشد در تفسیر می آرد قوله تعالی ان المنافقین یخادعون الله وهو خادعهم واذا قاموا کسالی
الایه ترجمه بدرستی که منافقان مکر میکنند بدوستان خدای تعالی جزا دهنده ایشان و چون
برخیزند منافقان بسوی نماز برخیزند کاهلان و گران جانان چون کسی که از کار کراهیت دارد
فیه ایضاً قوله تعالی الا انهم بالله ورسوله ولا یاتون الصلوة الا وهم کسالی ولا ینفقون الا
وهم کارهون ترجمه مگر آنکه ایشان کافر شده اند بخدا و بفرستاده وی و نمی آیند بنماز مگر
آیند بکسالت و کراهیت و نه بصدق ارادت فیه ایضاً فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم
ساهون ترجمه پس سختی عذاب مر نماز گذارندگان را آنان که ایشان از نماز خود بیخبرانند
و غفلت ورزندگان فیه ایضاً قوله تعالی وما کان صلاتهم عند البیت الا مکاء وتصدیة
ترجمه و نیست نماز کافران نزدیک خانه کعبه مگر آواز برداشتن و تن خولیدن و دست بدست
زدن فی التفسیر العزایب قوله تعالی وعد الله المنافقین والمنافقات وسئل رسول الله صلعم

صفت المنافق فقال اذا حدث کذب واذا ائتمن خان واذا وعد خلف واذا خاصم الفجر
واذا عاهد غدر ولا یاتی الصلوة الا دبرا ولا یذکر الله الا هجرا ترجمه رسول صلی الله علیه وسلم
صفت منافق چیست فرمود چون کلام کند دروغ گوید و در امانت خیانت کند چون نوید
هد پس کند و چون خصومت کند تباهی کند و فحش گوید و چون زمان عهد و پیمان کند بیوفا
کند و برای ادا کردن نماز نیاید مگر پس از وقت یعنی بوقت آخر بنماز برسد و یاد نکند خدا را
مگر کلام پریشان و فی الصراح فی باب الرای فی فصل الدال و بری بفتح تین و ضم تین پس آیند در هر کار
یقال لا یصلی الصلوة الا دبرا ای فی آخر وقتها و فیه ایضاً فی الباب الغاف فی فصل الشین شرق
بریقه عند الموت فی سنن الهدا للتابعة المصطفی فی الباب الخامس فی الفصل تعجیل الصلوة
وقد جاء فی حدیث طویل فی المواعظة الی قوله ومن الناس من لایات الصلوة الا دبارا ورجل
اعتبد محررا فی کتاب الشیخ ثلثة لا یزال عند الله قدر جناح بعوضة الصلوة علی النبی بغیر
حرمة مشهوریه که شیوه بتکبر کشیده ای بخرفت او است و فرسوده که عدم ریاست و با بابای خریعت
او است رزه که کثرت مجازی اسماء مغربی و حجازی بقیه الله راضی عند الله نیازی بدرگاه صلی
تقوی شعار و اتقیاء دیانت و ثار معروض میکرد انکه مدتی دراز در دیار عرب و حجاز بعد
زیارت حرمین شریفین در بیت المقدس و مصر و شهرهای شام چون دمشق و حلب و انطاکیه و
نصیبین و بغداد و کرخ و میردین و موصل و واسط و خلیل الرحمن و فلسطین و بصره و
کوفه

و کوفه و قرا حمید و روم بوده ام درین مملکت مبارک سیرها نموده ام و خدمت و ملازمت شرفاء
مکه و مدینه چون اشرف الشرفا مکه و مدینه چون اشرف شرفاء امیر سید ابو البرکات ابو الحسن و غیرهم
و علماء عظام و فقهای کرام مثلا مجتهد الزمان صاحب العرفان استاد المحققین و مرشد الکاملین العارفین
ملین شیخنا و شیخ العالمین ابو الحسن البکری و ابراهیم مقدسی و شهاب الدین ابن حجر و امیر
سید زکریا الهندی الجونفری و استاذی شیخ محمد الروجی و شیخ علی المتقی تغمدهم الله برحمته
و جعل مثواهم الجنة کرده ام در جمله این علماء عظام و جماعه صلحاء کرام از خواص و عام
مثل این بزرگان ذو الاحترام کس ندیده ام خواه حنفی مذهب باشد خواه شافعی خواه مالکی یا
خواه حنبلی که کسی ازین شان بلکه فردی از افراد ازین گروه گان ایشان که دایما و استمرار بی عذری
و ضروری تاخیر از اوقات صلوات مکتوبات بدستور داب مانند اهل هند ادا کرده باشد
والله علی التوفیق ما نقول شهید اصل دهم در شناختن وقتها نماز و درین اصل فصلی چند
است که شناختن اوقات صلوات بدان توقف است فصل اول در بیان وقت نماز بامداد فی
در تفسیر الزاهد قوله تعالی فما بکت علیهم السماء والارض الایة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال
ما ضجت الارض کضجتها فی ثلث اوقات اذا صلی احدکم الفجر عند طلوع الشمس اذا اقتل
انسانا بغیر حق فیقطر اول قطرة من الدم علی الارض واذا اغتسل انسانا من الزنا فی مشکوة در تفسیر
ضای نزد آیه کریمه فما بکت علیهم السماء والارض در حدیث مشهور آمده است که وقت آسمان

وزمین فریاد میکنند و می نالند یکی چون زمیکر مردم نماز بامداد نزدیک طلوع افتاب ادا میکنند دوم زانی چون از زنا خود را میشوید سیم چون کشند مومن بغیرحق مومن را میکشد فی المشکاة فی الباب التعجیل الصلواة وعن ابی رافع ابن خدیج رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اسفروا با الفجر فانه اعظم الاجر ترجمه رسول علیه السلام فرمود نماز فجر را در وقت اسفار بزرگترین اجر است

فی جامع الاصول فی احادیث الرسول فی حرف الصاد فی کتاب الصلوات فی الفصل الثانی فی المواقیت فی الفرع الرابع فی اول الاوقات بالصلواة عن ابی رافع ابن خدیج رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر هذه روایت الترمذی وزاد رزین ان افضل العمل الصلواة لاول وقتها وفی روایة الترمذی ابی داود اصبحوا بالصبح فانه اعظم لاجورکم او اعظم للاجر وفی روایة ابی داود اصبحوا بالصبح فانه اعظم لاجورکم او اعظم للاجر وفی روایت النسائی اسفروا بالفجر لم یزد ترجمه صاحب المشکات بروایت ترمذی اکتفا نموده اند اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر و بر همین قدر اختصار نموده و امام رزین که از جمله رُوات ثقات است روایة ترمذی را بزواید الفاظ ذکر کرده است و آن روایت به تتمه عبارة اینست اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر و ان افضل العمل الصلواة لاول وقتها یعنی نماز فجر را در اسفار ادا کنید بدرستی که آن بزرگترین اجر است عمل آکنست که نماز را اول وقت ادا کنند و درین باب سعی بلیغ نمایند و عبارت روایت ابی داود اینست که اصبحوا

اصبحوا بالصبح فانه اعظم لاجورکم یعنی نماز فجر را در سفیده دم وقت صبح بگزارید تا به بزرگترین اجر نایل ور گردید و در روایت نسائی اینست و عبارت آن مختصر است اسفروا بالفجر لم یزد فی المشکاة فی الباب تعجیل الصلوات سئل جابر بن عبد الله عن صلوات النبی صلی الله علیه وسلم فقال کان یصلی الظهر بالهاجرة والعصر والشمس حیة والمغرب اذا وجبت والعشاء اذا اکثر الناس عجل واذا اقلوا اخر والصبح بغلس ترجمه پرسیده شد جابر بن عبد الله از اوقات صلوات رسول الله گفت نماز پیشین را در گرمگاه گذاردی و نماز عصر را ادا نمودی وقتی که آفتاب زنده بودی یعنی بلند بودی و نماز مغرب را ادا نمودی وقتی که آفتاب غروب شدی و نماز عشا چون مردم بسیار شدندی بزود ادا کردی و چون مردم اندک حاضر آمدی درنگ نمودی و نماز بامداد را در تاریکی آخر شب گذاردی فیه ایضا وقالت عایشة رضی الله عنها کان رسول الله لیصلی الصبح فینصرف النساء متلفعات بمروطهن ما یعرفن من الغلس ترجمه عایشه رضی الله عنها گفت که رسول علیه السلام چون ادا میکرد نماز صبح را پس باز میگشتند زنان بعد از ادای نماز پوشنده کان بچادرها خود شناخته نمی شدی از تاریکی آخر شب فیه ایضا عن قتادة عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم وزید ابن ثابت تسحرا فلما فرغا من سحورهما امر النبی بالصلواة فصلی قلنا لانس کم کان بین فراغهما من سحورهما ودخولهما فی الصلواة قال قدر ما یقرأ الرجل منکم خمسین آیة ترجمه انس بن مالک میگوید بدرستی

که رسول علیه السلام وزید بن ثابت خوردنی آخر شب خوردند پس چون هر دو از خورده نی فارغ شدند رسول خدا فرمود که نماز گذارید پس ی الله نماز را ادا کرد راوی گوید که از انس پرسیدم که چه مقدار فرق و مفاصله بود که از طعام فارغ شدند و نماز در آمدند گفت مقدار که از شما مردی پنجاه آیت بخواند فی البخاری عن عایشة رض قالت عن النساء المؤمنات یشهدن مع رسول الله الفجر متلفعات بمروطهن ثم ینقلبن رسول الله علیه السلام ترجمه عایشة روایة میکند که زنان با رسول خدا بجهت ادای نماز بامداد حاضر میشدند در حاله که پوشنده کان چادرهای خود میبودند پس از ادای نماز صبح بخانهای خود باز میگشتند و هیچ کس این زنان را نمی شناخت از تاریکی آخر شب فی الطراز اسفار روشن و تابان شدند روی و روشنائی روز آمدن نور فی حدیث اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر ای صلوات الفجر مسفرین ویقال طولوها الی الاسفار فی حاشیة المشکات السید الشریف الجرجانی رح فی باب تعجیل الصلواة قوله اسفروا بالفجر ای طولوا صلواة الفجر الی الاسفار فانه اوفق لاحادیث الواردة بالتغلیس والتعجیل فیه و فی شرح السنة حمل الشافعی الاسفار المذکور فی الحدیث علی تیقن طلوع الفجر و زوال الشک عنه ویدل علی ما ذهب الیه ما روی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم غلس بالصبح ثم اسفر مرة واحدة ثم لم یعد الی الاسفار حتی قبضه الله تعالی فی جامع الاصول فی حرف الصاد فی کتاب الصلواة فی الباب الاول فی الفصل الثانی فی المواقیت فی الفرع الثانی فی تقدیم اوقات الصلواة فی روایة ابو الحکم حدیث

حدیث الزهری ان عمر بن عبد العزیز اخر الصلوات یوما الی قوله ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی الصبح مرة بغلس ثم صلی مرة اخری فاسفر بها ثم کانت صلوته بعد ذلک التغلیس حتی مات لم یعد الی ان یسفر اخرجه الجماعة الا النسائی ترجمه بدرستی که رسول خدا یکبار نماز بامداد در تاریکی آخر شب ادا فرمود و یکبار دیگر در روشنائی ادا کرد بعد از آن بود نماز رسول الله علیه السلام در تاریکی آخر شب تا انکه وفات یافت و رجوع نکرد و باز نگشت بسوی اسفار فی شرح ابی المکارم علی مختصرة الوقایة ویستحب الفجر الا الفجر یوم النحر للحاج بمزدلفة فان التغلیس فیه افضل البدایة حال کونه مسفرا ویقال اسفر بالصلواة اذا صلیها بالاسفار واسفر الصبح اذا اضاء واستدل علیه بقوله علیه السلام اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر وقد حمله الشافعی رح وغیره علی ان المراد بتحقیق الطلوع الفجر والطحاوی علی ان المراد به تطویل القراءة بحیث مسفرا وروی البخاری عن عایشة رض قالت کن النساء المومنات یشهدن مع رسول الله علیه السلام الفجر متلفعات بمروطهن ثم ینقلبن الی بیوتهن حین یقضین الصلوات لا یعرفهن احد من الغلس وعن سهل بن سعد رح قال کنت اتسحر فی اهلی ثم یکون سرعتی ان ادرک صلواة الفجر مع رسول الله وفیه دلیل علی مبادرته علیه السلام بصلوات الفجر فی اول الوقت وصریح فی ذلک اخرج ابو داود من حدیث ابی مسعود رض ان رسول الله علیه السلام اسفر بالفجر مرة ثم کانت صلواته

بعده يغلس حتى مات ولم يعد الى ان يسفر والمحتسب عند الشافعي رح التعجيل المراد با
التعجيل هو الاداء في النصف الاول في المعدن وسوسيطان الجيازة فضيلة الاولوية ا
ان يشتغل باسباب الصلوات كما دخل الوقت وقيل لابد من تقدمها على الوقت
يم الاسفار بحيث يمكنه اي الصلوات تليف اربعين اية سوالفاتحة - وهذا ادنى سنة
القرات في الفجر والترتيل ثانيا واصلح في لاستنان وهو تغليبها ثم يمكنه الاعادت
الموضوء والصلواة لو ظهر فساد وضوء بعد الفراغ وقد اطلع الى الله الطلع ذكرا
لاعادت في الكافي والخلاصة وفتاوى قاضي خان والمذكور في بعض الكتب هو لاعادت
في الكافي ايماي على الاداء بالطريق السابق في فتاوى الغرايب في الباب العاشر واول
وقت الصلوات الفجر اذا طلع الفجر الصادق وآخر وقتها مالم تطلع الشمس والعم
ذالاول طلوع الفجر عند البعض والانتظار عند البعض في المغني في كتاب الصوم
قال الشمس الايمة الحلواني القول الاول احوط والثاني اوسع للناس الى قوله واختياره
الطحاوي الجمع بين الغلس والاسفار وهو حسن لاسيما في جماعت الصلحا والابرار ترجمه
در فتاوى غرايب مى آرد اول وقت نماز بامداد جون صبح صادق پيدا شود وآخر وقت نماز
بامداد جون صبح صادق پيدا شود آفتاب طلوع كند ونزديك بعضى اعتبار اول فجر راست
ونزديك بعضى استظهار را راست وامام شمس الايمه فرمود قول اول احوط است يعني
احتياط

فراخ داسانى ازبراى مردومان يعنى قول دوم رخصت است

احتياط در قول اول است وقول دوم رخصت است واختيار امام طحاوى في الفجر
ميان تاريكي وروشنائى جمع كند يعنى از تاريكى نماز را شروع كند وتا روشنائى اسفار رساند
واختيار طحاوى نيكوست خصوصًا در جماعت صالحان ونيكوكاران كه اكر ايشان اين
كنند خوبترست في فتاوى محمود شاهيه في المحيط واختيار الطحاوي في الفجر الجمع بين ا
تغليس والاسفار ان يبدا بالتغليس ويطول القرات ويختم بالاسفار وفي العتابيت و
هو حسن لاسيما في جماعة الصلحاء والابرار وفي الخانيت وحد الاسفار ما قال شمس
الايمه الحلواني والقاضي ابو علي النسفي رح انه يبدء الصلواة بعد انتشار البياض
ترجمه در فتاوى محمود شاهيه مي آرد كه اختيار امام طحاوى در اداكردن نماز فجر آنست
كه جمع كند ميان تاريكى آخر شب وميان روشنائى بترتيبي كه شروع كند نماز بامداد را در بايد
در تاريكى آخر شب وقرات دراز بخواند وختم كند نماز را بر روشنائى وامام عتابي در فتاوى
عتابيه ميفرمايد اين طور نماز كذاردن بسيار خوب ونيكوترست خصوصًا لايق حال صالحان ونيكو
كاران آنست كه بهمين سلوك باشند في الغياثيه في بيان الصلواة الفجر والمختار ان لا
يواخر تاخير الايمكن للمسبوق قضاء ما سبق في وقته واداها ثانيا في الوقت ان فسد ما شرع
فيه والاختيار الطحاوية الجمع بين التغليس والاسفار ويبدا بالغلس ويطول القرات
ويختم بالاسفار ويبدا بالتغليس والاسفار ويبدا بالتغليس وهو احسن لاسيما في جماعة

الصلحاء والابرار في الملتقط القنية قال اصحابنا رح الاسفار في الفجر افضل الا انه لا ينبغي ان
ان يوخر تاخيرا لا يمكن خيرا يقع الشك في طلوع الشمس لا ديقع الشك في طلوع الشمس
لانه يقع الشك في فساد صلواته وفي العتابيت انه لا يواخر تاخيرا يقع الشك لا يمكن لل
مسبوق قضاء ما فاته واختيار الطحاوي في الفجر الجمع بين التغليس والاسفار ان يبداء
بالتغليس ويطول القرات ويختم بالاسفار ان يبدا بالتغليس في العتابيت وهو حسن
لاسيما في جماعت الصلحاء والابرار وفي الخانيت وحد الاسفار ما قال شمس الايمه الحلواني والقا
ضي ابو علي النسفي رض انه يبدا الصلواة بعد انتشار البياض في الوقت يصلي الفجر بقراءة
مسنونة ما بين اربعين الى ستين آية او اكثر الى المائة ويرتل القرآن فاذا فرغ من الصلواة
واظهر سهو في طهارته يمكنه ان يتوضا ويعيد الصلواة قبل طلوع الشمس كما فعل ابو بكر
وعمر رضي الله عنهما جون ترجمه دو روايت اداكرده شد وصحيح في بواقي روايات حاجت نديد
في الهدايه اول وقت الفجر اذا طلع الفجر الثاني وهو البياض المعترض في الافق وآخر و
قتها اذا طلعت الشمس في الكنز وقت الفجر من الصبح الصادق الى طلوع الشمس في الكنز
وقت الفجر الى حد خط مستقيم در فصل اضطجاع بعده سنت نبوي عليه السلام ان بود كه بعد سنت
فجر بهلوى راست بر زمين نهادي ويكلحظ بخسپيدي ودر جامع ترمذى آورده است بر زمين
آورده است فرمود اذا صلى احدكم الركعتين قبل صلواة الصبح فليضطجع على جنبه الايمن
امام ابن

امام ابن حزم رحمه ميكويد اين اضطجاع بر مصلي فرض است اكر اين خفتن ترك بكند نماز فرض
وى باطل شود وبعضي علما در تايند ونصرت اين مذهب يك مجلد تصنيف كرده اند و
جمعي از مشايخ با اين قول نيز قايلند همچون صاحب فتوحات وغيروي وجماعتي از علما
بكراهيت آن قايلند وآن را بدعت مى شمارند وجماهير علما طريق مستقيم توسط اختيار طريق
كرده اند وباستحباب آن قايل شده اند امام مالك رح ميكويد اكر براى استراحت كند
پسنديده بود در خفتن بهلوى راست سر آنست تا خواب غلبه نكند چه دل متعلق بجانب
چپ است اكر بر جانب چپ دل قرار كيرد وراحت غلبه كند وخواب كران پيدا آيد وچون
در بهلوى راست بخوابد دل طلب مستقر خود كند ودر قلق افتد وخواب كران نيايد واز
نيت كه اطبا خفتن بر جانب چپ براى راحت كمال اختيار كرده اند وصاحب شريعت بر جا
نب راست براى طلب سبك خوابي وقيام شب وحاصل آنكه خواب بر جانب راست دل را نا
فع بود وبر جانب چپ جسد را في الفقه وصحابه دو ركعت نماز پيش از مغرب ميكزاردند
ومنع نفرمودى ودر صحيح ثابت است كه فرمود صلو قبل المغرب وقال في الثالثة لمن شاء
كراهية ان يتخذ بالناس سنة وكذاردن آن مندوبست ومستحب اما در درجه روايه نيست وعا
دت نبوى آن بود كه مجموع اين روايت نبوى را در خانه خويش كزاردى على الخصوص دو ركعت
بعد از مغرب كه در هيچ وقت آزاد در مسجد نكزارده اند از اين جهت علما را اختلافست كه اكر اين

غلط شده

دو رکعت در مسجد بگزارد مُجزی باشد یا نه بعضی میکویند مجزی باشد و امام مرغزی گ
میکوید وهو عاص بسبب عصیان آنست که رسول علیه السلام فرموده است اجعلوها فی بیو
تکم و نزدیک بیشتر علما مجزی باشد و ترک اولی است فصل دوم در بیان و
قت ظهر فی الهدایة اول وقت الظهر اذا زالت الشمس لامامة النبي عليه السلام في يوم لا
ول حين زالت الشمس وآخر وقتها عند ابي حنيفة رض اذا صار ظل كل شيء مثليه ترجمه در هدایه
میکوید وقت نماز پیشین نزدیک امام اعظم رض چون سایه هر چیزی دو چندان کردد و نزدیک
امام یوسف و امام محمد رح و روایت از امام اعظم آخر وقت نماز پیشین چون سایه هر چیزی
یکچند کردد فی خزانة المفتی اول وقت الظهر من الزوال الى بلوغ الظل مثليه سوى الفيء وقالا وهو رواية
عن ابي حنيفة رض اذا صار الظل مثله ترجمه وقت نماز پیشین از کشتن سایه است تا رسیدن سایه
دو چندان و نزدیک امام اعظم رضی الله عنه و نزدیک صاحبین بیک روایة از امام اعظم وقت نماز پیشین
تا رسیدن سایه یکچند است جز سایه اصلی فی التاتارخانیة ویؤخر الظهر قدر ما یستیقن بزوالها ترجمه
و تاخیر کند نماز پیشین را تا رسیدن سایه یکچند است را تا آن مقدار که بیقین داند که زوال شده است
یعنی بیقین معلوم کند که از خط نصف النهار که آن نیم روز است سایه زوال جانب مشرق پیدا
و آشکارا شده است فی مجموع شاهیة و یؤخر الظهر قدر ما یستیقن بزوالها فی الغیاثیة و تاخیر کند
نماز پیشین را آن مقدار که بیقین داند که زوال شده است یعنی بیقین معلوم کند که از خط نصف
النهار

النهار که آن نیم روز است سایه زوال جانب مشرق پیدا و آشکارا شده است فی الترغیب
شاهیة ویؤخر الظهر قدر ما یستیقن بزوالها فی لباب ویؤخر الظهر قدر ما
یستیقن بزوالها ای درویش حد تاخیر ظهر که در تابستان نه در زمستان مستحب است
اند همین مقدار است که در هدایه کتاب بیان فرموده اند والترهیب للشیخ ا
لعظيم المنذري عن ابن عمر رض عن النبي عليه السلام انه قال فضل الصلاة اول الوقت على
آخره كفضل ~~الا الوقت على~~ الآخرة على الدنيا رواه ابو منصور الديلمي في مسنده
القوت من جزء اين الملكوت في الركن الثاني في الباب الاول في بيان الصلوات ومتعلقاتها
في الصلاة الفصل السادس في معرفة الاوقات قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اول وقت
الصلاة على آخره كفضل الآخرة على الدنيا ترجمه رسول فرمود علیه السلام بزرکی و فزونی
و نیکی اول وقت بر وقت آخر چنانست که بزرکی فزونی و نیکو آخرة بر دنیا فی احیاء علوم الدين
في كتاب الصلاة في باب الامامة وظيفة الثالثة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
فضل اول وقت الصلاة على آخره كفضل الآخرة على الدنيا في سنن الهدى في متا
بعة المصطفى في الباب الخامس قال رسول صلى الله عليه وسلم فضل اول وقت الصلاة
على الآخر على الدنيا في المشكاة عن ابن عباس رضي الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امني
جبريل عليه السلام عند الباب البيت مرتين فصلى بي الظهر حين زالت الشمس وكان الفيء

مثل الشراك في الطيبي الشراك احد سيور النعل التي تكون على وجهها ليس على معنى
التحديد ولكن زوال الشمس لا يتبين الا باقل ما يرى من الظل وكان حين اذ بمكة هذا القدر
ترجمه در طیبی که شرح مشکات است می آرد که شراک آن دوال را میکویند که بند نعل
است آن دوال را میکویند که بر روی نعل میباشد و مقدار و اندازه آن دوال اینجا برای
حد و نهایت نیست و لیکن زوال آفتاب یعنی کشتن و از جای جنبیدن آفتاب ظاهر نمیکردد
و پیدا نمیشود مکر باندک تر چیزی که از کشتن سایه دیده میشود في شرح غرائب الاحاديث
باب الشين مع الراء انه عليه السلام صلى الظهر حين زالت الشمس وكان الفيء بقدر الشراك
والشراك احد سيور النعل التي يكون على وجهها وقدره هيهنا ليس بمعنى التحديد لكن
زوال الشمس لا يتبين الا باقل ما يرى من الظل وكان حينئذ بمكة هذا القدر في جامع در بیان
عبارة طيبي كذشت باز تكرار تكلف است ترجمه الاصول في حرف الصاد في كتاب الصلوات
في الفصل الثاني في تعيين المواقيت في الفرع الاول ثم امر بلالا فاقام الظهر حين زالت
الشمس والقائل يقول قد انتصف النهار وهو كان اعلم منهم فيه ايضا پس فرمود رسول خدا
علیه السلام مر بلال را که بانک نماز بکو و بلال بانک کفت وقتی که آفتاب زوال کرده بود و
کوینده میکوید که نیم روز است و رسول علیه السلام از همه داناتر بود یعنی چنانکه وی میدانست بکفت
معرفت اوقات را هیچکس نمیدانست ترجمه في كتاب الصلوة في الفرع الثاني في تقديم الاوقات
الصلوة

الصلوات في بيان وقت الظهر عن انس رض قال كان النبي عليه السلام اذا نزل منزلا لم يرتحل حتى
يصلي الظهر فقال له رجل وان كان بنصف النهار فيه ايضا انس بن مالک کفت چون رسول خدا
علیه السلام بیک منزلی فرود می آمد از آن منزل کوچ نمیفرمود تا آنکه در آن منزل نماز ادا میکرد
پس یکمردی از انس پرسید که اگرچه نیم روزی بود کفت اگرچه نیم روزی بود فيه ايضا عن عايشة
رض قالت ما رايت رجلا كان اشد تعجيلا للظهر من رسول الله ولا من ابي بكر وعمر ترجمه عایشه
میکوید ره ندیدم هیچ مردی را سخت شتاب کزارنده تر بشتاب و زود تر ادا کننده
نماز ظهر را از رسول خدا علیه السلام و نه از ابی بکر و عمر یعنی رسول الله و ابی بکر و نه از عمر
یعنی از رسول و ابی بکر و عمر نماز ظهر را در اول وقت بسرعت تمام ادا میکردند فيه ايضا عن ام سلمة
رض قالت كان رسول الله عليه السلام اشد تعجيلا للظهر منكم وانتم اشد تعجيلا للعصر منه
ام سلمه رض میکوید که رسول علیه السلام شتابتر کزارنده بود نماز ظهر را از شما و شما شتاب
تر و زود تر کزارنده آید نماز عصر را از رسول علیه السلام ترجمه عن خباب رض انه قال شکونا
الى رسول الله وعرض نمودیم علیه السلام والصلوة في الرمضاء فلم يشكنا قال زهير قلت لابي ا
سحاق افي الظهر قال نعم قلت افي تعجيلها قال نعم ترجمه خباب رض میکوید که ما شکایت کر
دیم در درکاه رسول الله و عرض نمود که یا رسول الله از کرمی و سختی کرمای نماز پیشین رنجیده ام در
در رنجی بسیار بما رسیده است پس شکایت ما را قبول نفرمود و جای نداد و شکایت ما را

تعجیلها

بماند وظهیر از جلۀ روات ثقات این حدیث است از ابی اسحاق انی الظهر قال نعم قلت انی نعمه تعجیلها قال نعم   جناب رض میکوید که ما شکایت کردیم بدرکاه رسول الله عرض نمودیم که یا رسول الله لکفکون و شکایت در وقت نماز پیشین بوده است ابو اسحاق جواب داد که آری در وقت نماز پیشین بوده است بعد ظهیر مر اسحاق را پرسید که این شکایة را در ادا کردن شتاب اول وقت ظهر بود کفت آری فی المشکاة فی الباب التعجیل الصلوٰة عن ابی ذر الغفاری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کیف بک یا ابا ذر ای ما حالک حین تری من هو حاکم علیک متهاون فی الصلوٰة یوخرها عن اول وقتها وانت غیر قادر علی مخالفته ان صلیت معه فاتتک فضیلة اول الوقت وان خالفته خفت اذاه وفاتتک فضیلة الجماعة وعلیک خبر کان ای کان الامرا مسلطین علیک قاهرین لک سببه اضاعة الصلوٰة وتاخیرها عن اول وقتها لانهم لم یکونو بجیفة منتنة ینفر عنها الطباع کما شبه المحافظ علیها وارد بها فی وقت اختیارها بذی جوة ونضارة وطراوت فی عنفوان الشباب ح المراد تاخیر عن اول وقتها لانهم لم یکونو یوخرونها عن جمیع وقتها فی الحدیث الحث علی الصلوات فی اول الوقت وفیه ان الامام لو اخرها عن اول وقت وفضیلة الجماعة واقتصر علی احد الامرین فالمختار الانتظار اذا لم یفحش التاخیر وفیه الحث علی موافقة الامراء فی غیر معصیة کیلا یتفرق الکلمة ویقع الفتنة و بان الصلوٰة الاولی فرض والثانیة نفل وفیه بان لا باس باعادة سایر الصلوٰة لانه

علیه

علیه السلام اطلق ولم افرق بین الصلوات وصلوٰة ولکاخیرانه ولا یعید الصبح والعصر اذ لا نافلة بعدهما ولا یعید المغرب لیل یصیر شفعا وهو ضعیف وفی الحدیث اخبار بالغیب وقد وقع فی زمن النبی امیة فکان معجزة ترجمه رسول فرمود علیه السلام ای ابو ذر حال تو چه باشد وقتی که بینی کسی را که بعد بر تو حاکم شده باشد و نماز را خوار دارد و سبک پندارد و پیر اندوازد اول وقت تاخیر کرده در وقت آخر بکذارد و تو بر مخالفت وی کنی و در اول وقت آخر وقت بکذارد و تو بر مخالفت وی قادر نباشی اکر نماز را در آخر وقت با وی بکذاری فضیلت وقت اول که خشنودی حق تعالی است از تو فوت شود و اکر مخالفت وی کنی و در اول وقت ادا کنی ترا بر نجاند و بدین سبب ایذا و آزار بتو رساند و فضیلت جماعت از تو فوت کرده و تشبیه داده ماننده کرده نکاه دارنده کان نماز را و ادا کننده در وقت اختیار آن را بمردی زنده و روی او بنور آن و تازه روی جوانی درفشنده و در شرح صحیح مسلم که نوح علامه از دیست می آرد که مراد از مقالت رسول خدا علیه السلام که درین حدیث فرمود یمیتون الصلوٰة ویؤخرونها آنست که سرداران جبار و متهاونان صلوٰة خوار پیدا آیند و نماز را از اول وقت تاخیر کنند و اصحاب رسول الله علیه السلام برین بودند که از جمیع نماز ها تاخیر نمیکنند و در حدیث برانکیختن است مومنان را بر نماز کذاردن در اول وقت و درین حدیث تنبیه است که اکر امام در ادا کردن نماز تاخیر کنند بجماعت امام ادا کنند و اکر مقتدی تنها کذارد چنین

عمل کند دو فضیلت یابد یکی فضیلت اول وقت دوم فضیلت جماعت و اکر بر یکی عمل اختصار کند مختار آنست که انتظار ورزد تا آنکه تاخیر فاحش نکردد و از حد در نکذرد و درین حدیث فایده دیکر آنست که بر مومنان اطاعت کند امیران و سروران حق کذاران واجب است و مخالفت ایشان معصیت است تا ما دامی که امرا در طاعت خدای تعالی باشند و مردمان را بمعصیت حق سبحانه وتعالی امر نکنند و درین حدیث فایده آنست که باکی نیست اعاده کردن و کرد اینده تمام نماز ها زیرا که رسول خدا علیه السلام مطلق فرمود و فرق نکرد در میان نمازی دیکر درین تردد علما حنیفه را وجهی و روی سخن است با آنکه نماز کذارنده نماز صبح و نماز عصر و نفل و تطوع نیست و نماز مغرب را نیز باز نکرد الذنا نماز مغرب شفیع یعنی جفت نکردد و هو ضعیف و حال آنکه این وجه و سخن یعنی بعض نماز را اعاده کردن و بعضی را باز نکرد اینها این سست و ضعیف است و درین حدیث اخبار غیبیاست یعنی رسول علیه السلام در صدر حیات خویش فرموده بود که امرا پیدا و خلفا جور نهاد پیدا شوند و متهاون صلوٰة و مستخف عبادات باشند و نماز را خوار دارند و سبک دارند از اول وقت کذاشته تا بوقت مکروه ادا کنند و از نور نبوة معلوم فرموده بوده که مردم ماحی سنت و محی بدعة از بنی امیه پیدا خواهند شد ویمیتون الصلوٰة ویؤخرون وایو اخرونها عن وقتها الاول ویجعلونها شر الموت صفت ایشان خواهد بود از بن سبب بود که تا رسول الله یاران را از نماز ادا کردن بجماعة ایشان تحذیر فرمود ای درویش دل ریش خدا اندیش

دوست

دوست خدا دشمن خویش چون رسول علیه السلام اصحاب کرام و احباب عظام را از متهاونان عظام را از متهاونان نماز پیر انند کان و کرد انند کان شرف الموت خبر دار کردانیده حکم فرموده که شما نماز خویش را بوقت اول ادا کنید و نماز خود را مجون نماز های مرده ایشان مسازید حاصل آنست که ما و تو در ادای صلوات شریفات متهاون و متکاسل و مستخف نباشیم تا از جملۀ آن مردم که ماحی سنت و محی بدعت نکردیم انتهی عبادت حاشیه امیر سید شریف رضی الله عنه فی شرح مولانا شمس الدین محمد القهستانی ره علی مختصر الوقایة فی کتاب الصلوات فی بیان الوقت الظهر ویستحب تاخیر الظهر الصیف ای اداءها فی آخر الوقت کما فی النظم والتحفة وذکر فی تحفة الملوک مستحب است تاخیر الظهر شدید ان الاختیار تاخیرها الا ان یسکن الحر والمراد وبالصیف زمان اشتداد الحر علی الدوام کما فی قاضی خان ویؤیده فی حدیث ابردوا بالظهر فان اشده الحر من فیح جهنم وفی الکلام اشعار باستحباب تعجیل الربیع والخریف کما مر اشارت الیه فی التیمم المقتفی ان الصلوٰة فی اول الوقت افضل فی عندنا الا اذا تضمن التاخیر فضیلة ترجمه مستحب است تاخیر کردن در اداء نماز پیشین در هوای تابستان یعنی ادا کردن در آخر وقت چنانکه در کتاب نظم و تحفه آورده است و در تحفه مستر شدین می آرد که مختار آنست که تاخیر کنند نماز ظهر را تا آنکه حرارت و کرمی آرام کیرد چنانکه در قاضی خان آورده است و فتوی میکردانند و نیز و متنبه سازند از آنچه در حدیث است که نماز ظهر در سردی ادا کنید پس بدرستی که کرما

سخت از دمیدن و بر کشیدن شعلهٔ دوزخ است درین کلام که مذکور شد اکاه باید نشست و
دانست نماز بانگ مستحب است بزودی ادا کردن و شتاب کذاردن نماز پیشین در زمستان و تابستان جا
نکه در باب تیمم اشارت گذشت و تحقیق است که ظاهر کرد و آشکارا ساخت در کتاب مستصفی در باب
تیمم بدرستی که ادا کردن نماز در اول وقت افضل است نزد علما و فقها حنفی المذهب رضی الله
عنهم مگر آنکه در کرد و بپذیرد و تاخیر کردن و پس ماندن فضیلت جماعت را یعنی بعنی انتظار کنند
برای کثرت جماعت در عمدة الاسلام در بیان صلوات می آرد سبب نماز وقت است و بدر آمدن
وقت نفس واجب است و آخر جزوی از اجزای وقت اداست و بزه کاری با آخر جزو متعلق ا
ست و اگر تا آخر وقت تاخیر کند آثم باشد در جنة الاسلام در فصل اوقات صلوات آورده
است باید که هر نماز را بوقت ادا کنند تا در اداء آن شبهه نباشد در وقت متفق علیه ادا کنند
تا باتفاق علما جایز افتد فی الصلاة در فصل اوقات مستحب آورده است فاما متاخران از
فقها در هر پنج وقت مستحب گفته اند فی شرح الوقایه والظهر من زوالها الی بلوغ ظل کل شی
مثلیه سوی فی الزوال ش لا بد ههنا من معرفة وقت الزوال وفی الزوال وطریقه ان یسوی الارض
بحیث لا یکون بعض جوانبها مرتفعا وبعضها منخفضا اما بصب الماء او بغیره بعض جوا
نب المعین ویرسم علیها دایره ویسمی بالدایرة الهندیة وینصب فی مرکزها مقیاس
قایم بان یکون بعد راسه عن ثلث نقطة محیط الدایرة ثم یخرج منها وذلک بعد

النصف

النصف النهار فنضع علامة علی مخرج الظل فینصف التی مرکز الدایرة مخرجا الی الطرف
الآخر من المحیط فهذا الخط هو نصف النهار والظل الذی فی هذا الوقت هو فی الزوال فاذا مخففه
زال الظل من هذا الخط فهو نصف النهار والظل الذی فی هذا الوقت هو فی الزوال
الظل من هذا الخط فهو وقت الزوال مقدار ربع المقیاس سوی فی الزوال مقدار ربع
مثلا اذا کان فی الزوال مقدار ربع المقیاس فآخر وقت الظهر الی ان یصیر الظل مثلی المقیاس
بعد هذا فی روایة عن ابی حنیفة رضی فی روایت اخری عنه وهو قول ابی یوسف ومحمد والشافعی
رضی الله عنه اذا صار ظل کل شی مثله سوی فی الزوال م والعصر منه الی مغیبها ش فوقت العصر
من آخر وقت الظهر علی القولین الی ان تغیب الشمس فی شرح ابی المکارم والمعرفة الفی بطرق
ایسرها ان تغرز خشبة فی مکان مستوی غایة الاستواء فلها ظل قطعا فما دام الظل ینقص
فهو قبل الزوال وان اخذ فی التزاید فهو بعد الزوال وان لم یزد ولم ینقص فهو وقت
الزوال والظل الحاصل حینئذ هو الفی والظل الاصلی کذا فی الکافی وفی الطرق القریب
الی التحقیق ان لا خط القطب الشمالی باللیل وتوضع علی الارض فرض من مسقط خط مستقیم
الی ضلع اللوح لماسه الخط علی وجه ان یکون زاویتاه مستقیما ثم ینصب عود علی اللوح
باذاء ذلک الخط فاذا استوا ظل العود علی ذلک الخط بحیث لو کان الظل ممتد الانتهی
الی المسقط المفروض وکان الحاصل حینئذ هو الفی ومنها ان ترسم دایرة علی الارض مستویة

غایة الاستواء وینصب علی مرکزها مقیاس طوله قدر ربع قطرها مثلا وینصب راسه الی طرف المحیط
علی السویة فراس ظل المقیاس کان خارجة الدایرة اول النهار ثم ینقص فیصل الی المحیط الدا
یرة فیرسم علی مدخله علامة ثم اذا جاوز فیما بعد التزاید فیصل الی المحیط عند الخروج فیرسم علی مخرجه علی
مة ثم یعتبر خط مستقیم من احد العلامتین الی الاخری فیجعل قوس بینهما فینصف القوس ویرسم من
منتصف خط مستقیم من مرکزها هکذا او سمیت دایرة هندیة فاذا استوی ظل المقیاس علی هذا الخط
فهو فی الزوال بتمامه اذا مال الظل من ذلک الخط دخل اول وقت الظهر واذا صار الظل مثل
المقیاس سوی الفی خرج الوقت الظهر ودخل وقت العصر فی الظاهر الروایة عن ابی حنیفة رضی
الله عنه وعن روایة اذا صار الظل مثله سوی الفی خرج وقت الظهر ودخل وقت العصر وهو قو
لهما وقول الشافعی وعنه ایضا روایة الحسن واسد بن عمر انه اذا صار مثله سواه خرج ولم ید
خل ما لم یصر مثلیه او ل مثله سوی الفی علی اختلاف الروایات الی وقت الغروب وقال حسن ابن زیاد
آخر وقت العصر حین یصفر الشمس فی الملتقط در کفایت شعبی آورده است که خدای تعالی از
هر مسجد باز دارنده کان و پرده داران از فرشتگان کرداینده است و تعین فرموده است پیشتر
از در بانان و پرده داران خواتین و سلاطین این فرشتگان را از جهت آن تعین کرده اند تا نا اهلان را
و ناه بقاران از در آمدن در مسجد و رسیدن از جماعت باز دارند و استغفار میکنند و آمرزش میخوا
هند برای آنکسی که اهل است و سزاوار است برای نماز یعنی کسی که بیوسته نماز میگذارد و بجماعت

حاضر

حاضر میشود برای او دعا میکنند و از خدای تعالی رحمت و مغفرت می خواهند پس چون وقت
نماز میشود فرشتگان گرداگرد مسجد صفها میکنند و راستا کرده می ایستند و پس صفهای فرشتگان
و عقب رستهای ملایک شیاطین صفها خود را راست کرده می ایستند والحشر صفها فرشتگان
و عقب رستهای ملائکه الا پس چون می آید کسی که شایسته و لایق و سزاوار نماز است فرشتگان
یکدیگر را میگویند که راه دهید و راه گذارید و یکسو شوید چنانکه دربانان و حاجبان خواتین در
وقت سواری و بر آمدن و در آن نا اهلان را از داخل شدن مسجد باز نمیدارند و در جای خدای تعالی
نمانداند و چون شیاطین می بینند که فرشتگان نا اهلان را دور کردند و دخل نداد ند پس شیا
طین این نا اهلان را بسوی خود می خوانند و میگویند اول فلان کار بکن و از فلان شغل فا
رغ کرد بعد ازان در مسجد درای پس آن ناشایسته نماز بواسطه دسوسه و فریب شیاطین
مشغول میکردد بآن عملی که شیاطین او را تلقین میکردند پس چون موذن از بانگ نماز
گفتن فارغ میشود فرشتگان جای خود را میگذارند و برای ادا کردن نماز زود در مسجد می در آیند
زیرا که فرشتگان دران وقت در نماز بنماز مشغول شدند و هیچ فرشته الحاح حاضر نبود که ا
یشان منع کند و باز دارد فی روضة العلماء قال سمعت محمد بن نعیم یقول لما نزلت الصلوة
صاح ابلیس حتی اجتمع علیه جنوده وقالوا یا سیدنا مالک تحزن قال نزلت الیوم علی محمد
الصلوٰة لو صلوها من الصلوٰة الی الصلوٰة کانت کفارة لما بینهما قالوا فما حیلتنا شغلو

در آمدن مردمان را میگویند و نا شایسته و نالایق نماز را بر در

امر عن مواقيتها فاذا اخروها لا تنزل عليهم الرحمة الرحمة قال فان لم نستطع ذالك قال يقيم اربعة
منكم على احد منهم فی صلواته من فوقه و تحته و يمينه و يساره فقولو جعل عجل عجل ذكر ذكر فان يطع
واتم صلوته كتب له من هذه الصلواة اجر مائة شهيد و يصعد الشياطين فيلقون في البحر نظر
فلا يقدرون على احد من بني آدم الى يوم القيمة وان هو اطاع احدا منهم من لم يكن من صلواة
الا العناء و ردت صلوته على وجهه كالخرقة الخلقة ترجمه در روضة العلماء در بيان نماز می
آرد راوی گفت شنيدم از محمد که پسر نعيم بود رضه که وی ميگفت هر گاه که آية نماز فرود
آمد شيطان بلند بر کشيدی و فرياد بر آوردی تا آنکه شياطين و لشکرهای شيطان نزد وی جمع آ
مدند و گفتند ای مهتر و کلان تر ما چه رسيد چه حادثه واقع شد که فرياد برآوردی و
اندوهناک گشتی شيطان ده جواب داد که امروز بر محمد عليه السلام حکم خداوندی در سيد که
امت خود را بگوی که پنج وقت نماز بگزارند و اگر مومنان امت رسول الله عليه السلام از نماز گ
تا نماز ادا خواهند کرد کفارت که در يکنماز تا نماز ديگر اند آمرزيده خواهند شد چون آمرزيده
خواهند شد چون آمرزيده گشتند از دست ما بيرون روند لشکر شيطان گفتند اکنون ما
چه حيله کنيم و چگونه ايشان را از راه راست براندازيم شيطان گفت از اول وقت نماز ا
يشان را باز داريد و فکرهای دنيا در دلهای ايشان در آريد تا در ادای نماز سستی کنند و با
استغراق و تهاون نماز گزارند و اول وقت را گذاشته تا بوقت مکروه رسانند و بوسواسی
خاطر

خواتر و حکايات بيهوده عمر ضايع سازند و در نظرهای ايشان کارهای دنيای دنی و زينتها
خانه بيارائيد تا آنکه از ادا کردن نماز در وقت مستحب عاجز آيند و در کار و بار نماز کاهلی کنند
بدرستی که در وقت ادا کردن نماز رحمت خدای تعالی بر ايشان فرود می آيد چون از وقت تاخير کنند آن
رحمت بر ايشان ريزان نگردد **فصل سيم در بيان وقت عصر** و درين اصل سه نوع
الاول فی الروايت التی عليه الفتوی و غيرها فی اداء الصلواة العصر على قول ابی يوسف
و محمد و رواية عن ابی حنيفة و قول امام شافعی و مالک و احمد بن حنبل رضی الله عنهم فی فتاوی الحمادية
ناقلا عن فتاوی الخفر قال ابو حنيفة رحه اول وقت العصر حين صار ظل كل شيء مثليه و قالا مثله
من ظهيرية والفتوی على قولهما من التاسيس عندنا كما قال من الاسرار قولهما معتمدی به
في خلاصة ترجمه در فتاوی حماديه می آورد که در فتاوی حضر نقل ميکند که امام اعظم
رحه فرموده است که اول وقت نماز ديگر از ان زمان ميشود که سايه هر چيز
دو چند آن ميگردد و امام ابو يوسف و امام محمد می فرمايند که وقت نماز
ديگر از ان زمان ميشود که سايه هر چيزی يکچند او ميگردد و در فتاوی ظهيری
آورده که فتوی بر قول امام ابی يوسف و امام محمد است و در فتاوی تاسيس
النظاير می آورد که نزد ما اعتماد بر قول امام ابی يوسف و محمد است
در فتاوی اسرار الفقهاء می آرد که قول امام ابی يوسف و امام محمد اقتدا کرده است

انتهی عبارت فتاوی حماديه در حجة الاسلام می آورد که اول وقت
ظهر از گشتن آفتاب است و آخر وقت ظهر تا دو چندان شدن سايه هر چيزی است خارج
سايه اصلی نزديک امام اعظم رضی الله عنه و نزديک صحابه و امام شافعی و امام احمد حنبل
رضی الله عنه تا يکچند شدن سايه هر چيزی و قول صحيح قول صحابه است و فتوی بر قول ايشان
است فی حاشية مولانا علاء الدين على مختصر الوقاية و فی رواية اخری منه و هو قول
ابی يوسف و محمد الشافعی رضی الله عنهم اذا صار ظل كل شيء مثله سوی فی الزوال و عليه
الفتوی ترجمه در حاشيه مولانا علاء الدين که بر مختصر وقايه است می آرد چون سايه
هر چيزی مثله يعنی يکچند گردد سوی فی الزوال بقول امام ابی يوسف و امام محمد و امام
يک رواية امام اعظم وقت نماز ديگر در آيد فتوی بر قول ايشانست فی خزانة الروايات
فی الكافی وقت الظهر من الزوال الی البلوغ الظل مثليه سوی الفیء و قالا هو رواية عن ابی
حنيفة رحمه آخره اذا صار الظل مثله فی حاشية المنظومة و ذكر فی التاسيس عنده نا كما قالا
و ذكر فی الاسرار قولهما معتدی به و فی فتاوی الحمادية ناقلا من ظهيرية والفتوی على قولهما
ترجمه در خزانة الفقه آورده است که در کافی که شرح هدايه است ميگويد وقت نماز
پيشين از گشتن سايه و زوالست تا رسيدن سايه دو چندان نزديک امام اعظم رحه جز
سايه اصلی و نزديک صحابه و يک رواية از امام اعظم تا رسيدن سايه يکچند است جز سايه
اصلی

اصلی و در حاشيه منظومه می آرد که در فتاوی تاسيس النظاير آورده است که نزديک دوازده
يک ما معتمد آنست چنانکه صحابه فرموده است و در فتاوی حماديه از فتاوی الاسرار
الفقهاء می آرد که قول صحابه که اقتدا کرده شده است و در فتاوی حماديه از فتاوی ظهيريه
روايت ميکند که قول فتوی بر قول صحابه است فی متن الهداية اول وقت الظهر هو زوال
الشمس عن الاستواء لقوله تعالى اقم الصلواة لدلوك الشمس ای زوالها و هو مجمع عليه
اما آخره فقال ابو يوسف و محمد رحه من اصحابنا الحنفية بلوغ الظل مثله و هو رواية
حسن عن ابی حنيفة و هو قول الشافعی رضی الله عنه و فی حاشية الهداية و عليه الفتوی
ترجمه در متن هدايه آورده است که اول وقت نماز پيشين زوال شدن است از خط
نصف النهار چنانکه خدای تعالی فرموده است نماز بگزار ای محمد يا بوقت گشتن آفتاب
يعنی چون آفتاب از سر بگردد و سايه هر چيزی شرق پيدا شود و آخر وقت ظهر
چنانکه امام يوسف و امام محمد فرموده است بيک رواية از امام اعظم نيز ثابت شده
است و قول امام شافعی هم موافق ايشانست فی متن العناية اول وقت الظهر اذا
زالت الشمس و آخر وقتها اذا صار ظل كل شيء مثليه سوی فی الزوال و لا اول المختار
فی زماننا لغلبة الجماعة و خوف الفوات و كسل الناس و فی زماننا المتقدمين كان كما
قولهما مختار الكثرة الصدق و العدالة و سرعة الاعمال فی امر العبادة و افعال الزيادة

ترجمه در فتاوی عتابیه آورده است که اول وقت ظهر چون آفتاب زوال بزیرد و آخر وقت
ظهر چون سایه دو چندان شود نزدیک امام اعظم و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد اول
وقت چون آفتاب از خط نصف النهار بگردد و آخر وقت ظهر جایز چون سایه هر چیزی یکچند
گردد جز فی الزوال و قول امام اعظم مختار است در زمانه ما بسبب آنکه مردمان در کار
دین کاهلی گرفته اند بواسطه غفلت زود بجماعت نمیرسند فجهة ترس آنکه مطلقا نماز را
درنگذارند و فوت نکنند و در زمان متقدمین و درگذشتگان روزگار پیشین رضی الله عنهم
اجمعین قول امام یوسف و محمد مختار بوده است از جهت بسیاری صدق و راستی و
عدالت و زهادت و سرعت عبادت یعنی در گفتن راست گفتار بودند و در عمل کردن
بدرستی کردار میکوشیدند و اول وقت نماز بجماعت میرسیدند و در کارهای عبادت شتاب
میکردند و در کار بار دنیا ناخواهان بودند بلکه از دنیا و اهل دنیا میگریختند فی الملتقط
العباس اول وقت الظهر اذا زالت الشمس و آخر وقتها اذا صار الزل کل شی مثلیه سوی
فی الزوال عند ابی حنیفه رح و عندهما اذا صار مثله و الاول هو المختار فی زماننا لقلة الجماعة
و خوف الفوات و کسل الناس و غفلتهم و فی الزمان المتقدمین کان قولهما مختار الکثرة
الصدق و العدالة و سرعة الاعمال فی الامر العبادة و افعال الزهادة فی شرح
در شرح اسبیجابی می آرد که در جامع فتاوی آورده است و فتوی داده اند عالمان ماو
عالمان

ان امام اعظم مختار است در زمانه ما

و عالمان عراق و تمام فقها مملکت ماوراء النهر ای در ویش مملکت بخارا و سمرقند را
ماوراء النهر گویند و این تمام بزرگان سمرقندی و بخاری و عراقی در هفت مسئله مذهب
امام شافعی و امام مالک فتوی داده اند اول در تکبیر با دو عید دوم در گشتن سایه
زوال شدن یعنی شناختن سایه وقت ظهر و عصر سیم در بیان شفق چارم بسم الله الرحمن الرحیم
گفتن بر سر هر سورة در نماز پنجم بالغ شدن فرزند در پانزده سالگی ششم در حکم تفریق زن
غایب بچهار سال هفتم در حکم نظر کردن و بسودن مولی فی المشکاة فی باب التعجیل ا
لصلوة انس خادم رسول الله علیه السلام میگوید که رسول الله نماز عصر ادا میکرد و حال
آنکه آفتاب بلند بودی و زنده بودی پس از ادای نماز دیگر یکی از ما سوی و زراعات میرفت پس
باز می آمد بایشان در آن حال که آفتاب بلند بودی و بعضی بسایق و خرماستان از مدینه
منوره چار کروه یا مانند آن بود است ای درویش خدا اندیش بنگر و از سر انصاف منصف
شو که علما حنفیه و علمای نعمانیه در کتب معتبره که نامهای روایات مفتی بها دران مکتوب است
اینست فتاوی حجة و فتاوی ظهیری و فتاوی حمادیه و اسرار الفقها و تاسیس النظایر
و حجة الاسلام و حاشیه مولانا علی و الذین علی مختصر الوقایه و حاشیه منظومه و خزانة
الروایات و سنن الهدی و غیر ذالک مما لا یحصی النوع الثانی فی رجوع الامام ابی حنیفه
رضی الله عنه مما قال الی قولهما جیدا ای فی مسائل منها مسئله فی خزانة الروایات فی الکافی وقت الظهر

من الزوال الی بلوغ الظل مثلیه سوی الفی عنده و عندهما و روایة عن ابی حنیفه رح آخره اذا
صار الظل مثله فی حاشیة المنظومة و ذکر فی التاسیس عنده ما کما قالا و الاسرار و قولهما
مقتدی به فی الاسرار و الحاویة من الظهیریة و الفتوی علی قولهما فی ملتقی البحار ان ابا حنیفه رضی الله
عنه قد رجع فی خروج وقت الظهر و دخول الی وقت العصر الی قولهما ترجمه در خزانة الفقه
از روایات از کافی نقل میکنند وقت نماز پیشین از زوال است تا رسیدن سایه دو چندان
جز سایه اصلی نزدیک امام اعظم و نزدیک امام یوسف و امام محمد بروایة از امام آخر وقت
ظهر چون سایه یکچند شود جز سایه اصلی و در حاشیه منظومه از فتاوی تاسیس انقل
بر روایة میکنند که نزدیک ما معتمد قول صاحبین اقتدا کرده شده است و در فتاوی ظهیری
نقل میکنند که فتوی بر قول ابو یوسف و امام محمد است و در ملتقی البحار که شرح منظومه است
می آرد بدرستی که امام اعظم رح رجوع فرمود و باز و باز گشت از مسئله که قول او بود مثل
که قول صاحبین است یعنی امام اعظم رح جواز دو چند شدن سایه رجوع کرد فی فتاوی در فتاوی
وی شافی آورده است اول وقت عصر نماز ظهر برون آید با اختلاف هر دو قول یعنی چون سایه
هر چیزی قد یکچندان گردد جز سایه اصلی هر چیزی دو چندان گردد جز سایه اصلی برون آید
جز سایه اصلی وقت ظهر در آید وقت نماز دیگر نزدیک امام اعظم رضی الله عنه و روایة کرده اند
که امام اعظم از قول خود که دو چندست رجوع کرده و باز گشت بقول امام یوسف و امام محمد
رحمهم الله که یکچندست

رحمه الله که یکچندست در زیادات هندوانی در باب چیزی که خوردن آن حلالست و چیزی که
خوردن آن حلالست و ذبح خوردن او حلال نیست خوردن گوشت اسب که درست گشت و صحیح
شد رجوع و بازگشت امام اعظم رضی الله عنه از قول خود که اول وقت فرموده بود حلال نیست
خوردن گوشت اسب بعد از آن رجوع کرد و اول فرموده بود که شفق سفید است بعد از آن
فرمود که سرخیست و اول فرموده بود که [illegible] چون هر چیزی دو چندان شود وقت نماز
پیشین بگذرد و نماز دیگر در آید بعد از آن رجوع کند بقول صحابه که یکچندست و گفت چون
سایه هر چیزی یکچند گردد وقت نماز ظهر بگذرد و وقت نماز دیگر در آید اول فرموده بود که قرائت
خواندن در نماز بزبان پارسی رواست بعد از آن رجوع کرد در انیس الواعظین در جلد
ثانی در مجلس پنجاه و سه در بیان اذان می آرد که امام ابو حنیفه رضی الله عنه در مسئله مثل
رجوع کرده است یعنی از دو چند بسوی یکچند باز گشت است فی شرح اسبیجابی می آرد که در
جامع فتاوی آورده است و فتوی داده است علما ما و علما عراق و علما ماوراء النهر
علی قول الشافعی و مالک فی سبعة مسایل فی تکبیر العیدین و فی فی الزوال فی ظهر و ادراک العصر
و فی الشفق و فی التسمیة علی راس کل سورة فی الصلواة فی بلوغ خمسة عشر سنة و
فی حکم امراة الغایب باربع سنین و فی حکم النظر و المس للمولا ترجمه در شرح اسبیجابی
می آرد که در جامع فتاوی آورده است که فتوی داده اند علمای ما و علماء عراق

وعلماء ماوراء النهر نه آنكه ولايت سمرقند و بخارا را ماوراء النهر ميگويند واين بزرگان سمرقند
بخارايي و عراقي در هفت مسئله بمذهب امام شافعي و امام مالك فتوى داده اند اول
در تكبيرهاى دو عيد دوم در گشتن سايه زوال شدن يعنى شناختن سايه وقت ظهر و عصر
سيم در بيان شفق چهارم بسم الله الرحمن الرحيم گفتن بر سر هر سورتي در نماز پنجم بالغ شدن فرزند
در بارده سالگى ششم در حكم تفرقه زن غايب بچهارسالگى هفتم در حكم نظر كردن و مسود آن
في فتاوى الغرايب وقالا اذا صار ظل كل شيء مثله سوى الفيء الزوال وهو رواية عن ابي حنيفة
ورانت في بعض المواضع انه هو المختار في معدن شرح الكنز قوله الى بلوغ الظل مثليه عنده
اي ابي حنيفة ره وعنده اي ابو يوسف ومحمد ره والشافعي الى بلوغ الظل مثله وقال مالك رحمة الله
اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر اذا مضى بمقدار ما صلى اربع ركعات دخل وقت العصر
ترجمه در معدن شرح كنز مى آرد وقت نماز ظهر نزديك امام اعظم دو چندانست و نزديك
صاحبان تا يك چندست و امام مالك ميگويد كه چون سايه آفتاب زوال پذيرد اول وقت نماز
ظهر در آيد و چون آفتاب آن مقدار بگذرد كه نماز گزار چهار ركعت نماز بگذارد وقت نماز ديگر در آيد
در محيط خانى مى آرد كه يك روايت آنست كه ميان نماز پيشين و ميان ديگر وقت خاليست
كه از ان دم ميان دو نماز گويند اما فتوى آنست كه ميان نماز پيشين و نماز ديگر وقت خالى نيست
در تفسير حسيني مى آرد مراد از قولا قرآنست واحسن او محكم باشد دون رخصت

في البلاد

في باب القوت في الفصل التاسع في التوكل ان الشريعة جاءت بالرخصة والعزيمة فالعزيمة
من الدين الاقوياء الحاملين والرخصة من الدنيا للضعفاء المحمولين النوع الثالث وفيما
اذا رجع الامام عن قوله ما قول ائمة الدين رضى الله عنهم اجمعين اندر آنكه حضرت امام ابو حنيفة
رضى الله عنه از قول خود بجواز القراءة في الصلوة بالفارسية وحرمة لحم الخيل ونحو ذالك مسوى
قولى كه صاحبه هم بر آنند في شرح المنهاج وان نقل عن مجتهد قولان في مجلس بان يقول في كتاب
او مجلس بتحريم شيء وفي آخره بتحليله وعلم المتاخر منهما فالمرجوع اليه هو اى المتاخر
مذهب ترجمه در شرح منهاج مى آرد اگر نقل كرده اند از مجتهد دو قول در دو محل در كتاب
يا در مجلسي و يك چيز را گفت حلالست باشد كه آن چيز حرامست و بعد از ان هم بار ديگر همان چيز را
گفت حلال است و قول پس مرجوع عنه معلوم گشت يعنى حكم پس كه قول اوست دانسته شد
پس قول آخر مذهب آن مجتهد است في شرح منهاج العقول وان نقل عن مجتهد قولان في
مجلس بان يقول في كتاب او مجلس بتحريم شيء وفي آخره بتحليله وعلم المتاخر المرجوع اليه هو اى المتاخر
يك ورق غلط شده
مذهبه ترجمه در فتاوى غرايب در كتاب دعوى در باب پنجم مى آرد روايت كرده شده است از امام اعظم
رضى الله عنه بدرستى كه پرسيده شده از وى كه يا امام اگر تو گفته باشي يك مسئله را و حال آنكه كتاب
خداى تعالى مخالف قول تو باشد فرمود قول خود را بگذارم بمخالفت كتاب خداى تعالى
بعد از امام پرسيدند كه اگر قول رسول الله عليه السلام مخالف قول تو باشد چه كنى فرمود

قول مخالف قول تو باشد قول خود را بگذارم و قول رسول عمل كنم بعد از امام پرسيدند
كه اگر قول تو مخالف قول صحابه باشد چه كنى فرمود كه اگر قول من مخالف صحابه باشد قول خود را
بگذارم بر قول صحابه عمل كنم بعد از امام پرسيدند كه اگر قول تابعين مخالفت كند قول ترا
چه كنى فرمود تابعين مردانست من نيز مردم في البزدوي في الديباجة والاصل في النوع الاول التمسك
بالكتاب والسنة ومجانبة الهوى والبدعة ولزوم طريق السنة والجماعة الذي كان
عليها الصحابة والتابعون ومضى عليه الصالحون وهو الذى ادركنا عليه مشايخنا وكان ذالك
سلفنا اعني ابا حنيفة وابا يوسف ومحمد وعامة اصحابهم رحمهم الله الى قوله ولهم الرتبة العليا
لعليا والدرجة القصوى في علم الشريعة وهم ربانيون في علم الكتاب والسنة وهم اصحاب
الحديث والمعاني اما المعاني فقد سلم لهم العلماء حتى سماهم اصحاب الراى وهم اولى بالحديث
ايضا اذا ترى انهم جوزوا نسخ الكتاب بالسنة لقوة منزلة السنة وعملوا بالمراسيل
تمسكا بالسنة والحديث ورد العمل به مع الارسال اولا مع العمل به مع الارسال اولا بالعمل
بالراى ومن رد المراسيل فقد رد كثيرا من السنة وعمل بالفرع بتعطيل الاصل وقدموا رواية
المجهول على القياس وقدموا قول الصحابي على القياس في البزدوي في المعارضة فلا يصلح في باب
تعضيم تقسيم الناسخ الحجج اربعة الكتاب والسنة والاجماع والقياس فلا يصلح ناسخ لما بين اتشاء الله
واما الاجماع فقد ذكر بعض المتاخرين انه يصح النسخ والصحيح انه النسخ به لا يكون الا في حياته في بعض

في المعارضة في باب تقسيم الناسخ النسخ والصحيح والسنة في حق الحكم وحي مطلق يوجب ما
يوجبه الكتاب فاذا بقي النظم من الكتاب ونسخ الحكم منه بالسنة كان المنسوخ مثل الناسخ
لا محالة ولو وقع الطعن بمثله لما صح ذالك في نسخ الكتاب بالكتاب والسنة بالسنة بل في
ذالك اعلاء بمنزلة الرسول عليه السلام وتعظيم سنته والنظر انه ليس بتبديل من تلقاء
نفسه لانه تعالى قال وما ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحى واما الحديث فدليل على ان الكتاب
يجوز ان ينسخ بالسنة مثل قوله تعالى كتب عليكم اذا حضر احدكم الموت ان ترك خيرا الوصية ثم
للوالدين والاقربين فرض هذه الوصية ثم نسخه بقوله عليه السلام ان الله تعالى اعطى كل ذي حق
حقه فلا وصية لوارث في المنار وتقليد الصحابي واجب يترك به القياس لاحتمال
السماع وقال الكرخي لا يجب الا فيما لا يدرك بالقياس في شرح
المنار نور الانوار التقليد عبارة عن اتباع الرجل غيره فيما سمع او راى منه
على تقدير انه محقق بلا نظر وتامل من الدليل كانه جعل قوله قلادة في عنقه
هذا هو داب اكثر العوام فانهم يقولون سمعت هذا عن فلان فلو بال عليه قال ابو سعيد
البردعي تقليد الصحابي على التابع المجتهد وغيره من المجتهدين واجب يترك به القياس لان
احتمال السماع ثابت في قوله ولانه صحب النبي عليه السلام وليس في الراى والاجتهاد
فاختص به اختصاص الصاحب بالصاحب فالظاهر انما يقول او يفعل كان ماثورا

منه عليه السلام وليس في الراي ولا اجتهاد وبهذا الاحتمال وكان الماثور عنه اولى وقال الكرخي
لا يجب تقليده الا فيما يدرك بالقياس والقول من الصحابة بالراي مشهور فهو يتكلم با
لقياس واحتمال الخطاء ثابت كما في اجتهاد وغيره قد يحتمل الخطاء فلا تجب تقليده
بخلاف ما لا يعرف بالقياس كما في اقل الحيض وغيره فانه لا يظن به القول جزافا وقد
بطل القياس فلم يبق الا السماع من صاحب الوحي ومن اهل الحديث من تلقى خلد الخلفاء
الراشدين واجتنالهم مثل ابن عباس وابن مسعود عباس وابن عباس وقال الشافعي
فيجب تقليد القياس وعلى قول الصحابي واكثر اصحابه على انه لا يقلد احد منهم في شي
من الصور لان قولهم ليس بحجة ولو كان حجة وعلى الناس اليه وروى عن عمر رضي الله عنه
انه كتب الى شريح ان اقض بكتاب الله ثم بسنة رسول الله ثم براءك ولم يقل بقولي وا
لاصح قول ابي سعيد البردعي تقليد الصحابي واجب يترك به القياس لاحتمال السماع فان
على هذا ادركنا مشايخنا رحمهم الله اجمعين في شرح المنار كشف الاسرار في تقليد الصحابي
والتابعي اعلم ان التقليد عبارة الى قوله والاصح قول ابي سعيد البردعي ان تقليد الصحابي
واجب يترك به القياس لاحتمال السماع قال وعلى هذا ادركنا مشايخنا وقد اتفق
عمل اصحابنا بالتقليد فيما لا يعقل بالقياس في الحسامي في متابعة اصحاب رسول الله
عليه السلام قال ابو سعيد البردعي تقليد الصحابي واجب يترك به القياس لاحتمال السماع
والله اعلم وبالتوفيق

والتوفيق ويفضل اصابتهم في نفس الراي بمشاهدة احوال التنزيل ومعرفة اسباب
وقال ابو الحسن الكرخي لا يجوز تقليد الصحابي الا فيما يدرك بالقياس وقال الشافعي
لا يقلد احد منهم وهذا الخلاف في كل ما ثبت منهم في غيره الخلاف بينهم من غير ان يثبت
انه بلغ غير قايله فسكت مسلما واما ان اختلفوا في شي فالحق لا يعدوا اقاويلهم
ولا يسقط البعض بالبعض للتعارض لانه تعيين وجه الراي لهم لم يجر المحاجة بينهم با
الحديث المرفوع فيحل محل القياس في التحقيق شرح الحسامي في فصل متابعة اصحاب النبي
رضي الله عنه لا خلاف في مذهب الصحابي اما ما كان او حاكما او مفتيا ليس بحجة على صحابي آخر
انما الخلاف في كونه حجة على التابعين ومن بعدهم من المجتهدين فقال ابو سعيد البردعي
وابو بكر الرازي في بعض الروايات وجماعة من اصحابنا انه حجة وتقليده واجب يترك به
مذهب القياس وهو مختار الشيخين وابو اليسر والمتقدم وهو مذهب مالك واحمد
بن حنبل في احد الروايتين والشافعي في قوله القديم وقال ابو الحسين الكرخي وجماعة من
اصحابنا لا يجوز تقليده الا فيما يدرك بالقياس واليه يميل القاضي الامام ابو زيد على ما يشير تقريره
في التقويم اصل يازدهم در فضيلت بانگ نماز گفتن و شرف موذن و
امام و امامت در ذخيرة الملوك در باب دويم در اداي غازي اي ازدواي عزيز نشان طالب
سعادت اخروي آنست كه از تنبهات نماز غافل نباشد و در مراعات شرايط و اركان و احكام

واحوال روآن نداء رد چون آواز اذان موذن بشنوي از منادي عرض عرصه عرصات
در روز محشر بجمع قيامت ياد كنند يقين داند كه هر كه در دنيا باجابت اين نداء رغبت ايشان
شتابي نمايد در آن روز بلطف و شفقت خوانده شود و از دوزخ و مخافت آن روز ايمن
خاطر بوده در زاد المعاد شرح فوايد آورده است كه شيخ عبد الله خوارزمي در شهر حلب ميرفت بدر
مسجد شوريده نشسته بود گفت شيخا موحد بايد كه بشنيدن بانگ نماز چون خوانده سوخته باشد
و بمسجد رفتن چون مال گم كرده و وقت تكبر چون غرق آب كشته و وقت قيام چون بار بردار
كشيده و وقت قرات چون مست از او ازر داشته و وقت ركوع و سجود در طلب افتاده و وقت
تشهد چو ديوانه فارغ از تدبير نشسته و وقت سلام ما سوى الله را وداع كرده اين نماز مومنان از سر
وا زرد و قبول از زند و بتقصير عجز خود را باز كرد انده است و بر رضاي بن ضايع كردن زنده
كاني در غفلت و پريشان و به نقض آوردن اركان كمال مسلماني است و اين نه بندگي است
بلكه استخفاف و شرمنده كي است در كيمياء سعادت در بيان پيدا كردن حقيقت روح
اعمال نماز مي آرد بدانكه اول چيزي كه بتو رسد بانگ نماز است در وقت كه بشنوي بايد كه
معطل كردي بدل و در هر كاري كه باشي دست بداري كه سلف ماضي چنين بودند كه چون
بانگ نماز شنيدندي آنگاه آهنگر بودي اگر پتك در هوا داشتي فرو نگذاشتي و اگر كفش دوز در دست
فرو بر ده بودي بر نياوردي واز جاي برخاستي بدانكه بدين منادي از منادي روز قيامت
ياد كردندي

ياد كردندي و بدانستندي كه هر كه درين وقت بشتابد براي منادي از منادي روز قيامت جز بشارت
نبوي نرسد اگر چنانست كه دل خويش بشادي در رغبت افكنده بيني بدين منادي بنز هم چنان باشي
في فتاوى مطالب المومنين في الفصل فيمن سمع الاذان مي آرد كه چون بانگ نماز در آيد اگر راه
رو باشد بايستد واگر نشسته باشد برخيزد وكذا في الصلوات المسعوديه در ترجمه الاسلام
در فصل اذان مي آرد در حال شنيدن بانگ نماز بهيچ كاري مشغول نشود بلكه اگر در كاري
باشد از ان كار باز بماند واگر راه رو باشد بايستد اگر نشسته باشد برخيزد واگر خسپيده باشد
بنشيند في فتاوى مطالب المومنين قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من لم يجب الاذان فلا
صلوة له در ترغيب الصلواة در فصل سيزدهم آورده است كه عزيزي در نزع بود در آن
حال آواز موذن شنيد كه حي على الصلواة زود بدويد و در صحن خانه افتاد واز انفعال رنجور گشت
رسيدند كه خود را چرا رنج انداختي گفت موذن ميگويد كه ترا خداي تعالى ميطلبد بيا از
عذاب او خلاص يابي چگونه شتاب نكنم تا از عذاب او نجات يابم در خلاصة الفتاوي آورده
است كه اجابت موذن بقدمست نه بزبان تا اگر كسي بزبان اجابت كند و بمسجد نرود اجابت
نكرده باشد و عبد الحميد گفت از بصره بمصر ميرفتم در شهري از شهرهاي بربر ديدم پرسيدم كه
اين كيست گفتند بلال موذن رسول الله صلى الله عليه وسلم سلام كردم و جواب سلام يافتم گفتم مرا حديثي در فصل
اذان از رسول الله صلى الله عليه وسلم شنيده بگو گفت بنويس بسم الله الرحمن الرحيم شنيدم از رسول خداي تعالى

هر که چهل سال اذان کوید مزد آن از خدای تعالی بخواهد خدای تعالی ثواب چهل پیغمبر و چهل
صدیق بوی دهد و هر که بیست سال کوید مزد آن از خدای تعالی خواهد او را خدای تعالی نزد موسی
پیغمبر در بهشت ساکن کرداند و هر که هفت سال بکوید مزد آن از خدا خواهد چون از کور برآید ویرا نوری
باشد چون آفتاب و هر که ده سال کوید مزد آن از خدای تعالی خواهد خدای تعالی او را بام زد
و هر که یکسال کوید روز قیامت با خلیل الرحمن باشد و هر که یک روز کوید مزد آن از خدای تعالی
بخواهد او را از کناه کردن باز دارد پس سر برآورد و کفت رسول علیه السلام ای جوان اکر بتوانی
که امام یا موذن باشی بکن باز کفت رسول علیه السلام فرموده است که زمانه بیاید که منصب
اذان کفتن بضعیف ترین قوم کذارند اکر مردم فضل بانکنماز کفتن بدانند بتیغ جنک کنند
اکر فرشتکان بر آدمیان پیدا شدندی نکذاشتی که هیچ آدمی بانکنماز کردی در جنة الاسلام
در فصل اذان می آرد و تثویب یعنی اعلام بعد اعلام چنانکه الصلوة الصلوة یا قامت
قامت بقول متاخران رواست بقول متقدمان مکروهست مکر در نماز بامداد نزدیک امام
یوسف رح تثویب مخصوص است بکسانیکه بکار مسلمانان مشغول باشد چنانکه امیر و
قاضی و مانند اینها ایضا در فصل مستحبات می آرد و مستحب است که چون موذن در اقامت حی
علی الصلوة رسد امام و قوم برای نماز برخیزند و چون دویم بار بکوید امام و قوم نماز شروع
آورده است و در ... آنانکه در امامت ایشان کراهت است هشت نفر اند ...

بنده و بنده

بنده و بنده زاده و فاسق و سیغه صم شطرنج باز و مرغ باز و مطرب شرابخوار اعرابی و صبی نحو ...
ابرص است دیکر حرامزاده حاقن ... هم بیمار متغوط است و امرد و اعمی و مبتدع مطبوع
بدنکاه داشته این جمله یاد دار در جنة الاسلام آورده است در فصل جماعت می آرد بدانکه امامت
چهار کس بی کراهیت رواست امامت مسافر مر مقیم را و امامت مقیم مر مسافر را و امامت متوضی
مر غاسل را و امامت قاعد مر قایم را و در امامت کوژپشت مر قایم روا نیست و امامت یازده ساله ...
امامت زن و کودک مر مردان را و امامت برهنه مر جامه دار را و امامت صاحب عذر مر غیر عذر را
ناخواننده مر خواننده را و امامت با شارت کزارنده مر صحیح کزارنده را و امامت قضا کزارنده
مر ادا کزارنده را و امامت کنک مر کویا را و امامت کسی که قادر نباشد بر ادای حروف و امامت
نفل کزارنده مر فریضه کزارنده را و امامت بر هیچ ... ایستاده کزارنده را و امامت هشت و چهار
کس مکروهست بنده و بنده زاده و روستائی و فاسق و نزدیک امام مالک امامت فاسق روا نیست
و کوژپشت و رباخوار و دست شکسته که برداشته نتواند و بسیار سر فرو کنند و کسی که دو قو کنند
در غیر محل و حرامزاده و خایه و آلت بریده و مخنث و خایه کشیده و کوز و پشتی و کسی که بول نتواند
نکاه داشت شطرنج باز و نرد باز و قمار باز و شرابخوار و سیغه و امرد و جاهل و مبتدع و کسی
که قرآن را غلوق کوید و بابنده را خالق افعال کوید ... می آرد برای کفتن اذان بی طهارت
شرط است ... بی طهارت بانک نماز مکروهست و مختار آنست که بانکنماز بی طهارت مکروه نیست

فاما اقامت کفتن بی طهارت مکروهست و روایت صحیح همین است و بانکنماز مستقبل قبله کوید و
بغیر استقبال قبله مکروهست بقول مکروه نیست حصول المقصود و هو الاعلام اکر مسجد با بانکنماز
آغاز کرد منع نکند و اکر در اثنا کفتن دانست که در مسجد بانکنماز کفته اند ترک نه دهد زیرا که تکرار بانکنماز
مشروعست در صلوة مسعودی می آرد بی اجازت امام حی و موذن بانکنماز و اقامت نشاید کفت و
مهمان نشاید که بی اجازت صاحب خانه بانکنماز کوید یا امامت کند و بانکنماز مست و فاسق و دیوانه
و زن و نشسته مکروهست و اکر مسافر بر پشت دابه بغیر استقبال قبله بانکنماز کوید مکروه نباشد و
بانکنماز بنده و اعرابی و ولد الزنا و نابینا ... اصل دوازدهم در بیان فضیلت جماعت
در مجموعه خانی می آرد در کتاب الصلوة در باب اول در بیان طریقة نماز کزاردن می آرد در ...
میکوید که امام و منفرد در هر رکعتی بسم الله الرحمن الرحیم بخوانند در فتاوی حج آورده که فتوی بر
قولست و در ... میکوید که نزدیک امام محمد رحمة الله در نماز سر هر سورتی بسم الله الرحمن الرحیم
بکوید و فتوی برین قولست و در فتاوی میکوید نزدیک امام محمد رحمة الله در نمازی که قرآن ساکن خوانند
میان الحمد و میان سورت بسم الله الرحمن الرحیم بکوید بعد از آن سوره بخوانند فاما در نمازیکه
قرآن بلند خوانند میان الحمد و سوره بسم الله الرحمن الرحیم نکوید و فتوی برین قولست فیه ایضا در باب
امامت می آرد در اسباب المغفرة میکوید رسول علیه السلام فرمود که جبرئیل علیه السلام مرا کفت چون یکی
از شما مسلمانان نماز خفتن و نماز بامداد بجماعت بکزارد یک لک و بیست و چهار هزار پیغمبر ... بهشت

و با هر پیغمبری

و با هر پیغمبری عبادت الله تعالی کرده باشد و یکهزار اسیر از مسلمانان ناه از دست کافران
خریده باشد دیکر کعبه که مومن بجماعت ادا کند بهترست از هزار رکعت که تنها کذارد و بهترست
از هزار دینار که در راه رضاء خدای تعالی خیر کرده باشد و بهترست از آنکه صد کرسنه را سیر کرده
و بهترست از آنکه صد برهنه را جامه پوشانیده باشد و بهترست از آنکه صد ختم قرآن کرده باشد
و بهترست از آنکه یکسال روزه داشته باشد و رسول علیه السلام فرمود ترک نکنید نماز جماعت را
هر که یک نماز بجماعت بکزارد بهترست از ده هزار رکعت که تنها کزارد و رسول فرمود علیه ال
سلام اکر کسی تنها آن مقدار نماز کزارد که تمام ایشان نماز کذارده اند آن مقدار روزه دارد
که تمام ایشان روزه داشته اند و آن مقدار حج کند که تمام ایشان حج کرده اند و هر نیکی که در
دنیاست میکند فاما بجماعت حاضر نشود خدای تعالی حکم کند تا او را در دوزخ اندازند در دو
وزخ پرسند که کجا بودی و چه میکردی و نظر رحمت بروی نکنند و توبه او مقبول نکردد و یاران
کفتند یا رسول الله اکر آن تارک جماعت نماز با فریضه کذارد فرمود اکرچه فریضها میکزارد تا
آن زمان که بجماعت حاضر نشود جای او در دوزخ است در جنة الاسلام در فصل جماعت
می آرد در حدیث دیکر فرموده است ترک نکنید جماعت را که نماز بجماعت کزاردن بهتر
شما را از ده هزار رکعت که تنها کذارید در ترغیب الصلوة در فصل ششم می آرد سجده
کردن مبارکست زیرا که چون شیطان سجده نکرد ملعون ابد کشت فیه ایضا در فصل دوازدهم

در فضیلت جماعت آورده است که رسول علیه السلام که جبرئیل علیه السلام بیامد و گفت چون
بندهٔ مومن نماز بامداد و خفتن بجماعت گزارد چنان بود که صد و بیست و چهار هزار پیغمبران را در
یافته باشد و با هر پیغمبری یکسال خدای را عبادت کرده باشد و چنان باشد که هزار مومن را
از کافران خرید و آزاد کرده و یک رکعت که مومن بجماعت ادا کند بهتر باشد از صدقهٔ هزار دینار
و بهتر باشد و اگر هزار گرسنه را طعام دهد از آن نیز بهتر باشد و از طواف خانه الکعبه نیز
بهتر باشد فیه ایضا در فصل چهاردهم در بیان فضیلت جماعت آورده است بدانکه نماز
بجماعت گزاردن نزدیک امام مالک و نزدیک امام ابو منصور ماتریدی نیز فریضه است بقوله تعالی
و ارکعوا مع الراکعین نزدیک علماء ما واجب است یا سنت موکده است و سنت موکده آنرا گویند که
در قوت مانند بواجب بود نزدیک ترست و رسول فرمود علیه السلام قصد کردم که بجماعت جوا
نان بفرمایم تا هیزم یکجا کنند بفرمایم تا موذن بانگ نماز گوید پس هر که بجماعت حاضر نشود
خانهای ایشانرا بسوزند و سنت موکده آنرا گویند که بقول ما نند بواجب باشد و خواجه ابو منصور
ماتریدی فرموده است اگر بدانم که مردم باواز طبل زودی حاضر شوند بفرمایم تا بر در مسجد
پنج وقت بزنند خاصه وقت بامداد که وقت غفلت است و رسول فرمود علیه السلام که زنان
و کودکان نبودی خانهای مردم که بجماعت حاضر نمی شوند بسوختم و عمر بن خطاب رضی الله عنه و امیر المومنین
فرموده که اگر نه آن بودی که می ترسم که بعد از من سنت گردد آنکسانیکه حاضر نمیشوند جزیه نهادمی
و امیر المومنین و علی کرم الله

علی کرم الله وجهه درین مسئله پنج قول فرموده است اوّل آنکه هر که همسایگان
مسجد بانگ نماز بشنوند و بی عذر بجماعة حاضر نشوند نماز ایشان روا نباشد دوم
آنکه ترک جماعت نگیرد مگر کسی که در علم خدای تعالی بدبخت باشد و ملعون و منافق در دنیا و آخرت
باشد سیم آنکه هر که ترک جماعت گیرد شفاعت رسول بر وی حرام گردد ایضا فیه در فصل پانزدهم
در بیان امامت آورده است رسول فرمود علیه السلام هر که پس امام پرهیزگار نماز گزارد گویا که
پس پیغمبر نماز گزارده است و هر که پس عالم نماز گذارد گویا که پس من نماز گذارده است و هر که
یکرکعت نماز در پس عالم پرهیزگار گزارد گویا که چهار هزار و چهار صد و چهل رکعت نماز در پس عالم غیر
پرهیزگار گزارده است فیه ایضا در فصل بیست و چهارم در بیان نماز می آرد اول آنکه
که چون موذن در اقامت حی علی الصلوٰة گوید امام و جماعتیان برخیزند و این اقامت قول تلمیذ است
الصافیه در فصل بیست و چهارم در بیان نماز در خبر آمده است که هر که بانگ نماز و اقامت گوید دو
فرشته که نویسنده گان اعمال او بیند بوی اقتدا کنند و اگر بانگ اقامت گوید الله سبحانه فرشتگان را
فرستد که صفها ایشان برابر کوهها باشند تا بر وی اقتدا کنند فرشتگان گویند بار خدایا ما بکه
و فضل تو معصومیم و این امام آلودهٔ گناهان است چگونه بوی اقتدا کنیم خطاب رسد که بار گناه
این بنده بر گیرید چون برگیرند حکم شود که اکنون این بنده پاک شد اقتدا بوی کنید بعد نماز گویند
بار خدایا اکنون بار گناهان امام بر سر او نهیم حکم شود من کریمم از کریمان نرسد که گناه بندهٔ ضعیف را

از وی بر دارم و باز بر سر وی نهم گناهان این بنده را بدوزخ انداز تا بسوزد و بعده بروز
قیامت بحضور من پاک شده بیاید چون نماز خود را ابا نسند کردن جماعت این فضل و ثواب است دانی
که فضل و بزرگی جماعت چه خواهد بود در کیمیای سعادت در بیان فضیلت جماعت می آرد رسول گفت
علیه السلام یکنماز بجماعت گزاردن چون بیست و هفت نماز است تنها و گفت پیغمبر علیه السلام که
نماز خفتن بجماعت گزارد همچنانست که یک نیمه شب احیا کرده باشد هر که نماز بامداد بجماعت کند
چنان باشد که تمام شب احیا کرده باشد و رسول علیه السلام فرمود هر که چهل روز نماز بجماعت
نماز گزارد بر دوام که تکبیر اولینش فوت نشود دو برات بنام وی نویسند یکی آزادی از نفاق و یکی از
دوزخ و این سبب بود که هر گاه از سلف تکبیر اولی شدی سه روز خویشتن را تعزیت میکردی و اگر جماعت
فوت شدی و اگر جماعت فوت شدی هفت روز تعزیت میکردی و سعید بن المسیب میگوید بیست
سالست که بانگ نماز نشنودم الا پیش از بانگ نماز بمسجد آمده بودم و بسیاری از علما گفته اند
کسی که عذر نباشد و نماز تنها گزارد نمازش درست نباشد پس جماعت را مهم باید دانست و ادب
امامت و اقتدا را می باید نگاه داشت اوّل آنکه امامی نکند الا بدل خوشی قوم چون قوم وی را
کاره باشند از امامی حذر کند و چون از قوم وی را امامت فرمایند بی عذر وی را دفع نکند که فضل
امامی کردن بزرگست از موذنی بیش است باید که در طهارت و جامه احتیاط کند و اوّل وقت نماز
نگاه دارد تا اول وقت نماز کند و برای انتظار جماعت تاخیر نکند که فضیلت اول وقت بیش از آن باشد
و صحابه

صحابه رضوان الله علیهم اجمعین چون دو کس حاضر شدندی انتظار سیم نکردی و بر جنازه چون
چهار کس حاضر شدندی انتظار پنجم نکردندی و رسول علیه السلام رسول یکروز دیر تر آمد یاران
انتظار ادای نکردندی و بر جنازه چون چهار تن حاضر شدندی انتظار پنجم نکردندی و رسول
علیه السلام یکروز دیر تر آمد انتظار روی نکردند و عبد الرحمن ابن عوف پیش نماز کرد و چون
رسول علیه السلام در رسید یکرکعت از وی فوت شده بود چون نماز تمام شد ایشان بتر
سیدند و گفتند که ما بی ادبی کردیم رسول علیه السلام گفت نیکو کردید و دایم چنین کنید و باید
که امامی برای رضای خدا تعالی کنند و مزد هیچ نستانند در ترجمة الاسلام در فصل احکام و احکام مسجد
مسجد می آرد چون در مسجد در می آید آستانهٔ مسجد را بوسه دهد و پای برهنه با ادب در مسجد
در آید پیغمبر علیه السلام که هر که یکشب در مسجد چراغ افروزد گناه هفتاد ساله از وی در
دیوان او ثبت شود هر که یکماه افروزد حق تعالی هفت اندام او را بر آتش دوزخ حرام کرده
هر که بوریا در مسجد بگسترانند تا آن زمان که آن بوریا در مسجد باشد هفتاد هزار فرشتگان او را
آمرزش خواهند دوم که کسافت از مسجد بر دن آرد کسافت گناهان از وی دور سازند در مفتاح
الجنان می آرد اگر کسی را از اصحاب رسول الله تکبیرة الاولی فوت شدی یکروز تعزیت داشتی
اگر جماعت فوت شدی هفت روز تعزیت داشتی در کنز شعی می آرد روایت است که خدای تعالی
برای هر مسجد باز دارند کان و بروه داران و نگهبانان و دربانان گردانیده است از فرشتگان

چنانکه بر درهای سلاطین و خواتین پرده داران ونگهبانان می باشند واز نگاهبانان
ساختن فرشتگان آنست که تا اهلان صلوات را از در آمدن در مسجد باز دارند و به مسجد دخل ند
هند و مقصود دیگر ساختن فرشتگان پرده داران ونگهبانان و دربانان آنست که اهلان نماز را
دو عا کنند و استغفار کنند وطرقوا طرقوا بگویند ای درویش چون سلاطین و خواتین سوار
میشود پیادگان ایشان میگویند که راه گذارید و یکسو شوید مردم را بااین عبارت زجر میکنند برای
اکرام وتعظیم سلاطین و بر همین منوال فرشتگان آنکس را که اهل نماز است و اول وقت استعداد
میکند و بزودی بمسجد میرسد فرشتگان تعظیم وتکریم میکنند وطرقوا طرقوا میگویند و این شرف
و بزرگی اهل نماز است و کسی که نا اهل نماز است او را از مسجد دور میسازند و نزدیک مسجد راه نمیدهند
پس او را شیاطین و دیوان و جنیان گرد میکردند و بخود راه نمیدهند و میگویند اول این
کار بکن و از فلان شغل فارغ کرد و بعده در مسجد درای و آن نا اهلان نماز بوسوسه شیاطین از اول
وقت نماز باز میمانند و چون بآذان او اقامت گفته میشود فرشتگان فرشتگان برای فضیلت تکبیر اولا
و فضل جماعت در مسجد می درآیند و با مومنان نماز میگزارند و کسی بانس ماند که نا اهلان را از دخول
مسجد باز دارند در صلوة مسعودی می آرد در مسجدی که پیش محراب آن گلخن بود دران مسجد
نماز گزاردن مکروه باشد و بعضی بزرگان از سلف گفته اند در خانه که می بود یا آلت فساد چنانکه
شطرنج یا نرد یا مزامیر و دف در باب و بربط و چنگ و نای و آنچه بدین مانند باشد و دران خانه
نماز گزاردن مکروه باشد

نماز گزاردن دران خانه مکروه باشد و جرس همین حکم دارد در حدیث آمده است الجرس مزامیر
الشیطان اصل سیزدهم در بیان شرف تکبیرة الاولی در مجمع خانی درباب قرات در نماز
بفارسی خواند نماز روا باشد یا بزبان ترکی یا هندی بخواند روا نباشد و اگر بزبان ترکی
زیراکه زبان فارسی نزدیکست بزبان عربی بسبب آنکه پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم که بهشتیان در
بهشت کلام هم بعربی کنند هم بفارسی کلام کنند و بعضی گویند که امام اعظم بر قول ایشان
رجوع کرده است و فتوی برین قولست در نوادر الاسلام در ذکر تکبیر اولی می آرد در تکبیر
واضح آنست چون خواهی ای محمد ای محمد که بنماز درآیی نخست تکبیر گویی پروردگار خویش را
یادکنی فی الخبر الصلوة عماد الدین تحریمها التکبیر تحلیلها التسلیم ای تکبیرة الاولی حرام کنند در نماز
با دیگر کارها دنیاست و سلام دادن از نماز مباح کنند کارها دنیاست در اسباب المغفرة
می آرد قال علیه السلام تکبیرة الاولی یدرکها احدکم مع الامام خیر له من الف
بدنة یهدیها الی بیت الله وعنه علیه السلام ایها الناس لو امع احدکم جرابین من دینار و درهم
ثم تصدیق بهما لکان تکبیرة الاولی اعظم اجرا منهما ورده اند که یکی را از اصحاب کرام تکبیر
اول فوت شد او بزرگ ماتمیان و غم زده گان بحضرت رسالت پناه آمد عرض کرد که مال
بسیار دارم اگر ثلث مال در راه خدای تعالی نفقه کنم تدارک آن کند یا نه گفت اگر تمام
مال نفقه کنم تدارک آن کند یا نه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اگر تکبیر اولی فوت

شود در روز قیامت چندان حسرت و ندامت و ملامت بود که گویی جبل بار نحول و فرغ و شدة
او مشغول بود در شرح علائی می آرد که مقتدی با امام تکبیر اولا مقارنت کند یا متابعت کند
امام اعظم رضی الله عنه می فرماید که مقارنت کند با امام و امام یوسف و محمد رحمهم میفرمایند که متابعت
کند و این اختلاف در جواز اقتدا است اما امام اعظم میفرماید که اقتدای وی آنکه درست باشد
که تکبیر اولا با امام مقارنت کند و این اختلاف در اولویة و افضلیت است و در مصفی آورده است
که حد مقارنت بر قول امام اعظم آنست که مقتدیان تکبیر گویند با امام بر وجهی که لا یسبقهم ولا
یسبقون نه کمثل حرکت الخاتم والاصبع و حد متابعت بر قول امام ابی یوسف و محمد رحمهما
الله آنست که وصل کند مقتدی همزه الله را براء اکبر و فواید اختلاف در وقت ادراک فضیلت
افتتاح ظاهر شود پس نزدیک امام اعظم ثواب تکبیر اولی در نیابد مادام که مقارنت نکند و نزد
صاحبان ثواب تکبیر اولی یابد تا تنا در مستقیم در فصل کیفیت اعتدال نبوی می آرد چون
از سجده اول فارغ شدی سر برآوردی و مقداری که در سجده بودی درمیان سجده نشستی
بنشستی و بعد از آن گفتی رب اغفرلی وارحمنی واجرنی واهدنی وارزقنی وعافنی و کاهی چندان
درنگ کردی که صحابه را گمان افتادی که مگر فراموشی دست داده است و بعد از سجده دوم
بقیام برخواستی تا بر زمین نشستی و فقها این جلسه را جلسه استراحت گویند و بعضی
فقها حمل بر سنت کرده اند و بعضی فقها بر حاجت در تفسیر زاهدی آورده است قوله

تعالی
فطفق

وامیر المومنین

تعالی فطفق مسحا بالسوق والاعناق می آرد که عمر رضی الله عنه روزی بخرماستانی رفته بود چون
باز آمد تکبیر اولی فوت شده بعد خرماستان را وقف کرد در روضة العلما می آرد که کاروان عبدالرحمن ابن
عوف چهارصد شتر بار از تجارت مصر باز گشته نزدیک مدینه رسیده بود و او برسم تجاران پیشواز
کاروانیان رفته بود چون باز گشته و مسجد نبوی رسید رسول الله را در نماز یافت و دران حال
دران حالی که تکبیر اول ازوی فوت شده بود عظیم اندوهناک شده بود و گفت رسول الله که اگر
چهارصد شتر را با تمام رخت و متاع که با شتر آنست در راه رضاء خدای تعالی صدقه دهم تدارک تکبیرات
اولی دهم تدارک تکبیرات اول شود رسول الله جواب گفت که ای عبدالرحمن اگر تمام دنیا در ملک تو باشد
آن را بتدارک تکبیر اول در راه رضاء خدای تعالی خرج میکردی بفضیلت و بزرگی تکبیر اول نرسیدی
وعن حاتم الاصم رضی الله عنه انه فاتته عنه یوما تکبیرة الاولی فجلس فی بیته کالمصاب وفتح بابه
واذن للناس بالدخول علیه معزیا فلم یعزه احد حتی دخل وقت العصر وکان ذا بنان فقال
باعجبا لوماتت الیوم احدی ابنتی هاتین لدخل علی جمیع اهل بلخ ولواجتهما معزیین وانه فاتنی
الی الیوم ما هو اعز علی من ابنتی هاتین ومن جمیع الدنیا ومن فیها ومن نفسی فلم یعزنی فیه احد
وامصیبتاه فی امر الدین وکیف اهان الناس فی امر الصلوة در تبیه روایتست که روزی از
حاتم اصم از تکبیرات اول فوت شده بود پس در خانه خود بمصیبت بنشست و در سرای خود بگشاد
و مردم را اذن داد که در خانه وی بمصیبت زده گان بتعزیت حاضر شوید و هیچ کس بتعزیت وی حاضر

نشد تا آنکه وقت نماز دیگر درسید وآن بزرگوار دو پسر داشت پس برخاست و فریاد بر آورد
که ای مردمان بلخ اگر ازین دو پسر که دارم یکی وفات می یافت تمام بلخیان بلکه بعض دهقانان به
تعزیت من می آمدندی بدرستی که امروز از من فوت شده است بزرگترین برنست از فوت
شدن دنیا و آنچه در دنیاست و از فوت شدن دیناخوبتر آن من و از فوت شدن ذات من و حال
آنکه هیچ کس بتعزیت آن نیامده است و بفوت مصیبت آن نعمتی عظیم حاتم گفته است ایدرپس
در کار دین بزرگتری ازین عقوبت چه خواهد بود و ای مسلمانان انصاف کنید که اهانت نماز
و سبک داشتن و خوار پنداشتن ازین دیگر چه خواهد بود و شد قال العباس رح صلیت خلف ذا النون
المصری فلما اراد ان یکبر رفع یدیه وقال الله ثم بقی کانه خشبة بلا روح اعظاما لربه ثم قال اکبر
فظننت ان ینخلع ینقلب من هیبة تکبره اصل چارم در بیان اتمام رکوع و سجود و قومه
و جلسه اطمینان بعد رکوع و قرار گرفتن در میان دو سجده بمقداری که یکبار سبحان الله توان گفتن
فی شرح الوقایة فی بیان الواجبات وتعدیل الارکان خلافا للشافعی وابی یوسف
فرض عندهما وهو الطمینان فی الرکوع والسجود وبین السجدتین ترجمه در شرح وقایه می آرد
و تعدیل ارکان نزدیک امام اعظم واجب است و نزدیک امام شافعی و امام یوسف فرض
است در رکوع و سجود و اندازه کرده شده است بمقدار که مصلی یکبار بگوید سبحان الله
و هم چنین آرام گیرد در میان هر دو سجده در ذخیرة الملوک می آرد ان رجلا دخل المسجد
ورسول الله

رسول جالس فی ناحیة المسجد فخفف صلوته ثم جاء فسلم علیه فقال له رسول الله صلی الله
علیه وسلم ارجع فصل فانک لم تصل فرجع فصلی ثم جاء فسلم علیه فقال علیه السلام
113 ارجع فصل فانک لم تصلی مرتین او ثلثا فقال علمنی یا رسول الله قال اذا قمت الی الصلوة
فاسبغ الوضوء فکبر ثم اقرا ما معک من القرآن ثم ارکع حتی تطمئن راکعا ثم ارفع ثم تستوی
قایما ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا ثم ارفع حتی تطمئن جالسا ثم افعل فی صلوتک کلها و
حدیث شریف دلیل قاطعست برین که اطمینان در رکوع سجود و اعتدال و نشستن میان دو سجده
از ارکان نمازست در خلاصة الفقه در فصل واجبات می آرد سجده سبحان ربی الاعلی سه بار
بگوید و این اقل تسبیح است و اوسط آن پنج بارست و اکثر او هفت بارست اما اگر امامت
کند بر پنج بار زیادت نکند تا قوم را ملال نگیرد که موجب تنفر شود در عمدة الاسلام می آرد که در تهجد
میگوید اگر در صف تنها باشد خود را اختیار ده تا دیگر را از سر و در سجود رود سبحان
ربی الاعلی سه بار بگوید و اگر امام باشد پنج بار بگوید در ترجمه الاسلام در فصل فرایض ا
الصلواة در بیان رکوع می آرد بدانک در رکوع که آن پشت خم کرده نست فرض است و آرامیدن
در وی مقداری که یکبار تسبیح توان گفتن واجب است و سه بار تسبیح در وی واجبست فیه ایضا
در واجبات می آرد چارم هر که تعدیل ارکان در نماز بجا آرد فردای قیامت از عدل پروردگار
این گردد و تعدیل ارکان نزدیک امام ابی یوسف و امام شافعی و امام احمد حنبل فرض است تا اگر

کسی ترک آرد نزدیک این هر سه امام نماز وی روا نباشد و نزدیک ابو حنیفه و محمد واجبست
تا اگر کسی عمدا ترک دهد بزه کار شود و اگر سهو ترک دهد سجده سهو واجب گردد فیه ایضا در فصل سنن
الصلواة می آرد ادب یازدهم قومه یعنی تمام ایستادن بعد از رکوع دوازدهم جلسه یعنی نشستن
در میان دو سجده مقدار که سبحان الله توان گفت فی المشکاة فی باب الرکوع عن البرا ابن عازب رضی الله
عنه قال کان رکوع النبی علیه السلام وسجوده وبین السجدتین واذا رفع معطوفا علی اسم کان
علی تقدیر المضاف ای زمان رکوعه وسجوده بین السجدتین واذا رفع معطوفا علی اسم کان
علی تقدیر المضاف ای زمان رکوع و سجود و وقت رفع رأسه من الرکوع سواء فی شرح الاوراد و قوله
بگوید سبحان ربی العظیم هفت بار میانه پنج بار کمتر سه بار و فی الزاد الاوفی وهو ثلث مرات والاوسط
خمس مرات والاکمل سبع مرات وقال الثوری رحه ینبغی للامام ان یقول خمسا حتی یتمکن القوم
ثلثا در صراط مستقیم در فصل رکوع نبوی غالبا مقدار آن بود که کسی ده بار بگوید سبحان ربی العظیم و
سجود نبوی هم برین موازنه بودی در مشکاة در باب رکوع در فصل سیم می آرد انس خادم رسول
الله میگوید که بعد از رسول الله ازین جوان یعنی عمر بن عبد العزیز نگاه کردم که تسبیحات رکوع وی
ده بار بوده یعنی چنانکه رسول خدا را دیده بودم که در رکوع نماز ده بار میگفت سبحان ربی العظیم
و در سجده ده بار میگفت سبحان ربی الاعلی برهمین منوال عمر بن عبد العزیز را دیدم و دنبال وی نماز
گزاردم تسبیح رکوع و سجود وی ده ده بار بود در احیاء علوم در کتاب الصلواة در وظایف ارکان می آرد
انکاه که

انکاه که انس رضی الله عنه بدنبال عمر عبد العزیز نماز را دا کرد گفت نماز عمر رضی الله عنه مانند نماز
114 رسول علیه السلام دیدم یعنی رسول علیه السلام ده بار تسبیح رکوع میکرد همو تو رد همو مانند
تسبیحات رکوع و سجود عمر بن عبد العزیز دیدم که ده بار میگفت و در روایت دیگر از یاران رسول الله
نقل می آرد که یاران رسول الله میگویند که ما بدنبال رسول علیه السلام نماز میکردیم و تسبیحات
رکوع و سجود ده ده بار میکردیم سوال در کتب فقه گفته است که ختم تسبیحات رکوع و سجود بوتر
کند یعنی سه بار یا پنج بار یا هفت بار بگوید عمل رسول الله بخلاف روایة فقه است جواب در روایة
فتاوی صوفیه که بعد از این می آرد بیان کرده است و آن روایت این است فی فتاوی الصوفیة فان
قیل المذکور فی کتب الفقه فی التسبیحات الرکوع والسجود ان یختم بالوتر وهذا خلاف روایة الفقه
لانه شرط الوتر حتی ذکر فی الخلاصة وغیره لو زاد علی تثلیث فذالک افضل بعد ان یختم علی وتر حتی ذکر
فی الخلاصة وغیره خمسا او سبعا قال الجامع غفر له وقد جاء الشفع فی هذه التسبیحات ایضا وذلک فی
الظهیریة والمحیط وجلوت مع المغرا ستان یقول ثلثا فی وبدایة الهدایة وقل سبحان ربی العظیم ثلثا
وان زاد فهو افضل وتبیین الزیادت فتناول السبعة والعشرة وغیرها وهکذا المطلق فی تحفة الفقهاء
در مشکاة در باب سجود در فصل دوم می آرد رسول فرمود علیه السلام در میان دو سجده میفرمود
اللهم اغفر لی وارحمنی واهدنی وارزقنی وعافنی در تفسیر حسینی عند قوله تعالی تتجافی جنوبهم می آرد که از سهیل
یمنی اویس قرنی منقول است که میگفت هذه لیلة السجود و یک سجده تا بصبح میبرد و سایندی گفتند با دیگر
صبح

چون طاقت داریی که شبها و بدین درازی بیک حالت میگذاری کفت کجاست عمر دراز کاشکی از ازل
تا ابد بیکشب بودی تا بیک سجده بآخر بردمی و در مشکاة فی باب الرکوع وعن انس رضی الله عنه قال کان النبی
اذا قال سمع الله لمن حمده قام حتی نقول قد اوهم ثم یسجد حتی نقول قد اوهم رواه مسلم ترجمه راوی میگوید
رسول الله چون میفرمود سمع الله لمن حمده می استاد تا آنکه صحابه می کفتند که رسول الله در کمان یعنی
در وهم دیگر افتاده نماز را فراموش کرد در معارج النبوة در رکن دوم در باب چهارم در فصل ششم در ذکر اسحاب
اول در بیان امور غریبه می آرد حضرت فرمود علیه السلام بجماعت رسیدم که فرشتگان سرهای ایشان
بسنگ میکفتند و باز آن سرها بحالت اول باز میکشتند از جبرئیل پرسیدم اینها کیانند کفت اینها آن کسانند
که در ادای نماز جمعه وجماعت سستی مینمودند در رکوع و سجود و نماز بتمام ادا نمیکردند و عقوبت تعقیم
ایشان بود که یافتند اصل یازدهم در بیان نماز سفر در مشکلات المومنین و مفیدا
لمستفید می آرد سفرهای دراز کردن بجهة تحصیل مال مکروه است زیرا که سفر دراز کردن سختی حرص است
بر دنیا در مفید شرح قدوری می آرد مدت سفر بعضی مقدار کرده اند فرسنگ درین اختلافست بقول
بعضی هژده و بقول بعضی پانزده فرسنگ اما فتوی بر هژده فرسنگ است زیرا که اوسط اعداد است
و فی الفواید هژده فرسنگ پنجاه چهار میل باشد از آنکه میل ثلث فرسنگ است و میل را درین دیار
یک کروه کرفته اند امام محمد غزالی رحمه الله در کتاب خویش آورده است که فرسنگ دوازده هزار
کام است در هر کامی یک و نیم کز عام است و میل ثلث آنست و کز عام بیست و چهار انگشت
و عدد آن

عدد آن حروف لا اله الا الله محمد رسول الله است و در شرح ابی المکارم فی فصل المسافر واما السنن
فی السفر فقیل الحکم فیها الترک ترخصا فی المحیط هو الافضل وقیل هو الفعل تقربا فی الجلیلی شرح الهدایة
فرض المسافر فی الرباعیة رکعتان التقیید بالفرض احتراز عن السنن فانه لا قصر فیها لانه ان ۱۱۵
بفعلها وقیل الافضل الترک ترخصا وقیل الفعل تقربا وکان الشیخ الامام ابو جعفر هندوانی رح
یقول الفعل حالة النزول والترک الحالة السیر فی الغیاثیه تکلموا فی السنن فی السفر ترکها او ادائها
قیل الافضل ترکها ترخصا وتخفیفا وقیل لابد بفعلها تقربا وکان الشیخ الامام ابو جعفر رح
یقول الفعل حالة النزول والترک فی حالت السیر فی ملتقط تکلموا فی الافضل فی السنن قیل هو
الترک ترخصا وقیل هو الفعل تقربا فی المحیط ولا قصر فی السنن لان القصر انما یکون فیما
علیه لا فیما هو مخیر فیه وتکلموا فی الافضل فی السنن لان القصر انما یکون قیل هو الترک ترخصا
وقیل الفعل تقربا در مجموعه خانی می آرد و در ظهیری میکوید قصر در فریضهای چار کانیست فاما در
سنتهای چار کانی قصر نیست و در ادای سنت مسافر اختلاف کرده اند بعضی کفته اند سنتها اصلا
نگزارد مگر سنت فجر چند آیت میکوید اگر در منزل رسیده است بگزارد و اگر در سیر است نگزارد در فتاوی حجه میگوید
که امام محمد رح در سفر فریضهای پنج وقت گزاردی و سنتهای دیگر اصلا نگزاردی و سنتهای دیگر
اصلا نگزاردی و در صلوة تاجینی در فصل بیان واجبات و سنن می آرد و دیگر در فتاوی افتخار گفته
است که در سفر سنتها را سفر قصر نیست زیرا که اتیان در حلال و ترک اختیار اوست و قیل اتیان در حالت

نزول و ترک در حالت سیر و در فتاوی حمادی میگوید این بغایت مستحب است فی القرآن
خوانی استفتا اگر مسافری در بیابان دو نماز بعذر سفر جمع میکند یعنی نماز اول تاخیر میکند
و نماز دوم را تعجیل میکوید شرعا جایز باشد یا نه باشد والله اعلم فی فتاوی الظهیریة
یجوز للمسافر الجمع بین الصلواتین بعذر السفر بان یوخر الاولی ویعجل الثانیة فی فتاوی
فی ابراهیم شاهی فی باب صلواة السفر فی مشکلات القدوری الجمع بین الصلواتین یجوز فعلا
یعنی یوخر الظهر الی آخر الوقت مقدار ما لو فرغ منها خرج وقت الظهر وصلی العصر فی اول وقته
من غیر انفصال بینهما ولا یجوز وقتا الا بعرفة او بمزدلفة من الظهیریة تجوز للمسافر الجمع
بین الصلواتین بعذر السفر بان یوخر الاولی ویعجل الثانیة فی مختصر فی باب السفر قال حفص بن
عاصم رح صحبت بن عمر رضی الله عنهما فی طریق مکة فصلی لنا الظهر رکعتین ثم جاء رحله وجلس فرای
ناسا قیاما فقال ما یصنع هولاء قلت یسبحون قال لو کنت مسبحا لاتممت صلواتی صحبت رسول الله
فکان لا یزید فی السفر علی رکعتین وابو بکر وعمر وعثمان کذالک در جامع مستقیم می آرد محفوظ نیست
که در سفر نماز سنت گزارده باشد بیش از فریضه مگر دو رکعت سنت صبح و نماز در که در حضر وظیفه سنن
از آن ترک نکرده اند و مجموع مسافر از امر فرمودی که چون سفر باشید که یکی را امیر و مهتر خود سازید
و چون در راه بر مکان بلند رفتی با جمیع صحابه تکبیر کفتی و چون از بلندی فرو آمدی تسبیح کفتی اما از جماعتی
از صحابه ثابت شده که در سفر نماز سنت را میگزاردند کان اصحاب رسول الله یسافرون فیتطوعون قبلها
المکتوبة

المکتوبة بعدها اما ابن عمر سنت را نگزاردی اما اگر کسی بگزارد روا باشد و تطوع باشد مطلق
نه راتبه و بعضی الفاظ بسبب درازی عبارت گذاشته شده در تیسیر فی هذا الباب قال ابن عباس
کان رسول الله یجمع بین صلواة الظهر والعصر اذا کان علی ظهر سیر ویجمع بین المغرب والعشاء ۱۱۶
رواه ابن عمر وانس ومعاذ رضی الله عنهما هذا تمسک الشافعی خلافا لابی حنیفه رح در بحر بوسیله در اصل سفر
می آرد سفر دو است یکی سفر ظاهر و سفر باطن سفر دلست در ملکوت آسمان و زمین و عجایب
صنع ایزد تعالی و منازل راه دین و سفر مردمان اینست که به تن در خانه نشسته اند در بهشتی
که صنع و پهنای هفت آسمان و زمین زیاده است جولان میکنند عرضها السموات بهشت عا
زعامست الا بهشتی که منع و قطع را بوی راه نیست و حق تعالی بدین سفر دعوت کرده است
بدین که میکوید اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض وما خلق الله من شیء و کسی که
ازین سفر عاجز باشد بظاهر سفر کند و کالبد را بران دارد تا از کجا فایده گرد یابد و مثل وی چون
کسی بود که بپای خویش بکعبه رود تا ظاهر کعبه بیند و مثل آن دیگر چون کسی بود که بر جا نشسته باشد
و کعبه بنزد وی آید و گرد وی طواف کند و اسرار حق را با وی میگوید و تفاوت میان این
و آن بسیارست و ازین بود که شیخ ابو سعید کفتی رح ناهر دانپای آبله کرده اند و مردان
پای آبله کرده الی قوله سفر سیم گریختن بود از چیزهای که مشوش دین باشد چون جاه و مال و
ولایت و شغل دنیا و این سفر فریضه است در حق کسی که رفتن راه دین بروی میسر نباشد با شغل

دنیا دفع نکند راه دین بفراغت نتواند رفت و هر چند آدمی هرگز فارغ نتواند بود از ضرورات
وحاجات خویش ولیکن سبکبار تواند بود اگرچه بی بار نتواند بود وقد نجا المخففون گفت سبکباران
رسته اند اگرچه بی بار نه اند و هرکرا حشمت وجاه بدید آید غالب آن بود که ویرا از حق تعالی
مشغول کند وسفیان ثوری رحمه میگوید این روزگار بدست جاهل و مجهول رایم است
نا بمعروف هر روز کاری آنست که هر جا که ترا بشناختند از آنجا رحلت کنی و بجای دیگر
شوی که ترا نشناسند و ویرا دیدند انبانی در پشت میرفت گفتند کجا میروی گفت بفلان
ده میروم که آنجا طعام ارزان است گفتند روا میداری چنین گفت هر کجا معیشت
فراخ تر الجادل فارغ تر باشد ابراهیم خواص در هیچ شهری پیش از چهل روز مقام نکردی
الی قوله ادب چهارم که رفیقی شایسته بدست آرد که در دین یاور او باشد که رسول علیه السلام
نهی کرده است از سفر تنها و گفته است سه تن جماعتی باشند و گفته است که یکی را امیر
کنند که در سفر اندیشها مختلف بود و هر کاری که سر کار آن یکی نباشد تباه گردد که اگر سر کار عالم
بدو خدای بودی عالم تباه گشتی و کسی را امیر کنند که بخلق نیکوتر باشد و سفر بیشتر کرده باشد
و ادب پنجم آنکه رفیقان حاضر را وداع کند و دعا که رسول الله یا هر کسی که گفتی بگوید استودع
الله تعالی دینک و امانتک و خواتیم عملک و چون کسی از نزدیک رسول علیه السلام بسفر شدی
گفتی زودک الله دینک التقوی وغفر ذنبک ووجهک للخیر حیث ما توجهت این دعا سنت است هر کجا
باید که

باید که چون وداع کند همه را بحق تعالی سپارد که روزی عمر خطاب رضی الله عنه عطا میداد مردی
با کودکی بیامد عمر گفت سبحان الله هرگز کسی را ندیدم که بکسی ماند چنانکه این کودک بتو ماند گفت
از عجایب کار او ترا خبر دهم من بسفر میرفتم و مادر وی حامله بود گفت مرا بدین حال میگذاری و میروی
گفتم استودع الله ما فی بطنک چون از سفر باز آمدم مادرش مرده بود یکشب حدیث میکردم
آتشی دیدم از دور گفتم این چیست گفتند بر گور زن توست هر شب هم چنین می بیند گفتم زن نماز
گزار و روزه دار بود این حالت است رفتم و گور را بشکافتم چراغی دیدم نهاده و این کودک بازی
میکرد آوازی شنید که کودک را بما سپردی و بسلامت نگاه داشتیم و بتو دادیم اگر مادرش نیز می سپردی
باز میدادیم ادب ششم آنکه دو نماز کند یکی پیش از سفر نماز استخاره کند و آن نماز را دعا معلوم
است دیگر بوقت بیرون شدن چهار رکعت نماز کند که انس گوید رضی الله عنه مردی نزدیک رسول
علیه السلام آمد و گفت اندیشه سفری دارم و وصیت نوشته ام به پدر دهم یا به پسر یا به برادر رسول
علیه السلام چون بسفر رفتی هیچ خلیفه را بجای خود نگذاشتی نزد حق تعالی دوست تر از چهار رکعت
نماز که وقت باز بستن ادا کند در هر رکعت الحمد لله و قل هو الله بخواند و بگوید اللهم اسالک بهن فی
اهلی ومالی فهن خلیفتی فی اهلی و مالی و بدور حول داره حتی یرجع الی اهله الی قوله اما گروه اند از مرقعداران
که ایشان عادت گرفته اند که از شهری بشهری و از جایی بجایی میروند بی آنکه مقصود ایشان پیری
باشد که خدمت وی را ملازم باشند ولیکن مقصود ایشان تماشا است که طاقت عبادت

بمواظبت ندارند و از باطن راه گشاده نشده است در مقامات تصوف و تنعم کاهلی و بطالت
در دل ایشان کاشته شده است که طاقت آن ندارند که بر یکجا بنشینند در حکم پیری و در شهرها و
دیهها میگردند و هر جا سفره آبادان تر الجا زیادت مقام کنند و چون سفره برادر ایشان نباشد
زبان بر خادم دراز میکنند و ویرا بر نجانند و جایی دیگر که سفره بهتر باشد نشان دهند آنجا
روند و باشد که زیارت گوری را بهانه کنند که مقصود آنست و نه آن باشد و این سفرها که
اگر حرام نیست مکروه هست و این قوم مذموم اند اگر عاصی و فاسق نیستند و هر که نان صوفیان خورد
و سوال کنند و خویشتن بصورت صوفیان نمایند فاسق و عاصی باشند و آنچه ستانند حرام
بود که نه هر مرقع پوشد و هیچ وقت نماز کند صوفی باشد بلکه صوفی آن بود که ویرا طلبی باشد
و روی بدان آورده باشد تا بدان رسیده بود و یا در کوشش آن بود که جز بضرورتی در آن تقصیر
نکند و یا کسی بود که بخدمت آن قوم تقصیر نکند مشغول باشد و نان صوفیان بدین سه قوم بیش
حلال نبود و یا آنکه مرد عادی بود و طبع وی از طلب مجاهدت خالی بود و بخدمت مشغول
نباشد بدانکه وی مرقع پوشد صوفی نبود بلکه چیزی که بر طراران وقف کرده باشد ویرا مباح نبود
که خویشتن بصورت صوفی نمودن بی آنکه از ایشان باشی نفاقت و طراری بیشتر این آن قوم آنان
باشند که سخن کی چند بعبارت صوفیان یاد گرفته اند و سخنی بیهوده میگویند و می پندارند که
علم اولین آخرین بر ایشان گشاده شده است که این سخن می توانند گفت باشد که شومی این
سخن

هر که نان صوفیان خورند و سوال کنند و خویشتن بصورت صوفیان نمایند فاسق و عاصی باشند

سخن ایشانرا بجایی کشد که در شرع و در علم بمقادرت نکرند و باشد که شرع نیز در چشم ایشان
مختصر گردد و گویند که این سخن خود از برای ضعیف دلانست و کسانیکه درین راه قوی شده اند
ایشانرا هیچ زیان ندارد و دین ایشان دو قله شده که نجاست نپذیرد و چون بدین درجه رسیدند کشتن
یکی از ایشان فاضلتر از کشتن هزار کافر در بلاد روم و هند زیرا که مردمان خود را از کفار
نگاه دارند اما این ملعونان مسلمانانرا باطل کنند هم بزبان هم بفعل و شیطان درین روز
کار هیچ دام ننهاد مثل این دام و بسیار کس درین دام افتاده اند و هلاک شده اند
اصل شانزدهم در بیان نماز جمعه و عید فی ابراهیم شاهیة فی باب الجمعة تی ذو تو
القضاهة من الخانیة ویجوز الجمعة فی مصر واحد موضعین فی قول ابی یوسف رحمه ولا یجوز فی ثلث
مواضع و هکذا روی عن محمد رضی الله عنه انه لا یجوز فی المسجدین فی مصر واحد الا ان یکون بینهما نهر
فالجمعة لمن سبق منهما فان صلوا معا فسدت صلواتهم جمیعا ترجمه رواست ادا کردن نماز
جمعه در یکشهر دو مسجد در دو جای روایتست و این روایت از امام یوسف است و هم چنین
روایت از امام محمد است که روانیست ادا کردن جمعه در یکشهر در دو جای مگر که در میان دو مسجد
بار نماز گزارند که هیچ کدام سابق نگشت نماز هر دو قوم که اهل مسجدین اند فاسد گردد در قمرات کواتی
فی کتاب التفسیر لابی احمد عمر بن عبد الله الهروی رحمه سئل الشیخ الامام ابو بکر محمد بن الفضل البخاری
ان نصلی صلواة الجمعة فی البلاد الصغار وفی البلاد الکبار وفی ایام الفتنة ثم الاربع التی یصلی قبل

الجمعة باى نية يصلى بنية ظهر يومه ذالك حتى اذا صلى الجمعة بعد ما فات صحت الجمعة بالسى نية
يصلى باى نية ~~ظهر يومه ذالك~~ يصير تطوعا وان لم يصح الجمعة لا يبقى علينا الظهر دينا فقبل ان يصلي
اربعا بعد الجمعة وقبلها بنية الظهر قال الافضل له ان يصلى قبلها لانه لما صلى الجمعة مع الجماعة
ثم صلى الاربع بنية الظهر يكون من اسائة الظن بالمسلمين بان ما صلوا من صلوة الجمعة فاسد
فقيل له اذا صلى قبل الجمعة الاربع بنية الظهر هل يقرء في الاربع كلها قال انه يقرء في الاوليين بالفاتحة
والمعوذتين بنية الرقية بنية القرائة وانهما نزلتا رقية للنبي صلى الله عليه وسلم ترجمه در
قرائة القاري خاني مى آرد كه شيخ ابو بكر را پرسيدند كه چار ركعت كه پيش از جمعه ميگزارند بكدام
بگذارند فرمود بنيت ظهر از وى كه اگر جمعه صحيح است پس آن چار ركعت نفل گردند و اگر جمعه درست نشد
پس باقى نماند ظهر بر ذمه وى باز پرسيدند كه چار ركعت بگذارند پيش از جمعه يا بعد از اداى جمعه گزارند
فرمود افضل آنست كه پيش از جمعه بگذارند زيرا كه اگر جمعه را بجماعت بگذارند بعد از ان چار ركعت
بنيت ظهر بگذارند بجماعة مسلمانان بد گمانى برده باشند بدين كه آنچه مسلمانان گزاردند فاسد است
الى اخر العبادة در كيميا سعادت در فضيلت نماز روز آدينه مى آرد بدانكه نماز روز آدينه روز
بزرگست و فضل وى عظيم است و عيد مومنانست رسول فرمود عليه السلام هر كه سه جمعه را بى عذر از دست
بدهد اسلام را پس پشت انداخته باشد و دل وى زنگار گرفته و در خبرست كه خداى تعالى در هر آدينه
ششصد هزار كردن آزاد كند از دوزخ و رسول گفت عليه السلام دوزخ را هر روز بتفسند پيش از زوال
آفتاب

119 آفتاب بتاوانند در ان وقت نماز مكنيد مگر در آدينه كه دوزخ را درين تابند و گفت هر كه روز آدينه فرمان
يابد ويرا مزد شهيد دهند و عذاب گور ازو برگرفته باشد آداب جمعه بايد كه بداند آن ده چيز است و آن
ادابرا نگاه بدارد ادب اول آنكه پنجشنبه جمعه را استقبال كند و بساختن كار خود چون جامه سفيد
سفيد راست كردن و شغلى كه باشد از پيش برگرفتن تا بامداد بگاه بنماز تواند رفت و نماز ديگر
روز پنجشنبه خالى نشستن و تسبيح و استغفار مشغول شدن كه فضل اين ساعت عظيم است
و در مقابله آن ساعت عزيزست كه در روز آدينه و گفته اند كه درين شب با اهل خود صحبت كردن
و مضاجعت سنت است و آن بر معنى غسل كه در روز آدينه را آداب دوم بامداد بغسل مشغول اگر
تا خبر اول بر بود رسول عليه السلام بغسل جمعه فرموده است و مهمان امر موكد تا گروه از علما بدانسته اند كه اين
فريضه است و اهل مدينه كسى را كه سخن درشت خواستندى گو بدتر از كسى كه روز آدينه غسل نكند
و اگر كسى درين روز جنب باشد غسل جنابت كند اولى تر بود كه نيت غسل جمعه آب ديگر بار بر خويشتن
ريزد پس اگر بيك غسل هر دو نيت كند كفايت بود و فضل غسل جمعه نيز حاصل آيد آداب سيوم آنست
كه آراسته و نيكو و پاكيزه بمسجد آيد و پاكيزه گى بدان بود كه ناخن بردارد و موى بغل بتراشد و موى
لب بردارد و اگر از پيش بگرمابه شده باشد و اين بجا آورد كفايت باشد كه آراستگى بران
باشد كه جامه سفيد بپوشد كه خداى تعالى از جامها جامه سفيد دوستر دارد بوى خوش بكار برد
بر نيت تعظيم نماز يا رشا از وى بوى ناخوش نيايد و كسى رنجور نشود تا در غيبت نيفتد آداب چهارم بگاه رفتن است

بجامع كه فضل اين بزرگست در روزگار اول وقت صبح بچراغ رفتندى و راهها از زحمت چنان بودى
كه بدشوار توانستى رفت و ابن مسعود ميگويد رضى الله عنه بگاه بجامع شد سه كس پيش از وى
آمده بودند با خود عتاب كرده ميگفت تو كه در درجه چهارم باشى كار تو چون باشد و چنين گفته اند كه
اول بدعت كه در اسلام پديد آمده است از براى آنكه اين سنت را از دست داده اند و چون جهودان
و ترسايان روز شنبه و يكشنبه بگاه در كليسا و كنشت شوند و مسلمانان در روز آدينه كه روز ايشانست
تقصير كنند چه گونه باشد و رسول فرمود عليه السلام هر كه در ساعت اول بجامع شود چنان باشد
كه اشترى قربان كرده باشد و اگر در دوم ساعت رود گاوى قربان كرده باشد و اگر در سيوم ساعت رود
گوسفندى قربان كرده باشد و در چهارم ماكيانى و در پنجم ساعت خايه مرغى و چون خطيب برون آيد فرشتگان
كه اين قرائة ميخوانند صحايف در نوردند و بسماع خطبه مشغول شوند و هر كه بعد ازين آيد جز فضل
نماز چيزى نيابد آداب پنجم پاى بگردن مردم ننهد اگر در راه است در خبر آمده از رسول عليه السلام يكى را
ديد كه چنين ميكرد چون نماز كرد گفت تو جمعه چرا نكردى گفت رسول الله با شما بهم بود گفت تراديدم
كه پاى بر گردن مردمان مى نهادى يعنى كسى كه چنين كند چنان باشد كه نماز نكرده باشد اما اگر صف اول را
خالى گذاشته اند روا بود كه قصد صف اول كند كه گناه ايشان كرده اند آداب ششم در پيش كسى كه نماز
ميكنند نگذرد و چون بنشيند بديوار يا ستون نزديك نشيند تا كسى را پيش وى راه نباشد و نهى است
از گذشتن پيش كسى كه او نماز ميكوند و در خبرست از رسول عليه السلام كه اگر خاكستر گردد تا باد او را
پراگنده كند

پراگنده كند بهتر از انكه پيش نماز گذارنده بگذرد آداب هفتم آنكه صف اول طلب كند و اگر نباشد هر چند
باشد بهتر باشد كه فضل اين بزرگست مگر كه در صف اول لشكريان باشند يا شمشير وى زر بود يا منكرى
120. باشد هر چند از ان دورتر باشد اولى تر كه نشايد باختيار در جائى نشيند كه منكر باشد آداب هشتم
چون خطيب برون آيد ديگر سخن نگويد و بجواب موذن مشغول شود آنگه باستماع خطبه اگر كسى
سخن گويد او خاموش باشد و هيچ نگويد بلكه باشارت او را خاموش كند رسول عليه السلام گفت
هر كه ديگرى را گويد در وقت خطبه خاموش باش گوش دارد بيهوده گفتن او را و يرا جمعه نيست و اگر
دور باشد و خطبه نشنود هم بايد كه خاموش باشد و جائى كه سخن ميگويند ننشيند و درين وقت
هيچ نماز نكند مگر تحية مسجد آداب نهم چون نماز تمام كند هفت بار الحمد هفت بار قل هو الله و هفت
بار معوذتين بخواند در اثر است كه اين از جمعه تا جمعه حرزى باشد و را از شيطان و بگويد اللهم
يَا غَنِيُّ يَا حَمِيدُ يَا مُبْدِئُ يَا مُعِيدُ يَا رَحِيمُ يَا وَدُودُ اَغْنِنِي بِحَلَالِكَ عَنْ حَرَامِكَ وَبِفَضْلِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ
هر كه بدين دو دعا مداومت كند از جائى كه گمان نبرد روزى بوى رسد و از خلق بى نياز گردد پس
از ان شش ركعت نماز سنت بگذارد كه اين مقدار از رسول عليه السلام روايت كرده اند آداب دهم
آنكه در مسجد مى باشد تا نماز ديگر بگزارد و اگر بنماز شام بنشيند فاضلتر بود و گويند اين
بجاى حج عمره باشد در ثواب و اگر نتواند بخانه شود از ذكر حق تعالى خالى نباشد تا آن
ساعت عزيز كه در جمله روز آدينه است و يرا در غفلت نيابد كه از ان فضل محروم باشد

في مطالب المومنين في فصل صلوات عيدين كره بعض الناس التهنية يوم العيد ويجوز
ملاقيتهم بالسلام فاما بالدعاء فحدث وعن مالك رح تهنية في يوم الفطر والاضحى قبل الله منا ومنكم
حسن فعل الاعاجم وكرهه ولذا روي عبادة بن الصامت رضي الله عنه عن النبي عليه السلام عن
الاوزاعي رح تهنية بالسلام حسن وملاقيتهم بالدعاء بدعت وكذا روي عن الحسن رح
انه محدث في وقايه البني ومايفعل العوام من المصافحة بعد الجمعة او بعد كل مكتوبة او بعد
العيد فهو بدعة ممنوعة ابراهيم شاهية في الباب العيد في الملتقط القينة اقامت صلوات العيد
في الرساتيق يكره كراهية تحريمة اصل هفدهم در بيان نماز نوافل در مستقيم
مى آرد بيان ركعتين وهو جالس بعد الوتر ميكنند عايشه رضى الله عنها روايت ميكنند
كان رسول الله يوتر ثم يصلي ركعتين وهو جالس وحديث اجعلوا آخر صلوتكم بالليل
وتر معارض مى نمايد و بر بسيارى علما مشكل شده لاجرم امام مالك انكار حديث
ركعتين ميكنند وامام محمد ميكويد نميگذارم وكسى را از گزاردن منع نكنم وجماعه علما
گويند از براي بيان جواز گزاردن است تا معلوم شود كه بعد از وتر نوافل گزاردن روا است
و وتر واقع تنفل نيست بنا بر اين حديث اجعلوا آخر صلوتكم بالليل وتر محمول بر
استحباب بود و بعضى علما ميكويند اين دو ركعت ملحق است بوتر و جارى مجرى سنت
وتر مى افتد لاسيما بمذهب كسى كه وتر را واجب ميكويد و چون نماز وتر بنهار كه مغرب است

متنوعست بدو ركعت سنت في الضا قنوت الوتر در روايت صحيح اصلا وارد نشده
است كه در نماز وتر قنوت خواندى و امام احمد ميكويد هرچه در قنوت وارد شده است مجموع
در نماز صبح است اما در قنوت وتر اصلا هيچ حديث صحيح ثابت نشده است بلكه هيچ مروى
نيست اما جماعتي از صحابه در وتر قنوت خوانده اند همچو حديث مسند امام احمد عن حسن بن علي
رضي الله عنهما انه قال علمني رسول الله كلمات اقولهن في قنوت الوتر اللهم اهدني فيمن هديت
الى آخره فوايد در بيان نماز ضحي مي آرد جمع علما بكراهيت آن قايل شده اند وميكويند كه او بدعتي
ست از بدعتها و استدلال ميكنند باثري كه بخاري از ابن عمر رضي الله عنهما روايت كرده كه
لم يكن نصليها ابو بكر و عمر رضي الله عنهما فقلت قال النبي عليه السلام قال لا اخاله واز عبد الر
حمن بن ابي بكر مرويست كه ابو بكر جمعي را ديد كه نماز چاشت ميكنند از دنو ايشان گفت انكم تصلون
صلواة ما صليها رسول الله عليه السلام ولا عامة اصحابه واز عايشه رضي الله عنها مرويست ما
سبح رسول الله عليه السلام سبحة الضحى واني لاسبحها وان كان رسول الله ليدع العمل وهو يحب
ان يعمل خشية ان يفترض عليهم وقيس بن عبيد رضي الله عنه ميكويد يكسال بر عبد الله مسعود تردد
ميكردم هرگز نديدم هرگز نديدم كه نماز چاشت گزارده باشد و عن مجاهد رضي الله عنه انه قال
دخلت انا وعروة بن الزبير رضي الله عنهما المسجد فاذا ابن عمر جالس عند حجرة عايشة رضي الله عنها
فاذا الناس يصلون في المسجد صلوات الضحى فسالناه عن صلواتهم فقال وقعة البدعة فقال

بدعة ونعمة البدعة فقال عمر نعمت ما ابتدع المسلمون افضل من صلواة الضحى وطايفه ديگر از
علما ميكويند مستحب است گاه گاه بگذارند و در بعضي از ايام ترك كنند و اين طايفه استدلال
ميكنند بحديث عبد الله بن شقيق رح كه گفت از عايشه سوال كردم كه رسول عليه السلام نماز چاشت
ميگذاردى گفت نمي گزاردى الا گاهي كه از سفر باز آمدى وعن عكرمة رح قال كان ابن عباس
رض يصليها يوما ويدعها عشرة ايام ايضا فيه در فصل بيان روزگار نافله مى آرد و اين سه ماه كه
عوام روزه ميدارند در ان باب چيزي وارد نشده است واز داشتن روزهاى رجب نهي كه
نبود درست شوال ميفرمود كه صيام اين شش روز با رمضان برابر صيام دهرست روزها
عاشورا البته روزه داشتني و مراتب روز عاشورا سه مرتبه است افضل آنست كه روز
دهم روزه دارد و ديگر روز بعد از ان نهم و يكي روز پيش از ان بدارد مرتبه دويم آنكه نهم
ودهم بدارد و مرتبه سيم دهم تنها بدارد دالي قوله و عادت نبوى نبود كه دايم روزه
دارد و از صيام دهر نهي فرموده است در حق صايم الدهر ميفرمود لا صام ولا افطر اصل
نهم دهم در بيان كفن كردن و گور مقدار يك شبر يا يك نيم شبر بر آوردن در روضة الاحباب در ذكر
وفات رسول الله عليه السلام مى آرد صورت قبر او را مسطح و بروايتي مسنم بر آوردن و
مقدار يكشبر از زمين بلند كردانيدن في الكافي و رفع القبر مقدار الشبر او شبرين در مشكاة
در باب ما يقال عند من حضرت الموت راى ابن عازب رضي الله عنه ميكويد كه رسول فرمود عليه السلام
چون بنده

مسله در پيش پس جنازه قران بلند خواندن و تكبير بلند گفتن سنت روافض است
سنيان از آن تا پرهيز كردن نقل صلوة مسعودى در فصل جنازه و مكروه است قران خواندن و ذكر گفتن پيش جنازه

چون بندهٔ مومن از دنيا وداع ميكند باخرت روي مي آرد فرشتهاي سفيد روي كه گويا كه
رويهاى ايشان آفتابست از آسمان فرود مي آيد و كفن نظيف و خوشبويهاى لطيف از بهشت
از براى آن بندهٔ مومن همراه خود مي آرند و مقدار دور تا زوي مي نشينند و ميكويند اي جان
پاك و پاكيزه و بذكر خدا آراميده بسوى رحمت و آمرزش امرزكار آمرزندهٔ غفار بيرون
آى كه جاي تو به بود است آفريده كار تو از تو خوشنود ست پس روح طيب از ان جسد پاكيزه
قطره آب كه از مشك پر آب بچكد بيرون مى آيد پس چون ملك الموت آن روح را ميگيرد آن فر
شتها كفن و خوشبوى از بهشت آورده بودند و در تر نشسته بودند زود از وى گرفته تا آسمان
ميبرند و چون بجماعه فرشتگان با آن روح گذر ميكنند فرشتگان بر آن روح آفرين ميكنند و
ثنا مى ستايند و ميكويند اي روح پاكيزه از فلان بن فلان ست كه مقبول درگاه رحمانست تا آنكه
باسمان دنيا مى رسند و درهاى آسمان براي وي ميكشايند تا باسمان هفتمين مي رسند پس خداي
تعالى حكم ميفرمايد كه جاى و مقام اين روح در اعلي عليين بنويسيد و نام بندهٔ صالح در ديوان
جاى اشرف ثبت كنيد و اكنون اين روح را باز گردانيد بزمين ببريد زيرا كه من اين بنده را
از زمين آفريده ام و باز در وى در زمين حكم كرده ام و باز بيرون آوردن
از زمين مقرر كرده ام پس آن فرشتها آن روح را در جسد آن مومن مي در آرند و حكم خدا بجاي
مي آرند بعد از ان دو فرشته از هول مى آيند در گور او در آيند و مى پرسند كه خدا

کیست آن بنده میکوید که پروردکار من از بنده کار زشت و می پرسند که دین تو چیست
میکوید دین من اسلام است و می پرسند که رسول تو کیست میکوید رسول من محمد الرسول
است پس آورز کننده از آسمان بآواز بلند میکوید و آواز بلند برمیدارد که این بنده
راست کفت الکنون از برای این بنده جامه خواب از بهشت بیارید و در کور وی بکسترانید
وجامها از بهشت بیارید ویرا بپوشانید و در کور وی دروازه کنید و راه آن دروازه تا بهشت
کشاده کنید پس ازان ازین راه از بهشت روح و راحت و خوشبوی در کور آن بنده می آید و
او را خوشحال و خوشنود میکرداند و کور را کشاده میکرداند و فراخ میدارند بعد ازان بوی
مردی نیکوروی و پاکیزه خوی می آید و میکوید که بشارت باد ترا بآن وعده که با تو کرده بود
می پرسد که ای بنده خدای تو کیست که روی تو روی نیکان و شکل تو شکل سعادت مندان می نماید
میکوید من عمل صالح تو ام بس بنده میکوید رب اقم الساعة حتى ارجع الى اهلى الحديث
(٢٦٣)
في بيان الاحكام روا باشد روی مرده دیدن در کور بعد ازان خشت بنهند في
الصلوة المسعودي چون مرده را در خاک نهند مر کسی مشتی خاک بکیرد و بران خاک چیزی از قرآن
بخواند و دران خاک انداز د بعدد هر ذره که در آن خاک بود خدای تعالی نیکی در دیوان او ثبت
کرداند و مرده را ازان آسایش بود في الجامع الصغير الخاني الى قوله وحكى عن الشيخ ابى بكر
ره انه جوز اتخاذ التابوت في بلادنا لرخاوة الارض في الينابيع والسنة في القبر هو اللحد
فلا يعذر

123
فلا يعذر فلا بأس في التابوت في بلاد نار خاوة الارض في الجامع والسنة في القبر هو اللحد
(٢٦٣)
فلا يعذر فلا باس في التابوت والسنة ان يفترش فيه التراب في الروضة الصغير الخاني ويكره الاجر
قوله وروى ان يوسف عليه السلام وصى بان تتخذ له تابوت من زجاج في الروضة رجل مات في
الغربة وجعلوه في التراب ليحمل الى بلده متى يسال في القرار في التابوت قال الفقيه ابو
جعفر البلخي يسال في التابوت ما لم يدفن في القبر في زبدة الاخبار در ذکر خلافت امیر المومنین عمر رضي الله
عنه می آرد که فرمود چون تابوت مرا از خانه برون برید هیچکس با تابوت من برون نیایید
و تزکیه نفس من ننمایند الخلاصه می آرد و نیز فرمود که چون از تلقین من فارغ کشته در
تابوتم بجانید و بر در حجره مدفن حضرت برید پس تابوت مرا بر کنار دست بدارید بعادت ماتم
زدکان نعره برارید فریاد کنان بر سر آن کوی بریدم پس بر سر آن کوی بخاکم بسپارید که کرده
پرسش از واقعه من کویند شهید شد باک مدارید من مات من العشق فقد مات شهيدا بر
تربتم از خون جکر خط نکارید همه او را در بیان نماز جنازه می آرد في فتاوى الحجة من جمع قبرا
لنفسه قبل موته فلا باس به ويوجر عليه هكذا عمل ابن العزيز والربيع ابن خثيم والسفيان الثوري
ومطرف ابن عبد الله ويوسف بن هارون وغيرهم رحمهم الله ولان فيه زيادة ترهيب و
ترغيب وتنبيه على الطاعات اصل نوزدهم در بیان روز تعزیت جمعیت
کرده نشستن و ختم قرآن کردن و کل بوییدن و برده دادن در هم مستقیم در فصل عادات

(٢٦٣)
نبوی در احوال میت و ادا حقوق می آرد و عادت نبوی آن بود که اهل میت را تعزیت کفتی
و ایشان را بصبر فرمودی و عادت نبود که برای میت جمع شوند و قرآن خوانند و ختم کنند نه بر
کور و نه بر غیر آن مکان و این مجموع بدعتست و مکروه است في هذا الفصل و عادت نبوی آن
بود که کور را بلند نکردی و بنه کج و کل و غیر آن سخت نکردندی و در بالای کور عمارت و قبه نساختی
و این از مجموع بدعتست و مکروه و مخالفت طریق نبوی و بعث رسول الله عليه السلام عليا
رضي الله عنه ان لا يدع تمثالا الا طمسه ولا قبرا مشرفا الا سواه و نهی فرموده که سر قبرها مساجد
بنا کنند و بار سر کورها چراغ افروزند و بر فاعل آن لعنت کرد في فتاوى مطالب في فصل التعزية
ناقلا عن فتاوى الظهيرية ويكره الجلوس على باب الدار لانه عمل اهل الجاهلية ونهى النبي
عليه السلام عن ذالك وما يصنع الناس في بلاد العجم من فرش البسط والقيام على القوارع الطرق
من اقبح ويكره الجلوس المستعزية في المسجد وفي غيره جاءت الرخصة وتركه احسن في ابراهيم
شاهية ناقلا عن دستور القضاة ذكر في فتاوى نجم الدين ره قال كثير من المتاخرين من علمائنا ره
يكره الاجتماع عند صاحب الميتة ويكره له ان يجلس في بيته حتى يوتى ويعزى بل اذا فرغ من دفنه ورجع
الناس فليتفرقوا ويشتغل الناس باموره ويشتغل الناس باموره ويشتغل صاحب الميتة بامره
كذا قال الشيخ ابي بكر الوارق في مطالب المومنين وقال كثير من المتاخرين يكره الاجتماع عند صاحب الميتة و
يكره له ان يجلس في بيته حتى يوتى ويعزى بل اذا فرغ من دفنه ورجع الناس فليتفرقوا ويشتغل
صاحب الميتة

صاحب الميتة ويكره له ان يجلس في بيته حتى يوتى ويعزى بل اذا فرغ من دفنه ورجع الناس
(٢٦٥)
فليتفرقوا ويشتغل الناس باموره ويشتغل صاحب ميته بامره في فتاوى محمود شاهيه وقال
124
كثير من المتاخرين من علمائنا ره يكره الاجتماع عند صاحب الميتة ويكره له ان يجلس في بيته حتى
ويعزى بل اذا فرغ من دفنه ورجع الناس فليتفرقوا ويشتغل الناس باموره ويشتغل
صاحب الميتة بامره كذا ذكره احمد بن حرب في الجامع وكذا قال الزاهد ابو بكر الوراق في شرح
مختصر الوقاية للعلامة القهستاني ره في فصل من المختصر واعلم انه اذا فرغ من دفنه ورجع
الناس فليتفرقوا ويشتغلوا باموره وهو بامره ويكره اجتماعهم عنده للتعزية اي در
ویش دال لش دوست خدا و دشمن خویش ترجمه عبارات هر شش کتاب اینست که اکثر
و بیشتر فقها مجتهدان از مذهب امام اعظم رضي الله عنه فرموده اند که مکروه است جمعیت
کرده نشستن برای تعزیت از دیک صاحب تعزیت را مکروه هست که در خانه خود نشیند
از برای آنکه مردمان بیایند و تعزیت کنند بلکه نیکو تر آنست که چون از دفن میت فارغ
شوند و باز کردن باید که متفرق شوند و جدا جدا کردند مردمان به کارها و کسبهای خود
مشغول شوند و صاحب میت نیز بکسب و کار خود مشغول کردد في شرح الاوراد در باب
جنازه في الجامع الصغير الخاني يستحب ان يكون القبر مسنما مرتفعا عن الارض قدر شبر
في نصاب در احتساب في الباب السادس عشر في الاحتساب على من يجعل التعزية في المسجد و المقابر

في يوم الثاني والثالث من الموت وبيان ما فيه من امور المحرمت والمكروهة احدها ترك سجدة
التلاوت في شرح الطحاوي الكبير ويكره ترك سجود التلاوت في الصلواة وغيرها بالقول تعالى
اذا قرئ عليهم القرآن لا يسجدون ذميهم على ترك السجود عند التلاوت وعمومه تقتضي
وجوبها فان قيل هذا انما يكون في الترك وان سجد بعده بزمان فلا يكون في الترك وان سجد بعده
بزمان فلا يكون تركا بل يكون تاخيرا فنقول قوله ترك السجود عند التلاوت ومطلقا سواء
سجد بعده او لا فيكون تارك السجود عند التلاوت فيكون مكروه والثاني الجلوس للتعزية
فان كان في المسجد يكره وعن ابي الليث رح انه لا يكره من التجنيس ان كان في بيت ونحوه
يجوز ولا يكره والافضل ترك والثالث بسط الفرش في ايام التعزية فانه من اقبح القبائح
وانه مطلق فلا يتقيد بالبيت ولا بالحظيرة والرابع القيام لاجل الداخل في قرات
القرآن وانه حرام الا في الاب والاستاذ والخامس قراءة قراء المبتدعة بتغير تعظيم القرآن
على طريق الغناء وانه حرام واستماعه ايضا حرام والسادس احضار الجمال المعورة
بتماثيل ذوات الارواح كالبارى ونحوه وانه مكروه لانه لا يحضر ثمه ملك من الملائكة والسابع
اخذ المصاحف من النابي اذا فرغ صدر المجلس عن قرئته وفيه منع الناس عن قرات الحق
فنظر جاه الناس ومن ترك العمل لجاه الناس ومن ترك العمل عطر عظيم والثامن حضور النساء
للزيارت وانه على خلاف الشرع والتاسع السماع والرقص عند القبر وانه حرام والعاشر

شر الكذب

الكذب الصريح فانهم يحضرون ملحا فظا جاه ولي الميتة ويقولون نحضر الله لزيارت الميت فان قيل
كيف يعرف قصدهم وهو مبطن فنقول دلت عليه علامة احديها اذا مات امير فاسق يحضرون
على قبره اكثر مما يحضرون على قبر فقير صالح ولو كان القصد الله لكان الامر على العكس ١٢٥
والثانية اذا لم يحضر واحد منا ذي بذالك اوليا فان لم يكن هيذ لاجلهم لا يتينا ذوف به
با ترك والثالث اذا حضر واحد يعتذرون منه ويعدونه في حقهم ولو كان الله لما عتذ
رو منه والحادي عشر يشربون الشربت عند القبور وفي الحديث الاكل عند القبور يقسي القلب
والثاني عشر يقطعون اوراق الاشجار ويزينون بها حول القبر والثالث عشر ان القراء
يقرؤن القرآن واهل المصيبة مشتغلون بالناس والقراءة في الجمع وانه مكروه والرابع
عشر ان بعض الحاضرين يجهرون بالقرآن في الجمع وانه مكروه ذكر في المحيط ومن المشائخ
من قال ان ختم القرآن جهرا بالجماعة ويسمى بالفارسية سيپاره خواندن مكروه و
يتمسك بما روي انه عليه السلام كان يكره رفع الصوت عند قراءة القرآن والخامس
عشر وهو ان مس الطيب في يوم الثالث تشبه بالنساء الا انه يحرم على مرات الحداد على ميتها
فوق ثلثة ايام الا زوجها وتمس الطيب في يوم الثالث ليلا يزداد الحداد على ثلثة ايام
فانها لو مست في الرابع لا زداد شئ من اليوم الرابع وهو حرام روي عن ام حبيبة رضي الله
عنها ودعت بطيب في يوم الثالث من نعي ابيها فمست به عارضيها وذراعيها وقالت اني

كنت من هذا الغنية لولا اني سمعت من رسول الله عليه السلام يقول لا يحل لامراة تؤمن بالله
واليوم الآخر ان تحد على ميت فوق ثلثة ايام الا على زوجها فانها تحد عليه اربعة اشهر وعشرا
اقال العبد اصلحه الله ان هذا الرسم الذي اعتاده الناس بامساس ماء الورد في اليوم الثالث
تشبه بذالك فليجتنب منه لانه طيب بل لانه تشبه بالنساء والسادس عشر وهو يقوم شاعر
ويمدح الميتة بما لم يفعل وانه كذب واستماع الكذب حرام والسابع عشر وهو ان معرفا
يقوم في صف النعال ويقرء بعد الختم سورة الاخلاص ثلثا والفاتحة مرة وهو قايم والتاسع
قعود وانه بدعة ولم ينقل هذا الصنع من السلف ومن ادعى فعليه البيان لكيف فيه ا
ستهانة بالقرآن لانه قاريه في حالة القرات يشبه بان يخدم الصدور والحضور في ذالك
المجلس الا ترى كيف يتوجه اليهم سواء كانوا في جهة القبلة او لا وكيف ياخذ بيديه ويضع
مما موضع الوضع في الصلوات وينتظر امر الصدر الذي في المجلس لهذا الصنع فاذا امره
يرفع له خدمة معهودة بين هولاء المغرورين بالجاه وانه يستغنيع بهذه الآيات كانه
يغني وانها بدعة اخرى في بدعة لا ولي همتم انه ياخذ على قرات اجر من اولياء الميتة كانه اجير لهم
لان المعتاد كالمعقود وانه بدعة اخرى ظلمات بعضها فوق بعض والثامن عشر وهو انهم
يلبسون القرء ثياب الحرير والتاسع عشر انهم يلقون على قبر الصلحاء ثوبا مكتوبا فيه سورة الاخلاص
والقاء القرآن على الارض استهانة والعشرون انهم يحضرون المصاحف في المقابر ويضعونها
يكسر في المجلس

في المجلس ولا يقرؤن وينتظرون لحضور الصدور والحادي والعشرون الاكل وسبب
درازى عبادت ومكروه وبعض الفاظات كه كرده شده است ترجمه در نصاب الاحتساب
در باب شانزدهم در صحبت كردن بر كسى كه تعزيت در مسجد يا در گورستان روز دويم يا روز
سيوم ميكنند وكردارى چند كه در تعزيت نشستن حرام اند وافعال چند كه مكروه چند بيان فر
موده اند اول ترك كردن سجده تلاوت دوم نشستن براى مصيبت سويم صفها انداختن
چارم از براى آينده در وقت قرآن خواندن ايستادن پنجم قرات بتغير قرات خواندن
ششم عود سوزها بصورت خدا و ندارواح حاضر كردن هفتم مصحف از دست مردمان
گرفتن هشتم زنان حاضر شدن نهم در گور سماع و رقص كردن دهم دروغ آشكار گفتن يازدهم
شربت نزديك گور نوشيدن دوازدهم برگ درختان بريدن سيزدهم مردم قرآن مي خوانند
واهل مصيبت بمردم مشغول اند چاردهم قرآن بجهر در سيپاره خواندن مكروه پانزدهم روز
سوم استعمال بخوشبوى كردن شانزدهم مدح ميت كردن هفدهم بعد از ختم قرآن سه بار سوره
سوره اخلاص يكبار سوره فاتحه خواندن هيجدهم گوررا جامه ابريشم پوشانيدن نوزدهم بر گور صالحان
جامه كه بران سوره اخلاص نوشته است مى اندازند بيستم مصحف در گورستان حاضر ميكنند
وتمامى اين محرمات ومكروهات كه در كتاب نصاب الاحتساب در باب شانزدهم فرموده است
دوانده مى بايد كه مسلمانان درين باب كار احتياط نمايند در شرح اوراد در باب احكام موتى

١٢٦

می آرد که در نوادر القنادی میگوید اجابت کردن از بهر طعام که بر مرده ساخته باشند مکروه است

و در مفید المستفید می آرد اجابت کردن از بهر طعام که از بهر مرده ساخته باشند مکروه است

في خزانة الفقه اجابت الطعام الذي تهيياء للمية مكروه في فتاوى الغرايب اما اصلاح المية

طعاما وجمع الناس اليه فلم ينقل فيه شيا وهو بدعة غير مستحب اجابت الطعام الذي يهيا للمية

مكروه وفي الحديث ان الله ورسوله بريء من الذين ياكلون من طعام المصيبة قبل مضي ثلثة ايام ...

باتخاذ الضيافة بالطعام للماتم والطعام الذي حضر والتعزية قال الفقيه ابو جعفر ...

جاز ذالك من الثلث فيحمل الذين يطول مقامهم ونفسير الطول المقام ان لا يبيتوا في منازلهم ...

انما قلنا يمنع اتخاذ الضيافة انما يتخذ عند السرور ولا سرور منها فلا يباح قبل مضي

ثلثة ايام اما لو تخذ طعام للفقراء كان حسنا ما روي في حمل الطعام الى اهل المصيبة من النهي فهو

محمول على ما اذا صنع ريا وسمعة او صنع للنواى ما صنع لاهل الصبر والرضا لوجه الله تعالى

فلا باس بالاجابة النبي عليه السلام اطعم عيال حمزة رضي الله عنه ايام التعزية وفي وصايا

المقسط من الطعام الى اهل المصيبة في اول اليوم الاول غير مكروه لتشغلهم بجهاز المية وفي اليوم

الاول غير مكروه اذا جتمعت النوايح لانه اعانة لهم على المعصية في خزانة الفقه الطعام الذي

يتهيا للمية مكروه وفي الصحاح البخاري قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله ورسوله بري

من الذين ياكلون من طعام المصيبة قبل مضي ثلثة ايام في فتاوى مطالب المومنين في فصل زيارة

القبور

القبور ان الرخصة للرجال دون النساء والنساء يمنعن من الخروج الى المقابر الى ان قال

ولاصح ان الرخصة ثابتت للرجال والنساء في فتاوى الحمادي ناقلا عن كشف البزدوي وقيل الاذن

يثبت للرجال دون النساء والنساء يمنعن من الخروج الى المقابر الى قوله والاصح ان الرخصة

ثابتة للرجال والنساء جميعا وقد روي عن عايشة رضي الله عنها كانت تزور قبر رسول الله عليه السلام

في كل وقت وانها لما خرجت حاجة زارة قبر اخيها في نصاب الاحتساب في الباب الثامن في الاحتساب

على النساء والاولى للمراة ان تزور قبرا سوى قبر رسول الله عليه السلام لقوله عليه السلام

لعن الله زوارات القبور فالحديث وان كان يدل على الحرمة لكنه نسخ بقوله عليه السلام نهيتكم

عن زيارة القبور الا فزوروها ولا تقولوا في ... في باب الزيارت القبور عن ابي هريرة

رضي الله عنه ان رسول الله عليه السلام لعن زوارات القبور وقال الترمذي قد روى معنى

عن بعض اهل العلم ان هذا كان قبل ان رخص النبي عليه السلام في زيارة القبور فلما

رخص دخل في الرخصة الرجال والنساء وقال بعضهم انما كره زيارات القبور للنساء لقلة

صبرهن وكثرت جزعهن در تفسير زاهدي نزد اية كريمة كلا ان كتاب الفجار لفي سجين الاية

سجين صحرائيست مجوف فرو پوشيده زير دوزخ جان كافران و نامه كردار ايشان در وي باشد

زير هفتم آسمان اما جان مومنان فاسق واهل كباير كه ايشان را عذاب خواهد بود ديگر

مارا درست نشده است كه جان ايشان كجا بود وليكن روا بود كه در سجين با جان كافران باشد

اعمال مومنان

127

از بهر آنكه چون روا بود كه نفس مومن عاصي با نفس كافر در دوزخ مدتي بسوزد روا بود كه جان

عاصي مدتي با جان كافر در سجين بود چندان عقوبت كه جان كافر را باشد فاسق را چندان

نبود در انيس الواعظين في مجلس العاشر في عذاب القبر در خبرست كه چون نيكو كار را

در گور نهند حق تعالى از كردار نيكوي آن مرده صورتي با جمال بيافريند تا مونس او گردد و از

ديدن نور او شاد گردد و در گلوي آن صورت سلاسل مرواريد باشد مرده در آن صورة

دست بندد از آن سلسله بگسلد و مرواريد بريزد خجل شود آن صورت جميل بگويد باك

نيست بيا تا مرواريد ابچينيم هر دو بچيدن مشغول شوند هنوز دانها بچيده باشند

كه صور بدمد مدت چندين هزار سال نزد آن صاحب دولت يكساعت باشد و ده

حال آنكه سالهاي بسيار گذشته باشد قوله تعالى لم يلبثوا الا ساعة من نهار و هر كه بدكار

باشد از صورت بد او از كردار او پيا شود سياه روي دو دندان آنها دراز و از وي بوي بد آيد

هر بار بگويد اي صورت زشت كي دفع خواهد شد صورت زشت گويد كه من از تو جدا نمي شوم

چرا كه من كردار بد تو ام هر ساعتي نزد او ساي باشد بعد رسول فرمود عليه السلام آن مرده

نيكو آن مرده را چنان خوش كند كه روز قيامت شود آن مرده از گور برخيزد كه حور و ولدان

و غلمان كه در بهشت باشند بگويد بار خدايا خواهم من كجاست فرشتگان را حكم شود كه بروند

و او را بيارند و بيايند و گرد گور بايستند و گويند اي دوست خداي به بهشت بيا و او

128

گويد مرا همين جاي بهشت است فرمان شود كه در گردن او عمل نور را نوراني بود و در بهشت در آيد

كه اين بيچاره بهشت هنوز نديده است چون بهشت ببيند گور و آن صورت فراموش كند

در تصنيف امام همام خواجه ابو الحكم سمرقندي رحمة الله عليه الابدي در فصل سمت

يكم مي آرد و كمتر من نماز جنازه آنكه ميگويد نماز جنازه ميگزاردم و اگر مقتدي بود

گويد كه اقتدا كردم بايين امام نيز گويد و دست بردارد الله اكبر گويد و در تكبير دست

نبر دارد و سر را بجنباند چنانكه عادت است زيرا كه اين بدعت است في ابراهيم شاهيه ان اراد

قبر عبد صالح ويمكنه ان يطوف حوله ثلث مرات فعل ذالك في فتاوى مطالب المومنين انه يكره

الطيب في يوم الثالث تشبه بالنساء لانه يحرم على المراة الحداد على ميتها فوق ثلثة

ايام لا على زوجها فتمس الطيب في يوم الثالث ليلا يزيد الحداد على ثلثة ايام وهو حرام بالحديث

المعروف قال العبد فهذه الرسول التي اعتاده الناس في مساس الورد في اليوم

الثالث تشبه بذالك فيحتسب عنه لانه طيب بل لانه تشبه بالنساء كما يحتسب عن الحناء وانه

طيب بالحديث لانه فيه تشبها بالنساء وكذا في النصاب الاحتساب في شرح الوافي اعطاء الورد

لقيام اهل التعزية في اليوم الثالث مكروه وكذا اشمه وقيل بدعة لانه خلاف السنة ولم يرد

به الشرع في نصاب الفقه لمولانا جلال الدين رومي اعطاء الورد في اليوم الثالث لقيام

اهل التعزية منها وقيل بدعة وشمه مكروه اصل بيستم در بيان نهادن

میت در پهلوی راست درجة الاسلام در فصل عیادت وزیارت می آرد روی میت
وجمله اعضای او سوی قبله کنند وخشت چند بر پشت او استاده تکیه کنند تا تمامی او سوی قبله شود
وزیر سرش خشت خام نهند در زاد راه شیخ شهاب الدین سهروردی در ذکر نماز جنازه می آرد
چون مرده را در گور نهند بسم الله وعلى ملة رسول الله بگویند و روی مرده وجمله اعضاء
او سوی قبله کنند وخشتی چند ایستاده بر پشت او تکیه دهند تا تمامی او سوی قبله شود وزیر
سرش خشت خام نهند وچون خاک بروی هموار سازند این تلقین بگویند یا عبده یا امة الله
في المهذب یقول واضعه بسم الله وعلى ملة رسول الله کذا قال النبي علیه السلام حین وضع
ابا دجانة في القبر ویوجه الى القبلة بذلک امر رسول الله علیه السلام ترجمه در هدایه می آرد
کسی که مرده را در گور نهد او را باید که بگوید بسم الله وعلى ملة رسول الله واین دعا رسول خدا
فرموده بود وقتی ابا دجانه را در گور نهاده بود وکسی که میت را در گور نهد او را باید
که میت را متوجه قبله سازد في حاشیة الهدایة روی عن علی رضی الله عنه قال مات رجل من بني
عبد المطلب فقال رسول الله علیه یا علي استقبل به القبلة استقبالا جمیعا بسم الله
وبالله وعلى ملة رسول الله وعلى سنة رسول الله وضعوه بجنبه ولا تکبوه بوجهه ولا
تلقوه بظهره ترجمه علی رضی الله عنه روایت میکند که مردی از فرزندان عبد المطلب وفات
یافته بود پس رسول علیه السلام بحکم فرمود که ای علی این مرده را در گور کن ودر روی این
مرده را

مرده را مقابله قبله کن وهم بیکبار بگویند بسم الله وعلى ملة رسول الله واین میت را
129 به پهلوی راست که بنهید وبروی هم میفکنید وبه پشت هم در گور مینداز ید في خزانة
المفتیین ثم یضعونه على جنبه الایمن مستقبل القبلة من غیر ان یکبوه على وجهه ولا على
ظهر المفتیین ثم یضعونه على جنبه الایمن مستقبل القبلة من غیر ان یکبوه على وجهه ولا على ظهر
مستلقیا على قفاه در فقه مسعودی در باب جنایز در فصل دفن میت می آرد سنت است
که در گور مرده را در پهلوی راست بخوابانند تا تمامی اعضای او سوی قبله گردد ونزدیک
امام شافعی مرده را ستانه کنند ونا خه چند وولی مرده اولا باشد از سلطان وقاضی
الکامل في الفصل الثالث والتلثیث في الدین ویوضع المیتة في القبر على شقه الایمن لقوله
علیه السلام لعلی رضی الله عنه یا علی استقبل به القبلة استقبالا في فتاوى الغرایب ویو
ضع في القبر على جنبه الایمن مستقبل القبلة ویوضع تحت راسه في الآثار مختصر الاثابت وجهه الى
القبلة على شق الایمن شرح شاهیة ویدخل المیتة في القبر من قبل القبلة ویوضع في القبر
على جنبه الایمن مستقبل القبلة في المهذب اذا احتضر الرجل وجه الى القبلة على شق الایمن اجماع
الحال الوضع في القبر في التجرید یوضع یدی المیتة على جانبیه لا على صدره لانه عمل الکفار
ترجمه وهر دو دست میت باید که بسوی دو جانب مرده بنهند ونباید که دو دست مرده بر سینه
نهند زیرا که هر دو دست نهادن رسم کافرانست في شمنی شرح المختصر الوقایة اذا مات
بر سینه

مسلم یوضع یده الیمنی من جانبه الایمن ویده الیسری من جانبه الیسری ولا یجوز وضع الیدین
على الصدر لان النبي علیه السلام قال جعلوا موتاکم بخلاف الکافرین ترجمه چون مسلمان بمیرد
دست راست وی بر جانب راست می باید نهاد ودست چپ بر جانب چپ می باید نهادن ونهادن
دست میت بر سینه نهادن زیرا که رسول علیه السلام فرموده است که ترتیب ودستور مردهای خو
یش بخلاف دستور کافران کرده اید اصل پست ویکم در بیان تلقین کردن میت
بعد از آن که او را بخاک پوشیده باشند في الاکرام شاهیة في خزانة الجلالیه اورد الزاهد
الصفار في کتابه تلخیص الاداء ینبغي ان یلقن المیتة على مذهب الامام الاعظم ابو حنیفة رضی الله عنه
فمن لم یلقن فهو على المذهب الاعتزال وبیان ذالک في التخلیص وکیفیة التلقین هذا بسم الله الرحمن الرحیم
یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت في الحیوة الدنیا وفي الآخرة یا عبد الله یا امة الله هذا
بیت الوحشة هذا بیت الغربة وهذا الحیرة والندامة هذا اول منزل من منازل الآخرة
فاذا اتاک الملکان الکریمان المأموران لا ینفعانک ولا یضرانک الا باذن الله فیسألانک
عن ربک وعن نبیک فلا تخف ولا تحزن قل لهما الله ربي ومحمد نبیي والاسلام دیني والقرآن
امامي والکعبة قبلتي والمؤمنون اخواني واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد
ان محمدا عبده ورسوله في شرح مجمع البحرین ویستحب ان یلقن المیتة بعد الدفن فیقال یا عبد الله ویا امة
الله اذکر ما خرجت علیه من الدنیا شهادت ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله ان الجنة حق والنار حق
والبعث حق

تلقین میت روا ... علماء ... وعلیه الفتوی نقل شمایل برهنه

والبعث والنشر حق وان الساعة آتیة لا ریب فیها ان الله یبعث من في القبور وانک رضیت
130 بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد الرسول الله نبیا وبالقرآن اماما وبالقبلة وبالمؤمنین
اخوانا فیقول بعد التلقین اللهم ثبته على هذا وخفف علیه وفسح قبره وسهل علیه المناکر
واکرم نزله وارحمه یا ارحم الراحمین ترجمه در شرح مجمع البحرین می آرد مستحب است تلقین
کردن میت بعد از آن که زیر خاک کرده باشند پس عبادت آموختن تلقین اینست اگر مرده
مرد باشد بگویند یا عبد الله واگر مرده زن باشد بگویند یا امة الله یاد کن آن کلمه
شهادت از دنیا بیرون رفتی وآن شهادت اینست اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له واشهد ان محمد عبده ورسوله بهشت حق است ودوزخ حق است وروز
قیامت آمدنیست ودر وی هیچ شک نیست والله سبحانه مرده کان از گور خواهد برانگیخت و
بدرستی که تو بخدائی وخداوندی خدا خویش راضی کنی وآفریده کار خود را قبول کردی ومحمد
الرسول الله را برسالت وپیغمبری تصدیق داشتی وقرآن را امام خود ساختی واحکام کتاب خدا را
کردن نهادی وکعبه را بتوجه قبله خود کردانیدی ومومنان را برادران دینی وامامانی ساختی
وتلقین بگوید بار خدایا این بنده خود را برین تلقین ثابت کردان واو را از گرانی کناهان
سبک ساز وگور این بنده مومن فراخ کردان وباز پرس وپرسیدن وجواب دادن بروی
آسان کردان وبرین مرده کرم کن واو را بیامرز یا رحم کننده ترین رحم کننده کان في وظایف

النبي ويستحب تلقين الميت البالغ ذكره و وتنبيه الاعتقاد بالايمان رعنا ودفعا لفتنة الشيطان
بعد الفراغ من الدفن فيقول يا فلان بن فلانة اذكر عهد الذي خرجت عليه من الدنيا
شهادة أنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ فانك رضيت
بالله و بالاسلام دينا وبمحمد نبيا وبالكعبة قبلة وبالقرآن اماما ربي الله لا اله الا هو
رب العرش العظيم ويطلب التثبت ويستغفر له ويقرا عند راسه فاتحة البقرة وعنده الا مداد
بالدعاء والقرات والاستغفار والاستشفاع من حضرت الكريم الغفار ليستانس بهاد
يقوى على الجواب بالصواب في فتاوى ترجمه روايه مانست كه ترجمه روايه شرح مجمع البحرين
نوشته شده است في فتاوى الكامل وتلقين الشهادة بعد الدفن فعليه بعض مشايخنا
وهو المعتاد وفي بعض البلاد وقال شمس الائمة الحلوانى لا ينهى الناس اذا فعلوه ولا يامر
به اذا تركو ترجمه در فتاوى مى آرد كه تلقين كردن شهادت بعد از انكه ميت زير
خاك كرده باشند بعضى فقهاء اكرده اند و همين عمل در بعضى ولايت معمول ومعتا
دست وشمس الائمه ميكويد اگر مرده را مردمان تلقين كنند منع نبايد كرد واگر نكنند
امر نبايد كرد في شرح اوراد ذكر في الهداية والتجنيس والمزيد ان التلقين بعد
الدفن فعله بعض مشايخنا وهو معتاد في بعض البلاد وسئل شمس الائمة الحلواني عن
ذالك فقال لا ينهاهم اذا فعلوا ولا يومرون به واذا تركو ترجمه روايت در رويت

فتاوى كامل كذشت في احياء العلوم قال سعيد ابن عبد الله الاودى شهدت ابا امامة
الباهلي رض وهو في النزع فقال يا سعيد اذا انا مت فاصنعوا بي كما امر رسول الله عليه السلام
131 فقال اذا مات احد منكم فسويتم عليه التراب فليقم احدكم على راس
قبره ثم ليقل يا فلان بن فلانة فانه يقول ارشدنا رحمك الله ولكن لا تسمعون فيقول اذكر
ما خرجت عليه من الدنيا شهادت ان لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رسول الله فانك رضيت بالله
ربا وبالاسلام دينا وبمحمد نبيا وبالقرآن اماما فان منكرا ونكيرا يتاخر كل واحد منهما
فيقول انطلق بنا ما يقعدنا هذا وقد لقن حجته وكان الله حجيجه دونها فقال رجل يا رسو
ل الله ان لم يعرف اسم امه قال فلينسبه الى حواء ترجمه در احياء علوم در كتاب موت مى آرد
ابو سعيد بن عبد الله ميكويد كه حاضر شدم بابو امامة باهلى در ان حال كه وى نزديك بموت بود
پس مرا كفت كه يا سعيد چون بميرم همچنان كنيد كه رسول الله فرموده است پس رسول عليه السلام فرمود
چون يكى از شما بميرد و او را زير خاك كرده باشيد پس بايد كه يكى از شما بر سر كور مرده بايستد
وآن ميت را بكويد كه اى فلان پسر فلانه نام مادر كويد نه نام پدر پس بدرستى كه ميت مى شنود آ
واز تلقين كننده را وليكن جواب كردن نميتواند پس بار دوم آواز كند كه اى فلان پسر فلانه
پس آن مرده برابر شده مى نشيند بعد از ان بار سيم آواز كند كه اى فلان ابن فلانه پس بدرستى
كه بار سيم آن مرده ميكويد بار خدايا رحمت خدا باد بر شما اين تلقين كننده بكويد كه ياد كن اين شهادت را

كه با عتقاد درست وصدق يقين بدان شهادت تن را از دنيا بر ون رفته اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله بدرستى كه تو به خداوندى خداى خويش راضى وخوشنود
بودى و دين مسلمانى واسلام تيا بى قبول كرده بودى ومحمد كه رسول خدا است او را بنبوت و رسالت
تصديق داشتى وكتاب الله كه قرآن است او را امام خود كردانيده بودى وچون منكر ونكير اين كلمات
شنيدن مى شود وتلقين دادن آن ميت خبر دارى شوند منكر مر نكير را ونكير مر منكر را ميكويد كه اى مرده
ما را بحانشستن نمى كذارد و حجت وى بوى آموختن الكنو جواب دهنده او خداى تعالى است پس يكى از
مجلسيان پرسيد كه يا رسول الله اگر نام مادر وى نداند فرمود كه بكويد اى فلان پسر حوا رضى الله عنها
در كيميا ء سعادت در اصل موت مى آرد بدانكه هر كه بشناخت كه آخر حال وى همه حال كه مرگ است
وقرار گاه وى در كور است وموكل وى منكر ونكير است وموعد وى قيامت است ومورد وى
بهشت يا دوزخ است هيچ انديشه مهم تر از انديشه مرگ نبود نيست اگر عاقل بود چنانكه رسول عليه
السلام كفت الكيس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت هر كه ياد مرگ بسيار كند ناچار ساز
مرگ ساخته شود ولا جرم كور را روضه يابد از روضهاى بهشت وهر كه مرگ را فراموش كند همت
وى دنيا بود و از زاد آخرت غافل بود را غارى يابد از غار هاى دوزخ بدين سبب است كه ياد
مرگ افضل و بزرگ است رسول كفت عليه السلام اكثروا ذكر هادم اللذات اى كسانيكه بلذات
دنيا مشغوليد ياد كنيد از انكه همه لذتهاى دنيا را غارت كند وكفت پيغمبر عليه السلام اگر آن

حديث مرگ را بدانند چنانكه شما ميدانيد هرگز هيچ پس كوشت فربه نخوردى وعايشه رضى الله عنها
كفت يا رسول الله هيچكس بدرجه شهيد آن باشد كفت باشد كه روزى بيست بار از مرگ ياد
132 آورد رسول عليه السلام بقومى بكذشت آواز خنده ايشان بلند شده بود كفت اى مجلسيان خويش را
آشفته كنيد بياد ديكرنده همه لذات كفتند آن چيست كفت مرگ وانس كويد كه رسول عليه السلام كفت ياد مرگ
بسيار كن وآن ترا از زهد كرداند وكناه ترا كفارت كرداند وكفت عليه السلام كفى بالموت واعظا مرگ
بسنده است خلق را كه پند دهد وصحابه بر يكى ثناى بسيار كفتندى وكفت پيغمبر عليه السلام چون حديث
مرگ رود او چونست كفتند نشنوديم سخن مرگ را از وى كفت پس نه آن جاست كه شما مى پنداريد
ابن عمر ميكويد رضى الله عنه منه باده كس بنزديك رسول عليه السلام شديم يكى از انصار كفت زيرك
ترين مردمان كيست كفت آنكه از مرگ ياد بيش كند و در ساختن زاد آن مشغول باشد ايشانند
زيركان كه شرف دنيا وكرامت آخرت ببرند وابراهيم تيمى ميكويد رح كه دو چيز است كه راحت
دنيا از من ببرد يكى ذكر مرگ و يكى ذكر ايستادن پيش خداى تعالى در آخرت وعمر عبد العزيز
فقهاء را كرد كردى وحديث قيامت ومرگ باديكر دندى ما چندان كريستندى كه كسا نيكه جنازه در پيش
دارند وصاحب تعزيت باشند وحسن بصرى رح اگر سخن كفتى سخن مرگ كفتى وزنى كله كرد
بعايشه رضى الله عنها از سختى دلى خويش كفت مرگ را بسيار ياد كن تا نتكدل شوى چنانكه كرد و درشتى
از وى باز آمد وشكر كرد وربيع بن خثيم رح در سراى خود گور كنده بود هر روز چند بار در ان گور

درآمدی و بتحقیق تا مرگ را بر دل او تازه گرداند و گفتی اگر یکساعت مرگ فراموش کنم
دلم سیاه میشود و عمر عبد العزیز رحمه یکی را گفت یاد مرگ بسیار کن اگر در محنت باشی محنت را
تازه کند و در دنیا باشی آن را از بر تو منغص کند بو سلیمان دارانی گفت یاروز را گفتم مرگ را
دوست داری گفت نه گفتم چرا گفت در آدمی عاصی شوم و باید او را وی نخواهم دید از وی
چون خواهم با معصیت بسیار **فصل** بدانکه یاد مرگ بر سه وجه است یکی یاد کرده
غافل که بدنیا مشغول بود یاد کند و آن را کاره باشد از بیم آنکه از شهوات دنیا باز ماند
پس مرگ را نکوهش کند و گوید این بد کاریست که فرا پیش منست و دریغا که این دنیا بدین خوشی بباید گذاشت
و این ذکر بدین وجه وی را از خدا دورتر کند و لکن اگر هیچ کند دنیا بر وی منغص شود از فایده
خالی نباشد دوم یاد کرد تایب برای آن کند تا خوف بر وی غالب شود و در توبه ثابت یاد کرد
باشد و در تدارک گذشته مشغول باشد و ثواب این بزرگ بود و تایب مرگ را کاره نباشد و لکن
تعجیل مرگ را کاره باشد از آنکه مرگ ساخته نشده و کراهیت بدین وجه زیان ندارد سیم
یاد عارفان باشد که وعدهٔ دیدار پس از مرگ بود و همیشه چشم بران دارد و بلک دراز وی
آن باشد چنانچه حذیفه رضی الله عنه در وقت مرگ گفت حبیب جاء علی فاقة دوست آمد بوقت حاجت
آمد و گفت بار خدایا اگر دانی که درویشی دوستر دارم از توانگری و بیماری دوستر دارم از
تندرستی و مرگ دوست دارم از زندگانی مرگ بر من آسان کن تا بدیدار تو رسم و درجهٔ این
آن درجه

آن درجهٔ دیگر است بزرگتر از آن که مرگ را نه طالب باشد و نه کاره نه تعجیل آن خواهد نه تاخیر آن
بلکه آن دوست دارد که خدای تعالی حکم کرده است تصرف و خواست وی در باقی شده
و بمقام رضا و تسلیم رسیده باشد و این آن وقت بود که مرگ بیاد وی نیاید چنانکه بود که ۱۳۳
پیشتر احوال از مرگ پدید شد که خود درین جهان در مشاهده باشد و ذکر حق تعالی بر دل وی غالب بود
علاج اثر کردن مرگ در دل بدانکه مرگ کاری عظیم است و خطر وی بزرگ است و خلق از آن غافل‌اند غافلند نکنند
فلند و اگر یاد کنند و اگر یاد کنند در دل ایشان اثری نکند که دل بشغل دنیا چنان مستغرق
بود که چیزی دیگر را جای نمانده باشد و ازین بود که از تسبیح و از ذکر خدای تعالی لذت نیابد
پس علاج آن بود که خلوتی طلب کند که یکساعت دل را فارغ کند چنانکه کسی بادیه خواهد گذاشت
تدبیر آن کند و دل از دیگر چیز با فارغ کند و با خود گوید که مرگ نزدیک رسید شاید که امروز
رسد و اگر ترا گویند که دران جایگاه تاریک شو و بدانی که دران جای گاه چاه بود و یا
خللی در راه باشد زهرهٔ تو برود و کار مرگ و گور مکترین آن نبود و غفلت بچه دلیریست و علاج
بهترین آن بود که در اقران خود نگرد که مرده اند و از این شان یاد آورد که در دنیا که در دنیا بچه
چگونه بودند و شادی ایشان بدنیا بچه مبلغ بود و غفلت ایشان از مرگ چگونه بود
که ناگاه کار ناساخته مرگ بیامد و ایشان را بربایید و اکنون اندیشه کن که در گور صورت ایشان
چگونه است و اعضای ایشان چگونه فرو ریخته و کرم در گوشت و پوست و چشم ایشان تصرف

تصرف کرده ایشان بدین حال و وارثان مال قسمت کرده و خوش می خورند و زنان ایشان
بشوهران دیگر تماشا میکنند و وی را فراموش کرده اند پس از یک یک اقران خود پند میشد و از غفلت
ایشان عبرتی گیرد و از مشغولی ایشان بکاری که بیست سال دیگر بدان نخواهد رسیدن و از آن
رنجی که میکنند و کفن ایشان در دکان کارزار نهاده و ایشان از آن بیخبر پس باخود گوید که تو
نیز هم چون ایشانی و در غفلت و حماقت پیشانی و ترا این دولت داده اند که ایشان از پیش
رفتند تا عبرت گیری فان السعید من وعظ بغیره بنگر تحت آنت که وی را بدیگری پند دهند
پس از اعضای خود اندیشه کن که چگونه فرو ریخته شود و علف کرم و حشرات زمین شود و صورت
خود در گور بخیال آورد که همه ریخته شده و پوسیده گشته این و امثال این هر روز یکساعت
باخود بگوید تا باشد که باطن وی از مرگ آگاهی یابد که یاد کرد مرگ بظاهر دل را اثری ندارد و
آدمی همیشه میدیده است که جنازه می برند و وی نظاره میکرد و پنداری که همیشه نظاره گاه وی
خواهد بود خود را هرگز مرده ندیده است و رسول علیه السلام ازین گفت در خطبه که گویی آن مرگ
بر ما نوشته اند و ازین جنازها که میبرند راست گویی که مسافرانند و باز خواهند گردید و میراث
بخش خواهند کرد و ازین نشان غافل وار و بیشتر یادنکردند و مرگ از طول امل و امل همه
فساد ها و فیست **فضیلت امل کوتاه** پیدا کردن بدانکه هرکه با خود صورت کرد که زندگانی بسیار نخواهد یافت
و مرگ خواهد آمد وی بمرگ بسیار مشغول بود و اگر گوید که مرگ زود بر ما نخواهد آمد از وی
هیچ

هیچ کار دینی نیاید و از کسی بزرگ گوید توبه هر گاه که خواهی میتوان کرد حالیا راه آسایش گیر و کسی
که مرگ خود را نزدیک داند بهمه حال بتدبیر آن مشغول باشد و این اصل همه سعادتهاست رسول علیه
۱۳۴ السلام ابن عمر را گفت رضی الله عنهما بامداد که برخیزی با خود بگو که شبانگاه زنده باشی یا نه و شبانگاه
نگاه برخود بگو که بامداد را زنده باشی یا نه و از زندگانی زاد مرگ بستان و از تندرستی زاد بیماری برگیر
بیماری برگیر که ندانی فردا پیش خدای تعالی نام تو چه خواهد بود و گفت پیغمبر علیه السلام از هیچ
چیز چنان نمی ترسم بر شما از دو خصلت از پس هوا شدن و امید زندگانی دراز داشتن و اسامه
رضی الله عنه چیزی خرید بنسیه تا یکماه رسول گفت علیه السلام عجب از اسامه الطویل الامل
بدان خدایی که نفس من بید قدرت ویست که چشم برهم نزنم که پندارم که پیش از آن
هم که از هم برگیرم مرگ در آید و چشم از هم برنگیرم پندارم پیش از آنکه از هم برگیرم مرگ در آید
و هیچ لقمه در دهان ننهم که پندارم بسبب مرگ در گلوی من خواهد ماند آنگاه گفت یا مردمان
اگر عقل دارید خود را مرده انگارید بخدا که جان محمد بدست ویست که آنچه وعده داده اند بیاید
و از ان خلاصی نیاید و رسول علیه السلام چون بحاجت انسانی شدی در وقت زود تیمم
کردی گفتندی یا رسول الله آب نزدیکست و گفتی تا باب رسم شاید که زنده نباشم و عبد الله
مسعود گوید رضی الله عنه رسول علیه السلام خطی مربع کشید و در میان خطی راست
کشیدی و از هر دو جانب خط خطها کشید و گفت که این خط که درون مربع است آدمی است

وبریع اجل ادست که گردوی گرفته است که از وی بجهد وخطهای خورد از دو جانب آفت
وبلای ادست بر راه وی که اگر از یکی بجهد تا از یکی دیگری بجهد آنگاه که بیفتد وخطر بردن
امل وامید دست که همیشه اندیشه بکاری میکند که آن در علم خدای تعالی بس از اجل
وی خواهد بود ورسول علیه السلام گفت آدمی هر روز پیرتر میشود و دو چیز در وی جوان
تر میشود یا بست عمر و مال و در خبر است که عیسی علیه السلام را پرسیدند که این چه بود که این
پیر بیلی در دست گرفته وکار میکند گفت بار خدایا امل از وی بردار چون امل از وی برگر
فت بیل از دست بینداخت وخاموش شد چون ساعتی گذشت گفت امل بوی باز ده پیر باز بر
خاست وکار کردن گرفت عیسی علیه السلام از وی پرسید که این چه بود گفت در دل من آمد
که کار چرا کنم میگوئی که پیر گشته وباز و دبیری بیل بنهادم پس دگربار در دلم آمد که لابد
تا آنگاه که بایدم نا بیری باز برخواستم ورسول علیه السلام گفت خواهید که در بهشت شوید گفتند خواهیم
امل کوتاه کنید ومرگ در چشم دارید واز خدای تعالی شرم دارید چنانکه در حق وی است ویکی به برادر خود
وی نامه نوشت که اما بعد دنیا خوابست وآخرت بیداری ودر میانه مرگ وهرچه در آنیم اضغاث
واحلامست اسباب طول امل بدانکه آدمی زندگانی دراز در دل خود صورت کرده است
از دو سبب یکی از جهل دیگر از دوستی دنیا اما چون دوستی دنیا غالب شد وی از دوست
را از وی بستاند مرگ را دشمن دارد چون موافق وی نیست وآدمی هرچه موافق وی نبود

از خود دور میدارد

از خود دور میدارد وخود را مشغول میدهد وهمیشه بر دل خود آن صورت کند که بر وفق آرزوی وی
بود پس همیشه زندگانی مال وزن وفرزند واسباب دنیا تقدیم کند که بر جای بود مرگ را غافل از
زوی وی است فراموش کند اگر وقتی بخاطر وی بگذرد نفس آن از تسویق میکوید وگوید ای مرد روزگار
۱۳۵ در پیش است کار مرگ بتوان ساخت چون بزرگ شوی چون بزرگ شدی گوید ای مرد جوان کن تا پیر
شوی چون پیر شود گوید چندانکه این عمارت تمام کنیم واین فرزند را جهاز سازم ودل از وی فارغ
کنم واین ضیاع از آب برون کنم تا دل از تو فارغ شود ولذت عبادت یابم او همچنان
نت کرد ومرا مالش دهم وحال آنکه از هر شغلی دیگر تولد کند وآخر این ابلهان ندانند که از دنیا
فراغ هرگز فراغت بنود الا آنکه وی پندارد که وقتی فارغ خواهد شد همچنین روز بروز تاخیر
میکند که ناگاه مرگ در آید واین حسرت بماند واز اینست که بیشتر اهل دوزخ از تسویف بود
اصل آن همه حب دنیاست ورسول علیه السلام گفت هرچه خواهی دوست دار که از تو خواهند
ستد اما جهل آنست که بر جوانی اعتماد کنی واین قدر ندانی که تا پیری بمیرد ودر شهر عدد پیران
کمتر بود از آنکه کس کمتر به پیری میرد چه صد ودر تندرستی مرگ مفاجات باشد وچون بیماری آمد
مرگ بیمار نادر نیست پس باید که همیشه اندیشه بکند در پیش خود علاج طول امل بدانکه علاج
دفع سبب بود وچون سبب بدانستی بدان مشغول باید شد اما سبب دوستی دنیا را علاج باید
کند که گفته ایم در کتاب حب دنیا ودر جمله هرکه دنیا را بداند وی را دوست ندارد که لذت دنیا چند روزی

بیش نیست که بمرگ باطل شود ومنقص گردد واز رنج خالی نبود وهرگز کس را صافی نشده است
وهرکه از طول مدت آخرت اندیشد واز مختصری عمر لاید داند که فروختن دنیا با آخرت بدنیا همچنان بود که کسی
در یک خواب بپند دوستر دارد از دنیا ری در بیداری که دنیا چون خوابست ومرگ بیداری که الناس
نیام فاذا ماتوا انتبهوا واما جهل را علاج بتفکر ومعرفت کند بدانکه مرگ چون بدست نیست آن
وقتی که خواهد در آید بر جوانی اعتماد نکند درجات طول امل بدانکه خلق درین متفاوتند کس بود که خواهد
همیشه در دنیا بود چنانکه حق تعالی گفت يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وکس بود که خواهد پیر شود
وکس بود که بیکسالی بیش امید ندارد وتدبیر دیگر سالی نکند وکس بود که بیکسال بیش بلکه روزی تدبیر
فردا نکند چنانکه عیسی صلوات الله علیه گفت اندوه روزی فردا مبرید که اگر فردا مانده باشید روزی
نیز مانده باشد واگر زنده گانی نباشد رنج زنده گانی دیگران چه کشی وکس بود که یکساعت بیش امید
ندارد چنانکه رسول علیه السلام وقت آب تاختن که نباید وکس بود که مرگ همیشه در نظر وحضور وی باشد
وهیچ غایب نبود چنانکه رسول علیه السلام معاذ را پرسید از حقیقت ایمان وی گفت هیچ وقت قدم برنگرفتم که
پنداشتم که دیگری برنگیرم واشنود حبشی نماز میکرد واز هر جانب بنگریست گفتند چه مینگری گفت مینگرم
که ملک الموت از کدام سوی در آید ودرین همه خلق متفاوتند وهرکه امید یکماه بیش ندارد فاضلتر است
از آنکس که امید چهل روز دارد واین در معامله پدید آید که کسی را دو برادر باشد غایب که یکی تا ماهی
رسد ویکی تا سالی تدبیر کار این کند که تا ماهی می آید کار وی زودتر سازد از آنکه سالی خواهد آمد وکسی

که سالی

از آنکه سالی خواهد آمد وکسی پندارد که کوتاه امل است ولیکن نشان شتابست بشناختن کار آخرت
رسول فرمود علیه السلام پنج چیز را از پنج چیز غنیمت گیر جوانی را پیش از پیری وتندرستی را پیش از بیماری وگفت
علیه السلام بیشتر خلق مغبونند در دو چیز تندرستی وفراغت ورسول علیه السلام چون از غفلتی دیدی
۱۳۶ از صحابه میان ایشان منادی کردی که مرگ آمد وآورد دو چیز یا سعادت یا شقاوت وحذیفه
میگوید رضی الله عنه هیچ روزی نیست که بامداد منادی ندا میکند که ای مردمان الرحیل الرحیل وداود
طائی را دیدند بشتاب بر میرفت بنماز گفتند این چه شتابست گفت این لشکر بر در شهر منتظر منند یعنی مردمان گور
تا مرا ببرند بر نخواهند خاست از جا ابو موسی اشعری رضی الله عنه با آخر عمر جهد بسیار میکرد گفتند اگر رفق
کنی چه بود گفت اسب را که بدوانند همه جهد خویش را بآخر میدان کنند واین آخر عمر میدان منست که مرگ
نزدیک رسیده از جهد هیچ چیز باز نگیرم پیدا کردن سکرات مرگ وشدت جان کندن بدانکه اگر آدمی را
هیچ لذت در پیش نیست مگر جان کندن وشدت آن بایستی اگر عقل داشتی از بیم آن از دنیا هیچ لذت
نیافتی که اگر می ترسد که ترکی از در بخانه خواهد در آمد که وی را دبوسی بزند از خوردن وخفتن لذت
نیابد از بیم آن باشد که خود بیاید از بیم آن ویا شد که خود نیاید وآمدن ملک الموت یقین است
واین هول تر است از دبوس ترکان چه نسبت دارد ولیکن نا رسیدن این از غفلت است ورنج
جان کندن چنانست که اتفاق کرده اند که مرگ صعبتر از آنست که بشمشیر باز پاره کنند یا پاره
فرود آرند برای آنکه درد جراحت شمشیر از آن بود که آنجا جراحت رسد آنگاه که بروح رسد وبدان

و پیدا بود که چه مقدار روح را بند بند شمشیر در محل جراحت در و آتش از آن بود که زیادت بود که وی
بهمه اجزا در شود و جانکندن دردیست که در نفس و روح پدید آید که همه اجزا بادی در آن درد مستغرق
بود و خواموشی آنکس از بیطاقتی باشد که از غایت درد کنک شود و عقل او مدهوش شود و این کسی
داند که چشیده باشد ما نبوت نبوت پیش از چشیدن پند چنانکه عیسی علیه السلام میکوید یا حواریان دعا کنید
دعا کنید تا خدای تعالی جان کندن بر من آسان کند که چندان از مرگ می ترسم از بیم مرگ بیم آنست که بمیرم و نوح
علیه السلام در میان آن حالت گفت بارخدایا این روح از میان استخوان و رگ و پی من بیرون می آری
بر من آسان کردان این رنج بر من آسان کن و رسول علیه السلام صفت درد آن بکرد که بمچون سیصد ضربت شمشیر
است هر جانکندن و گفت علیه السلام مرمومن آسان ترین مرگ چون خشک است در پشم که هیچ نبود
که باسانی بیرون آید و رسول علیه السلام نزدیک بیماری شد در نزع گفت من می دانم که وی در چیست
هیچ رگ نیست در تن وی که نه دردی جدا گانه در دیست و علی رضی الله عنه گفت جنگ کنید تا کشته شوید
که هزار ضربت شمشیر بر من آسان تر از جان کندن است و گروهی از بنی اسرائیل با عیسی بگورستان
بگذشتند و دعا کرد تا یکی را زنده کرد برخاست و گفت یا مرد و مان چه خواهید از من که پنجاه سالست
که تا مرده ام هنوز تلخی جان کندن از من نرفته است و در اثرست که مومن را در جات مانده باشد
که بعمل خود بران نرسد جان کندن بر وی دشوار کنند تا بران درجه رسد و کافری که نیکوئی کرده باشد
بعوض آن جان کندن آسان کنند تا هیچ حق نماند وی را و در خبرست که مرگ مفاجات راحت مومن است

وحسرت

وحسرت فاجرست که موسی علیه السلام وفات رسید حق تعالی با وی گفت که خویشتن را چون
یافتی گفت مرغی که زنده پاک کنند و بریان کنند نتواند که بمیرد و نه برهد و عمر از کعب احبار رضی الله عنهما
پرسید که جان کندن چگونه است گفت چنانکه شاخی پرخاری در درون کسی کنند و هر خاری برگی آویزد بهمه
و مرد قوی آن خار را میکشد و ابیات جان کندن بیرون ازین سه نوع داهیه در پیش است جان کندن
یکی و دیگر صورت ملک الموت بیند در خبرست که ابراهیم خلیل صلوات الله علیه ملک الموت را گفت
بتوانی که خویشتن را بمن بنمائی بدان صورت که جان گناهکاران ستانی گفت طاقت نداری گفت لابد خویشتن را بآن
صورت که جان گناهکاران ستانی از ایشان صورت می ستانی بمن نمای بوی بنمود شخصی دید سیاه و موی بر روی برخاسته
و جامهای سیاه پوشیده و دود آتش از دهان وی بیرون می آید ابراهیم علیه السلام از هوش رفت و
بیفتاد چون با خود آمد وی بصورت خود آمده بود گفت یا ملک الموت اگر عاصی را عذاب بغیر صورت
تو نبود بسنده است و بدانکه مطیعان را از هول رسته باشند که وی را به نیکوترین صورت بینند چنانکه هیچ
راحت نه بینند مگر جمال صورت وی کفایت بود و سلیمان بن داود علیه السلام ملک الموت را گفت چرا در میان
مردمان عدل نکنی یکی را بیری و یکی را میگذاری دیری گفت این بدست من نیست بنام هر یکی صحیفه
بدست من دهند چنانکه می فرمایند میکنم و وهب بن منبه گوید که پادشاهی یکروز برخاست از خانه
و جامه در می پوشید و بود چند جامه آوردند هیچ یکی را قبول نکرد تا آنچه نیکوتر بود بپوشید و چند اسب آوردند هم
چنین تا آنچه نیکوترین بود برنشست بموکب عظیم بیرون آمد و از کبر بهیچ کس نمی نگریست ناگاه ملک الموت

علیه السلام بصورت درویشی دید بجامه چرکین پیش آمد و سلام کرد جواب نداد و لگام اسب وی را
بگرفت گفت دست بدار مگر نمیدانی که چه کنی گفت مرا با تو حاجت است گفت صبر کن تا فرود آیم گفت اکنون
خواهم گفت بگو سر بگوش او نهاد گفت منم ملک الموت آمده ام که جانت را بستانم پادشاهی از رنگ
از آن وی بیوفتاد و زبان از گفتن خواموش شد گفت بگذار تا بخانه بروم و فرزندان را وداع کنم گفت نی
و در حال جان وی گرفت و از اسب بیفتاد از بجا برفت مومنی دید گفت با تو رازی دارم گفت چیست گفت
منم ملک الموت گفت مرحبا دیر است که در انتظار تو ام بهیچ کس از تو عزیز تر نزدیک من نخواست آمد زود
جان من برگیر گفت پیشتر حاجتی که داری و کار کفایت کن گفت هیچ کار ازین کفایت تر ندارم که خداوند خویش را بینم
گفت اکنون بر حالی که تو خواهی جان برگیریم گفت صبر کن تا طهارت کنم و در سجود جان من برگیر چنانکرد
و وهب بن منبه گفت که در زمین پادشاهی بود که از وی بزرگتر نبود ملک الموت جان بستد چون باسمان رسید
فرشتگان گفتند هرگز بر هیچ کس رحمت کردی گفت زنی در بیابانی آبستن بود بزاد کودکی تنها بود مرا فرمودند که
جان مادر بستان و بستدم و آن کودک ضایع بگذاشتم مرا بران مادر رحمت آمد از غریبی وی و بران کودک از
تنهایی وی باوی گفتند آن پادشاه را دیدی که در روی زمین کس چون او نبود گفت دیدم گفتند آن پادشاه
آن کودک بود که در آن بیابان بگذاشته خدای تعالی بکمال لطف خود او را در آن بیابان بپرورد و به پادشاهی رسانید
گفت سبحان الله اللطیف لما یشاء و در اثرست که شب نیمه شعبان صحیفه بدست ملک الموت دهند
هر که را در آن سال جان باید گرفت نام وی در آن صحیفه نبشته بود یکی عمارت میکنند یکی عروسی و یکی خصومت میکنند

ونامهای

و نامها بدست ایشان در آن صحیفه نوشته و اعمش گوید که ملک الموت علیه السلام نزدیک سلیمان آمد تیز تیز
در یکی نگریست از ندیمان وی چون ملک الموت بیرون شد این ندیم گفت آن که بود که بمن چنان تیز نگریست
سلیمان گفت ملک الموت بود گفت مگر جان من خواهد ستد باد را بفرما تا مرا بهندوستان برد چون باز آمد
مرا به بند بفرمود باد را تا چنان کرد چون ملک الموت باز آمد سلیمان گفت در آن ندیم من چه می نگریستی گفت فرموده بودند
که این ساعت بهندوستان جان او برگیر وی اینجا بود گفتم بیکساعت چون بهندوستان خواهد رفت چون آنجا
شدم وی را دیدم در آن عجب داشتم و مقصود ازین حکایت آنست که از دیدار ملک الموت چاره نیست و داهیه دوم
دیدار دو فرشته که بر هر کسی موکلند که در خبرست که هر دو بدیدار وی آیند با خود اگر مطیع باشد جزاک الله خیرا که بسیار
طاعت در پیش ما کردی و راحت بما رسانیدی اگر عاصی بود گویند لا جزاک الله خیرا که بسیار فضایح و معاصی کردی و
رنج بما رسانیدی و اگر عاصی بود گویند لا جزاک این درین بود که چشم در هوا اگر دگر نیز بر هم ننهد داهیه سیوم آنکه جایگاه
خویش در مرگ از بهشت و دوزخ بیند که ملک الموت مطیع را گوید یا دوست خدای بشارت باد ترا به بهشت و
گناهکار را گوید یا دشمن خدای بشارت باد بدوزخ دریغ آن وای رنج جانکندن بازگردد والعیاذ بالله و این احوالست
که در دنیا چند و این مختصرست و در انج در گور بیند داهیه در گور با مرده رسول گفت علیه السلام در آن وقت که مرده را
در گور نهند گور بوی گوید یا ابن آدم بچه غره شدی مرا ندانستی که من خانه تنهایی ام و خانه مار و مور بچه فریفته شدی
بر من میگذشتی متکبر وار و یک پای پیش نهادی یکی پس اگر مصلح بود کسی از قبل وی جواب دهد که چه گوئی با کور
بصلاح بود امر معروف و نهی منکر میکرد گور گوید لاجرم بوستان شوم و تن وی نورانی شود و روح وی باسمان

شود والا بعذاب درماند و در خبر است که چون مرده را در گور نهند عذاب گور همسایگان
وی آواز کنند که تو باری باز پس ماندی و ما از پیش بیامدیم چرا بما عبرت نگرفتی و ندیدی
که با آخرت رفتیم و اعمال ما منقطع شده و تو مهلت یافتی چرا آنچ مرا فوت شده بود تو تدارک آن
نکردی بعد از انکه بیست و یک خط بشمار و از آنجا که هم چنین همه گورها زمین است بخوان تا بیست و
دو خط تا آنجا که احوال او مکشوف شود و بعد از مکشوف شدن بیست و یک و نیم خط بگذارد و از آنجا که
همچنین بدان حاصلند میخوان و عایشه رضی الله میگوید رسول علیه السلام گفت که گور را فشاری بود
که مرده را بفشارد و اگر کسی ازین برستی سعید بن معاذ برستی و انس گوید رضی الله عنه زینب
دختر رسول علیه السلام فرمان یافت وی را در گور نهادند و روی زرد شد چون بیرون آمد نیکو
وی بجای خود شده بود گفتم یا رسول الله این چه حال بود گفت افشردن گور یاد کردم مرا خبر دادند
که بر وی آسان کرد الله با این همه افشردن کرد وی را که بانگ وی را همه جهان بشنوند و رسول علیه السلام
گفت عذاب کافر در گور آن بود که نود و نه اژدها بر وی گماردند دانی که اژدها چه بود نه مار بود
هر یکی نه سر دارند وی را میگزند و می لیسند و در وی میدمند تا قیامت و رسول علیه السلام گفت گور
اول منزلست از منازل آخرت اگر آسان است پس از ان نیز آسان است پس از ان نیز آسان خواهد بود
اگر دشوار بود پس از ان نیز دشوار خواهد بود و بدانکه آنچ پس از آن است اول هول نفخ صور است
وانگاه هول روز قیامت و درازی آن و گرما و عرق آن و آنکه هول عرض دادن از کتابها پرسیدن وانگاه

عذاب کافر در گور آن بود که نود و نه اژدها بر وی گمارند

هول روز قیامت و درازی آن و گرما و عرق آن و آنکه هول نامها دادن بدست راست یا بدست
چپ وانگاه هول فضیحت و رسوائی که از ان بدید آید و آنکه هول ترازو که کفه حسنات گران
آید یا سیآت وانگاه هول مظالم خصمان و جواب ایشان وانگاه هول صراط بعد از ان هول دوزخ
۱۳۹ و زبانه و نکال و اغلال مار و کژدم و عذابها ان و عذابها دو نوعست روحانیست و جسمانیست
و آنچ جسمانیست در آخر کتاب احیا شرح نمودم بتفصیل هر چیز که در ان آمده است بیاورده
ایم همچنین حقیقت مرگ که چه بود و حقیقت روح و احوال وی پس از مرگ همه در عنوان طلب
کند آوردن آن در کتاب دراز شود شرح کرده ایم هر که بتفصیل عذاب جسمانی نداند از احیا
طلب کند و هر که خواهد که عذاب روحانی نداند از عنوان طلب کند آوردن آن در کتاب دراز
شود و ما برین قدر که گفته آید اختصار خواهیم کرد تا کتاب دراز نگردد و ختم کنیم کتاب را بحکایات
خوابهای که دیده اند بزرگان در احوال مرده کان الا از راه مکاشفه اما در خواب و بیداری از
راه حواس با ایشان را نیست که ایشان بعالمی شده اند که جملا این حواس از دریافت آن
معرفت معزولند همچنانکه گوش معزولست از ادراک رنگها و چشم معزولست از ادراک
آوازها بلکه در آدمی یک خاصیت است که بدان اهل آن عالم را بتوانند دید و لیکن آن خاصیت
پوشیده است بزحمت حواس و شغلها دنیا چون از ان مشتغل در خواب خلاص یابد حالت که
بایشان نزدیک گردد و احوال مکشوف شود همچنین همه گورهای زمین ندا کنند که ای فریفته

بنظاره جرا عبرت نگرفتی بکسانیکه از پیش رفتند و همچون تو فریفته شده بودند و در خبر است که بنده شایسته را
جون در گور نهند کردارهای نیکوی وی گرد اگرد وی فرو گیرند و وی را نگاه میدارند جون ملائکه عذاب
از جانب پای در آیند نماز در پیش ایستد گوید نه کرپای بسیار استاده است برای خدای تعالی جون
از جانب سر در آید روزه پیش آید بگوید نه گرسنگی بسیار کشیده است در دنیا و جون از جانب تن در آید حج
و غزا گوید رنج بسیار کشید است در دنیا تن وی و جون از جانب دست راست در آید صدقه گوید دست از وی
بدارید که در دنیا صدقه بسیار داده است ملائکه گویند خوش مبارکت باد و ملایکه رحمت بیایند و وی را فرش
از بهشت فرو گسترند و گور بر وی فراخ کنند چندانکه چشم میرسد و قندیل از بهشت بیارند و در نور آن
باشد تا روز قیامت و عبد الله گوید رسول گفت علیه السلام چون مرده را در گور نهند آواز پای جنازه برو
دو ماه می شنود که از پی جنازه وی بیچاره آمده باشند و هیچکس با وی سخن نگوید مگر گور گوید بسیار با تو گفته بود
از صفت هول و تنگی من چه ساختی برای من سوال منکر و نکیر و رسول علیه السلام گفت جون بنده
بمیرد دو فرشته بیایند هر دو سیاه و بچشم ازرق یکی را نام منکر یکی را نکیر و گویند چه میگوئید در حق
خود اگر بنده مؤمن بود گوید بنده خدای تعالی بود و گواهی دهم که خدای یکیست و محمد رسول اوست پس گور او را
پس گور او را هفتاد گز در هفتاد گز فراخ کنند گویند بخسپ چون عروسان که هیچکس تا بیدار نکند مگر انکه
تو دوستر داری و اگر منافق بود گوید ندانم می شنیدم از مردمان چیزی میگفتند و من نیز میگفتم پس
زمین را گویند فراهم آی تا همه پهلوهای او فراهم آیند تا همه پهلوهای او بیکدیگر برسند و همچنان در عذاب

منکر و نکیر

می باشند تا قیامت و رسول فرمود علیه السلام عمر را رضی الله عنه چگونه بینی خویش را که بمیری و کسانی تو
ترا در گور کنند چهار گز در گز و انگاه ترا بشویند و کفن کنند و در ان گور نهند و خاک ریزند و باز گردند و
منکر و نکیر بیایند آواز ایشان چون رعد و چشمها چون برق و مویهای ایشان در زمین میکشند و بدندان
۱۴۰ خاک گور را می شورانند و ترا فرا گیرند و بجنبانند گفت یا رسول الله عقل من با من باشد گفت باشد
گفت باک ندارم و ایشانرا کفایت کنم و در خبرست که دو جانور را بر کافر مسلط کنند در گور هر یکی گرزی
در دست هر یکی عمودی از آهن سردی چون دلو که بر ان شتر از آب میدهند میزنند وی را تا به قیامت نه چشم
دارند که وی را رحمت نه گوش دارند که آواز شنوند همه بدان خاصیت اند که ایشان از ماجرا
بود تا با احوال نیکوی ما شوند و بمعاصی ما اندوهگین شوند چنانکه در خبر آمده است و حقیقت انست
که جز انسان بواسطه لوح محفوظ نوشته است چون باطن آدمی را بان مناسبتی افتد در خواب
احوال ایشان از آنجا بداند و چون ایشان را مناسبتی افتد احوال ما را بدانند و مثل لوح محفوظ
جون آینه است که صورت همه چیزها در وست و روح آدمی نیز همچون آینه باشد و گمان مبر که لوح
محفوظ جسمی باشد از چوب یا آهنی یا از چیز دیگر چنانکه بچشم بتوان دید و نوشتهای که بروست
بتوان خواند لکن اگر خواهی که از وی مثالی بدانی هم از خود طلب کن که در تو نمودار همه در
آفرینش است نهاده اند تا بدان راه بود بمعرفت همه لیکن تو از خود غافلی دیگر را چون شناسی
و نمودار آن دماغ و مغزست که همه قرآن یاد دارد گوئی در وی نوشته اند و می بیند و اگر کسی دماغ وی را

ذره ذره کنند او بدین چشم در هیچ جای قرآن نه بیند بس یقین کار را در لوح محفوظ ماند بدین جنس
دانی هرچند کار را بی نهایت در وی نقش است و چشم جز متناهی نامتناهی درک نکند پس لوح وی هیچ ملوح
و قلم تو نماند چنانچه نیز بتو ماند بلکه چنانست که گفته اند که در خانه خواند یکی خدا ماند و همه چیز مقصود
آنست که مجال نداری که انشان از ما خبر بود و ما را از ایشان چنانکه همه در خواب می بینی و بخواب
دیدن مردگان بر احوال نیکویی و احوال زشت برهان عظیم است بدانکه این شان زنده اند یا در
نعمت یا در زحمت و نیست نه اند و مرده نه اند چنانکه گفت وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَا
تًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فرحون **پیدا کردن احوال مردگان** که مکشوف شده اند بخواب
رسول فرمود علیه السلام هر که مرا بخواب بیند مرا دیده باشد که شیطان بصورت ما نتواند شود و عمر رضی الله عنه
گفت رسول را علیه السلام بخواب دیدم سر بر من گران گفتم چه بوده است گفت نه تو آنی که در روزه با اهل
خود بوسه دادی هرگز عمر دیگر آن نکرد که این حرام نیست ولیکن ما کردن آن اولیتر و با صدیقان در حقی ...
مسامحت نکنند اگرچه با دیگران کنند و عباس گوید رضی الله عنه بولهب را در خواب دید دوستی بود مر
عنها خواستم در خواب بینم پس از مرگ او بیکسال بخواب دیدم چشم می ستر گفت اکنون فارغ شدم
و کار در خطر بود کرم او فریاد رسید و عباس رضی الله عنه بولهب را در خواب دیدم بسوخت آتش
گفتم چگونه گفت همیشه در عذابم مگر شب دوشنبه که رسول علیه السلام در آن شب زاد مرا بشارت دا
دند که از سبب آن بنده آزاد کردم بسبب آن آتش دوشنبه از من بشد و عذاب برگرفتند و عمر عبد العزیز
میگوید

میگوید رسول علیه السلام بخواب دیدم با ابوبکر نشسته رضی الله عنهما ناگاه علی و معاویه
را در آوردند و در خانه فرستادند و در بستند و در وقت علی را دیدم که بیرون آمد
و گفت غُفِرَ لِي وَرَبِّ الْكَعْبَةِ مرا نیز عفو کرده اند و بیامرزیدند و ابن عباس رضی الله عنه یکبار
از خواب در آمد پس از آنکه حسین را بکشتند گفت إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ گفتند چه افتاد ١٤١
گفت حسین را کشتند گفتند بچه معلوم شد گفت رسول الله را دیدم با آبگینه پر خون
گفت نه بینی که امت من پس از من چه کردند فرزندم حسین را بکشتند و این خون وی و اصحاب وی بتظلم پیش
خدای تعالی می برم پس از بیست و چهار روز خبر آوردند که وی را کشتند و صدیق را رضی الله عنه بخوا
دیدند و با وی گفتند که همیشه بزبان اشارت میکردی و میگفتی که این کار را که در پیش من نهاده است
گفت آری بدین لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ گفتم بهشت در پیش من نهاد و یوسف ابن حسین را در خواب دیدند گفتند
خدای تعالی با تو چه کرد گفت رحمت کرد گفتند بچه گفت بدان که هرگز جد با هزل نیامیخته ام و شوریگی
اسماعیل گوید عبدالله برادر خود را بخواب دیدم گفتم خدای تعالی با تو چه کرد و گفت گناهی که بدان
اقرار کردم بیامرزید مگر یک گناه که شرم داشتم که بدان اقرار کنم مرا در عرق بر پای بداشت تا گوشت
روی من همه بیفتاد و گفتم آن چه بود گفت یکبار در غلامی نگریستم و نیکو آمد شرم داشتم
که بدان اقرار دهم بوجعفر حیدلانی میگوید رضی الله عنه حضرت رسول را علیه السلام در خواب دیدم
که با گروه درویشان یعنی صوفیان با وی نشسته و دو فرشته از آسمان فرود آمدند یکی را ابریقی در دست

در دست و یکی طشتی در دست رسول علیه السلام دست را بشست و درویشان دست بشستند
طشت پیش من نهادند تا دست بشویم یکی گفت وی را آب مریز که وی از ایشان نیست گفتم
یا رسول الله از تو روایت است که شما فرموده بودید که هر که قومی را دوست دارد از ایشان باشد
و من این قوم را دوست دارم رسول علیه السلام گفت بریز که وی از ایشانست و جعفر را رحمه الله
بخواب دیدند گفتند کار چون دیدی گفت خیر دنیا و آخرت را بدان بر دند زرارة بن اوفی را
بخواب دیدند گفتند از اعمال چه فاضلتر یافتی گفت رضا بحکم خدای تعالی و امل کوتاه و یزید بن مذ
عور گوید اوزاعی را بخواب دیدم گفتم مرا خبر ده از عملی که بهترست تا بدان تقرب کنم گفت هیچ بلندتر از
درجه علما ندیدم و از آن درجه که گذشت درجه اندوهگنان و این یزید مردی بود پیر همیشه میگریستی
تا از آن یافت چشم تاریک شده ابن عقبه میگوید برادر خود را بخواب دیدم گفتم خدای تعالی با تو چه کرد گفت
هر گناه که از آن استغفار کرده بودم بیامرزید و هرچه استغفار نکرده بودم نیامرزید و شبلی را
بخواب دیدم گفتم خدای تعالی با تو چه کرد گفت بدان مالها که در راه خدای تعالی نفقه کردم مرد آن با خدا
دندان شد و مرا بینت من بیامرزید و سفیان ثوری رحمه الله بخواب دیدند گفتند که خدای تعالی
با تو چه کرد گفت یک قدم بر صراط نهادم و دیگری در بهشت و احمد بن الحواری میگوید زنی را بخواب
دیدم که هرگز بجمال او ندیده بودم و از روی وی روشنائی می تافت گفتم ای روشنائی روی تو
از چیست گفت یاد داری که فلان شب خدای را یاد کردی و گریستی گفتم یاد دارم گفت آب چشم تو در روی
مالیدم

مالیدم این همه روشنائی از آنست و کتانی گوید جنید را بخواب دیدم گفتم خدای تعالی با تو چه کرد گفت
این عبادت و اشارت تهامه را باد ببرد و هیچ چیز حاصل نیامد مگر آن دو رکعت نماز که در شب
میکردم و زبیده را در خواب دیدند گفتند خدای تعالی با تو چه کرد گفت با من رحمت کرد بدین چهار کلمه که
میگفتم لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَفْنِي بِهِ عُمْرِي وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَدْخُلُ بِهَا قَبْرِي لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَخْلُو بِهَا وَحْدِي لَا إِلَهَ ١٤٢
إِلَّا اللَّهُ أَلْقَى بِهَا رَبِّي و بشر را بخواب دیدند گفتند که خدای تعالی با تو چه کرد گفت رحمت کرد و گفت
شرم نداشتی که از من چندان بترسیدی که بدان ضعیفی از من می ترسیدی بوسلیمان را بخواب دیدند گفتند که خدای تعالی
با تو چه کرد گفت بر من رحمت کرد و مرا هیچ زیان نداشت که اشارت این قوم یعنی که انگشت نما بودم
در اهل دین و بوسعید خراز میگوید ابلیس را بخواب دیدم عصا برگرفتم تا ویرا بزنم بدان باک
نداشت و نترسید هاتفی آواز داد که وی ازین نترسد از نوری ترسد که در دل باشد و مستوحی گوید ابلیس را
بخواب دیدم گفتم شرم نداری از مردمان گفت این نه مردم اند اگر مردم بودندی چنانکه کودک
با جوز بازی نکنم مردمان که ایشانند که مرا زار و بیمار کردند و اشارت بصوفیان کرد و بوسعید خراز
گوید در دمشق بودم رسول علیه السلام را در خواب دیدم که می آید با ابوبکر و عمر تکیه زده و من بیتی میگفتم
انگشت بر سینه میزدم و گفت شر این از خیر این بیش است و شبلی را بخواب دیدم که می آید پس
از مرگ به روز گفتند خدای تعالی با تو چه کرد گفت حساب با من تنگ فرا گرفت تا نومید شدم
چون نومیدی من بدید بر من رحمت کرد گفتم حال عبدالله ... و سفیان ثوری را هم در خواب دیدند

گفتند خدای تعالی با تو چه کرد گفت رحمت کرد گفتم حال عبدالله مبارک چیست گفت وی را هر روزی دو بار
بحضرت عزت بار دهند تا خدا را بیند و جنید رحمه الله ابلیس را بخواب دید گفت شرم نداری از مردمان
گفت ای مردان نه اند مردان آنانند که در مسجد شونیزیه اند که مرا زار و نزار کرده اند گفت با مدا
برفتم تا بمسجد شونیزیه چون از دور ایشان را دیدم در تفکر سر بر زانو نهاده گفتند غره مشو بسخنان آن
پلید ملعون عقبة الغلام یکی را از حوران بهشت را بصورت عظیم نیکو گفت یا عتبه من بر تو عاشقم
زنهار کاری نکنی که مرا از تو باز دارند عتبه گفت دنیا را سه طلاق دادم که دگر باو نگردم تا آنگاه
که بتو رسم و ایوب سجستانی جنازه مردی مفسدی را دید بر بالای شد تا بر وی نماز نکند آن
مرده را بخواب دیدند گفتند که خدای تعالی با تو چه کرد گفت رحمت کرد و گفت مر ایوب سجستانی را
بگوی لو انتم تملکون خزائن رحمة ربی اذا لامسکتم خشیة الانفاق یعنی اگر خزاینه رحمت خدای تعالی
بدست شما بودی از بخیلی هیچ خرج نمی کردی و آن شب که داود طائی رحمه الله فرمان یافت یکی
او را بخواب دید که ملائکه آسمان می آمدند و می شدند گفت این چه شب است گفتند داود طائی
رحمه الله فرمان یافته است و بهشتها برای وی آراسته اند و ابو سعید میگوید سهل صعلوکی را بخواب
دیدم گفتم یا خواجه از خواجگی دست بدار که آن رفت گفتم آن کارها با تو کرد دار باقی بکار رسید
گفت هیچ سود نداشت مگر جواب مسایلی که حجره زنان می پرسیدند و ربیع بن سلیمان گوید که
امام شافعی را رحمه الله بخواب دیدم گفتم خدای تعالی با تو چه کرد گفت مرا بکرسی زرین نشاندند

مروارید بر سر من افشاندند **اصل بیست و دوم** در بیان احکام زکات و در بیان زکات
اصل چند نوعهاست نوع اول در شرایط و آداب زکات در ذخیرة الملوک در قسم دوم در
 تصنیف سید علی همدانی قدس سره
شرایط و آداب زکات می آرد ای عزیز و طالبان سعادت آخروی را در معرفت دقایق وجوب
143 زکاة و صدقه و محافظت آداب باطن آن رعایت هشت شرط واجب است شرط اول فهم معنی وجوب
زکات دوم مبادرت ادای آن پیش از وقت وجوب سیوم رعایت سر از خوف ریا چهارم اظهار
بجهت ترغیب خلق اقتدا آید و پنجم احتراز صفت و از اشم استصغار عطا هفتم فهم معانی
وجوب زکات دانستن آن که از چه وجه ادای زکوة محک امتحان صدق مومنان آمد و بچه سبب
از جمله جای اسلام گشت زانکه زکاة از عبادت بدنی نیست بدانکه اهل بصیرت را در رعایت این
شرط سه معنی مفهوم گشته است اول ارباب قلوب طاهره که بصفای فهم معلوم کرده اند تلفظ
به کلمه شهادت التزام توحید است و اثبات وحدانیت معبود و شهادت وحدانیت محبوب
چه هر چه محبوبست بحقیقت معبود نیست و از اینجا گفته اند که هر چه در بند آنی بنده آنی و همه اصناف خلق
در قید بندگی محبوبات صوری و معنوی متفاوت است و با این علایق همه دعوی محبت حق میکنند
و تفاوت درجات بمقارنت محبوبات محقق کرد پس حکمت ذات متعالیه آن اقتضا کرد
که مال فانی را محبوب خلق گردانید تا بواسطه بذل و امساک آن محبان صادق از مبطلان کاذب
میز کردانید خصیص طبعان را و بهوا جاه و جلال مکدر فانی را قبله دل سازند و محبان عالی همت

اخراج اصحاب جود و طلب شرط پنجم طلب اهل استحقاق از اتقیا و صلحا شرط اول

محبوبان مجازی فانی را در راه محبوب حقیقی در بازند و عمل بمقتضای لن تنالوا البر حتی تنفقوا
مما تحبون غنیمت دارند و در مطالعه اشارت ان الله اشتری من المومنین انفسهم و اموالهم بان
لهم الجنة دل از مال و جان برداشتند و اهل ایمان در این معنی بر سه قسمند قسم اول صادقان حضرت
تحقیق و سابقان خطه توفیق اند که بادای حقوق عهد توحید و فا نمودند و همت شریف را
معرض وجوب زکات نگردانند و از خساست حسنات عشر وجوب و ربع عشر نقود تنزه کردند و همه
در دار فنا در دست همت داشتند نثار راه دوست ساختند نقلست که ابوالقاسم جنید و ابوالحسن
نوری را قدس الله اسرارهما تهمت گرفته بودند خواستند که بر ایشان حجتی گیرند ابوالحسن پرسیدند
که در زکات چه میگویی گفت در مذهب عامه از دویست درم پنج درم و در مذهب ما اگر همه دینار
در ملک درویشی بود و آن همه را بشکرانه نعمت معرفت و محبت احدیت در یک طبق ایثار کنند هنوز
مقصر باشند و از اینجا بود که چون این آیت نزول کرد که من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا ابوبکر
رحمه جمیع مال خود بحضرت رسالت علیه السلام آورد و امیر المومنین عمر رضی الله عنه نیمه مال بیا
ورد و رسول علیه السلام از ابوبکر رضی الله عنه پرسید که ماذا ابقیت لعیالک چه ماندی برای
عیال خود گفت الله و رسوله و از عمر رضی الله عنه پرسید گفت مثلها یعنی همین مقدار که آورده ام
همین مقدار بجهت عیال مانده ام رسول علیه السلام فرمود الفرق الفرق بینکما کما بین کلمتکما
گفت فرق میان شما هر دو همچنانست که میان سخن شما یعنی ترا نزد حق تعالی نیمه مرتبه ابوبکر

رضی الله عنه زیرا که دعا با تمام صدق محبت نداشتند و ذخیره اموال حلال بجهت فراغت طاعت
روا دارند و ید خود را در محافظت آن ید امانت دانند و مراقب مواسم مواقع خیرات
ارباب حاجات جویند و چون محل استحقاق یابند صرف فاضل را در محل غنیمت دارند و بر
144 مقدار زکوة اقتصار نکنند و این قسم متوسطانند قسم سیوم مرتبه عوام اهل اسلام است که ایشان
بر قدر واجب اقتصار کردند و زیادت از آنکه بر ایشان واجب گردانیده اند بذل نکرده اند و نقصان
آن هم روا نداشتند و این ادنای مراتب است که حکمت حکمی بواسطه غلبه بخل و شدت میل ایشان
بمال و ضعف محبت و ایمان ایشان با آخرت در حق ایشان بدین مقدار بسند کرد و از راه مسامحت
زیادت از تخلیص مرتبه ادنا که ایشان را تکلیف نفرمود که ان یسألکموها فیحفکم تبخلوا و یخرج اضغانکم
کجا اوج سدره درجات عزت واصفان و آفاق قرب که بمقتضای علو همت و قوت عرفان و محبت مامور
باثبار مال و جان گشتند و شرف بتوقیع ان الله اشتری من المومنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقا
تلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون شده و دنائت مرتبه بوم صفتان جاه طبعت که از خساست
همت ایشان این حکایت کند که ان یسألکموها فیحفکم تبخلوا و بدین سبب رسول علیه السلام فرمود
که لیس شیء خیر الف مثله الا المومن معنی دوم تطهیر آینه دل ماست از خباثت بخل که آن از جمله
مهلکاتست چنانکه حضرت حدیث فرمود که من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون یعنی هر که پاکیزه گرداند
نفس خود را از جنس بخل او از رستگارانست و رسول علیه السلام فرمود ثلث مهلکات شح مطاع

وهوا متبع واعجاب المرء بنفسه فرمود که سه چیز هلاک کننده شخص است در آخرت و ویران کننده
ایمانست یکی از آن بخل غالب است و چون بخل مرض معنویست که تاثیر هلاک آن در قیامت ظاهر
میشود و این شخص را بهلاک ابدی خواهد کشید ازالت این مرض را معالجت واجب گشت و هلاک
آن بزل مالست پس بقدر آنکه به بذل وعطا و اخراج آنچه در ملک اوست شاد میشود از خطر این مرض
خلاص می یابد معنی سیم شکر نعمت مالست چون حضرت حدیث یکی را از بندگان بمالی و نعمتی مخصوص
میگرداند و آنکس همچو خود بندهٔ دیگر را می بیند که بقوت روز محتاج است و سختی میگوزاند و آنکس
همچو خود و انصاف متقاضی او نمی شود که از فضل آن نعمت که حق تعالی بدو داده است سد فاقهٔ آن
محتاج نکند بحقیقت مدبریست که به بی رحمی کفران نعمت کرده است و مستحق خشم و سخط حضرت حق گشته
است عن ابی هریرة رض قال رسول الله علیه السلام یوتی بالعبد یوم القیمة فیقول الله تعالی عبدی
فقد استطعمتک و ستکسیتک فلم یسکنی فیقول الهی فکیف ذالک یقول الله تعالی مر بک فلان جایع و فلان
عاری فلم نغط من فضلک الله الذی انعمت بها علیک و عزتی و جلالی لا حتنک الیوم من فضل کما
منعته ابوهریره رضی الله عنه روایة کرد که رسول علیه السلام فرمود که روز قیامت بنده را بموقف
حساب حاضر گردانند حضرت حدیث گوید ای بنده من در دنیا از تو طلب کردم مرا طعام ندادی و از
تو جامه طلب کردم مرا جامه ندادی بندهٔ گوید الهی تو از ین جمله منزهی این چگونه است خطاب شود
که فلان گرسنه در دنیا بگذشت و از تو طعام خواست و تو او را ندادی بعزت و جلال من چنانکه بنده گان
مارا از نعمت

مارا از نعمت محروم گردانید ید ما شمارا از رحمت خود محروم گردانیم شرط دویم مبادرت اداء
زکواة است و در تعجیل اداء زکواة چند فایده است اول اثبات رغبت مودیست در امتثال فرمان
و آن علامت صحت ایمانست دوم ادخال سرور دلهای مستحقان از فقرا و مساکین که آن بهتر از اعمال
ثقلین است چنانکه حدیث نبوی علیه السلام بدان ناطق است که ادخال السرور فی قلب المؤمن یوازی
عمل الثقلین سیم مبادرت موانع و حوادث روزگارست چارم اجابت دعوت داعی که خبران ملکی
145 ملکی از ملائکه کرامست چون خاطر این خیر در دل بدید آید طالب آخرت باید که وقت این فرصت غنیمت
دارد و ار بکنه کاه الشیطان یعدکم الفقر و یامرکم بالفحشاء ایمن نباشد و اگر بجهة اداء زکواة وقتی
تعین خواهد کرد باید که آن وقت در افضل ایام و شهور بود چون ماه محرم که اول سالست و ماه رمضان
و رجب و ذالحجه که در وی فضل ایام معلومات و حج اکبر و ایام معدودات جمع است شرط سیوم
رعایت است در وقت رسانیدن زکواة بمستحق در رعایت سر اتصال صدقه حساریست از آفت
ریا و سمعت و دلیل است بر اخلاص معطی و وسیلت بمحل قبول در خبرست که افضل الصدقة جهد
المقل الی فقیر سر و هم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که ان العبد لیعمل عمل فی السر فکتب
الله له سرا فان اظهره نقل من السر العلانیة و کتب ریا فرمود که بدرستی که بنده گان خیر میکنند و از آن
بنهایت میدارند حق تعالی آنرا در دیوان سر یعنی در محل قبول ثبت میفرماید پس اگر آشکار ا گردد آن
خطر شیت است ثبت شود در خبر مشهور است که هفت کس در روز قیامت در سایهٔ لطف حق تعالی

در منافع ... ادخال کردن خوشوقتی در دل مومن میباید عمل ... یعنی عمل جن و انس ۱۲

باشند یکی از آن هفت کس در روز قیامت آنکس بود که در دنیا صدقه چنان پنهان داده باشد که آنچه بدست
راست میدهد دست چپ را از آن خبر نباشد و جمعی از اکابر تابعین صدقه در صره بستندی
و بر رهگذار مستحق می انداختند تا مستحق معطی نشناسند و بعضی که از ریا ایمن بوده اند بوکیل تسلیم
نموده اند و از مواجهه مستحق ارادت منت احتراز کرده اند و آن قوم که در رهگذر مستحق می انداختند
از آفت ریا ترسیده اند چون دانسته اند که مقصود از ادای زکواة هم و صدقه ازالت مرض
بخل است و نکور بصورت و اظهار آن موجب ریا و بخل و در ریا دو صفت مهلکند در آخرت سبب
عذاب او خواهد بود و با خبار نبوی معلوم گشته است که صفت بخل در گور بصورت عقرب ظاهر خواهد
شد و صورت ریا بصورت مار و الم زخم مار سخت تر از الم زخم عقرب است لاجرم بجهت
ازالت این دو صفت در عطا و اخفا مبالغه کرده اند شرط چارم اظهار یست بجهت اقتدا و ترغیب
عامه و این وظیفه اقویا و اکابر دین است که نفس اماره را سالها در بوتهٔ ریاضت گداخته
باشند و آینهٔ دل را از دنس صفات ذمیمه پاک کرده و وجود و عدم خلق نزد ایشان مساوی
گشته و از آفت عوارض و عجب و ریا رسته و حق سبحانه و تعالی وجود ایشانرا بمقتدای در
خلق ظاهر گردانید و در اظهار خیرات و مبرات این طایفه بواسطهٔ ترغیب خلق و اقتدا
عامه باعمال ایشان مضاعف میگردد که من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها
و اگر مستحق از آن جمله بود که از اظهار معطی خجالت می باید اخفا بهمه حال واجب بود
شرط پنجم

شرط پنجم احتراز منت و ایذا قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم
بالمن و الاذی حق تعالی میفرماید که ای آن کسانی که ایمان آورده اید صدقهای خود را
بمنت و ایذا باطل نگردانید که حقیقت منت و ایذا علما را اختلافست بعضی گفته اند منت
آنست که مستحق را خزمت فرماید بسبب عطا و ایذا آنست که مستحق را عیب کند و از وی عار
متوارند بسبب درویشی و بعضی گفته اند منت آنست که در خاطر آرد که با وی نیکی کرده است و
146 ایذا آنست که بزبان آنرا حکایت کند این اصح اقوالست و ازین جمله عکس واجب است چه
وظیفهٔ معطی آنست که از مستحق منت قبول کند از وجوه اول مستحق بسبب اخذ زکوة معطی را از
خطر گرفتاری شح خلاص میکند دویم آنست که رسول علیه السلام فرمود که الصدقة تقع بید الله
قبل ان تقع بید السائل فرمود که صدقه پیش از آنکه بدست مستحق رسد در قبضهٔ قبول حق تعالی
می آید مستحق از نیابت حضرت حق تعالی قبول میکند پس مستحق نایب حق است در قبول صدقه
و ابرار زمت معطی از خطر ماخذه دین لازم هر آینه معطی منت داشتن سزاوار تر سیوم آنکه حق تعالی
میفرماید که ما عندکم ینفذ و ما عند الله باق یعنی آنچه نزد شماست همه فانی و ناچیز خواهد شد
و آنچه بواسطه احسان و خیرات در خزانهٔ کرم ما می نهید باقی خواهد بود بحقیقت مستحق کمینه ناصح و
مشفق است بوکالت حق تعالی اموال معطی را که بر رهگذار سیل فناست از راه شفقت قبض
میکند در خزانهٔ حفظ پروردگاری ودیعت می نهد تا روز درماندگی فریادرس معطی گردد

لا تبطلوا ... کالذی ینفق

کواة نهادن بر معطی سزاوار تر بجهت این معنی جماعتی از صلحاء سلف رحمهم الله زکواة را
بر دست نهادندی و با تواضع و نیاز پیش مستحق عرض کردندی که نادر افتد دست مستحق بلند
تر از دست معطی بود دیگر و ام سلمه و عایشه رض چون مستحق دعا کردی ایشان نیز مستحق را
دعا کردی و باخذ و قبول فقیر صدقه منت داشتندی شرط ششم استعظام عطاست که از استعظام
آن خصلت ردیه عجب متولد میگردد که آن محبط اعمال است و از جمله صفات مهلکات است
علماء دین گفته اند که طاعت را خاصیتی است که چندانکه آنرا خورد داری بزرگ تر شود و معصیت
را خاصیتی است که چندانکه آنرا بزرگ داری خورد تر شود و حق صاحب مال آنست که در ادای واجب
خود را مقصر داند از سه وجه اول آنکه او و این خانه و مسکین و مال همه بر سبیل حوادث و فنات
و خدا تعالی او را خانه باقی محکم تعیین کرده است و فرموده که هر چه خواهد دارد بدان خانه فرستد
و آنجا ذخیره گشته تا از خطر حوادث وی ایمن گردد و در وقت اشتغال ابد الآباد ثمرهٔ آن در نعیم و روح
و راحت بود او از جمله یکی پیش نمی فرستد هر آینه در حق خود ظلم کرده باشد بیشک در شرط حقوق
مقصر بود وجه دوم آنکه بحکم اخبار الهی معطی یکی مال را بمستحق که وکیل حق است تسلیم کند
و در عوض آن از حضرت حق تعالی هفصد باقی چشم میدارد و اگر معطی بعقد معامله در حقیقت
ایمان درست داشتی بایستی این معامله غنیمت شمردی و هر چه دارد صرف این عقد کردی چون از دست
پنج و از جمله یکی بیش در چنین معامله صرف نمیکند باید که بتقصیر خود را بداند و استعظام آن روا

ندارد وجه سیم آنکه هر چه در عالم است از مال و نعمت همه بحقیقت ملک حق است و هیچ کس را باستقلال
ملک نیست و هر چه در دست بنده کاشت بر وجه عاریت و امانت است پس خدای تعالی مستحقان را که وکلای
حضرتند بمعطی می فرستد و طلب امانت میکنند از دو دست هیچ پیش تسلیم مستحق که وکیل حق است نمیکند
پس باید که شرمندگی و خجالت از فعل خود در خود یابد و اگر نمی یابد از آنست که بتحقیق امر جاهل است
147 شرط هفتم اخراج اجود و اطیب است و در حدیث نبوی آمده است که ان الله طیب لا یقبل الا
طیبا رسول علیه السلام فرمود که خدای تعالی پاکست از عیب و شبهت و ریا قبول نمیکند مگر آنچه پاک باشد
و حق تعالی میفرماید که انفقوا من طیبات ما کسبتم یعنی از آن چیزها پاکیزه که شما آنرا دوست میدارید در راه
رضاء ما از آن صرف کنید و قال الله تعالی و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون و لستم بآخذیه الا ان تغمضوا فیه
یعنی بقصد آنچه فروترین مالهای شماست در راه رضاء ما صرف کردن روا مدارید و حال آنکه اگر آنرا
بشما دهند آنرا کاره باشید و علامت صحت ایمان محبت حق آنست که حق نزد مومن از همه چیز عزیز تر
باشد چنانکه رسول علیه السلام فرمود که لا یومن احدکم حتی یکون الله و رسوله احب الیه مما
سواهما فرمود که ایمان هیچکس کامل نبود تا آنکه حق تعالی و رسول خدا را از همه اشیا دوستر دارد
و علامت صدق این معنی آنست که در وقت صدقه آنچه بهتر و عزیز تر باشد آنرا در راه خدای تعالی
صرف کند و صفت منافق آنست که در وقت صدقه آنچه فروترین مالهای ایشان است آنرا در راه خدای تعالی
صرف کند و صفت منافقان میگوید که و یجعلون لله ما یکرهون فرمود که صفت منافق آنست که

که در وقت صدقه آنچه فروترین مالهای ایشانست آنرا در راه حق تعالی صدقه کنند ای عزیزا کسی شخصی را مهمانی
میکند آنچه بهترین طعام ست در خانه آنرا پیش مهمان می آرد و چون صدقه میدهد آنچه فروتر و بازپس
مانده تر ست آنرا بمستحق میدهد که وکیل و نایب حضرت حق است و از حضرت حق تعالی شرم نمیدارد
چه میگوئی از ایمان ای چنین کس که از مخلوق شرم دارد و قدر مخلوق نزد او از قدر خالق بیشتر بود
ای چنین ایمان در آخرت هیچ دست نگیرد و من الناس من یقول آمنا بالله و بالیوم الآخر و ما هم بمؤمنین
شرط هشتم طلب اهل استحقاق است از اتقیا و صلحا بر معطی واجب است که در وقت ادا زکوا
جمعی از مستحقان طلب کند که به پنج صفت موصوف باشند اول تقوی دوم علم سیوم عفت چهارم ضرورة
پنجم قرابت صفت اول تقوی معطی باید که حق الله مستحق تسلیم کند که پرهیزکار بود و تارک ا
الصلواة نباشد و از مباشرت بدعت و مناهی محترز بود زیرا که مقصود از وجوب زکواة تسدید فاقه
ارباب قلوب و تحصیل فراغت اهل الله است که مجموع اوقات خود بر مواظبت انواع طاعات
از اذکار و اوراد مصروف داشته اند و ظاهر و باطن خود را مستغرق عبادات گردانیده اند و در
اسباب کسب و تجارت اختلالات بر خود بسته رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله پس حکمت ذات
متعالیه آن اقتضا کرد که بجهت فراغت بال و جمع همم این قوم بر زمرهٔ ارباب اموال و اهل دنیا زکواة را
واجب گردانید تا بهره از حق الله بدین قوم رسانند تا همم ایشان از پریشانی فاقه محفوظ ماند
و بجمع همم و فراغت بحق مشغول گردند و اصحاب زکواة در عبادات این قوم شریک گردند و آثار
مبارکت

مشارکت طاعات و عبادات آن مقبولان سبب نجاة آن قوم گردد و ازین جهت بود که رسول علیه السلام
فرمود اطعموا طعامکم الا تقیاء یعنی طعام خود بپرهیزکاران دهید زیرا که طعام دادن قوة
دادنست و هر که شخصی را طعام دهد چندانکه قوت طعام در دست هر عملی که از آن شخص صادر شود
148 از طاعت و معصیت این طعام دهنده در ثواب و عقاب آن شریکست زیرا که طعام دهنده معاون
او شده است بقوت طعام و در اخبار آمده است که موسی علیه السلام از وجه دنیا چیزی نداشتی
و بنی اسرائیل بنوبت هر روز او را یکی طعام صبح و دیگری طعام شام دادی روزی موسی علیه السلام
ازین حال ملول گشت گفت الهی ما هذه الذلة التی اذللتنی بین عبادک تغدینی هذا
و یعشینی هذا اللیلة فاوحی الله تعالی الیه یا ابن عمران هکذا افعل باولیائی انی افرق ارزاقهم
علی ایدی البطالین لیوجروا فیهم موسی علیه السلام گفت الهی این چه خواریست که مرا خوار گردانیدی
در میان بندگان خود این یکی مرا چاشتی میدهد و آن دیگر مرا شامی میدهد حق تعالی فرمود که ای پسر
عمران ما با دوستان خود همچنان میکنیم و سنت ما چنان رفته است که ما روزی دوستان خود بدست
بطالان و غافلان اهل دنیا پراکنده میگردانیم تا آن بطالان تیره روزگار بسبب روزی رسانیدن
بدوستان ما بسعادت ابدی مشرف گردند صفت دوم علمیت اگر این مستحق را با صلاح تقوی
علم هم باشد بیشک ثواب صدقه مضاعف گردد و مراد ازین علم علم توحیدست و معرفة
حقایق و آداب وصول بنده است بجناب قرب حضرت حق تعالی نه علوم رسم و مجادلات.

وخصومات ومتریتمان روزکار آنرا اعلم تام کرده اند و تحصیل آنرا آماده حرس دنیاوحسد
وکبر وعجب کردانیده اند وعلامت توحید موحد آنست که در وقت اخذ عطا مشاهده عطا
الطاف وعنایت حضرت حق در تسلیط داعیهٔ خیر بر باطن رساینده سراو راچنان مستغرق
کرداند که اسباب ووسایط را فراموش کند وزبان وقت او بحمد وثنا حق تعالی کویا کرد
وبا از خوف تلاطم امواج حکمت سراو را از لجهٔ دریای وحدت بساحل سهو وتمیز اندازد
ووجود وسایط رامعتبر باید که متقاضی محاذات زبان او را بشکر منعم مجازی که معطی است
مشغول کرداند روایت است که رسول علیه السلام از وجه صدقه چیزی بنزدیکی از فقرا اهل
صفه فرستاد وآن رساننده را فرمود که در حالت رسانیدن هرچه آن درویش بکوید یاد کیر
جون آن درویش عطاء رسول بدید قبول کرد وکفت الحمد لله الذی لا ینسی من ذکره ولا
یضیع من شکره اللهم انک لم تنسنی فاجعلنی ممن لا ینساک یعنی حمد وثنا آن خداوندرا که فرا
نمیکند آنرا که بیاد او مشغولست وضایع نمیکرداند آنرا که بشکر نعمت آن قیام می نماید خدایا تو مرا
فراموش نمیکنی مراپس مرا از آن بنده کان مخلص کردان که ترا فراموش نمیکنند آن شخص بیامد
ورسول علیه السلام را از آن خبر کرد رسول الله شاد کشت وکفت دانستم که او این سخن خواهد
کفت واین فرح آنست اشارتست بفرح روح نبوی وسر در قلب مصطفوی باطلاع بر حال
موحدی از اولیاء امت که بر تصفیه سراز رؤیت شرط ووسایط مبرا کشته است والتفات او از ما سوا الله
منقطع شده

منقطع شده وعقد توحید او از کدورات وشوایب شرک صفا یافته وروح مقدس او بولادة
حقیقی ازمادر طبیعت زاده واز مضایق ظلمات آثار حوادث رسته وبروح ریاحین انس
پیوسته وذالک فضل الله یؤتیه من یشاء صفت سوم عفت است وعفیف کسی را کویند که
149 حال خودرا از نظر جاهلان پوشیده دارد وهر دامنی را بر حال خود اطلاع ندهد وپیش هر
خسیس از فقر وفاقه خود شکایت نکند وپرده تحمل از روی مروت نکشاید چنانکه حق تعالی
از حال این قوم حکایت می فرماید که للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون ضربا فی الارض
یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف تعرفهم بسیماهم لا یسألون الناس الحافا میفرماید که ای کروه
که در زمره توانکران واجب کردانیده ایم حق درویشانست که ایشان نفسهای خود را بجهت طاعت
حق محبوس کردانیده اند وبجهت حفظ نفس بر در هر خسیس نمی روند وآبروی خود پیش هر نا اهل
نمی ریزند وچنان فقر وفاقه واحتیاج خود پوشیده میدارند که نادانان جاهل ایشانرا
توانکر تصور میکنند یکدرم در حق این طایفه صرف کردن اولیتر از انکه صد هزار درم بکدایان بیدهند
اینت صدقه کنند صفت چهارم اهل اضطرار نهرکه پیوسته تصاریف روزکار وصولت امراض
واسقام وکثرت عیال وعدم قدرت بر اسباب وضیق معیشت مضطر کشته اند بر حال ایشان از
اموال واجب است که هر سال مقدار حاجت از حق الله بدین شان رسانند در خبر است که
رسول الله علیه السلام یعطی العطایا علی قدر العیلة رسول الله علیه السلام هر کرا چیزی دادی

به یکدرم در حق این طایفه صرف کردن اولیتر از انکه صد هزار درم بکدایان

از وجه زکواة بر قدر مؤنة وعیال او دادی صفت پنجم قرابت معطی باید که در وقت اداء
زکواة اقرب واحق را رعایت کند چه اکر در قرابت او یا در همسایکی او مستحقی باشد که بدین صفات
موصوف بود وی را بر دیکران تقدیم کند زیرا که درین معنی بسبب صلهٔ رحم واداء حقوق جوار
ثواب صدقه مضاعف میکردد واکر معطی بمساعدت سعادت دینی مستحق یابد که این صفات
مذکوره در وی جمع بود هرچه بدو تسلیم کند آن غنیمت بی نهایت وذخیرهٔ بیغایت است که در دار
آخرت وسیلت ملک ابدی وپادشاه سرمدی او خواهد شد چه برکات همم ارباب قلوب واهل
صلاح را در تحصیل سعادت دنیوی وآخرت اثر عظیم است نقلست که در زمان شیخ جنید قدس الله سره
عزیزی بود که صدقه بغیر از اهل تصوف وکسانیکه بتقوی وصلاح معروف بودند بکسی دیکر
ندادی واز وی پرسید ند که سبب چیست که این طایفه را باحسان مخصوص میکردانی ودیکرانرا
محروم میمانی کفت این قوم اند که بجز حق تعالی هیچ مقصود ندارند وهمت خود را بغیر رضای
حق تعالی صرف نمی کردانند وبسبب فاقه خاطر ایشان پریشان میکردد پس خاطر یکی ازین
شان بسد فاقه جمع کردانیدن تا بحق تعالی مشغول کردند فاضلتر از آنکه هزار دینار بدیکری
صدقه دهد این سخن را بشیخ رسانیدند عجب داشت وکفت این سخن ولی از اولیائی حق است
در تفسیر زاهدی زد آیه کریمه الذین یؤمنون بالغیب ویقیمون الصلواة ومما رزقناهم ینفقون
می آرد ابن عباس رضی الله عنهما میکوید اقامة الصلوة مراعات حدود آن وشرایطها فی اوقاتها
تمام یعنی دو شرط

یعنی دو شرط نکاه دارند یکی شرط روائی کالفرایض الاثنی عشرة ودویم شرط قبول چون تقوی
وخشوع واخلاص وتعظیم که خدای تعالی میکوید انما یتقبل الله من المتقین الی قوله ونماز را با زکواة
قرینه کرد که نماز عبادت تن است وزکواة عبادت مالست ونعمتهای دنیا دو است یکی تندرستی است و
150 دیکر فراخ دستی نماز بکذار که عبادت بدنیست شکر نعمت تندرستی است که بدست طبیبان جاهل تباه
نکردی وزکواة بده که عبادت مالیست شکر نعمت فراخ دستی است که بدان در وبدین در از انکار
پاره نان دوان نکردی الا تو را قرین کرد حق خلق با حق برای بزرک کردانیدن حق خلق را با حق
وعن هذا قال النبی صلی الله علیه وسلم لا صلواة لمن لا زکواة له در مفتاح الجنان می آرد که رسول
علیه السلام نماز نیست مر کسی را که زکواة نیست وهر که زکواة ندهد و در مملکت بهشت فرشتکی در
بهشت فرشتک فقری از کرسنکی بمیرد روز قیامت تارک زکواة بدان ماخوذ کردد وآنکه فرمود که نماز
نیست مر کسی را که زکواة نیست یعنی هر که نماز بکذارد وزکواة ندهد نماز او فضیلت وقبولیت
ندارد زیرا که خدای تعالی نماز وزکواة را یکجا فرموده پس چون در یکی خلل باشد در دویم نیز
خلل باشد ورسول علیه السلام فرمود که قومی که زکواة ندهند حق تعالی باران بدین شان ندهد
ورسول علیه السلام فرمود چهار کس از کور بیرون بهیئت آیند وبی حساب در دوزخ روند
پرسیدند که ای شان کیان باشند فرمود تارکان نماز دویم تارکان زکواة سویم پس روان خمر
چهارم آنکه از نماز خفتن غافل باشند از خلاصة الحقایق مرویست که موسی علیه السلام چون

(۳۱۹)

دید که نماز خوب ادا میکرد تعجب کرد و ثنا گفت خدای تعالی وحی کرد نماز وی چه بینی زکوة
مال نمیدهد یا موسی صلوٰة و زکوة تواماند نکنم یکی را تا دویم نباشد و رسول علیه السلام فرمود
الدنیا جیفة و طالبها کلاب و شر الکلاب منه و تفق علیها و زکوة شریعة آنست که از دویست درم پنج درم
بدارد و زکوة حقیقت آنست که هیچ نگاه ندارد بدهد و اهل تحقیق فرموده اند که بر هر چیزی زکوة است
و زکوة خوانه آنست که منزل مهمان باشد و زکوة جاه آنست که اختلاط غریبان و فریاد رس
مظلومان باشد و رسول فرمود علیه السلام که خدای تعالی زکوة بر شما فرض کرداینده و ابن عباس
رضی الله عنه گوید چون خونها ریخته گردد داینید که مردم زکوة نداده اند و چون وبا افتد
داینید که دیوا آشکارا شده است رسول فرمود علیه السلام که بلا از آسمان می آید و صدقها از
زمین بالا میرود و در هوا ملاقات میشوند و صدقه گوید نگذارم و بلا گوید من برنگردم تا آنکه بالگر
می آید زنهار و زقیامت و اهل صدقه سلامت می ماند و مرویست که مردی از رسالت پناه حضرت پرسید
که مالی بسیار دارم و وارث ندارم بکدام رسول فرمود علیه السلام بکسی ده که سوال نمیکند
گفت او را چگونه دانم گفت کسب او ترا دلیل خواهد کرد و مرویست اگر درویشی یکبار بگوید
سبحان الله و توانگر هزار درم صدقه دهد برابر نباشد چون سایلی بر در صحابه رسول فرمودی
کار زی آمد که بانداجرت تمام کناهکاران بشوید ایضاً رسول فرمود علیه السلام بر در جنت نوشته
دیدم که ثواب صدقه ده است و ثواب قرض حسن هجده است خانی در کتاب زکوة می آرد که
در مشارق

در مشارق الانوار میگوید که روایت کرده جابر رضی الله عنه از پیغامبر علیه السلام از مالی که زکوة
(۳۱۶) نداده باشند آن مال روز قیامت ماری شود بزرگ که تا دهن بسیار باز کرده بر خصم چون آن مار را
۱۵۱ ببینند بگریزد و هر جا خصم بگریزد در دنبال در دنبال او میگردد پس فرمان خدای تعالی در رسد
که این بنده بگیر این مال خود را که زکوة نداده منم از مال تو غنی آمدم و چون ببیند که چاره نماند
دست در دهن او ماند و هر مار دست او را ز کل اسب سرکش بخاید در مدارک التنزیل میگوید هر که
زکوة زر و نقره نداده باشد روز قیامت آن زر و نقره را گرم کنند و بر پیشانی و پهلوی و پشت
او داغ کنند هر باز که آن زر و نقره سرد شود باز گرم سازند و داغ کنند روزی پنجاه هزار سال
باشد و او را عذاب بدین طریق کنند و او را گویند که اینست در دنیا ذخیره کرده بودی و زکوة
آن نداده امروز عذاب آن بچش و حکمت داغ در پیشانی و پهلو و پشت آنست که چون غنی فقرا را
ببیند بر پیشانی گره اندازد و اگر در مجلس با فقیری هم نشیند پشت و پهلو جانب فقیر میکند پس
بس همین سه عضو را در روز قیامت داغ کنند و در فوز نجات میگوید که مفسران در تفسیر و لا
تحسبن الذین یبخلون بما آتیهم گفته اند هر که زکوة مال نداده باشد روز قیامت آن مال او
ماری باشد سیاه و بزرگ سر و بالای دو چشم آن مار دو نقطه سفید باشد و بر گوشه دهن او
دو پاره کف افتاده از خشم این چنین مار بدترین مارانست و در عرب این مار بر خصم خود پا بر
خصم چون ببیند بگریزد و هر جا که خصم میرود مار بدنبال او میرود پس فرمان شود ای بنده بر هم

برجه میگریزی این مال تو است که زکوة در دنیا ندادی پس این مار در گردن آن مرد بطریق طوق
آویزد و سر خود را بر روی و رخساره او هر بار که گزد و بگوید که مال توام که زکوة آن نداده این
(۳۲۰) مرد دست و بازوی خود در دهن آن مار دهد پس آن مار دست و بازوی او میگزد و هر زخمی
که مار میزند هفتاد سال از درد و سوزش آن می نالد این مرد را بدین طریق عذاب کنند تا آنکه
خلق از حساب فارغ شوند اما در کشاف میگوید که این مرد را آن مار از سر تا پای زخمها کند پس اندام
این مرد بطریق غربال شود و در کتاب الاحادیث میگوید پیغمبر فرمود علیه السلام هیچ مال
هلاک نشود مگر بمنع زکوة و پیغمبر فرمود علیه السلام که هر که زکوة مال بدهد مال خود را در حصار
در آورده باشد بر هر که زکوة واجب شود و او ندهد ملعون باشد و جای ملعون در
دوزخ است و پیغمبر فرمود علیه السلام ایمان نیست مر کسی را که زکوة نیست در کافی میگوید پنج
چیز بنای مسلمانیست یکی از آن زکوة است پس چاره نیست از دانستن احکام زکوة و دادن
آن و در نهایه میگوید که زکوة فرض عین است و هر که از فرضیت زکوة منکر شود کافر شود و زکوة
فریضه است بر عاقل و بالغ و مرد و زن مسلم که مالک نصاب باشد و داین نبود و تمام سال در
ملک او بگذرد و نصاب نقره دویست درم شرعی را گویند و در کم ازین زکوة نیست و در خزانة
الفقه میگوید اگر شش شرط موجود شود زکوة لازم گردد یکی عقل دوم بلوغ سیم اسلام چهارم نصاب
پنجم گذشتن سال تمام ششم حریه و پنج نفر ند که بر ایشان زکوة فریضه نیست یکی بیر کی دوم دیوانه سیم دانه
چهارم بنده

چهارم بنده پنجم کافر در جواهر میگوید چون شش شرط موجود نشود زکوة فی الحال ندهد زکوة فی
الحال ندهد زکوة قضا نشود تا آن زمان که ذره است زکاة بدهد در شرح کنز دقایق می آرد اعلم
۱۵۲ (۳۲۱) ان الزکاة فریضة من الله و هو سبب لنماء المال فی الدنیا و المثوبة فی العقبی و سمیت صدقة بظهور
صدقه بالانفاق شفیق الروح فی سبیل الله و هی راس العبادات المالیة و منها ایصال النفع
الی عباد الله الذین هم بنیان الرب و انجاز ما وعد الله لهم قوله و ما من دابة فی الارض الا علی الله
رزقها بدانکه وعید مر تارک زکاة را بسیار است و ما درین مختصر یاد کردیم قال الله تعالی و الذین
یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار
جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون معنی
آنست و آن کسانیکه گنج میکنند زر و نقره را و انفاق نمیکنند در راه خدای تعالی پس بشارت ده
ای محمد ایشان را بعذاب دردناک آن روز که گرم کرده شود زر و نقره پس داغ کرده شود بدان زر
و نقره گرم پیشانیهای ایشان و پشتها و پهلوهای ایشان و تخصیص بر پیشانی و پهلو و پشت
آنست که غنی بدیدن درویش پیشانی خود را کج میکند و پهلوی خود را از وی میگرداند و پشت
داده می نشیند و مفسران در تفسیر آورده اند از هر مالی که زکوة ندهند آن گنج است و جای
دیگر می فرماید و لا تحسبن الذین یبخلون بما آتیهم الله الی قوله سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة
و معنی اینست که مپندار ای محمد آنکسانیرا که بخیلی میکنند بدانچه ایشانرا خدای تعالی داده است

از فضل خود آن بخیلی کردن ایشان را بدست سرانجام است که طوق کرده شود ایشان را روز

قیامت بدان مال که بخیلی کرده اند و در حدیث صحیح آمده که هر که صاحب شترست و حق تعالی از آن

شتر ندهد فردای قیامت آن شتران بیایند بزرگتر از آنکه بودند در دنیا و صاحب آن شتران را

بزمین برابر هموار بنشانند و آن شتران او را زیر قدم بمالند و همچنین گاوان بسرون خود

و هر صاحب مال که زکوة ندهد آن مال بصورت اژدها بیاید بطریق مال رسهمناک دهن فراز کرده

و چون صاحب مال آن اژدها را ببیند از وی بگریزد و آن اژدها بگوید مگریز دستان آنجا کرده

بودی چون صاحب مال آن اژدها ببیند که از وی گریز و چاره نیست بفرد رت دست خود را

در دهان آن اندازد و اژدها دست او را چنان بخاید که اشترمست چیزی را بخاید نوع دویم در بیان

تهدید کسی که نماز بگذارد و زکوة ادا نکند در تفسیر در می آید قوله تعالی وَآتُوا الزَّكَاةَ قال النبی علیه

السلام الزکاة طهور من الذنوب ولا یقبل الله الایمان الا بالزکوة فی روضة العلماء عن زکوان قال

علیه السلام اتانی جبرئیل علیه السلام فقال یا محمد لا صلوة لمن زکوات فی النار لصلوة لمن لا زکاة

فی النار فی مفتاح الجنان قال علیه السلام نماز نیست مرکسی را که زکوات نیست در مجموعه خانی می آرد

ایمان نیست مرکسی را که نماز نیست مرکسی را که زکات نیست فی کنز الاخبار قال علیه السلام لا

صلوة لمن لا زکوة له ولا ایمان لمن لا زکوات له فی تنبیه امام ابا اللیث رح فی الباب الحادی عشر و

یقال ثلث آیات نزلت مقرونة بثلث لا یقبل الله واحدة منهن بغیر قرینتها اولها اَطِیعُوا اللّٰهَ

وَاَطِیعُوا الرسول

وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ فمن اطاع الرسول الله ولم یطع الرسول لا یقبل التوبة الطاعة والثانی وَاَقِیمُوا الصَّلوٰةَ

وَآتُوا الزَّكَاةَ لمن صلی ولم یؤد زکوة ماله لم تقبل منه الصلوة والثالث اَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ فمن شکر الله

ولم یشکر لوالدیه لا یقبل منه الصافی فی الباب الثالث والثمانین فی حدیث فی الرفق ایها الناس ادوا زکوة

اموالکم الا من لم یزک فلا صلوة له فلا دین له ولا صوم له ولا حج له ولا جهاد له الصافی فی الباب التاسع والثمانین

153 قال رسول علیه السلام لا ایمان لمن لا امانة له ولا صلوة لمن لا زکوة ومقیدهم علینا یا اباذر ما

انتقص مال من زکواة ولا ضاع مال فی بر و لا بحر الا بمنع الزکواة نوع سیم در بیان گنج و رکاز در تذکرة الاولیا

در ذکر ابو عبدالله جلالی آرد وی گفت چون آوازه عصی آدم ربه برآمد جمله اشیا بر آدم گریستند

مگر زر و سیم حق تعالی بدین شان وحی کرد که شما چرا بر آدم نگریستید گفتند بار خدایا کسی که در حق

تو عاصی شود ما بر وی گریه نکنیم گفت بعزت و جلال ما که قیمت همه چیز با شما آشکارا کنم و فرزندان آدم

را محافظ و خادم شما گردانم فی خزانة الجلالی فی الباب السادس عشر فی مناقب الاولیا و فرمود شیخ ا

ابوالحسن شاذلی رح باذلی بود و اکثر احوال عطا و شیخ بسایلان دو تنگه زر بودی سخنی از فقر

شیخ رسید که چندین بذل که میکونی از کجاست مگر گنج یافتی یا هنر کیمیا داری مرا نیز تعلیم فرما

شیخ فرمود اقطع الطمع عن الناس و عن ربک الا ما قسم لک فهو الکیمیا در زواید شرح فواید

در بیان قناعت رباعی آورده است کیمیایی ترا کنم تعلیم که از این کیمیا خوشتر نیست

بر سر ملک و دیه زن آتش بهیچ اکثر از آن بهتر نیست در تفسیر حسینی می آرد قوله وکان تحته کنز لهما

آورده اند آن گنجی بود از زر و نقره و گویند علمی بود و اشهرانست که لوحی بود از زر بر نوشته

که بسم الله الرحمن الرحیم عجب میدارم از کسی که ایمان دارد بقضا و قدر چگونه اندوهگین شود و تنگدل

میدانم از آنکه دیده است برزاقی حق چرا خود را در تعب افکند و عجب است از کسی که تصدیق

بمرگ کند چرا شادمان گذراند و شگفت از کسی که ایمان دارد بحساب قیامت برای چه غفلت ورزد

و عجب از آنکه دنیا دیده و تقلب و انقلاب احوال ارباب داند چرا دل در وی بندد لا اله الا الله محمد رسول الله

اصل بیست و سوم در بیان روزهای ماه رمضان و غیره و درین اصل چند

فرع است فرع اول در فضایل روزها در تفسیر حسینی می آرد یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان

کتب فرض کرده شد علیکم الصیام بر شما روزه داشتن کما کتب همچنانکه نوشته شده بود علی الذین من

قبلکم بر آنانکه پیش از شما بوده اند چون صوم عبادتی است شاقه پس جهت تانیس خاطر ها بدان

میگوید که این عبادت خاص بشما نیست بلکه هیچ آفریده از ربقه این طاعت آزاد نبود و تمثال

آمده است که البلیة اذا عمت طابت و چرا روزه بر شما فرض کردم لعلکم تتقون تا شاید که شما

بپرهیزید از معاصی و متقی شوید بشروع در صوم که شکننده آرزوهاست و در تفسیر عرایس آورده است

که ای ندای اصحاب قلوب است یعنی از حضرت رب الارباب خطاب مستطاب میرسد بطالبان شا

هده در اقطار سموات غیوب و منادی که طریح مطلوب و مفرح کروبست میگوید که فرض کرده شده

بر شما ای اهل یقین امساک از جمیع مکونات چرا که شما در طلب مشاهده اید و مشتوجهان این مطلوب

صوم واجب است از مالوفات طبیعت همچنانکه نوشته شد بر انبیا و اولیا که پیش از شما

بودند تا باز رستند از رجس بشریت و واصل شدند بمقام امن و قربت و عین القضات قدس سره

در تمهیدات آورده است که صوم در شریعت عبارة است بخوردن طعام و شراب ابیت

عند ربی یطعمنی و شراب و سقاهم ربهم شرابا طهورا و مقرر است که ای صوم جز عارف را

154 دست ندهد مرد عارف چو یافت لذت قرب نه با کلش کشش بود نه بشرب اکل

شرب چه باشد انس بحق دایم او در حقیقت مستغرق لقوا ز خوان یطعمنی شربش از چشمه

بیار یسقینی اما ایام معدودات روزی چند معدودات شمرده مراد روزه ماه رمضان است

که بیست و نه روز است یا سی و گویند ان روزهای ایام بیض است در هر ماهی و عاشورا

که قبل از روزه ماه رمضان فرض بود فمن کان پس هر که باشد منکم از شما که مکلفید بروزه مریضا بیمار

که قوت روزه ندارد یا مرضش بروزه زیاده میشود او علی سفر یا راکب سفری بود که در اقصر باید کرد

چون افطار کند فعدة پس بروست بشمار آن روزها که افطار کرده روزه داشتن من ایام اخر از رو

زهای دیگر و علی الذین و بر آنان که ایشان یطیقونه توانند خورد دهی که روزه دارند و خواهند که لا

فدیة فدا داده نیست و آن طعام مسکین خورد دهی هر درویش را بازای هر روزه نصف صاعی از گندم

بقول امام اعظم رح و فریب دو من باشد این حکم در ابتدای اسلام بوده و بعد از آن منسوخ گشته و

گفته اند که اینجا لا مقدرست و تقدیرش لا یطیقونه کسی که نتوانند روزه داشتن چون پیران از کار افتاده

فدیه دهد و بین وجه حکم آیت منسوخ نباشد فمن تطوع خیرا پس هر که زیادت کند بر طوع خود خیرا
نیکوئی را و زیاده از مقدار فدیه بدهد یا بیشتر از یک مسکین را طعام کند یا جمع کند میان صیام و اطعام
فهو خیر له تطوع خیر که بهترست مر شما را بسبب زیادتی اجر و ان تصوموا و اگر روزه دارید مطیقان را
میگوید یا رخصت داده کا زاد را افطار خیر لکم بهترست مر شما را از فدیه ان کنتم صوموا تعلمون اگر هستید
شما که بدانید فضیلت صوم را الی قوله تعالی احل لکم حلال کرده شد شما را لیلة الصیام شب روزه الرفث
کنایة از مباشرت است الی نسائکم با زنان خود هن ایشان لباس لکم پوشش اند مر شما را و انتم لباس لهن
و شما نیز لباسید مر ایشان را کنایتست از اختلاط و التصاق چنانکه لباس را با بدن می باشد
علم الله دانست خدای در ازل انکم شما کنتم تختانون باشید که خیانت کنید انفسکم با نفسها خود
و ستم روا دارید بر خود بمباشرت در غیر وقت آن فتاب علیکم پس رجوع کرد بشما برحمت و رخصت
داد بار تکاب مفطرات در شبهای روزه و عفا عنکم و عفو کرد از شما آن خیانت را فالآن باشروهن
پس اکنون مباشرت کنید با ایشان در لیالی صیام و ابتغوا و بجوئید ما کتب الله لکم آنچه نوشته است خدای
برای شما در لوح محفوظ یعنی فرزند مراد آنست که غرض اصلی از مباشرت باید که طلب بقای نسل باشد
نه مجرد التذاذ بشهوت و کلوا و اشربوا و بخورید و بیاشامید در شبهات صوم حتی یتبین تا وقتی که روشن
شود لکم الخیط الابیض شما را رشته سفید که کنایت از روشنائی روزست من الخیط الاسود از رشته سیاه
که اشارت بتاریکی شب است در صحیحین آمده است که بعضی صحابه رشته سفید و رشته سیاه بر پای

بر مفطرات

بر مفطرات اشتغالی نمودندی تا وقتی که میان بیاض و سواد فرق بدید آمدی تا انکاه من الفجر
که بیان خیط الاسود بیض است نازل شد دانستند که مراد ظهور نور صبح است ثم اتموا الصیام
پس باتمام رسانید روزه را الی اللیل تا شب در تفسیر قشیری می آرد روزه داشتن بر دو گونه
است یکی روزه ظاهر است نیت روزه از پیش کردن و از خوردن و آشامیدن باز آمدن از
اختلاط زنان که بوسه کرفتن دوم روزه باطنی است و آن روزه آنست که غفلت از دل دور
کردن و دایم بذکر خدای تعالی مشغول بودن و آفات که بر روزه ظرر رساند از ان پرهیز کردن
بعد ازان روزه ز رخصت و آن آنست که با دیده بچشم نه بیند و نا شنیده را بگوش نشنود
و ناگفتنی بزبان نگوید و ناگرفتنی بدست نگیرد و قدم را از طواف در بای اهل دنیا نگاه
در وقت افطار بر طعام شبه احتیاط کند و بسیار نخورد و بعد از افطار از بوده و قبول
روزه بیقرار کرد و بعد از طاعت و ترک چیزها و آن آنست که دست خسته و دل شکسته و از
دنیا و زیارت اهل دنیا چشم بسته و از دیده و ملک خود را نگاه داشته و از اغیار گوشه گرفته
و بانتظار انوار اسرار نشسته و از خود رفته و نابود گشته اینست ترجمه روزه صدیقان که امام
قشیری تعبیر کرده بعد ازان امام مصنف میفرماید که روزه برای وفور رضای خدای تعالی
صفت عابدانست و روزه با حضور با حضور خدا داشتن صفت عارفانست
و روزه بظهور نور خدا داشتن وصف عارفانست و کسی که روزه قابلی دارد از جسم کافور

که روز دمومنانست آب خورد تحفی که روزه قلبی دارد از روز تحیل که روز دل ایشانست سیراب
شود و فردی که روزه سری دارد از عین عینیه که عین پیغمبرانست از ید قدرت بنوشد بعد
ازان امام مصنف میفرماید که ای روزه داران از خدای بترسید و این ماه را گرامی
دارید که درین ماه رحمت خدا بمومنان و شفقت وی بصدیقان و قربت وی به پیغمبرانست
و حصول ثواب بتمام روزه داران مقرر شده است پس باید که نیز بصیام روز شب بقیام
و ایتاء طعام گرایند بصورت بروزه صوری کفایت نکنند تا از گناهان گذشته بیرون فرزندان
از مادر زاده پاک و پاکیزه گردند در مشکاة می آرد هر که روزه ماه رمضان بدارد بشرایط
بدارد و دران حال که تصدیق کننده و ایمان کننده آرنده بفرمانهای خدا و در دل باشند خدای
گناهان گذشته او بیامرزد و کسی که شب قدر را بعبادت زنده دارد ذاالله سبحانه همه گناهان
او ماضی وی بر بخشد و عنه و علیه السلام اذا انتصف شعبان فلا تصوموا در حیرة الصوم خون نیم
شعبان بگذرد باید که هیچ روزه دار روزه ندارد در ترجمه فی باب صام التطوع عمر خطاب
رضی الله عنه می فرماید که از رسول الله شنیدم که چون کسی که دایم روزه میدارد و
صایم الدهر است فرمود نه وی روزه داشته است و نه افطار کرده است هر کسی روزه
ماه رمضان بدارد و از هر ماهی سه روزه بدارد که آن ایام بیض گویند سه روزه قیام
بدارد وی کانیز صایم الدهر است در کتاب شعبی می آرد که در توریة ماه رمضان حطه بود یعنی

درین ماه روزه میدارد گناهان وی از وی فرو می نهند و در انجیل نام ماه رمضان حطه
طاب بود زیرا که نفس روزه داران ماه طیب یعنی پاک میگردد و در زبور ماه رمضان
قرب بود زیرا که روزه داران درین ماه قربت خدای تعالی حاصل میگردد و در قرآن نام
وی ماه رمضانست زیرا که در ماه رمضان گناهان روزه داران سوخته میشود و در اخبار
آمده است چون مردمان را در روز حشر جمع کنند ماه رمضان را بخوبترین صورت ساخته در آن
جمع بیارند دران حشر مردمان از صورت و جمال رمضان عجب بمانند و بگویند الا ورا
که اینها را بدندان بخواهد که سزای گناهان تو این است الی که ای کدام پیغمبر است و یا این
کدام صدیق است و در دست آن صورت ماه رمضان شاخها باشند بکلدستها پیچیده که آنرا
بالهندیة مولاسی گویند و ان شاخها را بدست اهل محشر بدهند پس نور در روشنائی شاخ یک کس
به تمام اهل محشر برسد و روشنائی شاخ دیگری را و بکسا که بر رشد و نور دیگری یکماه
و نور دیگری یکروزه برسد و نوری دیگری یکقدم رسد پس ای مومنان بر قدر نور شاخها
خویش درجات در بهشت یابند ثم ترتیب هذه الانوار علی قدر الصایم فی نیته و اخلاص
فی الصوم و فی الجمله کسی که روزه برای خدای دارد و برای خدای بگشاید و دران حلال خورد
و از شبهات پرهیز کند هو الماخوذ علیه بس نور شاخ انکس بتمام محشر رسد فرع دوم
در بیان اسرار روزه در احیاء علوم در کتاب اسرار الصوم می آرد بدانکه روزه داشتن

بسه درجاست امابایهٔ اول ازان عوام مردمانست وباز ماندن از خوردن ونوشیدن
وکردن زنان کشتن روزهٔ ایشانست امارتبهٔ دوم ازان خاصان ومتقیانست ونگاهداشتن
کویایی وشنوایی وبینایی وکرای وتمام جوارح ازبزه کاری روزهٔ ایشانست امارتبهٔ سیم
ازان خاص خاصان کپیغامبران وصدیقان ومقربانست ودل برداشتن ازهمکی کارها
دنیوی واندیشهای دینی وترک کردن هرچه جز خداست روزهٔ ایشانست ای درویش
شکنندهٔ روزهٔ عوام یک حبه نخودست وباطل کردانندهٔ روزهٔ خواص زبان بیکانه نگریستن وغیبت
وضایع سازندهٔ روزهٔ اخص خواص جز ماسوا الله اختیار کردنست وبعضی دلان که خدای اشناختم اند
وکارهای خود رابدو انداخته اند روایة میکنند هرکرا روزه اندیشه آن باشد که بشب روزه را
بچه کشاید کناهی بروی روی می نویسند زیراکه برزاقی روزی دهنده اعتماد ندارد درزقی که حق تعالی
بدو وعده کرده است بران اعتماد نمی کند وبدرستی که پوشیده نماند که هر عبادتی هم پوست دارد هم
مغز هم ظاهر دارد هم باطن ودرجات عبادت تفاوتی بسیار دارد ودرجهٔ طبقها
بشمارست اکنون اختیار بدست توست درین که اکر در روزهٔ عوام اختیار کنی روزهٔ تو در
دفتر عوام نویسند واکر روزهٔ خواص وآداب ایشان نگاهداری روزهٔ
ترا موافقت روزه های خواص کنند واکر روزهٔ تو برابر روزهای صدیقان باشد
درجهٔ روزهٔ تو برنگ صدیقان بود فی الحکایة ابو ربیع زاهد از داود طائی وصیت خواست
داود کفت

داود کفت از تمام لذات دنیا وزینت اهل دنیا روزه بدار در روز قیامت بکشای واز صحبت
مردمان چنان کریز چنانکه از صحبت شیر کریزی چنانکه عزیزی کفته است الدنیا یوم ولنا فیها صوم 157
ترجمه بزرکی میکوید تمام دنیا را برابر یکروز دانستیم وما درآن یکروز روزه داشتیم در
کیمیای سعادت می آرد بدانکه روزه سه درجاست روزهٔ عوام و روزهٔ خاص و روزهٔ
اخص خواص امار روزهٔ عوام آنست که نگاهداشتن شکم وفرج اختصار کندست وکمترین درجات
روزه این است امار روزهٔ خواص آنست که همه جوارح خویش را از ناشایسته نگاهدارد
بر نگاهداشتن شکم وفرج اختصار نکند وتمامی این روزه بنگاهداشت شش چیز بود امار روزهٔ
اخص خواص بلندترین درجاتست وآن آنست که دل خود را از اندیشه هرچه جز خدای تعالی ست
نگاهدارد وهمکی همت خود را بحق تعالی بدهد وهرچه جز ویست ظاهر وباطن روزه دارد
واکر جز حق تعالی اندیشه کند که آن روزه باطل شود واکرچه درعرض دنیا وی اندیشد اکرچه
آن مباح بود این روزه باطل کردد مکر دنیاکه در راه دین یاور وی باشد آن دنیا نبود تا آنکه کفته اند
هرکه در روزه تدبیر آن کند که بشب روزه چه کشاید کناهی بروی نویسند بدین دلیل که رزق حق
تعالی بروی مقرر فرموده است اعتماد ندارد اکنون بدان آن شش چیز که روزهٔ عوام را نیز
باطل کند یکی چشم نکاهداشتن از هرچه ویرا از خدای تعالی باز دارد خاصه از آن چیزها که
وی شهوت خیزد که رسول فرمود علیه السلام که نظر بیکانه تیریست از تیرکان های شیطانی زهر آب داده
ا

هرکه از بیم خدای تعالی ازان حذر کند الله تعالی ویرا خلعت ایمانی ارزانی فرماید که حلاوت آن در دل
خویش بیابد که رسول علیه السلام فرموده است پنج چیز روزه را بکشاید دروغ وغیبت وسخن چینی
وسوکند بناحق خوردن بشهوت نظر کردن دوم زبان از کارهای بیهوده داشتن اما غیبت ودروغ
ومذهب بعضی علما روزهٔ عوام را نیز باطل کند یکی چشم نکاهداشتن از هرچه ویرا درخبر است که
دو زن روزه داشتند وغیبت مسلمانان کردند واز تشنکی چنان شدند که از رسول الله دستوری
خواستند که روزه بکشایند رسول قدحی آب بدیشان فرستاد تا دران قی کنند از کلوی
هریکی خون بسته بیرون آمد رسول فرمود این هر دو زن ازانچه حق تعالی حلال کردانیده از روزه
کردانیده است روزه داشتند وبدانچه حرام کرده است روزه کشاده اند یعنی غیبت کرده اند
وخون مسلمانان که خورده بودند از کلو بدر آورد دند سیم کوش نکاهدارد که هرچه کفتن روا نشاید
شنیدن نیز نشاید وشنونده در معصیت شریک غیبت کننده بود چارم دست وپای وهمه جوارح را
از ناشایسته نکاهدارد وهرکه روزه دارد وچنین کارها ازوی بیدا آید حال وی چون بیماری
بود که از میوه پرهیز کند وزهر خورد که معصیت زهرست وطعام غذاست که بسیار خوردن
زیان دارد اما اصل وی زیان ندارد وبرای این رسول علیه السلام که بسیار روزه دار بود
که او را جز کرسنکی وتشنکی هیچ نصیب نبود ونجم بوقت افطار از حرام وشبهه نخورد واز حلال
طیب نیز بسیار نخورد که چون بشب از اقوت شده است وطعام دوباره یکبار خوردن
شهوت را

شهوت را زیادت کند خاصه که الوان نعمتها جمع کند وتحقیق داند تا آنکه معده خالی نبود دل
صافی نکردد بلکه سنت آنست که بروز بسیار نخسپد تا در خود نور کرسنکی بیابد وچون شب بسیار
خورد در روز در خواب رود ونماز شب کذاردن نتواند واز این بود که رسول علیه السلام فرمود
158 هرکه وعاء شکم پر کند خدای تعالی او را دوست ندارد ششم دل خود را بعد افطار او ویران کند
که روزهٔ وی پذیرفته اند یانه وحسن بصری رحمه الله روزی عید بر قومی کذر کرد که بازی میکردند و می
خندیدند فرمود والله سبحانه ماه رمضان را میدانی ساخته تا بنده کان وی بطاعت کردن سبقت
رضاء وی جویند کروهی سبقت نمودند وکروهی پس ماندند عجب از جماعت که خندند وحقیقت آنکه
کار خود ندانند اکر پرده از روی کار بردارند سبقت کرفتکان بشادی سبقت خود مشغول
باشند وپس مانده کان پروای خنده کردن ندارد وپس ازین جمله دانستی که هرکه از روزه برخور
دن طعام وشراب اختصار کند روزهٔ وی صورت بی روح بود زیراکه روح وحقیقت روزه
آنست که خویش را بملائکه مانند کند که ملائکه را اصلا شهوت نیست وبهایم را شهوت غالب است
وبرآدمی شهوت وی مغلوب کشت بملائکه بصفت نه بمکان نزدیک شد وملائکه نزدیکست
بخدای سبحانه پس وی نزدیک شد بخدای تعالی وبه نماز شام قیام نمود والوان خورده بنهایی رساند
دارز وبار را درکنار شهوت نهاد وشهوت وی قوی ترکشت بایی طریق روح روزه حاصل نشود
فرع سیوم دربیان روزهٔ روز شک روزه فی الهدایة قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا
ازدعم

من بعد الله ورسوله الآية عن عايشة رضي الله عنها قال نزلت هذه الآية في النهي صوم يوم الشك

في الوجيز قوله تعالى يا ايها الذين لا تقدموا بين يدي الله ورسوله الآية اي لا تقولوا خلاف الكتاب

والسنة وقيل لا تذبحوا قبل رسول الله في الاضحى وقيل لا تصوموا قبل صومه نزلت الآية في النهي

عن صوم الشك ترجمه صاحب مدارک از عایشه رضی الله عنها روایت میکند که این آیه

در باز داشتن ونهی کردن از روزه داشتن در روز شک فرود آمده است ووضوح عبارت

فارسی هر دو قول تفسیر همین است في المشكاة قال عمار ابن ياسر رضي الله عنه من صام اليوم الذي

يشك فيه فقد عصى ابا القاسم ترجمه هر که در روز شک روزه دارد بیفرمانی رسول الله کرده

باشد في المصابيح قال النبي عليه السلام لا تصوموا حتى تروا الهلال ولا تفطروا حتى تروه

فان غم عليكم فاكملوا عدة شعبان ثلثين ترجمه رسول فرمود علیه السلام روزه مدارید تا آنکه

ماه را نه بینید و روزه افطار مکنید فرع چهارم در بیان احکام روزه مسافر

في المشكاة في كتاب الصوم في باب الصوم المسافر في الفصل الثالث وعن عبد الرحمن ابن عوف رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صايم رمضان في السفر كالمفطر في الحضر رواه

ابن ماجه ترجمه در مشكات در باب بیان صوم مسافری آرد که رسول علیه السلام میفرماید

دارنده روزها ماه رمضان در حضر یعنی هر که روزهای ماه رمضان در سفر دارد برابر کسی

بود که روزهای ماه رمضان در خانه خود نشسته بیعذر روزه بیعذر سفر بخورد وعن جابر

رضي الله عنه

رضي الله عنه ان رسول الله عليه السلام خرج عام الفتح الى مكة في رمضان فصام حتى بلغ كراع الغميم

فصام الناس ثم دعا بقدح من ماء فرفعه حتى نظر الناس اليه ثم شرب فقيل له بعد ذالك ان

بعض الناس قد صام فقال اولئك العصاة رواه مسلم ترجمه در مشكاة در باب صوم مسافر

159 در فصل سیم می آرد جابر انصاری رض روایت میکوند که رسول علیه السلام در ماه رمضان از

مدینه بسوی مکه کوچ فرموده تا آنکه بجائی رسید که آن موضع را کراع غمیم گویند پس قدح

پر آب طلبید و بدست حق پرست خود آن قدح برداشت و بدیدن اصحاب وحاضران اجاب

از آن قدح آب نوشید و روزه ماه رمضان بعذر سفر افطار فرمود پس بعضی یاران عرض کردند

که یا رسول الله امروز بعضی اصحاب از موافقت شما باز ماندند و روزه را افطار نکردند رسول

علیه السلام در باب آن اصحاب که آب نخوردند و روزه داشتند فرمود ایشان گناه کارانند

في حاشية المشكاة للسيد الشريف الجرجاني ره قوله الصوم في السفر ردي قال ابن عباس رض

لا يجوز الصوم في السفر واليه ذهب داود وابن علي رض من المتاخرين وقال ابن عمر رضي الله عنهما ان

صام في السفر قضا في الحضر وعامة العلماء على التخيير كما دل عليه هذا الحديث ثم اختلفوا فقال

بعضهم الصوم افضل وقال بعضهم الفطر افضل وقال صاحب الطيبي افضل الامرين ايسرهما

واما الذي يجهده الصوم في السفر الى قوله اولئك العصاة اي الكاملون في العصيان قال ا

لنبي عليه السلام انما رفع قدح الماء ليراه الناس فيتبعوه في قبول رخصة الله فمن صام فقد بالغ

في عصيانه كالمفطر في للعذر ويفهم منه المنع عن الصوم في السفر كمنع الافطار في الحضر وقيل

انما يتساويان في ان احدهما تارك الرخصة والآخر تارك العزيمة ترجمه در حاشیه میر سید

شریف که شرح مشكات می آرد ابن عباس میگوید در سفر روزه های ماه رمضان داشتن روا نیست

وبقول ابن عباس میل کرده است داود وابن علي وابن عمر میگوید اگر کسی روزه ماه رمضان

در سفر بدارد باید که چون از سفر باز آید در خانهای خود بیاید آن روزه ها را قضا کند وعامه علما یعنی

جمله فقها بر آنند که مسافر مخیر است یعنی اختیار بدست مسافر است اگر کسی روزه ماه رمضان

بعذر بخورد عمل برخصت کرده باشد واگر بدارد عمل بر عزیمت کرده باشد چنانکه دلالت میکند این

حدیث وان حدیث این است چنانکه در مشكات آورده است سال رجل عن رسول الله عن

الصوم في السفر قال ان شئت صم وان شئت فافطر بعد از آن فقها اختلاف کرده اند بعضی گفته

اند فاضلتر آنست که مسافر روزه های ماه رمضان بخورد وبعضی گفته اند که فاضلتر آنست که مسافر

روزه های ماه رمضان بدارد صاحب طیبي که شرح مشكات میگوید که مسافر در ماه رمضان از

آسانترین اختیار کند وخوردن روزه ماه رمضان از افضل داند وآنکه بواسطه روزه داشتن عاجز

اند یعنی بیطاقت گردد دلالت که آن رنج بسبب سفر وغیره روزه بخورد بحث آنکه رسول

مردی روزه دار بسبب تشنگی درمانده ورنجور گشته را دید فرمود خدای تعالی بی نیاز است ازین

که ترا در رنج اندازد روزه را افطار کن او روزه را نخورد الی قوله اولئك العصاة این فرموده

رسول الله

رسول الله برای جماعتی که روزه داشتند یعنی در زمره گاری ونافرمانی کاملانند ورسول علیه السلام

قدح پر آب را برداشت وبمردمان نمود مراد آن بود که مردم اتباع کنند ورخصت خدا را قبول نموده

روزه افطار کنند وچون بعضی از اصحاب روزه داشتند باین زجر که اولئك العصاة موصوف

160 گشتند پس کسی که در سفر روزه دارد در بی فرمانی مبالغه کرده باشد چنانکه در حضر روزه بخورد واز

فرمودن رسول الله منع فهم میشود که دارنده روزه را در سفر منع کند چنانکه در حضر روزه بخورد یعنی

مقیم در خانه نشسته بیعذر سفر روزه بخورد از فرموده رسول الله منع فهم میشود مقیم روزه ندارد

وخورنده آن
ازین فعل او را منع کند وبعضی علما فرموده اند که دارنده روزه آن در سفر هر دو برابر اند چرا که یکی ترک

کننده رخصت است دوم ترک دهنده عزیمت است فرع پنجم در بیان شش روزه که بعد

عید فطر میدارند في الابراهيم شاهية في فصل صوم التطوع في الينابيع ولا يكره الصوم الستة

عقيب عيد الفطر وقيل يكره الاول هو الاصح وفي عمدة المفتي الصحيح اذا صار متتابعا ولم يجعل في

يوم الثاني من عيد لا يكره والا فهو مكروه وبه ناخذ وفي الايضاح وما ورد في النهي من صيام الستة

فهو محمول على ان تخذ في يوم الثاني عيد فيكون تشبيها باليهود ودر مجموعه خانی در باب صوم در

فصل دوم در بیان دیدن ماه شوال می آرد در تتمه امام ابو الليث میگوید شش روزه ماه

شوال که از اثنا عید میگوید بعضی مکروه داشته اند طرفه ما نزدیک ما مکروه نیست خواه

شش روز متصل دارد خواه متفرق در ذخیره میگوید شش روزه شوال در عوام مکروه بود بسبب

(۳۳۱)

ا اگر عوام را گمان افتد که این شش روزه نیز فریضه است اما در حق علما مکروه نیست در تکبیری میگویند دیگر که فتوی آنست که روزه ماه شوال در حق عوام نیز مکروه نیست اگرچه متصل دارد در فتاوی قرآن خانی می آرد استفتا شش روزه که بعد عید فطر میدارند و شنیدم آنکه آنرا عید شش میگویند شرعا مکروه باشد یا نه فی الینابیع ولایکره صوم الستة المتابعة عقیب الفطر قیل یکره والاول هو الاصح ترجمه در فتاوی قرآن خوانی می آرد که در ینابیع میگوید که شش روزه که بعد عید فطر پی در پی میدارند مکروه نیست و بعضی میگویند که مکروه است و قول امام صحیح است یعنی اصح آنست که اگرچه پی در پی بدارند مکروه نباشد فی شرح الاوراد فی فضل الصوم ستة ایام من شوال فی الریاحین قال رسول الله علیه السلام من صام رمضان ثم اتبعه بستة ایام من شوال حرم الله جسده علی النار وکانما صام الدهر کله واعطاه الله بکل صوم اجر سبعین بدریا ورفع عنه عذاب القبر وشدة القیامة ترجمه رسول علیه السلام فرموده است هر که روزه ماه رمضان بدارد و بعد از آن شش روز از ماه شوال بدارد الله تعالی تن او را بر دوزخ حرام گرداند و چنان باشد که تمام دهر روزه داشته باشد و بدل هر روزه او را ثواب مقداری بدری باشد وعن عبد الله ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله علیه وسلم من صیام ستة ایام متوالیات من شوال یا اسفا لرمضان کان افضل من عبادة ستمائة الف رقبة مقبولة مبرورة ولا یدرک مثل ثواب الاخرة عمل مثله علا و زاد عنه

ترجمه رسول فرمود

(۳۳۲)

ترجمه رسول فرمود علیه السلام هر که شش روزه ماه شوال بدارد این شش روزه داشتن او را افضل و بهتر باشد از آزاد کردن شش لک بنده که مقبول افتاده باشند فی فتاوی الحجة الافضل هو التتابع والتواصل ترجمه در فتاوی حجه می آرد که افضل آنست که شش روزه ماه شوال پی در پی بدارند فی المشکاة فی باب الجامع المناقب قال

۱۶۱ رسول علیه السلام قد اطلع الله علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم قد وجبت لکم الجنة وفی روایة انی قد غفرت لکم ترجمه رسول فرمود علیه السلام تحقیقست که الله سبحانه نظر رحمت است بر اهل بدر پس فرمود که اهل بدر هر چه بخواهید بکنید که واجب شده است از برای شما بهشت بروایت دیگر ست که من شما را آمرزیده ام در اوراد شیخ شهاب الدین شهروردی قدس سره در بیان فضیلت ماه شوال می آرد پیغامبر علیه السلام فرموده که روزه ماه رمضان بدارد پس در پی آن شش روزه شوال بدارد چنانستی که چنانست که شش هزار سال روزه داشته است و نیز فرموده من صام ستة ایام متوالیات من الشوال کان افضل من عبادة ستمائة الف سنة وهدیة الف بدنة وعتق ستمائة الف رقبة پیغمبر فرمود علیه السلام هر که شش روزه از ماه شوال بدارد ثواب همه امت محمد بیابد در بهشت رفیق حمزه رض باشد و پیغمبر فرمود علیه السلام هر که شش روزه از ماه شوال بدارد ثواب روز اول آنست که الله سبحانه گناهان چهل ساله وی بیامرزد چهل حور بوی ارزانی دارد

(۳۳۰)

نامه اعمال خود بدست بیابد و هفتاد حله از ابوشانند و ثواب روز دویم آنست که ثواب صد شهید بوی دهند روز سیم صد فرشته برای وی ثواب نویسند روز چهارم هفتاد حاجت وی روا کرد در روز پنجم تمام گناهان وی آمرزند روز ششم ثواب هر روزه دار بوی دهند فرع ششم در بیان روزه های ماه رجب فی الملتقط المسمات بسفر السعادت فی معرفت العبادت المعروف بصراط المستقیم روزهای رجب و فضل او چیزی ثابت نشده است فی صحیح البخاری ما ثبت صیام رجب عنه علیه السلام وکره بعض العلماء صیام رجب وکان عبد الله ابن عمر رض یضرب بالدرة من صام رجب کله ویقول الصومون شهرا عظمه کفار قریش وجعلوا احیاء هم فیه وقد ذکر ابن عساکر مجلدا و ذکر فیها کل حدیث وارد مما ذکره القصاص والمذکرون کلها موضوعة مکذوبة باطلة لا اصل لها فی جامع ابن الجوزی تغمده الله برحمة وجعل مثواه بجنة فی باب صیام رجب عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه عن النبی علیه السلام رجب شهر الله وشعبان شهری وماه رمضان شهر امتی وعن انس رضی الله عنه عن رسول الله علیه السلام من صام ثلثة ایام من رجب کتب الله له صیام الف ستة ایام من رجب الی آخر الحدیث وعن سلمان رضی الله عنه عن النبی علیه السلام ان شهر ومن صیام ستة ایام ان شهر رجب عظیم من صام منه یوما کتبه الله له صیام الف سنة عن ابی ذر رضی الله عنه عن النبی علیه السلام من صیام یوما من رجب عدل صیام شهر ومن صیام سبعة ایام غلقت

(۳۳۳)

عنه ابواب الجحیم السبعة ومن الحسن لیلة من رجب عدل صیام شهر ومن صیام سبعة ایام غلقت

۱۶۲

عنه ابواب الجحیم السبعة او صام یوما منه اطعم الله من ثمار الجنة کلها موضوعات باطلة فرع هفتم در اعتکاف در تفسیر حسینی می آرد قوله تعالی ولا تباشروهن وانتم عاکفون فی المساجد الایة و مباشرت ممنوع گشته اند و امام مالک رحمه هم تلذذات را بر معتکف حرام میدارند و نزد محققان اعتکاف نگاهداشتن نفس است در دایره اوامر و نواهی و شیخ ابوبکر واسطی رح فرموده شرط اعتکاف سه است حبس نفس و حفظ جوارح و مراعات وقت چون این شرط بجا آری هر جا که خواهی معتکف توانی بودن عزیز بدر در آمد و خادم را گفت مرا ابنغه پاک نشان ده تا نماز گذارم گفت دل خود را از ما سوا الله پاک کن و هر جا که خواهی نماز گذار ازان محراب ابرو رو مگردان اگر در مسجدی و رو در خرابات شرح الهدایة لمولانا الهدیه رح ان السنة هو اشیعا العشر الاخر بالاعتکاف لا الاعتکاف فی العشر ولو فی جزء منه روی به الامام شهاب الملت والدین رح ان المواظبة من النبی علیه السلام کان علی سبیل الاستمرار فیکون سنة مع وصف الاستیعاب ولکن لقایل ان یقول انه علیه السلام واف اظب بصفة الاستیعاب فالقول بسنة استیعاب فالقول بسنة استیعاب العشر الاخر باطلا ولکن لقایل ان یقول انه علیه السلام واف اظب بصفة الاستیعاب فالقول بسنة الاستیعاب العشر الاخر بالاعتکاف یودی الی الحرج نظرا ان الرجل لو عتکفوا فی المساجد والنساء فی الدور

لم يبق لهم من يقيم بامور معاشهم وفيه من الحرج ما لا يخفى فلهذا الظرورت ودفع الحرج جعلنا

السنة هو الليث في العشر ولو بجز منه دون الاستيعاب في شرح المختصر الوقاية لمولانا ابي المكارم

رحه في فصل الاعتكاف وهو سنة موكدة على الكفاية وهو الصحيح وقيل مستحب فرع هشتم

در ايام بيض عن ابي عباس رضي الله عنه قال كان رسول الله عليه السلام لا يفطر ايام البيض

في حضر ولا في سفر اخرج النسائي ترجمه ابن عباس ميكويد كه رسول عليه السلام روزه هاي ايام بيض

نه در حضر افطار كرده است ونه در سفر في جامع الاصول في بيان ايام بيض عن ابي ذر رضي الله عنه قال

رسول عليه السلام من صام من كل شهر ثلثة ايام فذالك صيام الدهر فانزل الله تصديق ذالك في

كتابه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها اليوم بعشرة ايام فرع نهم در بيان صدقة الفطر في المدارك

قوله تعالى قد افلح من تزكى نال الفوز من تطهر من الشرك او تطهر للصلواة او ادا زكوة الفطر

زاهدي مي آرد قد افلح من تزكي بدرستي كه رستكاري يافت علي ميكويد رضي الله عنه رست انكه زكوة

فطر داد وتكبير نماز عيد كفت در تفسير حسيني مي آرد قد افلح من تزكي بدرستي كه رستكاري يافت انكه

پاك شد از كفر ومعصيت ابي قول كسي كه صدقة فطر داد تكبير فطر كفت في قوله تعالى والذين للزكاة

فاعلون كفته اند زكواة فطر ادا كنند كانند في باب الصدقة الفطر عن عمرو ابن شعيب عن

النبي عليه السلام بعث مناديا في فجاج مكة الا ان صدقة الفطر واجبة على كل ذكر او انثى حر او عبد صغير

او كبير مدان من قمح او سواه او صاع من طعام ترجمه در مشكاة در باب صدقة فطر آورده است بدرستي

كه رسول خدا فرستاد ندا كننده وآواز برآورنده را كه در راهها وكوچها ومحلتها مكه مبارك آواز

بلند برآورد وبكويد براي مسلمانان بدانيد وآكاه باشيد كه صدقة فطر بر هر مسلماني واجب است

خواه مرد باشد خواه زن خواه بنده باشد خواه آزاد خواه خورد باشد خواه بزرك دو مد

از كندم يا يكصاع از خوردني في رد المختار في هذا الباب وعن عبد الله بن ثعلبة قال قال رسو

ل الله صلى الله عليه وسلم صاع من بر عن كل اثنين صغير او كبير حر وعبد غني او فقير لم فيزكيه

اكثر مما اعطاه رواه ابو داود ترجمه رسول عليه السلام فرموده است صدقة فطر از دو كس

يكصاع كندم است خواه خورد باشند خواه كلان خواه آزاد باشند خواه بنده خواه غني وتوانكر

باشند خواه درويش واندك چيزي داشته باشند واكر صدقة فطر غني وتوانكر ادا خواهد كرد الله

سبحانه آن فقير را بيشتر وبسيارتر ازان ارزاني خواهد داشت في الاحكام الكبرى قال رسول الله

صلى الله عليه وسلم ادوا صدقة الفطر لانها مطهرة من الذنوب عنه اخرجها قبل الخروج من ذنوبه

كيوم ولدته امه ترجمه رسول عليه السلام فرمود ادا كنيد صدقه فطر را كه آن صدقه فطر پاك كننده است

شما را از كناهان شما پس هر كه ادا خواهد كرد پيش از روز عيد از تمام كناهان بيرون خواهد آمد

بود چنانكه پاك وپاكيزه از شكم مادر خود بيرون آمده بود وعنه عليه السلام انه قال صوم المرء معلق بين

السماء والارض حتى تودى صدقة الفطر ترجمه روزه هاي مردم روزه دار در ميان آسمان وزمين

آويخته اند تا آنكه صدقة فطر بدهد قبول كرده نشود در حكايتي آورده است در هدايه ميكويد

واجب است فريضه نيست در كافي ميكويد نزديك امام شافعي صدقة فطر فريضه است در

قنادي سراجي ميكويد نزديك امام شافعي صدقة فطر در قنادي سراجي ميكويد هر كه صدقة فطر

بدهد روزه هاي او قبول شوند وتلخي كندن بر وي نباشد واو را عذاب كور نبود ودر بوا

قيت ميكويد پيغمبر فرمود عليه السلام روزه هاي مردم معلق اند در مياني آسمان وزمين تا آنكه

صدقة فطر ندهد در كافي ميكويد كه روايه كرده اند از امام اعظم رحمه كه صدقة فطر از بنده كرا

برخوانده كان واجبست ودر خلاصه ميكويد اكر پيش از عيد صدقة فطر ده سال دهد روا باشد

وفتوى برين قوليست در شاهان ميكويد اكر صدقة فطر پيش از عيد يكسال يا دو ساله ميدهد

روا باشد در هدايه در كافي ميكويد اكر مردي روز عيد صدقة فطر نداد از وساقط نشود تا از زمانيكه

زنده است صدقة فطر بدهد فاما اكر قرباني در روزه هاي نحر ذبح كند نكرد بعد از كذشتن روزهاي نحر

قرباني نكند بهاي قرباني صدقه دهد در انيس الواعظين مي آرد صدقة فطر بعد عيد دهن جيح ادا كند

اكر مقدم از روز عيد بدهد روا باشد واكر تاخير كرد از كردن او ساقط نشود تا مادام كه ادا

نكند ورسول فرمود عليه السلام كه خداي تعالى نماز وروزه قبول نكنند آنكس را كه صدقة فطر ندهد

بفقيران ورسول فرمود عليه السلام كه هر كه فطرة العيد بدهد جمله كناهان او را خداي

تعالى بيامرزد وروزه ونماز او قبول كند وكور او را ملائكة الله زيارت كنند وچون

از كور برخيزد الله سبحانه براق فرستد كه بران سوار شده در جنت برود ورسول فرمود

عليه السلام

عليه السلام هر كه ترك كند صدقة فطر را واو را آن مقدار وسعت باشد كه ادا كند تمام فقيران روز

حساب دامن كير او باشند وشمار هر دانه غلو آتش كرده در پيش او بدارند وبكويند او را

كه اين هارا بدندان بخاي كه سزاي كناه تو اين است وبكرزهاي آهني معذبان خداي تعالى او را

بزنند وشمار هر دانه در كور او را يكسال عذاب كنند وخداي تعالى فلاح را بصدقة فطر باز بسته است

قوله تعالى قد افلح من تزكى وذكر اسم ربه فصلى پس بدرستي كه نجات يافت كسي كه صدقة فطر ادا

خواهد كرد از عذاب دوزخ ورسول فرمود عليه السلام هر كه صدقة فطر بدهد در ميان وي و

آتش دوزخ بشمار هر دانه برده وحجابي پيدا كرده قوله فصلى اي نماز عيد ادا كرد ورسول فرمود

عليه السلام من صلى صلوات العيد آمنه الله من الوعيد وعذاب الشديد ورسول فرمود

عليه السلام روزهاي مردم در ميان زمين وآسمان آويخته اند وآويزان كرده اند تا آنكه

صدقة فطر ندهد در محل قبول نرسند وعن عبد الله ابن ثعلبة عن النبي عليه السلام في هذا

صاع من بر عن كل اثنين صغير او كبير حرا او عبدا ذكرا او انثى غني او فقير قال اما غنيكم فيزكيه الله

واما فقيركم فيرد اكثر مما اعطاه ترجمه رسول فرمود عليه السلام صدقة فطر يك صاع كندم است

بر دو كس از مسلمانان خواه خورد باشند خواه كلان خواه بنده باشند خواه آزاد خواه مرد

باشد خواه زن خواه توانكر باشند خواه فقير باشند بعد از ان فرمود اكر صدقة فطر غني وتوانكر

باشند ادا كند الله سبحانه آن توانكر را از كناهان وي پاك خواهد كرد والله سبحانه ان فقير را دو چندان

ارزانی خواهد کرد در صلوة ما چنین در فصل صدقه فطر می آرد روزهای مردم معلق
درمیان زمین و آسمان تا آنکه صدقه فطر ندهد بالا نرود چنین در حدیث آمده است قال علیه السلام
ان الصلواة والصوم معلق ان بین السماء والارض حتی تؤدی صدقة الفطر فی کفایه حدیث آمده است
قال علیه السلام ان الصلواة والصوم معلقان بین السماء والارض حتی تؤدی صدقة
الفطر فی کفایه حدیث آنست که رسول علیه السلام فرمود نماز روزه مردم اویزان اویخته اند
میان آسمان و زمین تا ما دامی که صدقه فطر ادا نکند محل قبول نیفتد ... الشعبی فی مجلس
فی کفایه الشعبی فی مجلس صدقة الفطر فان قیل صدقة الفطر واجبة علیه بالشرع
لان النبی علیه السلام قال اما غنیکم فیزکیهم الله واما فقیرکم فیرد الیه اضعاف ذالک ولکن
الافضل لمن کان له طاقة التصدق ان لا یاخذ بالرخصة فانها جبر الصوم وصیامنا یحتاج الی الجبر
للصوم وصیامنا وروی عن رسول الله علیه السلام انه قال اوو صدقة الفطر وهی زکواة البدن
غفر الله له ما تقدم من ذنبه ویقبل الله منه صیام وصلواة وجعل زوار قبره ملائکة الرحمة
مع کل ملک حلة وناقة فیقولون یا ولی الله البس ما شئت وسر الی الجنة فان الله قد عفا
عنک فیرکب تلک الدواب ویسر الی الجنة ویدخلها بغیر حساب کما قال الله تعالی قد افلح
من تزکی وذکر اسم ربه فصلی قال الفلاح من الله ان یکرمه بمنه الکرامة قال القاضی ایها المومنین
لا تقصروا عن ادائها ولا تؤخروها عن وقتها فانها فکاک رقابکم وطهارة لکم من لغوکم ورفثکم وجواز
الی عرش

الی عرش ملیکلم وروی عن رسول الله علیه السلام انه قال من صام رمضان ولم یؤد الصاع
بقی صومه معلقا بین السماء والارض الا ان یؤدی الصاع فتصیر له جناحان فیطیر بها فیاوی
الی قنادیل العرش الی یوم القیامة اصل بیست وچهارم در بیان ا
حکام حج در کیمیا سعادت در اصل حج ادا کردن می آرد بدانکه حج ادا کردن از ارکان
اسلام است و عبادت عمرست و رسول فرمود علیه السلام هر که برد و حج نکرد خواه یهود میرد
خواه ترسا و رسول فرمود علیه السلام هر که حج کند بی آنکه تن بفسق آلوده کند و زبان بیهوده
گفتن از همه گناهان بیرون آید چنانکه امروز که مادر زاده بود و نیز فرموده شیطانرا نه بینند در هیچ خوار تر
و زرد روی تر و بی مقدار تر ازانکه در روز عرفه بینند از پس کبایر عفو میکنند و نیز فرموده که
حج مبرور بهتر از دنیا و هر چه در ویست و آنرا هیچ جزا نیست مگر بهشت و رسول فرمود علیه السلام
که هیچ گناه عظیم تر ازان نیست که کسی بعرفات ایستاده است و گمان برد که آنکس امرزیده
نشده است و علی ابن الموفق یکی از بزرگان بوده است گفت یکسال حج میکردم و در شب
عرفه دو فرشته را بخواب دیدم که از آسمان فرود آمدند و یکی بدیگری می پرسید که دانی امسال
حاج چند بود ند گفت نه گفت ششصد هزار بودند گفت دانی که حج چند کس قبول کرد ند گفت نه گفت
شش کس پس پدر رفتند گفت من از خواب در آمد واندوهگین بودم بدین که من بهیچ حال ازان شش
کس نباشم درین اندیشه بمشعر الحرام رسیدم و در خواب شدم همان روز باز فرشته را بخواب

دیدم که آن حدیث بیکدیگر میگفتند یکی گفت دانی که امشب خدای تعالی چه حکم کرده است گفت نه
گفت بهر یکی ششصد هزار را بخشید ند از خواب شادان بیدار شدم و خدایرا شکر گفتم و نیز فرمود
حق تعالی وعده کرده است که هر سال ششصد هزار کس این خانه را زیارت کنند و حج ادا سازند
واگر کمتر ازین عدد باشند از ملائک چندان فرستد که این عدد تمام شود و چنین گفته اند که خانه
کعبه را چون عروس خواهند آراست و هر که حج گزارده است گرد وی میگردد و دست در پرده های کعبه
انداز د تا آنکه کعبه در بهشت شود و حاجیان با وی در بهشت شوند اسرار و دقایق حج آنچه شرح
کردم صورت اعمال حج بوده است و زیر هر عملی مقصودی و سریست و تذکیری و عبرتیست و یاد
آوردن کارهای آخرت است و اصل و حقیقت حج آنست که بداند که آدمی بکمال سعادت
خویش نرسد تا اختیار خویش در باقی نکند و از هوای خود نگذرد و تا باختیار خویش باشد و هر چه
کند بدستوری شرع نکند در متابعت هوای خویش بود و از ملتهای گذشته هر امتی را سیاحت
و رهبانیت فرموده اند تا آنکه عباد ایشان از خلق بیرون شدندی و در سر کوهی رفتندی و
همه عمر در مجاهده و ریاضت گذرانیدندی پس یاران از رسول خدا پرسیدند یا رسول خدا اما
سیاحت و رهبانیت نفرموده اند گفت برای امت من حج و جهاد ارزانی داشته اند پس حق
تعالی این امت را بدله سیاحت و رهبانیت حج فرمود که هم ریاضت و مجاهده در ان حاصل است
و هم جبر تها و محنت ها در وی ظاهر است و الله تعالی کعبه را شریف آفریده است و بخود شرف
اضافت فرمود

و اضافت فرموده که مه و در مثال حضرت ملوک نهاده و بجوانب وی حرم ساخته و صید و بریدن
درخت بسبب تعظیم و حرمت وی حرام کردانیده اند و عرفات را بر مثال میدان درگاه ملوک
پیش حرم نهاده تا همه مومنان از جانب عالم قصد زیارت او کنند با وجود آنکه او را منزه از نزول
خانه و مکان دانند و لیکن چون شرف عظیم بود هر چه بدو منسوب باشد محبوب بود
پس اهل اسلام درین شوق اهل و اموال و وطن و عیال بگذاشتند و مخلته مجت خطر وادیها
اختیار کرده بنده وار بقصد زیارت بیت الله شتابند و درین عبادت ایشان از کارها فرمود ند
که عقل هیچ عاقل بران راه نیابد و مدرکه جمیع اهل ادراکه پیرامون آن نگردد چون سنگ انداختن
و در میان صفا مروه دویدن برای آنکه هر چه عقل بدان راه یابد نفس را نیز بران انس باشد
که داند که میکوند و برای که میکند چنانک در زکوات یاری کردن درویشانست و در نماز تواضع
جبار جانست و در روزه مراغمت شیطانست باشد که طبع وی بمواقفت عقل حرکت کند و کمال بندگی
آن بود که بمحض فرمان کار کند که منقاد هیچ از باطن وی پیدا نباشد و رمی و سعی ازین جمله
است که محض بندگی در نیست و برای این گفت رسول علیه السلام در حج بر خصوص لبیک حق تعبدا
و رقا این را تعبد ورق نام کرده است و آنکه گروه عجب دارند که مراد ازین اعمال چیست آن
از غفلت ایشانست نه از کار حقیقت است و ندانسته که مقصود ازین بی مقصودیست و
غرض ازین بی غرضیست و بدان بنده کی پیدا شود و نظر جز بمحض فرمان نبود و هیچ نصیب عقل را

بدان نباشد تا از خود جلد دربانی کند د سعادت وی درستی دبی نصیبی وی کردد تا از دی جزحق
تعالی نماند اما جز تهای حج آنست که بوجهی مثال سفر آخر نهاده اند پس از مقدمات وحالات
وحرکات این سفر احوال وحالات آن سفر یاد کند جون عیال وفرزندان ودوستان را و
داع کند بداند که این وداع بدان وداع ماند که وقت سکرات موت خواهد وجنان کند که دل از همه
علایق فارغ کند وبساختن توشهاء راه زدان احتیاط کند که بادیه بی برک نماند پس
فکر کند که بادیه قیامات ازین بادیه درازتر است ودران سفر زاد وراحله حاجت بیشتر است واز آن
توشه هرو تبباه خواهد شد بدان نبرد ارد وا زاد زاد راحله شمرد همچنین هر طاعت که بریا وتقصیر آمیخته انز
زاد آخرت را نشاید وجون بر جهاز نشیند باید که از جنازه یاد آورد ویقین داند که دران سفر مرکب وی
جنازه خواهد بود وباید که این سفر وی جنازه بود که زاد آن سفر را شاید وباشد که پیش ازانکه از جهاز
فرو آید وقت جنازه درآید وجون جامه احرام را بپوشد از پوشیدن کفن بندیشد جون خطر با عقبات
بادیه پدید باید که منکر ونکیر وعقارب وحیات کور یاد کند که از لحد بادیهای بسیار وعقبهای بیشمار است
وجنانکه بی بدرقه از آفت بادیه سلامتی نیابد همجنان بی بدرقه بنده کی خلاص نیابد وجنانکه از بادیه از
فرزندان ویاران ودوستان تنها ماند درکور همجنین تنها خواهد بود وجون لبیک گوید بداند که
ندکه این جواب ندای حق است وروز قیامت همجنین تنها خواهد بود ندای حق بوی خواهد رسید
ازان احوال بیندیشد واما طواف وسعی بدان ماند که قوی بیجاره کان بدرگاه ملوک شوند وگرد
کوشک

کوشک ملک میکردد تا فرصت یابد وحاجت خود را عرض نماید وکسی را بجویند که شفاعت ایشان
کند وامیدوارند که تا کاه جشم ملک بایشان افتد وبرایشان نظر کند تا کار ایشان برآید از عبرتهای حج
این مقدار اشارت کرده آمد تا کسی این عبرتها وحکمتهای حج بشناسد بقدر صفای باطن فهم کند
فی التفسیر الزاهدی قوله تعالی ولله علی الناس الآیة روی عن النبی علیه السلام من رای مکة خرج من
ذنوبه کیوم ولدته امه ترجمه رسول علیه السلام فرمود کسی که حج کند بی آنکه تن بفسق وفجور رآلاید از تمام
کناه بیرون آید پاک وکیزه کردد جنانکه پاک از شکم مادر خود بیرون آمده بود ای درویش این حدیث در
هر تفسیر وهر نسخه واقع است ایجا حواله بدو وتفسیر کفایت است فی التفسیر الوجیزه قوله تعالی ومن دخله
کان آمنا من الذنوب التی اکتسبها قبل ذالک وقیل من النار وتفسیر حسینی می آرد ومن دخله کان آمنا
هر که درآید درین خوآنه از قتل وغارت ایمن باشد یعنی کناهکاری که بخواند کعبه آرد دست تعرض ازو دو
کوتاه باشد وکفته اند داخل حرم بنیة ادای حج مرتکب آن باشد جه آن بقول ایج مغفور است
ابو نجم صوفی رح میکوید شبی در طواف بودم ووقت بغایت صافی داشتم کفتم بارخدایا فرموده که ومن
دخله کان آمنا داخل حرم از جه جیز ایمن باشد باتفی آواز داد که آمنا من النار فی التفسیر اللباب قوله تعالی
من استطاع الیه سبیلا هو الزاد والراحلة فی المشکوة عن ابن عمر رض قال جاء رجل فقال یا رسول الله ما یوجب
الحج قال الزاد والراحلة فی التفسیر اللباب قوله تعالی ومن کفر فان الله غنی عن العالمین فی الحدیث من عن
ادرکه فریضة الحج ولم یحج فلیمت یهودیا او نصرانیا فی الکشاف رسول فرمو علیه السلام کسی که مرد حج ادا

نکردند پس خواه در دین جهودان بمیرد خواه در دین نصرانیان بمیرد ای درویش این حدیث نبوی را
در بیست وسه کتاب دیده ام الحکوتکه فرموده رسول الله بجا ست ورسیدن به بیت الله وزیارت
رسول الله جون نست فی معالم التنزیل قوله تعالی ومن کفر فان الله غنی عن العالمین قال السید رح هو مواخ
وجب الحج فلیمت ان شاء یهودیا او نصرانیا فاعظم عبارة بعد مما یعدم الدین بفقدها یفقد الکمال
ویساوی تارکها الیهود یا والنصاری فی الضلالة فی حیاة لابن الجزری فی باب العشاری قال رسو
ل الله علیه السلام عشرة من هذه الامة هم کفار بالله العلی العظیم ویظنون انهم مؤمنون القاتل بغیر
الحق ومانع الزکاة ومن وجد سبیلا الی الحج ولم یحج ومدمن الخمر وبایع السلاح لاهل الحرب والساحر
والدیوث والساعی فی الفترة وناکح المرأة فی دبرها وناکح البهیمة فی الجنبهات درجنبهات درباب عشاری
می آرد که رسول علیه السلام فرموده است که ده کس از امتیان من کافر اند واین ده کس کمان آن
دارند که مومنانند یکی کشنده مومن بغیر حق دوم کس که زکوٰة مال ندهد سیم کس که زاد وراحله دارد
وحج نمیکند جهارم کسی که دایم شراب خورد وتایب نشود پنجم کسی که سلاح بدست حربیان فروشد ششم
کسی که سحر کند هفتم کسی که دیوث باشد دیوث آنکس باشد که اگر کسی بزنان وی درآید او را غیرت نباشد
هشتم کسی که درایام فترت فتنها بکی انداز د نهم کسی که بازنی لواطت کند دهم کسی که به بهیمه وطی کند در
کفایة شعبی در مجلسی بیان احکام حج می آرد که احکام دواند یکی احرام فعل است دوم احرام
استغنا دست اما احرام فعل آنست که جامه دوخته نپوشد وخوشبوئی نمالد وشکار نکند وغیر ذالک
واحرام

ده کس از امتیان من کافر اند ... [illegible]

واحرام استغنا آنست اما احرام فعل آنست که جامه دوخته نپوشند که از تبرات دنیا اعتراض کند
ومهمات وترددات خود را بخدای تعالی سپارد وجنانکه بحکم ظاهر بعوت نفس زیارت خانه خدای کرده است
برهمین منوال بدل از روی باطن زیارت صاحب خوانه که پیدا کننده خانه است کند وعمر بن خطاب
رض میفرماید که قصد کردم جماعت جوانان را در ولایت مسلمانان بفرستم تا این جوانان در شهرهای اسلام بروند
وتفحص کنند هر که زاد وراحله دارد وبجانب بیت الله نمیرود وحج نمیکزارد خانهای آن تارک حج که
رکن مسلمانی است بسوزند وخونهای ایشان بریزد وبعد ازان حضرت فاروق اعظم امر قتل کردن
وزدن وسوختن یاد کرده ای تارکان حج مسلمان نیستند واین عبارت را سه بار تکرار کرد ورسول
خدای میفرماید هر که زاد وراحله دارد یعنی مرکب سواری وخرجی راه دارد وحج نمیکند پس او را اختیار
کنید که اگر خواهی در دین جهودان بمیر اگر خواهی نصرانیان بمیری روایت است که امام حسین پسر امام علی
رضی الله عنهما میکوید که حضرت علی پایی پیاده حج کردی واسپان راهوار وعراقیان حجازی کوتل
وقطار کرده اکر دوی بودی وهم جنین ابن عباس پای پیاده را حج از مدینه مکه رسیدی باوجود
هفتاد یا هشتاد اسپ کوتل کرد اکر دوی بکشیدندی فی العوارف فی باب السادس روی عن رسول الله العجوزة
علیه السلام انه قال مر من العجوزة الی بیت الحرام سبعون نبیا حفاة علیهم العباء ترجمه در عوارف
در باب ششم می آرد که هفتاد پیغمبران از بیت المقدس بنیة ادای حج بجانب مکه شریف روان شدند
دران حال که پای برهنه بودند وعبا از عبا جامه نداشتند فی الصافیه فی باب السابع عشر روی

ابي سعيد الخدري قال حج رسول عليه السلام واصحاب من المدينة مشاة الى مكة فقال اربطوا
اوساطكم بازرکم وامشوا ام ولة ترجمه در باب عوارف در باب هفدهم مي آرد کر رسول خدا و يارانِ
واصحاب رسول الله براي حج کردن از مدينه بجانب مکه شريفه پاي پياده روان شدند چون پاره
راه رفتند رسول فرمود کمرهاي خود را بچادرهاي محکم ببنديد و در راه خدا پويان و تکبر گويان
برويد شوريده شيداي شرفيت اوست جوليده جهان ديده جلوه جداي جمعيت اوست ده
خاکساري که بعدم رياست سرافرازي ديست وذره احقر مجازي سياح مغربي و مجازي
بعفوة الداعي عبد الله نيازي بدرگاه فضلاء کرام و مشايخ عظام کثرهم الله لنشر اعلام الاسلام
فابقا تبابتلاه وتسديدا الى يوم القيام وجميع الخواص والعوام بهزار عجز و نياز مندي
برسبيل خود نمايي وارجمندي معروض ميکرداند حسبة الله و محبة رسول الله و شفقت بدين اسلام
انصاف فرمايند چون رسول خدا عليه السلام در اصحاب ابرار و مهاجر انصار و خلفاي را
شدين و عباد و صديقين اولاد و اموال و نسوان و عيال بگذارند و از فرزندان از جهت
آن هجرت کرده و باغات و زراعت و نخلستان و ثمرات گذاشته از مدينه منوره لبيک گويان
احرام بسته پاي پياده و سر برهنه متوجه حرم الله شوند با وجود آنکه پيش از آن چند بار حج کرده
و عمره بجا آورده راوي ميگويد که بچشم خود ديدم زيرا که من بنزدم ايشان بودم که اسپان را
سوار و تازي تيک رفتار عراقي و حجازي با زين و لجام کوتل مي بردند و اين جماعه بزرگان

طالب المرضات الله محرم في سبيل الله پاي پياده و سر برهنه سفر مي فرمودند جاي آنست که ما ديما
اگر ايمان کامل داريم بزيارت حرمين شريفين و براي اداي فرض خداي پاي پياده رويم
و فرض خداي ادا کنيم و رخ زرد خود را بر آستانه آستان رسول الله بماليم و بغلبه
کم همتي و خست و سستي دل بزن و فرزند بسته و محفوظات فاني و تلذذات شهواني و نفساني
اختيار کرده بمضمون صواجب الحجرات بنيتم بحکم عليکم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين از سنة
همه بزرگان مخالفت کرده باشيم و عجب از گروهي که زاد و راحله دارند و فرض خداي
و رکن دين اسلام بجا نمي آرند و براي تحصيل حوايج دنياوي زيارت اگر و طواف قبور
تکرار او بسر بهر بزودين و خوي کنند و اگر دين سفر زاد و راحله نباشد معامله ربوا کرده و از
هنود و از کافران قرض گرفته و بيلدين مذکورين رسيده مهمات دنيا سر راه کرده بيارند اصل
بيست و پنجم در فضيلت قرباني کردن در تفسير بحر امواج مي آرد قوله تعالى فصل لربك وانحر
بعضي گفته اند از اصل نماز عيد اضحى مراد است و از و بحر قرباني مراد است و گفته اند پيغامبر
عليه السلام روز باسرون خايه کوفته بزرگ و فربه قرباني کرد يکي از جهت خود دوم جهت
امت مرويست که بهترين قرباني گوسفند است زيرا که قرباني اگر از جنس ديگر بهتر بودي فداي اسماعيل
عليه السلام از آن جنس آمدي و در حديث نبوي آمده است نيست هيچ چيز محبوب تر سوي
خداي تعالى از خوني که در روز عيد بريزند و اين سنت بدر ستحارابراهيم است زيرا که بعفا بلا

(۳۵۷)

دو نيکي مي نويسند و ده بدي دور مي سازند و در حديث آمده است که پيغمبر عليه السلام مر فاطمه را
رضي الله عنها فرمود برخيز بسوي قرباني خويش حاضر شو بر سر ذبح او بدرستي که امر زيده مي شود باول قطره
خون او که روان شود هر گناهي که کرده است پرسيدند يا رسول الله اين ثواب و فضيلت مخصوص است
بتو و اهل و بيت تو يا همه مسلمانان را عام است فرمود همه مسلمانان را عام است در حديث آمده است
سمنوا ضحاياکم لانها على الصراط مطاياکم روايتست که مهتر داود عليه السلام پرسيد نذکر الهي جزاي و ثواب
امة محمد الرسول الله که قرباني خواهند کرد چه خواهد بود فرمان شد که جزاي قرباني امة محمد الرسول الله
آنست که بعدد هر موي که بر تن آن قربانيست ده نيکي او را بدهم و ده بدي از دو دور سازم و ده درجه
براي وي بردارم و گذشتن عقبه دوزخ بروي آسان گردانم و او را سلامت از گور بيرون آرم و بعد
هر بلا مرکبي دهم اما علمت يا داود ان العضوي هي المطايا والضحايا ترفع البلايا والضحايا فداء
المومنين ترجمه يا داود ندانستي که قربانيها اسپان باشند و قربانيها بلاها را دفع کنند و قربانيها
آزادي مومنان شود در اوراد شيخ شهاب الدين سهروردي قدس الله سره در فضيلت روز عيد اضحى
پيغمبر عليه السلام عرض نمود الهي در راه رضاي تو از امت من قرباني ميکند ثواب چيست وحي آمد که بر
که بر تن قربانيست او را ده نيکي بدهم و ده بدي از وي دور سازم و ده درجه براي وي بردارم و باول
قطره که بر زمين افتد جمله گناهان او را بيامرزم و هر يک قطره بشکل برابر کوه احد کرده در نامه اعمال
او اندازم در انيس الواعظين مي آرد رسول فرمود عليه السلام هر که قرباني کند روز قيامت گوشت

پوست و سرگين او در ترازوي طاعات او اندازند و عوض دهند او را بهر مويي عفوي قصري و بهر
چشم چشمه و بهر پايه کوهي از مشک و بهر شاخي تاجي و رسول فرمود عليه السلام هر که قرباني کند از روز
زادن تا وقت ذبح کردن بول قرباني و سرگين قرباني در ترازوي طاعات او اندازند و هر يک بشکل
برابر کوه احد باشد و رسول فرمود قرباني صاحب خود را از بوي خود بشناسد و بگويد تو آنی که مر
مان خدا بجا آوردي و رسول فرمود بدترين بخيلان آنست که تواند که مرکب بل صراط خود را از دنيا فر
و نفرستد و رسول فرمود عليه السلام قرباني مرکب بل صراط خود را شود و فطرت العيد زاد راه کرد
في روضة العلماء في الباب الثاني والسبعين في فضل الاضحية قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من
كانت له سعة ويضح فلا شاهت يهوديا او نصرانيا ترجمه رسول عليه السلام فرمود کسي که بقدر
ما نصاب بگذارد و قرباني برسبيل مسلمانان کند پس آنکس از فرمان برداران امت منيست و هر که قرباني
نکند آنکس از کاملان امة من نيست و عنه عليه السلام ايها الناس ضحوا ضحاياکم و طيبوا بها انفسکم
فانه ما من مومن يوم الاضحية الى القبلة الا کان دمها و صوفها و قرنها و شعرها و ظلها حسنات
محضرات في ميزانه يوم القيمة ترجمه رسول فرمود عليه السلام اي مردمان قربانيها خود را
قربان کنيد يعني ذبح کنيد و بقسمت کردن گوشت قرباني فقيران را و اهل قرابت خود را و بدان
خوشحال کنيد پس بدرستي که نيست هيچ مومن که روي قرباني خود را بسوي قبله ميکند بوقت ذبح
مگر که کن خون وي و گوشت وي و پشم وي و شاخ و موي او نيکويي کرده در ترازوي خيرات

قربانی کننده اند از نو و عنه علیه السلام اذ قال لفاطمة رضی الله عنها قومی الی ضحیتک فاشهدی بها
فان لک بکل قطرة یغفر لک ما سلف من ذنوبک قالت یا رسول الله هذا لنا خاصة ام للمومنین عامة
ترجمه رسول فرمود علیه السلام فاطمه را بر سر قربانی خویش حاضر شو بدرستی که هر قطره خون آن قربانی
گناهان گذشته ترا می آمرزند گفت یا رسول الله این ثواب برای ماست یا برای تمام امت است فرمود
از برای تمام امت است وعن زید بن ارقم قالوا یا رسول الله ما لنا فی الاضاحی قالت بکل شعرة
لکم حسنة ودرجة ترفع وسیئة توضع ترجمه یاران از رسول الله پرسیدند که در قربانی کردن ما را چه ثواب است
رسول الله فرمودند بهر موی که بر تن او نیکوئی کرده بر شما یک نیکی می نویسند و بهر تار موی یک درجه بر میدارند
وعن وهب عن داود النبی علیه السلام اذ قال الهی ما ثواب من ضحی من امة محمد علیه السلام قال
بکل شعرة علی جسدها عشر حسنات ومحی عنه عشر سیئات ورفع له عشر درجات ثم قال الهی ما
ثوابه اذا اعقل قوائمها الثلاث قال سهل علیه عقبة النار ثم قال ما ثواب اذا شق بطنها قال اخرجه الله
من القبر امنا اذا شق قبره ترجمه روایت میکند وهب از داود علیه السلام از درگاه باری سبحانه
پرسید که بار خدایا در قربانی کردن ثواب امت محمد چه خواهد بود حکم شد که بهر تار موی که بر تن او
قربانیست ده نیکی خواهد بود و ده بدی از وی دور خواهد گردانید باز پرسید که چون سه پای وی
برای ذبح کردن خواهند بست چه ثواب خواهد بود حکم شد که عقبات روز قیامت بر وی آسان گردد
باز پرسید که چون سه پای وی برای ذبح کردن خواهند بست چه ثواب خواهد بود بار خدایا چون شکم آن

شکم آن قربانی خواهند شکافت چه اجر خواهند یافت فرمود از گور ایمن و سلامت بیرون خواهد
آمد و قال احمد همدانی رحمه الله ایها الناس من کانت له سعة فلیضح ویعتبر بی ولا یبخل ولا یتکا
سل لانی کنت ذا مال و تکاسلت من الاضحیة فصرت فقیر سایل الطوف بالابواب کما ترونی
ورایت فی المنام کما ترون کان آت اتانی وقال یا احمد لم ترکت ما امرت فابتلیت کما رایت فکان
کلما رای اقواما او مجتمعا ینادی ویقول یا قوم علیکم بالاضاحی فانه سعة لعیالکم ومرضات لر
بکم وشکر لقسامکم ومرکبکم عند قیامکم من قبورکم الی ربکم ترجمه احمد همدانی همه دو مان بند میداد
که ای مسلمانان هر توانگر که در راه رضا خدای تعالی قربانی گو بکوند و از حال من عبرت گیرد و در ذبح کردن
بخیلی و کاهلی و سستی نکند زیرا که من مرد توانگر بودم و مال بسیار داشتم پس سبب آنکه قربانی در راه رضای
خدای تعالی نکردم الله سبحانه مرا فقیر گردانید و تمام مال از من برفت و اکنون بدرهای مردم طواف
میکنم و گدائی کنان میگردم چنانکه شما می بینید تا آنکه شبی در خواب دیدم گو یا آینده می آید و بمن میگوید
که ای احمد چرا حکم من گذاشتی و خود را در بلا انداختی پس بر این که تراچه تو را از مو دم و فقیر گردانیدم پس
در آن بلا وابتلا احمد همدانی عادت کرد بود چون جماعه مسلمانان بر شما باد که قربانی را ترک نکنید و حکم
خدا را فراموش نسازید و بدرستی که اگر قربانی کنید رزق شما در روزی شما و از فرزندان شما فراخ
خواهد شد و خدای تعالی از شما خواهد شد و شکر از نعمتها خدای تعالی از شما ادا خواهد شد
و روز قیامت چون از گور با برون آیند مرکبهای شما خواهد شد و در شاملی می آرد بدانکه اضحیه مسلمانان جهت

ورکی قربانی کردن

١٧١

واجب است بر هر مسلم مقیم توانگر از نفس خود و از اولاد خود صغار بر وایتی او لاد صغار فرض
نیست از یک نفس از یکی گوسفند و از هفت کس هفت گوسفند یا یک گاو و یا یک گاو میش و یا یک شتر و
تصارا که بدل اجرت از گوشت اضحیه چیزی ندهند و اهل شهر را پیش از ادای نماز عید ذبح کردن قربانی روا
واما اهل سواد را رواست و پیش از عید ذبح کنند و وقت اضحیه تا سه روز است اول روز نیست و آن
افضل است و روز دوم بعد از آن افضل است و روز سیم بعد از آن و اطاعل دهم و یازدهم و دوازدهم
کور و لنگ که نتواند رفت و لاغر و دم بریده و بیشتری از گوش بریده روا نیست و بی سرون و دیوانه فربه و خصی
روا باشد و از گاو و ثنی و ثنی آنرا گویند که پای در سیم سالگی نهاده باشد و از گوسفند جزع روا باشد
یعنی آنکه پای در هفتم ماه نهاده باشد و سه حصه کند یک حصه بجهت خویش ذخیره کند و یک حصه هدیه قربان کند
و یک حصه صدقه کند یعنی بفقرا رساند و پوست را نفروشد بلکه صدقه کند و افضل آنست که اضحیه را
بدست خود ذبح کند و باید که در وقت قربانی اهل و اولاد خود را حاضر گرداند و دعا قربانی این است
اللهم هذا فدائی لحمها بلحمی ودمها بدمی وعظمها بعظمی ربنا تقبل منا کما تقبلت عن ابراهیم علیه السلام خلیلک
و باید که احسان کند و احسان آنست که کارد تیز کند دیگری را پیش دیگری ذبح نکند و پیش از سرد شدن پوست
اعضا پوست نکند و روی عن علی رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان خروج من
المدینة الی شراء الاضحیة کان له بکل خطوة عشر حسنات ومحی عنه عشر سیئات ورفع له عشر درجات
فاذا تکلم فی شرائها کان علی کلام استغفارا واذا اعطی ثمنها کان بعد کل درهم الف دراهم

واذا ضربها علی الارض استغفر لهم کل شی خلق الارض السابعة فاذا هریق دمها ارة خلق الله
عشرة من الملائکة یستغفرون له الی یوم القیمة واذا اقسم لحمها کان بکل لقمة عتق رقبة ترجمه
روایت میکند علی مرتضی از نبی صلی الله علیه وسلم هر که بیرون آید از خانه خود بجهت خریدن قربانیم
قدمی که رود او را ثواب ده حسنه نویسند و ده گناه بهر قدم کم شود ده درجه بهر دی بر دارند و چون در
خریدن و ستدن سخن کند آن گفت و شنید او را استغفار باشد یعنی گو یا که استغفار میکند از گناهان
خویش و چون بشمارد بهای آن قربانی باشد از برای او بید هر درهم هفتصد دراهم و چون بغلطاند
آن قربانی را در زمین در وقت ذبح کردن بیافریند خدای تعالی از قطرهای خون آن قربانی ده فرشته و آن
فرشتها از برای قربانی کننده استغفار و دعا خیر میکنند تا روز قیامت و چون قسمت کند گوشت آن قربانی
را بواسطه هر لقمه ثواب آزاد کردن بنده باشد وعنه علیه السلام من ضحی الوجه الله تعالی کان له اول قطرة
من دمها کفارة من کل ذنب بکل شعرة مغفرة و یحمل علیها یوم القیمة حتی یجاوز الصراط ترجمه رسول
فرمود علیه السلام کسی که قربانی کند از برای خدای تعالی باول قطره از خون قربانی کفارت گناهان
قربانی کننده باشد و چون روز قیامت شود او را آن قربانی سواری کنند تا آنکه او را از پل صراط بگذ
راند وعنه علیه السلام من قدر منکم علی الاضحیة فلیضح فانها خیر من الف درهم یتصدق علی المساکین و
من تلیث الاف رکعة ترجمه رسول خدای تعالی میفرماید هر که از شما توفیق یابد بر ذبح کردن قربانی
بهر قدمی که رود پس گو بکوند که آن قربانی از هزار درهم که در راه خدای تعالی خیرات کرده است بهتر است

١٧٢

گزارد
و آن هزار رکعت نماز که برای خدای تعالی خیرات کرده باشد افضل است و عنه علیه السلام اذا
ذبحتم ضحایاکم فجعلوا اهل دارکم حتی یشهد و بالان الله تعالی یغفر لمن حضرها و ینظر الیها ترجمه
رسول علیه السلام میفرماید چون بخواهید که ذبح کنید قربانی را پس جمع کنید اهالی و اولای خود را تا اهالی فرزندان
و زنان شما قربانی را ببینند و ملاحظه کنند زیرا که الله سبحانه می آمرزد کسی را که وقت ذبح قربانی حاضر
شود و او را ببیند که دران وقت رحمت خدای تعالی می بارد و وام سالغو بسوختن مامور بود فدواة
مصطفی علیه السلام بخوردن و هدیه فرستادن و صدقه کردن مامورند ذکر صلواة التعریف
فی فتاوی الحجة التعریف الذی یصنعه الناس لیس بشئ و ذالک ان جماعت من المصلی افذالک لیس
والعارفین فیجمعون فی یوم عرفة فی کل بلدت یهللون و یکبرون شبه الحاج فی عرفات فذالک لیس بشئ
من السنة ولکن فی نفسه من جملة الدیانات والخیرات واشتیاق العرفات ترجمه در فتاوی حجه می آرد
نماز روز عرفه پیش از نماز عصر میگزارند که صالحان و عارفان روز عرفه پیش از نماز عصر میگزارند لیس
بشئ است یعنی بنزدیک بعضی علما هیچ نیست یعنی از سنت رسول نیست ولیکن آن نماز گذاردن فی نفس
الامر از جملهٔ دیانت داری و خیرات و نیکوکاریست و اشتیاق با اهل عرفاتست فی لطایف النبی والتعریف
فی تعریف یوم عرفة بان یجمع الناس فی مسجد کبیر او فنا مصر او یصلی رکعتین و یدعوا الله کاشق الزوس
متضرعین متبتلین ملبین مکبرین تشبها بالواقفین بعرفات لیس بسنة ولکن فعله ابن عباس رض
بالبصرة وقد ورد فی روایات الفقه و یستحب ذالک لانه تشبه باهل الطاعة فیکون لهم ثوابها ولانه
فی نفسه

فی نفسه من جملة الدیانات والخیرات واشتیاق العرفات وقد صح عنه علیه السلام من تشبه بقوم فهو منهم ومثاله
کثیرة فی الاحادیث الصحاح ترجمه در وظایف می آرد نماز روز عرفه که از صلوات التعریف میگویند صفت ۱۷۳
و صورت آن نماز آنست که مردم روز عرفه در مسجد یا در سواد شهر یا در صحرا جمع شوند و دو رکعت نماز بگذارند
و دران حال که سر بر هنه کنند خدا را بتضرع و زاری یاد کنند و تسبیح و تهلیل گویند و خود را مانند حاجیان
سازند و بعضی فقها این نماز تعریف را لیس بشئ گفته اند و مراد از لیس بشئ آنست که فرض و واجب و سنت
نیست ولیکن این نماز تعریف را ابن عباس رض در بصره با اهل بصره ادا کرده است امام انس بن مالک با جماعه
نقاه نیز گزارده است و درین باب روایات فقه بسیار وارد شده است و ادا کردن این نماز مستحب است
زیرا که این تشبه کردن با اهل طاعت است و فی نفس الامر از جملهٔ خیرات و دیانات است و حدیث رسول الله
که من تشبه بقوم فهو منهم در فضل و شرف این نماز گذارندگان صادر شده است و حدیث دیگر که من رآه
المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن تایید و تاکید این امر صادر شده است فی المظالة قال بعض مشایخنا رح
التعریف الذی یصنعه الناس لیس بشئ لم یرد به نفی شرعیته فی نفسه لانه دعاء او تسبیح و تضرع الا الله سبحانه
انما اراد به وجوه فی الاصلاح المطرزی التعریف وقوف الناس بعرفات لتعظیم یوم عرفة والمراد به
هنا ما یصنعه الناس الان لتعظیم ذالک الیوم بغیر عرفات تشبها باهلها بان یجتمعوا فی مساجدهم للدعاء و
الاستغفار و یخرجوا فی الصحرات التهلیل والتسبیح واول من فعل ذالک ابن عباس رض بالبصرة مع اهلها ثم
تابعه الناس علی ما ذکر ابو بکر رح قال فی کتاب المصرین قال موسی بن اسماعیل حدثنا ابو عوانة اول من عرف

ما رآه المؤمنون حسنا

بالبصرة ابن عباس رض و هکذا روی عن انس بن مالک رح ذکر هر که خواهد که قربانی کند باید که
باید که در عشرهٔ ذی الحجه موی نچیند و ناخن نبرد فی المشکاة فی باب الاضحیة فی الفصل الاول و عن ام سلمة
رض قالت قال رسول الله علیه السلام اذا دخل العشرة و اراد بعضکم ان یضحی فلا یمس من شعره
و بشره شیئا و فی روایت من رای هلال ذی الحجة و اراد ان یضحی فلا یاخذ من شعره و لا من اظفاره
رواه مسلم ترجمه رسول علیه السلام فرمود هر که ماه ذی الحجه ببیند خواهد که قربانی کند پس باید که موی
نچیند و ناخن نبرد فی شرح الکبری فی الباب الاضحیة ثم الاضحیة انما تجب علی من ملک نصاب او یملک فوق
الکفاف کذا فی بعض الشروح ترجمه در شرح کبیر در باب احکام قربانی کردن می آرد بدرستی که قربانی
بر مالک نصاب واجب است و بر کسی واجب است که مقداری در روزه گذاری اندازه باشد
فی حدیث اللهم ارزق آل محمد کفافا فصل بست و ششم در بیان ذبایح منذوره ذبایح منذوره
الاحتساب فی الباب الثالث والاربعین ما یفعل الجهلة من الذبح عند قبور المشایخ والشهداء و
غیرهم و عند شراء الدار و علی بناء الجدید و باب البیوت و عند دخول الامیر فی جراشان عند
الخلعة و ما اشبه ذالک فهو یوجب الحرمت اذ کان لغیر الله و اذا ذکر اسم الله تعالی علیه و یکفرون
بذالک و هذا امر عقل الناس خواجهم فکیف بعوامهم در نصاب در نصاب الاحتساب می آرد آنچه می برند
و ذبح می کنند جاهلان نزدیک گورها و پیران و شهیدان و غیر ایشان و نزدیک خریدن سرای و نزد
دیگر بر آوردن عمارت نو و ساختن دروازه و جلیز ها و وقتی که حاکم و امرا در شهر می درآیند و نزدیک خلعت
پوشانیدن

پوشانیدن و آنچه بدین مانند باشد پس النابردن و ذبح کردن نزدیک گورهای بزرگان و آنچه مذکور شد
حرام می گرداند چون برای غیر خدا باشد اگرچه بنام خدا ذبح کرده باشند و این جاهلان بسبب ذبح
کردن کافر میشوند و این کار دشوار است و امری عظیم است بحدی که خاصان و درا کان از این ۱۷۴
غفلت کرده اند و حال عوام کالانعام چگونه باشد فی الابراهیم شاهیت فی کتاب الذبایح فی
باب متفرقات فی دستور القضات من الصحیحین قال رسول الله صلی الله علیه و سلم حرّم الله
صلی الله تعالی ما ذبح امتی علی الاصنام والاوثان والاوزار والاحجار والبیوت والانهار
والعیون والاودیة فالذابح مشرک والمذبوحة میتة والمراة بائنة فی شرح الاوراد من زیارة القبور
لا یجوز ذبح البقر والغنم عند القبور لقوله علیه السلام لا عقر فی الاسلام هکذا فی سنن ابی داود
کذا لا یجوز الذبح علی البناء و عند شراء الدار لان النبی نهی عن ذبایح الجن بناء علی انهم یکرهون
مخافة انهم لو لم یذبحوا ایوذیهم الجن فابطل النبی علیه السلام ذالک و نهی عنه هکذا فی غریب
عبد الله و بستان الفقه و فی سواد الاعظم و لا یجوز للمسلم ان یذبح البقر والغنم والدیک باسم
الصدقة فی القبور والمساجد والعمارت والمریض والسفر المبتدا و وقت ابتداء الشجر والبیر والحوض و
فی باب البیوت والولادت و عند دخول الامیر فی المدائن و عند خروجه منها هذا امر المشرکین و
المنافقین والیهودیین لقوله تعالی و ما ذبح علی النصب و ان تستقسموا بالازلام ذالکم فسق و من ذبح فهو
کافر و انه من امراته والمذبوحة میتة والآمر والراضی ملعونان فی الدنیا والآخرة ترجمه در ابراهیم شاهی

عین القضات

نقلی از دستور القضات می آرد رسول فرموده است علیه السلام حرام کرداینده است خدای تعالی
آنچه ذبح کنند احتما بنام بتان و آنچه بر سجاده ذبح کنند و الحذبیرند و ابخابکشند کافر کردد انچه ذبح
کرده شده است مردار باشد و زن ذبح کنند مطلقه ثلثه شود و در شرح اوراد می آرد در روایتست
روا نیست ذبح کاو و کوسفند نزدیک کورستان جنانکه رسول فرموده است لا عقر فی الاسلام
در سراج می آرد که عقر یعنی ذبح ستور را در کورستان و این روایت صاحب شرح اوراد از سنن
ابی داود نقل میکند و همچنین روا نیست ذبح کردن کاو بر عمارت نو و نزد دیگر خریدن سرای و جز
تعلیلی زیرا که رسول خدا نهی کرده است از ذبایح جن و این روایت منقولست از غریب عبداله
و بستان ابا اللیث و در سواد اعظم می آرد روا نیست مر هیچ مسلمانی را آنکه عرض کند نذر کنند
بذبح کردن کاو و کوسفند و خروس جانب صدقه در کورستان و مسجدها و مرضها و سغرها و نزدیک
جاه و حوض و ولادت و در وقت در آمدن سلطان و امیر در شهری و در بین محلها نذر کردن و ذبح
کردن از سنت منافقان و یهود یانست و هر که ذبح کند کافر شوند و بر زن ذبح کننده سه طلاق افتد
و مذبوح مردار کردد درجوهر مسایل آورده است که امام ابو حفص و امام ابو یوسف علی ترمزی
و عبد الواحد خوارزمی و ابو الحسن رضی الله عنهم فتوی داده اند بدین که اگر بر سر کوه و کوی شهیدی
و یا در کنار اول و بر سر مناره در وقتی که کویند در بتهای ... یا شهیدی جنین نموده است که حرام دریحا
هستم و یا در وقت بر نشاندن در سقف و یا بوقتی عمارتی یا بوقت حوض کندن و جاه بر آوردن و یا وقت

ابدان کردن و جدید یا بوقت سفر رفتن و آمدن سفر جیزی ذبح کنند و یا وقت زادن فرزند یا وقت امان
از مرکب جوی بسلامت بماند جنین قربانی کنم ذبح کننده کافر شود و زنش سه طلاق شود فرماینده
و ذبح کننده در لعنت خدا و فرشتگان و آدمیان باشند اصل بیست و هفتم در
احکام عقیقه کردن که روز هفتم سنت است و آنکه روز شتم میکنند بدعت است فی

١٧٥ القنیه شاهیه فی بیان الحیض والنفاس فی فصل العقیقه در فواید می آرد جون بچه زاده شود
جامه سفید بپوشانند و از جامه زرد احتراز باید کرد و در کوش راست او بانگ نماز کویند
و در کوش جپ او قامت کویند و نام نیکو نهند و روز هفتم عقیقه کنند از پسر دو کوسفند و از دختر یک
کوسفند بکشند و اگر از پسر یک کوسفند بکشند عمل برخصت کرده باشند و بآمدن پسر شادمانی نکنند
و بآمدن دختر اندوه نکنند و ثواب دختران بسیارست و بسا صاحب پسران که روز قیامت
آرزو برند که او را پسران نبودی دختران بودی و نزد یک علما عقیقه روز هفتم یا روز جهاردهم
یا روز بیست و یکم کنند و در حدیث آمده است که رسول علیه السلام بعد از آنکه مبعوث شد
از جهت خود عقیقه کرد و فی الشرعه و یعق عن المولود فی الیوم السابع من الولادة فی الحدیث
العقیقه حق عن الغلام شاتان و عن الجاریة شاة و قد عق النبی علیه السلام عن نفسه بعد ما
بعث نبیا و ذالک فی الیوم السابع او فی الرابع عشر او فی احدی و عشرین و یحلق راس
المولود و یتصدق بوزنه ورقا فی الجامع الصغیر الخانی و من العلماء من قال عقیقة السنة

و هو قول الشافعی رحمه الله و منهم من قال سنة عن الغلام دون الجاریة فی شرح الاوراد فی الشرعة
یعق عن المولود فی الیوم السابع من الولادة و فی الحدیث عن الجاریة شاة و قد ابنی عن
نفسه بعد ما بعث نبیا و یقول عند ذبح العقیقة اللهم هذه عقیقة ابنی فلان دمها بدمه و لحمها
بلحمه و عظمها بعظمه و جلدها بجلده و شعرها بشعره و عظمها بعظمه اللهم اجعلها فداء لابنی من النار و
ذالک فی یوم السابع او فی اربعة عشر او فی الحادی و العشرین و یحلق راس المولود و یتصدق
بوزنه ورقا ترجمه در شرح اوراد می آرد جون فرزند پیدا شود هفتم روز موی سر او را بر
دارند و نام نیکو نهند اگر پسر باشد دو کوسفند بکشند و اگر دختر باشد یک کوسفند شد تحقیق است
که رسول علیه السلام عقیقه ذات خود را کرد و بعد از ان که بدرجه نبوت رسید یعنی رسول خدای جون
چهل ساله شد الله سبحانه و یرا پیغمبر ساخت و جون پیغمبر شد بعد از پیغمبری عقیقه ذات خود را کرد و نیت
وقت ذبح کردن کوسفند عقیقه کفت ای بار خدایا این عقیقه فرزند منست که نام ان فرزند این است
خون این کوسفند بدل خون فرزند است و استخوان این کوسفند بدل استخوان فرزند است بار خدایا
این کوسفند بدل موی فرزند منست بار خدایا این کوسفند را سر بها و سر خرید و فدیه فرزند من کردانی
و و یرا بدان فدیه از عذاب اتش دوزخ نگاه داری در فواید شرح فواید در باب عقیقه کردن و نام
فرزند نیکو نهادن می آرد قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مع الغلام عقیقة ~~کردن و نام فرزند~~
نیکو نهادن نام نیکو خوانند و ماطوا عنه الاذی و قال الغلام مرتهن بعقیقته تذبح عنه و الیوم السابع و

یحلق راسه و عن عایشه رضی الله عنها ان رسول الله علیه السلام کان یوتی بالصبیان فیبرک علیهم و یحنکهم و عن
اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنها انها حملت بعبد الله ابن الزبیر بمکة قالت فولدت بقبا ثم اتیت به رسول الله
فوضعه فی حجره ثم دعا بتمرة فمضغها ثم تفل فی فیه ثم حنکه ثم دعا له و برک علیه هذا که عقیقه نزد محدثان
سنت مؤکد است و قول امام شافعی موافق ایشانست و نزد امام احمد حنبل و امام راوندی
واجب است بقول بعضی فقها سنت زایدیست و نزد حجة الاسلام امام محمد غزالی رحمه الله نیز سنت است
مؤکد است و نزد رخی سنت است مؤکد است بقول امام مالک از پسر سنت است نه دختر و نزد
بعضی از پسر و دختر یک کوسفند است رسول علیه السلام بعد از ان که به پیغمبری بوی رسید عقیقه
از ذات منبع خیرات خود کرده است بدانکه جون اول فرزند از مادر جدا شود بانگ نماز در کوش
راست بکویند و قامت در کوش جپ او بکویند و شیرینی بکام وی رسانند و دعا و برکت کنند و روز ولا
دت ولیمه کنند و این ولیمه خرس کویند و روز هفتم از ولادت فرزند عقیقه اینست اول
نام نیکو نهند و موی سر تراشند و اگر فرزند نرینه باشد دو کوسفند بکشند و اگر مولود دختر باشد
یک کوسفند بکشند و موی سر مولود بعد خشک شدن به نقره و یا بزر وزن کرده تصدق کنند و
استخوان کوسفند نشکنند و کله کوسفند بتراشند و ران جب بدایه رسانند و دو بخش بپزند و دوم
سازند و یک بخش بفقرا دهند و روز هفتم یا ماه هفتم یا سال هفتم یا سال دهم ختنه سازند
و صحیح انست که مدت ختنه معین نیست و لکن بحال بچه نکر ند هر وقت که طاقت دارد ختنه کنند و

نزد فقهاست قولند بعضی کویند ختنه فریضه است ونزد بعضی واجب است وصحیح آنست که سنت است
باید که روز ختنه کلیمه آکنند وچنانکه دعوت عروس را ولیمه کویند دعوت ختنه را کلیمه کویند واین کلیمه چون
ولیمه عروس است وچون فرزند بالغ شود نکاح کند وروز دویم دعوت کند وکوسفند بکوشند
که این ولیمه سنت موکده است زیرا که عبد الرحمن ابن عوف فرمود بارک الله فیک اولم ولو بشاة
واکر این مقدار نتواند که جماعت مسلمانان بخورند آن مقدار بپزد که جماعت دوستان بخورد وکفایه باشد
ورسول الله چون صفیه را در نکاح آورد وبست جو دختر ما وولیمه ساخت ودر تزویج بعض زنان
جو دو مد آرد چون ولیمه کرد وچون فرزند از سفر تجارت وغیر قدوم نماید نیز دعوت کنند واین
دعوت نیز از سنن ومستحبات است پس بدانکه دعوت ولادت را خرس کویند ودعوت عقیقه را
عقیقه کویند ودعوت نکاح را ولیمه عرس کویند ودعوت ختنه را کلیمه کویند ودعوت از سفر آمده را
نقیعه کویند وکذا فی اعلام الاسلام عرف معرفت معروف باختلاف بعض الکلمات نیز واقع است فی الهدایة فی فتاوی الملتقط قال النبی علیه السلام اذا ولد المولود یحلق راسه و
یتصدق بوزن الشعر ورقا ودر فتاوی خانی مذکور است چون خواهد موی از سر مولود فرود آرد
دو کوسفند قربانی کند یکی بجهت فرزند دوم بروح رسول الله وجهار پسر زند تا خویش واقارب بخورند
ودیکر حصه تصدق کنند الصافیه روزی قطب العالم دام برکاته فرمودند که در حدیث رسول الله
آمده است فرزندی که از مادر زاده باشد بهتر تا موی بادی ردی ومرضی باشد باید که موی سرا

تا از درد ومرض

تا از درد ومرض خلاص یابد درکفایه بسعادت می آرد ادب یازدهم در آمدن فرزند آنست
که در کوش راست وی بانک نماز کوید ودر کوش چپ وی قامت قامت کویند ودر خبر است که
دوست ترین نامها نزد خدای تعالی عبد الله وعبد الرحمن است وآبا حبیبی نامهاست وکودک
اکرچه از شکم بیفتد سنت است که ویرا نام نهادن وعقیقه سنت موکده است ودختر را یک
کوسفند وپسر را دو کوسفند اکر بیکی اختصار کند رخصت است وسنت چون کودک بوجود آید اول ترتیب بکام باز کردن وروز هفتم موی سر ستردن وهم سنکی وی زر وسیم صدقه دادن
در خجته الاسلام در فصل بیان غسل می آرد عقیقه کردن سنت است یعنی مهمانی بذبح کوسفند
کردن در وقت فرود آوردن موی از سر بچه بسنت رسول الله است وصورت عقیقه آنست که سر بچه را حلق کنند وخوشبوی بمالند روز هفتم یا چاردهم یا بیست ویکم کنند واز ولادت و
عقیقه از پسر سنت است از پسر دو کوسفند واز دختر یک کوسفند دهند واکر از پسر بیکی اختصار کنند
رخصت است در تحفة النصایح می آرد فرزند چون بدهد خدا او را نکو نامی نهند که باشد
بر سرش جعدی وعبدی بر سرش کرد ختر است شاید بدو شاتین کر باشد بسر بهم رسوم جاهلان
موی نداری بر سرش جز عیب نداری بر سرش جعد داری بتحج هم کان هست شیطان از امو فی الملتقی فی الغایة
در مفتاح مفاتیح شرح مصابیح در باب عقیقه کردن می آرد که صفت وحکم کوسفند قربانی است که روز
عید قربان ذبح میکنند یعنی مقدار عمر وسن وعیب ووقت ذبح کردن وخوردن وقسمت کردن کوشت

کوسفند عقیقه مانند کوسفند قربانی دارد وکوسفندی که قربانی رواست در عقیقه کردن رواست
واما ابو ربیعه وامام محمد بن ابراهیم تیمی می فرماید رواست عقیقه کردن اکرچه کنجشک ذبح کنند
در ترغیب الصلوت در فصل سی ششم در باب قربانی کردن می آرد اکر هفت شریک کاوی خریدند
وهر یکی را نیت مخالف نیت دیکری بود چنانکه او را نیت قربانی دویم نذر سیم عقیقه چهارم قربانی
از برای مرده پنجم جزاء صید ششم تطوع هفتم هدیه روا بود نزدیک علما اما اکر از هر هفت نیت
کذب باشد ویا یکی جهود بود ویا یکی مرتد باشد قربانی از هیچ کس روا نباشد اصل
بیست وهشتم در بیان حلق وقصر فی مطالب المومنین فی فصل حلق الراس ویستحب حلق
الراس فی کل جمعة فی فتاوی الغرایب فی المضایا ب ویستحب حلق الراس فی کل جمعة فی القنیة
هر سر روایت آنست که در هر روز جمعه مستحب است موی سر تراشیدن فی شرح شمایل الترمذی ا
الشیخ ابی الجزری فالجمة الشعر الذی نزل الی انصاف الاذنین واللمة التی المت بالمنکبین
وهذه الالفاظ والواقعة فی الحدیث فی صفة شعره صلی الله علیه وسلم قال القاضی وذالک لاختلاف
الاوقات فاذا غفل عن تقصیرها بلغت المنکب واذا قصرها کانت الی انصاف اذنیه وکان یقصر
ویطول بحسب ذالک فی شرح شمایل السیوطی یضرب شعره صلی الله علیه وسلم الی منکبیه وربما قصر حتی
یبقی الی انصاف اذنیه فی شرح شمایل العفیفی وعبارت شیخنا الامام الاجل الاکبر شیخ الاسلام عماد
الدین ابی بکر علیه الرحمة والغفران فی صفة النور الانور المنیر یضرب شعره صلی الله علیه وسلم الی منکبیه

وربما قصره

ربما قصره حتی یبقی الی انصاف اذنیه ترجمه عبارة هر سه شمایل آنست که بیان مراتب موی
رسول علیه السلام مرتب بود یکی جمة دویم وفره سیم لمة چون قصر میکرد تا نیم کوش میکذاشت
وآنرا جمة کویند وچون بسبب مشغولی شود جهاد یا حج وغیر ذالک غفلت میشد موی شریف تا
منکب میرسید وآنرا لمة کویند ودر میان این دو مرتبه مرتبه سیم است آنرا وفره کویند پس بسبب ذالک
کاه کوتاه می شد وکاه دراز میشد یعنی چون قصر می فرمود تا نیم کوش میکذاشت وچون دراز میشد
تا منکب میرسید در نصاب احتساب می آرد امام اعظم میفرماید سر خود را محلوق کنانید او در تراشیدن
موی سر حجام در حرکات سه خطا کشید یکی آنکه وقت تراشیدن موی سر در حرکات حجام خطا
یکی پشت بقبله کرده نشستم حجام کفت روی سوی قبله کن دوم آنکه جانب چپ بجانب سر تراش کردم حجام
کفت جانب راست پیش آر سیم آنکه بعد تراشیدن موی خواستم که بروم حجام کفت اول موی خود را
زیر خاک کن وبعد از آن برو پس ازین روایت معلوم کشت که امام اعظم محلوق بوده است
ترجمه امام طحاوی کفته است که حلق یعنی تراشیدن سر سنت است ونسبت داده ومنسوب کردانیده اند
هر سه علما را یعنی امام اعظم وامام ابو یوسف وامام محمد رحمهم الله محلوق بوده اند وذکر کرده است دیکری که فرق
سنت است وفرق آنست چنانکه سادات میکنند فی فتاوی الغرایب فی الباب الخامس والعشرین فی
الخضاب الی قوله ویجوز للرجال بین الحلق والفرق والفرق ان یقسم شعره بنصفین ویرسل نصفا من
جانب یساره علی الصدر ونصفا جانب یمینه علی الصدر ترجمه در فتاوی غرایب می آرد مختار ند مردان

در بیان ذکر کردن

بیان اگر سر برآشند یا آنکه فرق کنند وصورت تراشیدن هم کس میدانند وصورت فرق آنست که موی سر را دو قسم کنند یک قسم را ارسال داشته بر جانب بر سینه فرو گذارد واصل بیست ونهم در بیان ذکر ویاد کردن خدای تعالی در تفسیر حسینی می آرد قوله تعالی فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ نتیجه دوام ذکر کمال محبت است که آن را عشق خوانند ومراد ازین ذکر نه ذکر زبانست بلکه ذکر دل وجانست در نهایه حال از ابو یزید قدس سره پرسیدند که چرا از شما ذکر زبان کمتر می شنویم فرمود زبان بیگانه ایست در میان نگنجد واسطی فرموده که حقیقت ذکر نسیان ذاکرست بمذکور فیه ایضا هَذَا مَا تُوعَدُونَ این آنست آنچه بشما وعده داده شده بودند در دنیا واین را اماده کرده ایم لِكُلِّ أَوَّابٍ برای هر بازگردنده از خلق بحق حَفِيظٍ نگاه دارنده عهد وشرع یا رعایت کننده امر ونهی ویا نگاه دارنده خود را از معصیت ویا محافظت کننده امر ربانی یا نگاه دارنده پاس انفاس واوقات خود یعنی در هر نفسی از حق ذاهل وغافل نگردد

اگر تو پاس داری پاس انفاس ∴ بسلطانی رسانندت ازین پاس ∴ ترا یک پند بس از هر دو عالم ∴ که بر ناید ز جانت بی خدا دم فیه ایضا وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ ویاد کن مثبت پروردگار خود را وقتی که فراموش کنی خود را حقیقت ذکر فنای ذاکرست بود در حقیقت مذکور حضرت شیخ الاسلام فرموده اند که ذکر حقیقی آنست که دل ذاکر در ذکر مذکور شود وجان وی در سر نور عیان گردد وعیان از بیان دور

بلک ∴ نه بیان در گنجد آنجا نه عیان ∴ نه مزه نه ماو نه نام ونشان ∴ ذکر وذاکر همه گردد با التمام ∴ جلکی مذکور ماند والسلام فیه ایضا الَّذِينَ این اولو الالباب آنانند که از روی خلوص یَذْكُرُونَ اللَّهَ یاد میکنند خدا را

میکنند خدا را قِيَامًا در حالت ایستادن وَقُعُودًا ودر وقت نشستن وَعَلَى جُنُوبِهِمْ ودر زمان تکیه زدن بپهلوی خود مراد دوام ذکر است یعنی دایم با ذکر حق مانند پیوسته در دریای بخشش مستغرق گردد مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا أَكْثَرَ ذِكْرَهُ ∴ بشب روز بجز یاد تو در خاطر نیست ∴ بلک در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست ∴ یا مراد از ذکر نماز است که بر هیات سه گانه میگذارند بر حسب طاقت خود یا ذکر بمعنی شکرست یعنی سپاسداری میکنند بر قدرت قیام که قیام معیشت بدانست وبر نعمت قعود که پایداری صحبت بدانست وبر راحت اضطجاع ومنام که آسایش تمام بسبب آنست محققان گفته اند که مراد ذکر دل است زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست اما ذکر دل را فتوری وقصوری نیست پس مراد ازین ذاکران صاحب دلانند که مشغول بذکر دل وجانند قیام در حالتی وهمه حالت قایمند باوامر الهی وقعود او قاعدند بر بساط قربت عَلَى جُنُوبِهِمْ آسوده کانند در بارگاه وجد وجمال بر کناره انداز پندار دم وغرور خیال ∴ حجاب کثرت از هم بر دریده ∴ بخلوتگاه وحدت آرمیده ∴ ره وهم وخرد در خویش بسته ∴ بحق پیوسته واز خویش رسته فیه ایضا قوله تعالی وَالصَّافَّاتِ صَفًّا بحق فرشتگان صف برکشیده در مقام عبودیت صَفًّا صف برکشیده فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا پس رانندگان یعنی شیاطین را از استراق سمع زجرا راندنی فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا پس خوانندگان ذکر او حی خدا را بر انبیا حق سبحانه سوگند یاد کرد بملائکه در صف ایستاده میان هوا تا بهر چه فرمان رسد قیام نمایند یا بغازیان که صفهای جهاد برکشند یا بمرغان که در هوا صف زنند یا بمومنان که در صف نماز جماعت بایستند یا بعلما که در صف افاده بصفت افاضت قایم باشند

فالتالیات

اگر مراد ملائکه اند پس زاجرات هم ایشان باشند که سحاب را میرانند واگر تالیات اند پس پیوسته تسبیح وتمجید الهی اشتغال می نمایند واگر جمع غزاتند زجر ایشان راندن اسبان باشد یا طرد دشمنان وتلاوت ایشان اداء تکبیر وتهلیل واگر مومنانند با نوار خدمت زاجر ادیوانند ودر اثنای نماز تالی قرانند واگر اهل علمند زجر میکنند خلق را از کفر وفسق بدلیل وحجت ومردم را احکام شریعت آموزند واگر مرغانند بگفتن ذکر خدا وبندا انواع آفات از خود میرانند وصاحب تاویلات فرموده که حق تعالی سوگند یاد میکند بنفوس سالکان طریق توحید که در موافقت صف برکشیده دواعی شیطانی وانواع شهوات نفسانی را زجر مینمایند وانواع ذکر لسانی یا قلبی یا سری یا روحی حسب احوال خود اشتغال مینمایند ودر بحر الحقایق آورده که صافات ارواح وزاجرات الهامات ربانی که زاجر نفوس عوام را از مناهی وملاهی وخواص را التفات بکونین والتالیات نفوس ذاکره که بحکم مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا أَكْثَرَ ذِكْرَهُ همواره بیاد حق سبحانه میگذرانند

ای یاد توام مونس جان در همه حال ∴ بی ذکر تو آرام دلم هست محال ∴ جز فکر ثنای تو ندارم شب وروز ∴ جز نام احد تو نخوانم شب وروز ∴ فیه ایضا یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آن کسانیکه گرویده اید اذْكُرُوا اللَّهَ یاد کنید خدا را ذِكْرًا كَثِيرًا یاد کردن بسیار یعنی در غالب اوقات یا با نواع ذکر از تهلیل وتسبیح گویید یا نماز گذارید برای وی بکرت وَأَصِيلًا بامداد وشبانگاه جز نماز صبح وشام فقه از روی اداسلمی قدس سره فرموده که مراد از ذکر کثیر ذکر دل است زیرا که در ذکر دوام ذکر زبان ممکن نیست

ودر لطایف

در لطایف قشیری آورده است که ام بذکر کثیر اشارتست بمحبت حق تعالی یعنی او را دوست دارید چه مقررست که مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا أَكْثَرَ ذِكْرَهُ نشان دوستی نگذاردکه ز ذکر فراوانست که دوستی نگذارد که زبان از ذکر دوست یا دل از فکر وی خالی بماند ∴ در هیچ نفس ز ذکرت غافل نباشم ∴ در هیچ زمان نیم ز فکرت خالی فیه ایضا وَاذْكُرُوا اللَّهَ ویاد کنید خدا را کثیرا بسیار یعنی در مجامع احوال در ذکر او اشتغال کنید نه همین بوقت نماز لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که رستگار شوید ∴ از ذکر خدا مباش یکدم غافل ∴ کز ذکر بود خیر دو عالم حاصل ∴ ذکرست که اهل شوق را در همه وقت ∴ آسایش جان باشد وآرایش دل ∴ در صراط مستقیم در فاتحة الکتاب آورده است بعضی گفته اند که عبادت آن حضرت دران خلوت تفکر بوده وبعضی گفته اند بذکر بوده واین قول صحیح است زیرا که خلوت طالبان حق ازچند گونه باشد اول آنکه خلوت ایشان برای طلب مزید علم بحق بود از حق نه نظر وفکر واین مقاصد اهل دلست پس هر که را خلوت با کون از اکوان در خیال بود در خلوت نباشد یکی از طالبان حق بزرگی را گفت اُذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فِي خَلْوَتِكَ فرموده اذا ذکرتک فلست معه بخلوت واینجا سر أَنَا جَلِيسُ مَنْ ذَكَرَنِي معلوم میشود وشرط این خلوت آنست که ذکر ذکر نفسی وجانی بود نه نفسی وزمانی الی قوله وخلوت حضرت رسالت علیه السلام از قسم اول بوده واز جمیع اشیا که بآن معاشر بود از اهل ومال بکلی دوری نموده ودر یای ذکر قلبی مستغرق شده فی الجوامع فی کتاب الایمان وعن وهب بن منبه رضی الله عنه قیل الیس لا اله الا الله مفتاح الجنة قال بلی ولکن لیس مفتاح الا وله اسنان فان جئت بمفتاح له اسنان فتح لک والا لم یفتح لک رواه

دربارهٔ آن حضرت دران خلوت تفکر بوده وبعضی گفته اند بذکر بوده واین قول صحیح

البخاري في ترجمة الابواب في حاشية للسيد الشريف رحمه الله قوله قال بلى هو من القول بالموجب
قرر سوال ثم كرر مستدركا اي نعم هو مفتاح لاكن غيرنا فمع ان لم يصحبه الاسنان المعني
بها الاركان الاربعة. در تفسیر حسینی می آرد قوله تعالی ومن یعش عن ذکر الرحمن و هر که بپوشد چشم
یعنی اعراض کند از یاد کردن خدای نقیض له یعنی گماریم بر وی شیطانا فهو پس آن له قرین
مر او را همنشین و دمساز و همساز و مصاحب و همراز بود در دنیا و پیوسته او را اغوا دهد
سود پس ده در نفحات آورده که شیخ ابو القاسم قیصری با یکی از مومنان از دوستان دوستی داشت
وقتی در مسجد نشسته بودند جنی گفت ای شیخ این مرد مرا چگونه می آرد گفت بعضی را در
خواب و بعضی را بی خواب گفت آنچه بر سرهای ایشانست می بینی گفت نه آنگاه چشمهاء
مرا بمالید دیدم بر سر هر یکی غرابی نشسته است بعضی را بالهای چشمها فرو گذاشته و بعضی را گاهی فرو
میگذارد و بالای سر آدمی برآورد گفتم این چیست گفت نخوانده ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا
فهو له قرین این اند شیاطین اند بقدر غفلت هر کس بر وی مستولی یافته. در کیمیای سعادت در اصل
نهم در بیان ذکر خدا تعالی می آرد بدانکه لباب مقصود همه عبادات یاد کردن حق تعالی است چنانکه
گفت ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر ولذکر الله اکبر و قرآن خواندن فاضلترین عبادتست سبب
آنکه سخن حق تعالی و تذکرست و هر چه در ویست همه تازه گردانیدن ذکر خدایست و مقصود از روزه
کم کردن شهوات است تا چون دل از شهوات خلاص یابد صافی گردد و جای قرار گاه ذکر شود که چون دل
بشهوت آلکنده بود

بشهوات آلکنده بود ذکر حق تعالی در وی ممکن نشود و در وی اثر نکند و مقصود از حج که زیارت
خانه خداست ذکر خداوند خانه است و تهیج شوق بلقاء وی پس لباب همه عبادات
ذکرست بلکه اصل مسلمانی کلمه لا اله الا الله است و وی عین ذکرست و همه عبادات دیگر تاکید این
ذکرست و یاد کرد حق تعالی را ثمره نیست و ثمره ذکر بزرگتر ازین و برای این گفت فاذکرونی اذکرکم
مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و این یاد کرد اگر بر دوام نبود باری در بیشتر احوال می باید که فلاح حاصل
در وی بسته برای این گفت الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم ثنا بر آن قوم کرد که ایشان
ایستاده و خسپیده و بر پای نشسته ذکر خدای تعالی کنند و در هیچ حال غافل نباشند و گفت واذکر ربک
فی نفسک تضرعا وخیفة ودون الجهر بالقول بالغدو والآصال ولا تکن من الغافلین گفت ویرا یاد کن
و بزاری و هراس و پوشیده بامداد و شبانگاه و هیچ وقت غافل مباش و رسول علیه
السلام پرسیدند از کارها چه فاضلتر گفت آنکه بمیری و زبانت تر بود بذکر حق تعالی و نیز گفت پیغمبر
علیه السلام آگاه کنم شما را از بهترین اعمال شما و آنچه از زر و سیم بصدقه دادن بهترست و بهترست
از جهاد کردن اگر هم گردنهای شما بزنند و شما گردن ایشان بزنید گفتند آن چیست یا رسول الله گفت
یاد کرد حق تعالی و گفت پیغمبر علیه السلام خدای تعالی میگوید هر که او را ذکر من مشغول کند از خواستن
چیزی عطای وی نزدیکتر و بزرگتر و فاضلتر از عطاء خواهندگان باشد و نیز گفت پیغمبر علیه السلام
ذاکر حق تعالی در میان مؤمنان همچنان زنده اند میان مردگان و چون درخت سبز میان درختان خشک و

و چون غازیست که جنگ بایستد در میان گریختگان و معاذ جبل رضی الله عنه گفت اهل
بهشت بر هیچ حسرت نخورند مگر بر یکساعت که در دنیا بر ایشان گذشته باشد که ذکر حق تعالی نکرده
نکرده باشد حقیقت ذکر بدانکه ذکر را چهار درجه است اول آنکه بزبان باشد و دل غافل و اثر این ذکر را چهار درجه است
ضعیف بود ولیکن هم از اثر خالی نباشد که زبانرا بخدمت مشغول کند پاکی نیست فضل بود بر زبانی که بیهوده
مشغول بود یا معطل گذاشته باشد درجه دوم آنکه در دل بود ولیکن متمکن نبود و قرار نگرفته باشد
و چون چنین بود دل را بتکلف بران باید داشت تا اگر جهد و تکلف نبود بطبع خویش باز دو از سر
غفلت و حدیث نفس رود درجه سوم آن بود که ذکر قرار گرفته باشد در دل او مستولی و متمکن
شده چنانکه بتکلف ویرا باز بکار دیگر توان برد و این عظیم بود درجه چهارم آن بود که مستولی
بر دل مذکور بود و پس و آن حق تعالی است نه ذکر که فرق بود میان آنکس که همگی دل او مذکور را
دوست دارد بلکه کمال آنست که ذکر و آگاهی ذکر از دل بشود و مذکور بماند و پس که ذکر تازی بود
یا پارسی و این هم از حدیث خالی نبود بلکه عین حدیث بود و اصل آنست که دل از حدیث پارسی و
تازی و هم و هم خالی شود همه وی گردد که چیزی دیگر را در وی گنج نماند و این نتیجه محبت مفرط بود
که از آن عشق گویند و عاشق گرم رو همگی روی بمعشوق دارد و باشد که از دل مشغولی که باشد
بوی نام وی فراموش کند و چون چنین مستغرق شود خود را و هر چه هست فراموش کند جز حق تعالی
پس اول راه تصوف رسد و این حالت را صوفیان فنا گویند و نیستی گویند یعنی هر چه هست از
ذکر وی

از ذکر وی نیست گشت و او نیز هم نیست گشت که خود را فراموش کرد و چنانکه خدای تعالی را عالمهاست
که ما را از آن هیچ خبر نیست و آن در حق ما نیست است و هست ما آنست که ما را از آن آگاهی باشد
چون این عالمها که هست خلق است کسی را فراموش شد نیست وی گشت چون خودی خود را فرا
موش کرد در حق خود نیست گشت و چون با وی هیچ چیز نماند بجز حق تعالی هست وی حق تعالی
باشد و پس چنانکه تو نگاه کنی آسمان و زمین و آنچه در ویست بیش نه بینی گوئی عالم خود ازین است و
همه این است این کس هیچ نه بیند مگر حق تعالی و گوید همه اوست و جزوی خود نیست و اینجای جدائی یا
او و حق نیست و یگانگی حاصل آید و این اول توحید عالم توحید و وحدانیت باشد یعنی هم جدائی
برخیزد که ویرا از جدائی و دوری آگاهی نباشد و این کس درین حال از خود بیخبرست که جز یکی نمی شناسد
جدائی چون داند که چون بدین درجه رسد صورت ملکوت بر وی کشف شدن گیرد و ارواح ملایکه
و انبیا بصورتهای نیکو ویرا نمودن گیرد و احوال عظیم بداند که از آن عبارت نتوان کرد و چون بخود
باز آید و آگاهی از کارها دیگر بیابد اثر وی با وی بماند و شوق این حالت بر وی غالب شود
دنیا و هر چه در دنیاست و همه خلق در انند بر دل وی ناخوش شود و تن وی در میان مردم باشد
و بدل غایب و عجب میدارد از مردم که بکار دنیا مشغول اند و او بنظر رحمت بر ایشان می نگرد که او
میداند که از چه کارها محروم اند و مردمان بر وی می خندند که چرا وی بکار دنیا مشغول نیست
و مردم بر وی گمان برند که مگر جنونی و وسواسی ویرا پدید آمدست پس اگر بدرجه فنا و نیستی

رسید این احوال و مکاشفات او را نباید ولیکن اگر ذکر بروی مستولی گردد این نیز بکیمیای سعادت
که چون ذکر غالب شد آتش محبت مستولی شود تا چنان گردد که حق را از همه دنیا و آنچه در دست دد
ست دارد و اصل سعادت اینست که چون مرجع و مصیر با حق تعالی خواهد بود هر کس کمال لذت
برشاهده وی بر قدر محبت بود و آنکس را که محبوب دنیا باشد رنج و درد وی بر فراق دنیا در خور عشق
وی باود در دنیا چنانکه در عنوان گفته ایم پس اگر هر ذکر بسیار میکند و احوال آن صوفیان را باشد پیدا نیاید
باید که بغرور نگردد که سعادت بران موقوف نیست که چون دل بنور ذکر آراسته شد کمال سعادت را اینجا
و هر چه درین دنیا حاصل نیاید پس از مرگ پیدا آید باید که همیشه ملازم باشد مراقبت دل را با حق
دارد و هیچ غافل نباشد که ذکر بر دوام کلید عجایب ملکوت حضرت الهیت است و معنی این
که رسول علیه السلام فرموده است هر که خواهد که در روضهای بهشت تماشا کند ذکر حق تعالی بسیار
باید کرد و این اشارت که کردیم معلوم شد که حاصل همه عبادات ذکر است و ذکر حقیقی آن بود که بوقت
امر و نهی فرا پیش آید و خدا را یاد کند بوقت معصیت و دست بدارد و بوقت فرمان تا بجا آورد
و اگر ذکر وی را برین ندارد نشان آن باشد که آن حدیث نفس بوده باشد و حقیقی نبوده است
در کیمیا سعادت در اصل قوت می آرد مریدی عثمان مغربی را چه از وی پرسید که وقتی بود
که زبان من بذکر الله مشغول باشد و دل بزبان حاضر نبود گفت شکر کن که زبان را که عضو
تو بخدمت او بداشتند و درین شیطان را مکریست که گوید خاموش باش که دل حاضر نیست بی
حرمتی باشد

حرمتی باشد و خلق در جواب شیطان سه قسمند یکی سابق که گوید راست گوید لاجرم کوشم تا دل را
حاضر کنم این ممکن باشد بر جگر شیطان دوم ظالم که گوید راست گوئی اندر حرکت زبان فایده نیست
خاموش شود سیوم مقتصد که گوید راست گوئی لاجرم که اگر دل حاضر نمی توانم کرد باری ذکر زبانی از
خاموشی به اگر چه ذکر دل بهتر چنانکه پادشاهی بهتر از صرافی ولیکن صرافی بهتر از کناسی و شرط نیست ١٨٣
هر که از پادشاهی عاجز شود صرافی نکند و اگر از صرافی عاجز شود کناسی نکند در زینت الصلواة در
فصل هفتاد و هفتم در بیان ذکر خدای تعالی می آرد اما بدانکه ذکر بلند گفتن و نعره زدن بدعت است
و دلیل برین کلام الله و احادیث رسول الله و قول علما است و خدای تعالی در یک محل در سه آیه
ذکر میکند قوله تعالی واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخفیة ودون الجهر من القول یعنی یاد کن خدای تعالی
در نفس خود بتضرع و خفیه و بجهر یاد مکن پس ازین آیه معلوم میشود که هیچ نوع ذکر کردن خدا را
باواز بلند جایز نیست بدلیل آنکه اول امر کرد بلفظ ذکر تا شامل باشد دعا و ثنا و اوراد و تهلیل
و تکبیر را دوم چون ذکر بلند گفتن بدعت است از ذکر بلند نهی کرده بوجوه بطریق مبالغه تا از ریا
دورتر باشد سیم فرمود که ذکر بتضرع و مسکنت باشد و تضرع کمال آنست که بخفیه باشد چهارم
تضرع فرمود آن ذکر بخفیه باشد پنجم تصریح کرد که ذکر بجهر نباشد و شک نیست که جهر در مقابله
خفیه است و حد خفیه معلوم است اما آیه دوم ادعوا ربکم تضرعا وخفیة انه لا یحب المعتدین
بدلیل این آیه هم آنکه ذکر بلند بدعت است اول بصیغه امر فرمود که خدا را بتضرع یاد کنید و اگر

کردد آن یاد کن بطریق خفیه باشد تا از ریا دورتر باشد ... دوم فرمود یاد کنید خدای خود را بر وجه تضرع و سکوت سیم تضرع
وجوبست ... چهارم ذکر بلند از جمله ظلم داشت چه
کسانیکه ذکر بلند میگویند ایشان را از جمله ظلم داشت چه کسانیکه ذکر بلند میگویند ایشان را از جمله
ظالمان شمرد زیرا که اعتدا از حد در گذشتن است معنی ظلم همین است پنجم سوگ کسانیکه ذکر بلند میگویند
ایشان را وعید ثابت کرد بقوله انه لا یحب المعتدین حق تعالی ذکر بلند گوینده را دوست نمیدارد
ششم وعید را مصدر کرد بکلمه ان تا معلوم نامعلوم شود که ذکر بلند گفتن بر وجه تحقیق و تاکید
بدعت است اما آیه سیم یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول
کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم لا تشعرون ای کسانیکه گرویده اید آواز های خود را
بر مدارید بر آواز رسول الله دیگر فرمود ولا تجهروا له بالقول نهی کرد از سخن بلند گفتن از برای
آنکه عملهای شما را حبط بسازد و شما را خبر نباشد بواسطه آنکه پیش رسول سخن بلند و بی ادب
میگویید و چون پیش رسول سخن بلند منهی باشد که بنده خداست پس ذکر بلند بطریق اولی روا
نباشد زیرا که حق تعالی میفرماید ونحن اقرب الیه من حبل الورید پس نعره کردن و فریاد برآ
وردن غایه ابلهی است و نهایه سفاهت باشد و درین اشارتست و ذکر بلند گفتن گناه
عظیم است اما استدلال باحادیث آنست که در کافی و شرح هدایه منقولست که خیر الذکر الخفی و
خیر الرزق ما یکفی یعنی رسول فرمود علیه السلام بهترین ذکر آنست که به خفیه باشد و بهترین رزق آنست
که کفایه باشد

و کفایت کند در کفایه شرح هدایه منقولست که رسول الله جماعتی را دید دعا باواز بلند میکردند
فرمود شما یاد نمیکنید خدا را خدای کر و کور و غایب نیست بلکه او سمیع است آواز بلند دوست را
او حاضر است و غایب نیست و کرنه ای مرد مرید که خدای طلبی در خفیه طلب اگر او را می طلبی
که دور نه بد انکه او نزدیکست با مشغله او را کرا می طلبی در خفیه اما قول در هدایه و در کافی ١٨٤٠
و نهایه مذکورست که امام اعظم رحمة الله و اصحابه گفته اند که تا تیز بلند گفتن دعا و ثنا باواز
بلند دوست را او حاضرست بدعت و مکروهست چون خدای خویش خوانند باید که نه بهر خدا آنرا
تکبیر ایام تشریق نیز چند آن اختلاف کرده اند که بعد چند نماز گویند و جماعت کذارنده کان
بلند نگویند و هر که ذکر را چنان گوید که غیر خدای تعالی کسی نداند یعنی در دل خود گوید خدا
تعالی او را هفتصد ثواب دهد و هر که بزبان بست گوید خدای تعالی او را هفتاد ثواب
دهد پس غایت نادانی و غلبه بی خردی باشد که یکی را بر هفتصد و هفتاد اختیار کند مقرر
شد که بهوای خود میگوید چرا که از ذکر مقصود گفتن ثواب در رضاء حق تعالی باشد چرا چنان
نگوید که ثواب بیشتر بود و بموافقت رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحاب او باشد و بزرگی فرموده است که هر آنکه
بی اتباع رسول الله جوید بابایی ماند که کلوخ خشک در تک آب جوید اما اگر گویند که بعضی
از مشایخ ذکر بلند گفتن چندین خیر و نظرست و در بیت گفتن چندین آسانی و راحت است
زیرا که اگر بلند گوید بشنونده کان جله جلاله گفتن فرض گردد و بسیار کس باشند که بتعلیم

نادانی و اشتغال دنیائی جل جلاله نگویند و این فرض بر کردن ذکر گوینده تا روز قیامت

بماند و سبب آن گوینده ذکر بلند باشد که شنونده کان معاقب کردند چه اگر آهسته گفتی نادرا

ضرر بودی و نه شنونده کان از زبان رسیدی و ثواب ذکر بیشتر شدی و از ریا دور گشتی

ذکر را اخلاص می باید نخست ذکر بی اخلاص کی باشد درست ذکر بر سه درجه باشد بی خلاف

تا ندانی این سخن را از گزاف عام را نبود بجز ذکر زبان ذکر خاصان باشد اندر دل عیان ذکر

خاص الخاص اندر سر بود هر که ذاکر نیست او خاسر بود هست مر مغرور را ذکر دگر هفت اصفات

ذاکرای پسر یاری هر عاجز آموز درست ذکر با خویشان زیارت کرده نست استماع ذکر حسن قول

تا توانی روز و شب در ذکر کوش ذکر از خوف حق بگریستن باز در آیات او نگریستن اشتیاق حق بود ذکر

کوش تا این ذکر گردد حاصلت در کیمیای سعادت در اصل نهم در ذکر آمده می آرد روزی فقرا بدرگاه

رسالت پناه عرض نمودند که توانگران ثواب آخرت تمام بردند و عبادت میکنند که ما نمی کنیم و خراه

میدهند و ما نمیتوانیم گفت شما را بهر درویشی هر تسبیحی و تهلیلی و تکبیری صدقات و امر معروف

و نهی منکر همچنین و اگر یکی از شما لقمه در دهان عیال نهد صدقات و بدانکه فضلت تسبیح و تحمید

تهلیل در حق درویش زیاده بدان سبب است که دل درویش تبدیر ظلمت دنیا نشده باشد

و صافی بود و یک کلمه که وی بگوید همچو تخمی بود که در زمین پاک صالح افکند و اثر وی بحد ظاهر شود

و ثمره بسیار دهد و ذکری که از دل بشهوت آگنده بود همچو تخمی بود که در شورستان انداز د اثر

دی کم بود

دی کمتر بود و فیه ایضا در اصل مقرور زهره می آرد آن لذت که درویش یابد و توانگر نیابد که ذکر توانگر

بسر زبان و ظاهر دل بود و تا دل مجروح و کوفته نباشد و در رنج و اندوه سوخته نبود و لذت

ذکر در باطن وی نکرد الی قوله چون درویش بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر

185 و توانگر هم گوید هر گز در درجه برابر نشود اگرچه توانگر ده هزار درم بصدقه دهد درویشان گفتند رضینا

و این از آن گفت که ذکر تخم بدنیاست که چون دل نرم فارغ از دنیا و اندوه گین یابد و در آن دل اثر

عظیم کند و از دل توانگر که شاد بدنیا باشد همچنان باز جهد که تیر از سنگ سخت فی جامع العلوم فر

مودند هر دم که از تو می گذرد اگر در ذکر یاد خیر حرف گذرد قیمت هر دو جهان دارد و اگر در غفلت یا

در شر صرف کند خرابی کونین آرد هر آنکو غافل از حق یک زمانست در آن دم غافلست اما

نهانست هر آنکو غافل پیوسته باشد در اسلام بروی بسته باشد حضور بخش ای پرور دگارم

که من غایب شدن طاقت ندارم ایضا فیه فرمودند در حدیث آمده است من قال لا اله الا الله محیت

عنه اربعة آلاف ذنب من الکبایر و ان لم یکن فلاصحابه فان لم یکن فلاصحابه فان لم یکن فلاصحاب

فان لم یکن فلاهل محلة فان لم یکن فرفعت له درجة بمقدارها سر در نیاورم بسلاطین روزگار

کرمن ز زاکران تو باشم بکمینه ایضا فیه پرسیدند که ده بار یا صد بار نام شیخ در دساز دیا نه بکرم موا

فرمودند که خیر این احلا درست نیست بمعنی که لا اله الا الله گوید که محمد الرسول الله خود اثبات رسالت

کرده است آن وقت که ایمان آورده است آن یکبار فریضه است تا غیر شاغل نباشد نام شیخ یاد کر

شیخ از بکار ود مختلفات در ذات مقدست کسی را ره نیست و ز عین جلالش همه سبحانک گفت

سرمایه رهروان که راهش طلبند جز گفتن لا اله الا الله نیست خواهی که بیابی دل کار آگهرا

و ز خود بسپرا بخدا عیان ببینی مرا بربند زبان نشین بخلوت تنها با ذکر خفی لا اله الا الله را

جای طلب کمال در مدرسه چند تحصیل علوم و حکمت مدرسه چند هر ذکر که جز ذکر خدا او وسوسه بود

یعنی شرم بدار از وسوسه چند انفاس پاسدار اگر مرد عارفی این هر دو قرن که لکرفتی سکندری

زاینک نبد از هر دو عالم کر بزاید ز جانت جز خدا دشمن اگر هشیار داری پاس انفاس بسلطانی

رساندت ازین پاس اوقات خود ز ذکر گویم قوت خود از ذکر کن چندان بگوی ذکر حق که گویدت ترا

کردی یکی از اولیا کر ذکر گوی هم سحر در خفیه گو ذکر خدا تا پاک کردی از ریا روزی ترا گردد لقای بی ملال

در بصر سررشته دولت ای برادر بکف آر وین عمر گران مایه بغفلت مگذار دایم همه جا با همه کس

در همه کار میدار نهفته چشم دل جانب یار سلطان رخاست باسیان معزول است

چو بکن زن خانه دیان معزولست یعنی سخن مهر تو از غایت سوز با جان و دل افتاده و زبان

معزولست هر یک نفس که میرود از عمر گوهریست کاز اخراج ملک دو عالم بود بها بسند کسی

کین خزانه بی رایگان به باد و نگر روی بخاک تهی دست و بی نوا نقد هستی محو کن در لا اله

تا بیابی چار ملک بادشاه لا که عرش و فرش را بی درد از فنا سوی بقا ره برد لا ترا از تو رهایی میدهد

با خدایت آشنائی میدهد ای پسر با یاد حق مشغول باش و ز خلایق دور همچون غول باش

غیر حق

غیر حق هر ذره کان مقصود تست تیغ لا برکش که آن معبود تست هر که خیالی غیر حق را در دل

این ریاضت مومنا ز افرض دان تا کی ز تصوف خربار آوردن بر جای یکی نکته هزار آوردن

خاموش که حاصل ز همه یک سخن است رو از همه تافتن بیار آوردن باش دایم ای پسر با یاد حق

که خبر داری ز عدل و داد حق زنده از ذکر صبح و شام را در تغافل نگذران ایام را یاد حق که مونس

186 جانت بود کی هوای کاخ ایوانت بود یاد حق آمد غذا مر روح را مرهم و آمد ذکر مجروح را

گر زمانی غافل از رحمان شوی اندران دم همدم شیطان شوی مومنانه تو ذکر دل بسیار کن

تا شوی سلطان عالم کارکن ذکر بر سه وجه باشد بی خلاف تا ندانی این سخن را از گزاف

عام را نبود بجز ذکر زبان ذکر خاصان باشد از دل بیگمان ذکر خاص الخاص اندر سر بود هر

ذاکر نیست او خاسر بود اشتیاق حق بود ذکر دلت کوش تا این ذکر گردد حاصلت سر مکن درویش

دنیادار بست ورکنی بینک رود دینت ز دست هر که او از حرص دنیادار شد بیگمان از وی خدا

بیزار شد مرده کانند اغنیای روزگار ای پسر با مرده کان صحبت مدار ای که در شرع

خداوندان حال یکی از فرض از سنت سوال سنت آمد روز دنیا تافتن فرض راه قرب مولی یافتن

مکشوف از کشف کشاف بود هم درس هدایت و هدایت ننمود آن قفل ز غفلت که بدلها زده اند

هرگز نشنیدم که ز مفتاح گشود سلک الذاب بزبان گنگ شو بلب خاموش بنشست چوم در یا معاملکوتی

بدل و نهفته کوی که کو جان که دیو بنبردی با بدان بجلو و ربو نفس را مطلع ساز ران تا نیفتند

ز عجب رخنه دران ٭ بر ملک نیز کشف آن مشتهر ٭ ور نه زان راز برکشاید بند ٭ حرفها را بوقت نطق بیان
شنفه آمد مبین و اعلان ٭ گر تامل کنی درین کلمه ٭ بنگری جای حرفهاش همه ٭ یکسان داخت بران کردی
که یکی نیست زان میان شفوی ٭ مخرج حرفهاش جز شغه است ٭ و بیان رت بدان بود که هوا
بایدش در حریم ستر مقام ٭ این سبق پیش کن چه روز و چه شب ٭ بی فغان و زبان و جنبش لب
پیش روشن دلان اهل صفا ٭ ذکر حق گوهرست و دل دریا ٭ رو روش کن بقعر آن گهری ٭ که نیابد
بدبلب از آن اثری ٭ تا خلاساز و تجرت و عون ٭ گوهر قیمتش فزون ز دو کون ٭ نیست در لا اله
الا الله ٭ بحقیقت بجز سه حرف اله ٭ جمله اعضای این خجسته کلام ٭ شد ز تکرار این دو حرف تمام
گر بجوئی درین کلام شگرف ٭ غیر این حرفها نیابی حرف ٭ میزند شیخ مار شور و شعب ٭ جمعه و جمع گاه هی بی شب
سر پر از ذکر و دل پر از اعجاب ٭ روی در خلق و پشت در محراب ٭ صف زده گردش از فران کلاه ٭ در
فکنده بشهر و لوله ٭ جست این شیخ ذکر میگوید ٭ زنگ غفلت ز دل همی شوید ٭ ناگهان مردکی دو ید گذ
گر در گوش شیخ یاران سر ٭ که فلان خواجه یا امیر رسید ٭ حضرت شیخ را بجب مرید ٭ شیخ اصحاب او
ز دست شدند ٭ و ز شراب غرور مست شدند ٭ ذکر را شد چنان بلند آهنگ ٭ که ازان مردم آمدند بتنگ
آن یکی بر دهان کف آورده ٭ وز کف خود طبانچها خورده ٭ وان دگر جیب خرقه چاک زده ٭ دمبدم
آه دردناک زده ٭ وان دریک بهابهای دروغ ٭ کرد آغاز گریهای دروغ ٭ گفت آنکس که دیدان گریه
هیندقریه بلا مریه ٭ خلق جند کرده خوراکم ٭ ز ز خالق ز از خلایق شرم ٭ شیخ چون ذکر افزود آورد

رو بمیدان گفت گو آورد ٭ سخن از کشف راند از الهام ٭ فرق گوید میان حال و مقام ٭ سر تجرید
نکتهٔ توحید ٭ گوید آمیخته بشوب یا تقلید ٭ چون معارف بآخر انجامد ٭ شیخ از گفت گو فرو ماند مرد
قوال را دهد آواز ٭ تا کند برده سماع آغاز ٭ حسنی می آرد قوله تعالی وَعُلِّمْنَا مَنْطِقَ
الطَّيْرِ آورده اند که روزی سلیمان علیه السلام فرمود بلبلی را دید بر شاخی نشسته سر و دم
می جنبانید و صدا ای کرد اصحاب خود را گفت میدانید که این بلبل چه میگوید گفتند رسول اعلم
سلیمان علیه السلام فرمود که میگوید که من امروز نیم خرما خورده ام خاک بر سر دنیا باد و فاخته
او ز داد فرمود میگوید که کاشکی این خلق مخلوق نشدندی و هم از سلیمان منقولست که در شان
میگوید بزایند برای مردن و بنا کنند برای خراب شدن و طاوس میگوید که هم چه میکنید مکافات
آن بیابید و هدهد میگوید هر که رحم نکند بروی رحم نکنند و خطاف میگوید یکی از پیش فرستید
تا نزدیک خدای تعالی بیابید و حمامه میگوید سبحان الخالق الدایم ربی الاعلی ملأ سمایه وارضه
وعلمه و قدرته و قطا میگوید هر که خاموشی گرفت بسلامت ماند و طوطی میگوید وای بر کسی که مطلوب
و مقصود او دنیا باشد و باز میگوید سبحان ربی العظیم و بحمده سبحان العظیم و حمد میگوید ا
ستغفار کنید ای گناهکاران و حدا میگوید و کل شئ هالک الا وجهه و هزار دستان میگوید سبحا
ن الخالق الدایم و غراب نفرین میکند بر عشار و خروس میگوید اذکروا الله یا غافلون و جکاوک میگوید
بار خدایا لعنت کن بر دشمن محمد و دشمن آل محمد سار میگوید بار خدایا از تو قوت روز بروز میخواهم یا

و دراج میگوید علی الرحمن علی العرش الاستوا در تفسیر جامع الجوامع نزدیک آیه کریمه یا ایها الناس
علمنا منطق الطیر می آرد کبوتر خانگی میگوید لِدُوا لِلْمَوْتِ وَابْنُوا لِلْخَرَابِ و هدهد میگوید کل حی یموت
و کل موجود سیعدم و کل بناء سیهدم و کبوتر صحرائی میگوید سبحان ربی الاعلی ملأ سموات و ارضه و بنورا
فاخته میگوید من سکت سلم و من سلم نجا و اسب میگوید سبوح قدوس رب الملائکة والروح و در
روایت دیگر میگوید که اسب میگوید اللهم وسع الرزق علی مالکی و حسنی الیه و بلبل میگوید الکلب
نصف تمرت فعلی الدنیا و اهلها العفی و قمری میگوید قرب الاجل و بعد المرحمن و لا مل و دراج
میگوید الرحمن علی العرش استوا و اشتر میگوید یا کریم یا حلیم یا رحیم و گاو میگوید یا جبار یا متکبر
یا قهار و گوسفند میگوید یا رحیم یا رحیم و خروس میگوید اذکروا الله ایها الغافلون و گنجشک میگوید یا
غفور یا غفور و زنبور انگبین میگوید یا حی یا قیوم و مگس میگوید یا سلام سلمنا من عذابک و زنبور میگوید
یا نور یا نور یا مدبر الامور و سنه میگوید یا حی حین لا حی یا من لیس کمثله شئ و هو السمیع و زراعه میگوید
یا لطیف یا خفی

اصل سی ام در بیان در فضیلت قرآن خواندن

در کیمیا سعادت در اصل هشتم می آرد بدانکه قرآن خواندن فاضلترین عبادتهاست خاصه که در نماز بود و
بر پای استاده باشد و رسول علیه السلام فرمود فاضلترین عبادات امت من قرآن خواندنست و
نیز فرمود علیه السلام هر کرا نعمت قرآن خواندن دادند و بندارد که بجکس را چیزی بزرگتر داده اند
خوار داشته باشد چیزی را که حق سبحانه تعظیم داشته است و رسول علیه السلام فرموده است اگر

بشل قرآن را در پوستی کنند آتش گرد آن نگردد و هم رسول علیه السلام فرمود حق تعالی گفت روز قیامت
هیچ شفیع بهشت نزد خدای تعالی بزرگتر از قرآن نه فرشته و نه پیغمبر و نه غیر ایشان رسول علیه السلام
فرمود دل ز نگار گیرد بچون آهن گفتند یا رسول الله آنگاه چون زدوده شود گفت بخواندن قرآن و
یاد کردن مرگ و گفت علیه السلام من رفتم و شما را دو واعظ گذاشتم که همیشه شما را پند میدهند یکی گویا
و یکی خاموش واعظ گویا قرآنست و واعظ خاموش مرگست و ابن مسعود گوید رضی الله عنه که قرآن
بر خوانید که بر هر حرفی ده حسنه است نه که الم یک حرفست بلکه الف حرفی و لام حرفی و میم حرفی است
احمد حنبل گوید رضی الله عنه که حق تعالی را بخواب دیدم گفتم بار خدایا تقرب نمودن بتو بچه چیز توان
تو اینکردن گفت بکلام من قرآن گفتم معنی کنند فهم و اگر نه گفت اگر فهم کنند اگر نه تلاوت غافلان
بدانکه هر که قرآن آموخت و درجه وی بزرگست باید که حرمت قرآن نگاه وی باشد و رسول فرمود علیه السلام
بیشتر منافقان امت من قرآن خوانان باشند بو سلیمان دارانی گوید زبانیه در قرآن خوانان مفسد زودتر
آویزد که در بت پرستان و در توریت است که حق تعالی فرمود یا بنده من شرم نداری که اگر نامهٔ برادری بتو
رسد و تو در راهی باشی باز ایستی و بیکسو شوی و یک یک حرف بر خوانی و تامل کنی و این کتاب من نامه
است که من بتو نوشته ام تا تامل کنی و بدان کار کنی و از ان اعراض میکونی و بدان کار نمی کنی
و اگر بخوانی بران دران تامل نکنی تا دران چیست شیخ حسن بصری رحمة الله علیه میگوید کسانیکه پیش شما
بوده اند قرآن را نامه دانسته اند که از حق تعالی بدیشان رسیده است بشب در آن تامل کرده اندی و روز

کار کرد ندیی و شمادرست کردن ویرا عمل خویش کرده اید وحرف و اعراب وی درست میکوئید وفرمانها
که درو دست آسان می کیرید و در جمله باید دانست که مقصود از قرآن خواندن مجرد تلاوت نیست بلکه عمل
عمل کردنست و خواندن برای یاد داشتن می باید و یاد داشت برای فرمان بردن کسی که او فرمان بجرد
ومیخواند و از آن نامه حروف چون بنده بود که نامه خداوند وی بوی رسید و ویرا کارها فرموده باشد
وا و نکند و اورا بالحان می خواند و ازان نامه حروف ویرا درست میکوند و ازان فرمانها هیچ جز بجا
نیارد بیشک وی مستحق ملامة و عقوبت کردد وفی الحدیث رب قاری القرآن یلعنه عزیزی این حدیث
را منظوم کرده است رب قاری یقوه بالقرآن وهو یفضی به الی خذلان خواجه جز تلاوت
لیک آن هر دو لعنت آرد بار لعنت است این که از درت پی سم روز و شب با امیر و خاجه ندیم
مجلس ناکسان بیارایی تابدان یک دو خورده بربایی خانه شان مزبلت قرآن نور وارا این نور راز
مزبله دور شرم بادت ز بهر مزبله مشتازی از نور قدس شعله لعنت است این کرمت تو تمام
کشت معروف لفظ حرف و کلام مغز عرت ز فکرت معوج خرج شد در رعایت مخرج حرف کردی چو
حیات سره در قراءات سبع و عشره کر شود ملی از ادای تو کم حرف غم در دلت شود مدغم فوت
کردی سعادت سرمد غم نخوردی برابر یک مد اصــــــــــل سیم در احکام نکاح
کردن و درین اصل چند فرع است فرع اول در فضائل نکاح و ترغیب در بیان فو تعالی فانکحوا ما
طاب لکم می آرد پس نکاح کنید آنچه خوش آید شما را من النساء از زنان مثنی و ثلث و رباع و سکانه د
رباع

وجار کانه تا یکی مختارست از اعداد مذکوره هر کدام که بخواهد فان خفتم پس اکر بترسید ان لا تعدلوا آنکه
عدل نتوانید ورزید میان زنان فواحدة پس اختیار کنید یک زن را او ما ملکت و یا سریه کیرید بدانچه
چیزی را که مالک است ایمانکم دستهای شما بملکت آن تصرف هست ذلک این اختیار واحد یا تسری
ادنی نزدیکترست ان لا تعولوا بانکه میل منمائید و انحراف نورزید و یا جور نکوئید واتوا النساء
و بدهید مر زنانی را که در قید نکاح آورده اید صدقاتهن کاوینهای شان را در حالتی که هست نحلة هدیه
وعطیه از خدای تعالی بخشیده شده بدیشان فان طبن پس اکر این زنان خوش خوی باشند
و ببخشند لکم مر شما را و بکذرند عن شیء از سر چیزی منه از کاوین نفسا از جهت نفس یعنی بطیب
نفس و خوشدلی فکلوه پس بخورید آنچیز را و بکار برید هنیا سازکار مریئا خنکوار در مدارک
آورده است که حضرت رسالت پناه برین وجه تفسیر فرموده که نهی آن باشد که با وی دردی و رنجی
نباشد الجعالی عند قوله تعالی نساؤکم حرث لکم می آرد زنان شما موضع کشت شما است
یهود می کفتند که هر کرد قت مباشرت ظهور وجه جانب او باشد فرزندش احول آید مسلمانان که بران
نوع افتاده بودند حکایت بجناب نبوت عرض کردند و جواب از حق سبحانه و تعالی رسید که
زنان محل زرع و نبت و اولاد ند فاتوا حرثکم پس بیایید بکشت زار خود انی شئتم هر چه که خوا
هید بطریق جهت اقبال و ادبار و استلقا بشرط آنکه مانی واحد باشد یعنی مانی موضع حرث بود نه
محل فرث و قدموا لانفسکم و فراپیش دارید برای خود یعنی طلب ولد کنید یا از پیش فرستید

خالص را و قصد صیانت نفس کنید از حرام واتقوا الله و بترسید از خدا در مخالفت امر و مباشرت
منهی واعلموا انکم و بدانید که شما ملاقوه برسنده کانید بدانجا از پیش میفرستید یا ملاقات کننده کانید
آنرا که می بر پیشید یعنی آنرا در عقبی بدیده سر خواهید دید یا مراد از ملاقات عرض بنده کانست بر خدای
تعالی کما قال وعرضوا علی ربک صفا وبشر المؤمنین و مژده کان دهید مومنان را ببهشت و در وی فرع دوم
در بیان اداب نکاح در کیمیا سعادت می آرد بدانکه نکاح کردن از جملهٔ دین است همچون
طعام خوردن چنانکه راه دین را بحیات و بقای شخص آدمی حاجت است و حیات بی طعام و
شراب ممکن نیست همچنین بقا جنس آدمی و نسل وی حاجت است و این بی نکاح ممکن نیست نه برای
شهوت بلکه شهوت که آفریده است که موکل باشد و متقاضی تا خلق را فرا نکاح دارد تا نسل کاه
راه دین در وجود آیند و راه دین در آیند که همه خلق برای تحصیل دین آفریده اند و برای این کفت وما
خلقت الجن والانس الا لیعبدون و هر چند آدمی بیش میشود بنده کان حضرت ربوبیت بیش
میشود و برای این کفت رسول علیه السلام که نکاح کنید تا بسیار شوید که من در قیامت مباهات کنم بشما با
امتان دیگر پیغمبران دیگر تا بکودکی که از شکم مادر بیفتد نیز مباهات کنم پس ثواب کسی که سعی کند که تا بندهٔ
در افزاید و در راه دین در آید بزرگ بود و برای اینست که حق پدر بزرگست و حق استاد بزرگتر است
که پدر سبب وجودست و استاد سبب شناختن راه دین و بدین سبب است که کروهی کفته اند که نکاح
کردن فاضلتر است از آنکه بنوافل عبادات مشغول شدن و چون معلوم شد که نکاح از جملهٔ راه دین
پس شرح آداب

آداب نکاح

پس شرح اداب آن مهم بود و شرح آن از اشناختن سبب باب حاصل آید الی تواند که فواید و بدانکه فضل نکاح
بسبب فواید ویست و فایده های نکاح پنجست فایدهٔ اول فرزند است و بسبب فرزند چهار کونه
۱۹۰ ثوابست ثواب اول که سعی کرده باشد در آنچه محبوب حق تعالی است از وجود آدمی و بقای
نسل وی و هر که حکمت نسل آفرینش بشناسد ویرا هیچ شک نماند که این محبوب حق تعالی است و هر
که خداوند زمینی که زراعت را شاید به بندهٔ خویش دهد و تخم و کاو دهد و آلات و ادوات
زراعت بوی تسلیم کند و موکلی را بوی فرستد که ویرا بزراعت میدارد بنده اگر هیچ خرد دارد بداند
که مقصود خداوند ازین چیست چون کسی تخم را ضایع کند و موکل را بنوعی از خود جدا کند یقین از وی
مقصود فطرت کردیده باشد و برای این بود که سلف و صحابه کراهیت داشته اند که عزب باشند معاذ
جبل رضی دو زن وفات یافته بود در طاعون و ویرا نیز طاعون پدید آمد کفت مرا زن دهید پیش
از آنکه بمیرم که نخواهم تا عزب میرم ثواب دوم آنست که سعی کرده باشد در موافقت رسول علیه السلام
تا امت وی بیشتر شود که بدان مباهات خواهد شد و برای این نهی کرده است از نکاح زنی که عقیم
باشد و ویرا فرزند نشود و کفته است که حصیر کهنه که در خانه انداخته باشد از زن عقیم بهتر است
و کفته زنی زاینده بهتر است از زنی خوب نازاینده ثواب سیم آنکه دعاء فرزند حاصل آید
که در خبر است که از جملهٔ خیرات و ثواب آن منقطع نشود یکی فرزندست که دعای وی پس از وفات
پدر و مادر پیوسته می باشد در خبر است که ثواب دعا را بر طبقها از نور نهند بر مرده کان عرض میکنند

وبدان سبب ایشان آسایشها می یابند ثواب چهارم آن بود که فرزند پیش از پدر نماید که فرمان
باید بارنج آن مصیبت بکشد تا آن فرزند شفیع او وی شود که رسول علیه السلام میگوید که آن فر
زند طفل را گویند که در بهشت شو آن فرزند خود را بیفکند و بگوید بی مادر و پدر را بهشت نشوم
و رسول علیه السلام میگوید چنانکه کسی گرفت و میگفت چنین که من ترا میکشم طفل مادر و پدر را
در بهشت چنین میکشد و در خبر است که اطفال بر در بهشت جمع شوند که یکبار فریاد و گریستن بردارند
و مادران را و پدران را و پدران را طلب کنند تا آنگاه که ایشان را دستوری باشد که در میان
شوند و هر یک دست مادر و پدر خویش گیرند و در بهشت برند و یکی از بزرگان از نکاح حذر میکرد
شبی بخواب دید که قیامت بود و خلق در تشنگی مانده بودند و گروهی اطفال قدحها زرین سیمی
بر آب داشتند دیگر و هی آب میدادند پس آن شیخ آب خواست دیر آب نداد ند گفتند ترا در میان
ما هیچ فرزندی نیست پس چون از خواب بیدار شد در وقت نکاح کرد فایده دوم در نکاح آنست
که دین خویش را در حصار کند و شهوت که آلت شیطانست از خود باز کند و از برای این گفت
رسول علیه السلام هر که نکاح کرد یک نیمه دین خود را در حصار در آورد و هر که نکاح نکند غالب آنست
که چشم را از نظر و دل را از وسوسه نگاه نتواند داشت اگر چه فرج را دارد لکن باید که نکاح به نیت
فرزند باشد نه برای شهوت که محبوب خدای تعالی را بجا آوردن برای فرمان نه چنان بود و نیز
موکل را که شهوت از برای آن آفریده اند که تا محبت و متقاضی بود هر چند در وی حکمتی دیگر است و آن

انست

اطفال مومنان در بهشت جمع شوند

آنست که در وی لذت عظیم نهاده است تا نمونه لذتهای آخرت باشد چنانکه آتش آفریده اند
تا رنج آن نمودار رنج آخرت باشد هر چند که لذت مباشرت و رنج آخرت وا زد را سبحانه
و تعالی در هر چه آفریده است حکمتهاست و باشد که در یک چیز حکمتهای بسیار است و آن پوشیده
191 بود الا بر بزرگان علما و رسول میگوید علیه السلام هر زنی که می آید شیطانی با وی باشد که ویرا
می آرایند چون کسی را زنی نیکو در نظر آید باید که خانه شود و با اهل خود صحبت کند در وقت که زنا
برابرند در یک معنی فایده سیوم انس باشد بدیدار زنان و راحت که از آن حاصل آید بسبب مجالست
و مزاح کردن با ایشان که بسبب آسایش مردم این باشد که رغبت عبادت زیادت گردد که مداومت بر
بر عبادت ملال آورد و دل در آن کوفته و این آسایش آن قوت را باز آورد و علی کرم الله وجهه گوید راحت
و آسایش را یکراه از دلها باز میگیرد دل از آن نابینا شود و رسول علیه السلام وقت بودی که
در آن مکاشفات کاری عظیم در آمدی قالب آن طاقت نداشتی دست بر عایشه زدی و گفتی کلمینی
یا عایشه یا من سخن گوی ای عایشه خواست تا خویشتن را قوتی دهد یار وحی آورد و چون او را
بدین عالم دادندی و آن قوت تمام شدی تشنگی آن کار بر وی غالب شدی گفتی ارحنا بها یا بلال
تا در نماز آوردی و گاه بودی که دماغ را ببوی خوش قوت دادی و برای این گفت حبب إلي
من دنیاکم ثلاث الطیب والنساء وقرة عيني في الصلوات گفت سه چیز را در دنیا شما دوست من
ساخته اند بوی خوش و زنان و نماز ولیکن تخصیص نماز فرا نمود که مقصود آنست که گفت روشنائی

چشم من در نماز است و بوی خوش و زنان برای آسایش تن است تا قوت آن یابد که به نماز رسید
و قرة العین که در وی است حاصل کند و برای آن بود که رسول علیه السلام از جمع مال دنیا منع
میکرد و عمر گفت رضی الله عنه پس از دنیا چه چیز گیریم ليتخذ احدكم لسانا ذاكرا وقلبا شاكرا و زوجة مؤمنة
گفت زبانی ذاکر و دل شاکر و زن پارسا و ذکر و شکر را قرین کرد فایده چهارم آن بود که تیمار خانه
نگه دارد و کار پختن و رفتن و شستن کفایت کند که اگر مرد بدین مشغول شود از علم و عمل و عبادت
باز ماند و بدین سبب زن یار راه دین مرد است و بو سلیمان دارانی گوید که زن نیک از دنیا
نیست بلکه از آخرت است یعنی که ترا فارغ دارد تا بکار آخرت پردازی و عمر میگوید رضی الله عنه
که پس از ایمان هیچ نعمت نیست به از زن شایسته فایده پنجم آنست که صبر کردن بر اخلاق زنان و کفایت
کردن مهمات ایشان برای شرع بجز مجاهده تمام نتوان کرد و آن مجاهده کردن از فاضلترین عبادت
است و بزرگان گفته اند که کسب حلال برای فرزندان و عیال کار بزرگست و ابن المبارک رحمه الله در غزو بود
با طبقه از بزرگان کسی پرسید که هیچ علمی هست فاضلتر ازین که بدان مشغولیم گفت ازین فاضلتر هیچ چیز ندانم
ابن المبارک گفت من دانم کسی را که عیال و فرزند باشد و ایشان را در صلاح بدارد و شب که از خواب
بیدار شود و برهنه بیند جامه بر ایشان فرو کند آن عمل وی ازین غزو کردن فاضلتر است بشر حافی
رحمه الله گفت که احمد حنبل را زیادت میدادند سه چیز فضیلت است که مرا نیست یکی آنکه وی حلال طلب کند که مرا نیست
برای خود و از برای اطفال و من برای خویش طلب کنم و پس در خبر است که از جمله گناهها گناهیست که جز
رنج عیال

رنج عیال کشیدن کفارت آن نکند و یکی را از بزرگان زن فرمان یافت هر چند نکاح بر وی عرض
کردند رغبت نکرد گفت در تنهایی دل حاضرتر و همت را جمع تر می بینم تا شبی در خواب دید که در های
آسمان گشاده بودی و گروه مردمان از پس یکدیگر فرود آمدندی و در هوا رفتندی چون بوی رسیدندی
192 اول مرد گفت ای آن مرد شوم است دوم گفت آری سیم گفت این مرد شوم است چهارم گفت آری
و ترسیدم از هیبت آن ایشان پرسیدن تا بازپسین ایشان پسری بودی ویرا گفتم این شوم که ایشان گویند
گفت ترا پیش ازین عبادت تو در جمله اعمال مجاهدان بآسمان می بردند اکنون چند است که ترا از
جمله مجاهدان ~~بآسمان می بردند~~ جدا ساختند اینست فواید نکاح رغبت باید کرد اما آفات نکاح
سه است آفت اول آنکه باشد از طلب حلال عاجز بود خاصه در چنین روزگار و باشد بسبب
عیال در شبهه و حرام افتد آن سبب هلاک دین وی و دین عیال وی باشد و هیچ فضیلت این را فایده نکند
که در خبر است که بنده را در نزدیک ترازو بدارند و ویرا اعمال نیکو بود هر یکی چون کوهی پس ویرا
پرسند که عیال را از کجا نفقه کردی و ویرا بدین بگیرند تا همه حسنات از وی بشود بدین سبب پس
منادی کنند که این آن مرد است که عیال وی حسنات وی جمله بخوردند و وی گرفتار شد و در اثر است
که اول کسی که در بلوه آویزد بقیامت عیال وی بود گوید بار خدایا انصاف ما ازو بستان که ما را
طعام حرام داده است و ما ندانستیم و ما را آنچه آموختنی بود نیاموخت تا جاهل ماندیم هر که را کار
میراثی نباشد حلال نشاید و یرا نکاح کردن الا بدان وقت که بیقین داند که اگر نکند در زنا افتد

آفت ... آنکه قیام کردن بحق عیال نتواند الا بخلق نیکو و صبر کردن بر علالات ایشان و احتمال
بتدبیر کارهای ایشان و قیام کردن و این فرو گذارد و در خبر است کسی که از عیال بگریزد بجو بنده
گریخته بود و نماز و روزه وی بذیرفته نبود تا به نزدیک ایشان نشود و در جمله یا هم کسی بود نفسی ست
هر که با نفس خود بر نیاید اولیتر آن بود که در عهده نفس دیگر نشود و بشر حافی را گفتند چرا نکاح نمی
کنی گفت ازین آیه می ترسم و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف و ابراهیم ادهم رح گفت نکاح
چگونه کنم که مرا زن حاجت نیست زنی را بر خویش غره کنم آفت سیوم آنکه دل و اندیشه بر کار
عیال مشغول و مستغرق شود و از ذکر آخرت و ساختن زاد قیامت باز ماند و هر چه ترا از ذکر حق
تعالی مشغول کند آن سبب هلاک تواست و بدین سبب است که حق تعالی گفت یا ایها الذین آمنوا
لا تلهکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکر الله پس هر کسی را که قوت نباشد که شغل عیال وی را از خدای
تعالی مشغول نکند چنانکه رسول بود علیه السلام و داند که اگر نکاح نکند همیشه بر ذکر خدای تعالی
خواهد بود نا کردن وی را فاضلتر مگر کسی که بر حلال قادر بود و بر خلق و تقصیر خویش ایمن بود و داند
که نکاح وی را از ذکر خدای تعالی مشغول نخواهد کرد تا اگر نکاح کند بر دوام بر ذکر خدای تعالی
خواهد بود وی را نکاح کردن اولی فی خزانة الجلال فی الباب الحادی عشر فی النکاح نیز فرموده از
ابن عباس رض مرویست و من شر غاسق اذا وقب مراد ازین قیام ذکر است و گفته اند چون
ذکر قایم شود ثلث عقل برود و فی الحدیث من جامع اهله و یطلب منه الکل اقامة السنة در جا
ما عند الله

ما عند الله کان له من الاجر مثل من قام اللیل و صام الدهر و قال علی کرم الله وجهه من جامع اهله یرید
بذالک سنة و اجرا غفر الله ما تقدم من ذنوبه و ما تاخر فی الجز اذا اخذ الرجل اهله الحاجة کتب الله
لهما عشر حسنات و محی عنه عشر سیآت و محی عنه عشر سیآت فاذا اعانقها کتب الله لهما عشرین
درجة فان جامعها کتب لهما خمسین حسنة و محی عنهما خمسین سیئة فاذا اغتسلا کتب لهما بکل شعرة حسنة
193 شعره حسنة و محی سیئة و رفع درجة و فی عین العلم و لا تعزل فهو کالجلوس فی المسجد بلا عبادة و لا
قامت بمکة بلا حج و نیز فرموده رسول الله فرموده است علیه السلام که هر گاه دختری تولد شود ملک سیآت
او گردد در تفسیر حسینی نزد قوله تعالی افتتخذونه و ذریته یعنی اتباع اعت و نسل ایشان بعضیتهم
اولیاء
ابزریت از قبل بجا ربود و اکثر بر آنند که او را ذریة هست و در تبیان آورده است چون حق
تعالی ابلیس را بر انداز پهلوی چپ او زوجه که نام آن لهم است بیافرید و او را بشمار ریکهای بیا آوه
بان فرزند اند و از اولاد او و یکی مره تست که وی کینت بد و یافته است دیگر لاقیس و ولهانت
در عین المعانی آورده که لاقیس موسوس طهارت و ولهان موسوس صلوات است و زلنبور که از اولاد
اوست صاحب اسواق است که بدروغ و کم فروشی و خیانت وسوسه میکوند و اعور صاحب ابواب
زناست و مسوط صاحب اراجیف است و داسم بر خورنده طعام که بسم الله نگفته باشد شریک میشود
در طعام خوردن و مداهش موکل علمات که ایشان را بر هوای مختلف میدارد و ثبر نام او صاحب
مصایبست که مرد مرا بجزع و فزع و موی کندن و روی خراشیدن و غیر ذالک می فرماید فیه ایضا نزد قوله

تعالی ارایت من اتخذ الهه هواه آورده است چون آدم صفی را با حوا عقد بستند ابلیس و دنیا با یکدیگر
یکجا پیوسته و هم چنانکه از امتزاج آنان با یکدیگر آدمی وجود گرفت از وصلت ایشان با هم هوا متولد
شد و در مهد طبیعت از خوشش اخلاط اربعه تربیت یافت جلاد او صاف ذمیمه که بازار دنیا را رواج
و رونق از بنانست از هوا مددی یابند رسوم و عادات مردوده و مذاهب و ادیان مختلف
همه از نایره او ظاهر میشود شعر عباری که خیزد میان ره اوست چه گویم که هر بو ضعی راه اوست قوت غلبه
تا به حدیست که کلمة الهوی اول الاعبد فی الارض در شان او وارد شده و زبان قرآن در بیان او چنین
فرموده که ارایت من اتخذ الهه زیرا که اصل هوا است و آلهه اطلاعه فرع او بیند و از انجاست که
مخالفت هوا سبب وصول بحضرة الالهیه است سر زبهوا نافش از سروریست ترک هو قوت پیغمبریست
فیه ایضا نزد قوله تعالی و یطوف و طواف کنند علیهم برگرد ایشان برای خدمت غلمان و لهم
خادمانی که مر ایشان راست بشکل پسران آفریده شده کانهم گویا ایشان در صفا و لطافت لؤلؤ
مکنون مروارید پوشیده اند در صدف که دست ایشان بکس بدیشان نرسیده است و باد تصرف هوا
ناکس بدیشان نوزیده در معالم از قتاده نقل میکند که کسی گفت خادم چنین است مخدوم چگونه
خواهد آنحضرت فرمود که فضل مخدوم بر خادم است چون فضل ماه بدر بود بر سایر کواکب و در
تبیان آورده است که امام حسن بصری رح فرموده که ذکر اولاد مشرکان غلمان اهل جنت اند
مرا نانت ایشان حور عین و اولاد مومنان با پدران خود بر همان هیئت باشند که در دنیا بوده اند
و این نقل

و این نقل غریبست فی رسالة السیفة فی فضل معرفة نسل الشیاطین قیل تبیض بیضات فیخرج منها الولد
و هذا هو الصحیح و قد جاء فی الاخبار ان الشیاطین اذا فرحوا علی معصیة بنی آدم تبیض بیضات
فیخرج منها الولد و قد جاء فی الجزات فی احدی فخذیه فرجا و فی الاخری ذکره فی دبره فیخرج منه
ولد و هذا غیر صحیح و الصحیح هو الاول فی رسالة العنوان فی سلوک النسوان آورده است که عبادة نوافل که حق مردان موجب قرب خدای است در حق زنان دو چیز مخصوص است
است
عبادتی نوافل که حق مردان موجب قرب خدای تعالی است در حق زنان دو چیز مختصرست
یکی در خشنودی و فرمان برداری زنان مر داوفرا دویم پرورش کردن زنان فرزندان را
194 که برای خدای باشد چنانکه وارد است هر گاه که زنان شکایت کردن و زنی را بدرگاه
رسالت پناه فرستادند که سبب چیست که مردان مخصوصند بثواب جمعه و جماعت و حضور جنازه
و عید و عبادت و مریض و حج و عمره و جهاد و غیره و زنان را ازین فضایل محروم گردانیده اند حضرت
رسالت پناه جواب فرمود که انصرفی ایتها المرأة و اعلمی من ورائک من النساء ان حسن تبعل احدا
یکن لزوجها و طلبها مرضاته و اتباعه و موافقته یعدل ذالک کله ترجمه باز گرد ای زن و خبر ده زنانی را حضرت گوی
که ترا فرستاده اند بدرستی که نیک زندگانی شما با شوهران و طلب خوشنودی مردان در هم
کاری مباح موافقت شما با شوهران بجای این همه اعمال انتقال مذکور است و در دمهنة احدیکن
فی بیتها تدرک جهاد المجاهدین ان شاء الله ترجمه خدمت کردن زن در خانه خویش و بمهمات خانه
پرداختن بمنزله جهادست بلکه جهاد اکبر توان گفت زیرا که غازی یکبار شهید گشت و خلاص

یافت واین زن از روز تا شب بند بر خانه و برورش فرزندان وغلیه پاک کردن وکوفتن و
آرد کردن وتربیت اولاد کردن در وقت طعام مهیا ساختن اینهمه کارها زنان میکنند اما
نیت ایشان برای مرضات خدای تعالی نیست اگر نیت زنان برای خدای بودی همه ایشان ولی
بودندی فی المشکات قال عمر بن الخطاب رضی الله عنه الا لا تغالوا فی صداقة النساء فانها
لو كانت مكرمة في الدنيا وتقوى عند الله لكان اوليكم بها نبي الله ما علمت رسول الله
نكح من نسائه ولا انكح شيئا من بناته على اكثر من ثنتي عشرة اوقية در کیمیای سعادت می آرد رسول
فرمود علیه السلام بهترین زنان آنان باشند که بکابین سبک تر وبروی نیکوتر وکابین
گران کردن مکروهست فی انیس الواعظین فی المجلس السابع والثلثین می آرد خیر النساء احسنهن
وجوها واقلهن مهرا وعمر رضی الله از مهر گران منع کردی وفرمودی رسول علیه السلام زنان
ودختران خود را بیش از چهارصد درم مهر نکرده است وسعید بن مسیب دختر خود را بابی هریره
داد مهرش ده درم مقرر کرد وهارون الرشید بوقت کار خیر دختر خود پرسید که مهر فاطمه زهرا
چند بود علما گفتند چهارصد درم گفت اوشه زادهٔ دین بود مهر بنات من ده درم کنید تا تمیز باشد
میان عام وخواص در خزانه است که من برکة المرأة سرعة تزوجها وتيسير مهرها وفي خزانة اخرى كتبتهن
اقل مهرا واز جانب زن را مهر گران مکروهست واز جانب مرد طمع در مال زن مکروهست
وسفیان ثوری فرموده است هر که از مال زن برسد دزد است در خزانه جلالی در باب یازدهم
در بیان نکاح

در بیان نکاح می آرد رسول خدا علیه السلام بعضی زنان را بده درم خواسته است وبعضی
صحابه بیج درم خواسته است وسعید وسعد دختر دختر خود را بابی هریره ده بدو درم مهر کرده است
ونزدیک امام شافعی هر چه قیمت دارد ومالیت را بر و اطلاق کنند مهر شود ونزدیک امام اعظم
رحمه کم از ده درم مهر نیست ودر ذخیرة النساء ارخص مهرا ودر یمن المرأة مهرها فی المشکات فی باب الصداق
عن سهل بن ابي سعد قال رسول الله عليه السلام هل معك من القرآن شيئا قال نعم سورة كذا وكذا قال
195 قد زوجتك بما معك من القرآن وعن جابر رض ان النبي عليه السلام قال من اعطى في صداق
امرأته ملأ كفيه سويقا او تمرا فقد استحل فرع سیم در بیان کنگنه خاطب بستن ومخطوبه را
جلوه دادن ورسومات محرمات ادا کردن فی فتاوی مطالب المومنین فی فصل النکاح می آرد
قومی را رسمیست که قدری سر رشته سفید در جامه کبود می اندازد وآنرا کنگنه گویند این چنین
افعال مشتمل بر بدعتها بسیار است تحت آنکه تشبه بهنود کفر است یا گناه کبیره است الصاً فی هذا
الفصل دهم رشته لعل بستن بر دست خاطب تمام رسم گبرانست پس آنست که کافر باشد در منافع
المسلمین می آرد قومی را رسمی است قدر سر رشته سفید در لته می بندند واو را کنگنه میگویند
وآنرا در دست خاطب می بندند واین کفر صریح است وراضی شونده کافر شود فیه ایضاً
می آرد قومی را رسمیست که سهرهای گل بر بندد وصندل بمالند این مشابهت بکبرانست دیگر
آنکه جلوه میدهند که مشتمل بر انواع فضیحتی است ودر سر خاطب طلب مادر یا خواهر یا عورتی دیگر

دیگر دامن می اندازد ودستار بر سر مخطوبه می نهند بدانکه هر دو ملعون میشوند زیرا که رسالت
پناه علیه السلام فرموده است که لعنت خدای بر زنی باد که تشبه بمردان کند ودیگر آنکه انگشت
مخطوبه بشیر وآب میشوید وخاطب رای نوشانند این رسم گبرانست وهم کفرست دیگر آنکه بارها
نبات بر اندام زن می نهند ومرد آنرا بدهن می گیرد درین افعال فاسق می شود واین رسم
گبرانست وتشبه بجاربایان دارد در خوردن بدست دیگر آنکه بعضی جاهلان وقت صحبت رسمها
سرخ آرند ونشاط در تخت هر یک اعضا را تا آنکه اندام نهانی می بمالند وزنان نظاره کنان خنده
میکنند بدانکه این افعال جمله ملعون میگردند دیگر آنکه بسر سیاه مرد را زینت میدهند واین
باتفاق مکروهست دیگر آنکه سرود با دف ورباب ودستک ورقص ومزمار وسماع میکنند
واین جمله باتفاق حرامست دیگر آنکه در کار خیر نهالها از کاغذ راست میکنند بدانکه کاغذها
قرطاس است بر قرطاس خدای تعالی می نویسند پس پاره کنندگان ورا فی شوندگان
گرفتار بعذاب قیامت میشوند دیگر آنکه گل بر سر خاطب بستن ودستار هر بر سر داشتن بدعتست
وبعضی گفته اند این رسم گبرانست دیگر آنکه بعضی مردمان چون بزیارت پیری می روند
از نزدیک گور گل گل بر میدارند وهمراه خود می آرند ومردمان آن گل وگل را بر چشم می مالند
ودر سر می نهند مسلمانانرا این نوع نشاید کردن زیرا که گبران چون بزیارت بت میروند گل
از بت وگل از پای در میگیرند وبکبران دیگر میدهند وهندوان آن گل وگل بر چشم می مالند
وبوسه

ودر سر میدهند پس مسلمانانرا ازین افعال احتراز اولی تر باشد تا در ایمان خلل نیفتد فرع چهارم
در بیان حق مردان بر زنان وحق زنان بر مردان در انیس الواعظین می آرد که حقوق مرد بر
زن هشت دیگرست اول چون طلبد بخلوت بهانه نکند واگر ابا آرد از عبادت چنان بیرون آید
که مار از پوست دوم خود را آراسته زینت دارد سیم از مال او بغیر دستوری او چیزی
خرج نکند رسول فرمود علیه السلام ثواب بمرد رسد وزن بزه کار گردد چهارم بی اذن روزهٔ نفل
196 ندارد که او را عذر گرسنگی وتشنگی حاصل نیاید پنجم بی دستوری مرد از خانه بیرون نیاید تا آنکه
باز گردد در لعنت فرشتگان باشد ششم از نظر دیگران خود را نگاه دارد اگر چنان کند خدای
تعالی از آتش دوزخ نگاه دارد هفتم در محل غضب جواب سخت ودرشت ندهد هشتم مرد را
از سوال وآبرو ریختن منع کند مردی بدرگاه رسالت پناه علیه السلام آمده عرض نمود
یا رسول الله خواستم که از تو طلب جز دارم وزن مرا منع کرد الله تعالی مرا رزق بسیار
ساند فرمود سلام من بر و رسان وبگو اول کسی که از خاندان تو در بهشت در آید ودیدار
خدای تعالی ببیند وی باشد نهم مال مرد را بدیانت نگاه دارد ودر گوشهٔ خانه جای گیرد
ونزدیک دهلیز نشیند وبر بام بر نیاید وبا جوار پس دیوار کلام نکند وهم بخدمت مهمان وپختن و
ساخت ایشان پردازد ودوستان مرد مروت ومودت کرده بر نجاند یازدهم از اولاد شفقت
دریغ ندارد دوازدهم از اولاد کم مدد هم باشد بحال خود نتازد دویم مرد را از اول

علیه السلام پرسید که زن تو چگونه است گفت چون داه خدمتکار فرمود او را جنت با قرب
پروردگار چاردهم با فقر مر تجارت نکند و اگر کند در لعنت خدای تعالی باشد پانزدهم با ندک
قناعت ورزد و مرد را بعلت نرنجاند و بهرچه دارد بدان شاکر باشد شانزدهم چون مرد
مریض باشد در خدمت خود را دریغ ندارد تا آنکه اگر از یک سوراخ بینی مرد ریم می چکد
وازدوم چم خون و زن او را بزبان لیسد هنوز حق مرد نگزارده باشد و رسول علیه
السلام فرموده هر زنی که هفت روز خدمت مرد کند الله تعالی هفت اندام آن زن از
آتش دوزخ نگاه دارد و عبادة هفتاد ساله دریابد هفدهم اگر مرد از کسب عاجز باشد
ریسیده و کسب کرده او را تتبع کند و رسول فرمود علیه السلام هر زنی که بر مردی یکدرم نفقه کند
هفت کوزه زر در عند الله بیابد هژدهم مرد را در طاعت یاری کند و بیدار سازد تا در عبادة
شوهر شریک باشد نوزدهم خدمت خانه و پخت و ساخت آراسته دارد و چاروب کشیدن جا
نستی که گویا نکعبه چاروب داده باشد و سنت است که بدآه بار دکردن یاری کند بیستم در
غیبت کردن مرد صلاح و عفت ورزد به بازی و گستاخی مشغول نشود و مرد بیگانه را در خانه
دخل ندهد و نماز اوّل وقت ادا کند و بذکر الله مشغول شود بیست و یکم بجهت مرد دعای
خیر و برکت و طاعت و توفیق از خدای تعالی بطلبد و اگر شوهر بمیرد چهار ماه و ده روز
عدت دارد و غیر شوهر را زیادت از سه روز سوگ نکند حقوق زن بر مرد نیز بیست و یکست اول
مهر که در زمه

مهری که در زمه ویست ادا کند و اقل مهر ده درم است و اصل آن ذکر نکاح آدم و حوا است که در
جنت منعقد گشته است و مستحب است که مر زنان را که مهر بخشند و رسول علیه السلام فرموده ذهبت ا
بلجنة لما وشفاعة رسول علیه السلام دریابد دویم نفقه بنوع رساند تا در جنت رفیق خلیل باشد
و در بهشت مرتبه بلند یابد سیم خلوة باید که در چار روز یکبار ناغه نکند که عدد زنان در نکاح
چار تو چارم اتباع سرشستن نمیدهد و مهر از کسب خود سرانجام آن میکنم فرمود ترا بجزا او رست
197 جنت و او را سزاوار است دوزخ پنجم اسباب خوشبوئی رساند که مستحب است و صد فرشته برای وی
ثواب می نویسند تا مادام که از زن بوی می آید و اگر زن از ملک خود بلند ثواب بزن باشد
ششم خانه خلوت جدا سازد هفتم خدمتکار یا اجرد بد هشتم آموختن احکام ایمان و وضو و
نماز و غیر آن بر مرد فرض است اگر نداند از علما پرسیده بوی آموزد نهم زن را لت نکند بر تعلیم
و اگر نیاموزد باید که اول بنرمی پند دهد و اگر نه درشت گوید بعده در خوابگاه جدائی کند
و اگر تفهیم نشود آنزمان لت بکند و اگر آن هم سود مند نشد طلاق گوید مردی از رسول علیه السلام
عرض نمود که زن من پند نمیگیرد گفت خشم کن گفت کردم فرمود طلاق ده گفت اکنون دادم فرمود روزی
کند ترا خدای تعالی زن دین دار صاحب مال و جمال یکماه نگذشته بود که دعا مستجاب گشت
دهم تلطف کند که رسول علیه السلام بعایشه یا روحی و یا ریحانی یا مونسی و یا محبوبی گفتی و
رسول فرمود علیه السلام هر که با زن سخن نرم گوید روز قیامت الله تعالی او را اندوه ندهد

تلطف

یازدهم زن را زرینه اندازد و نقره و مروارید و ابریشم که این همه سزاوار است مردی از
رسول الله پرسید که زن را از زر و نقره و زرینه اندازم فرمود لک الخزینة و لها الزینة و بگو
رسول علیه السلام فرمود علیه هر مردی که زن را زرینه اندازد که زن بدان شاد شود الله تعالی آن
مرد را بیامرزد دوازدهم زن خود حکایت زنان را جهاز و متاع از پدران خود یافته باشند نکند بجهت
آنکه زن شرمنده شود گویند امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بخانه خود آمد فاطمه رضی الله عنها پرسید
که امروز از رسول علیه السلام چه شنیدی گفت حکایت انبیای ماضی میکرد فرمود چون سلیمان
علیه السلام کار خیر دختر کرد مقدار هشتاد هزار دینار در کفش او مرصع کنانیده بود خاطر بی بی فاطمه
رضی الله عنها ازین شکسته شد و علی کرم الله وجهه در خواب شد و در خواب دید که در بهشت درآ[مد]
و فاطمه را دید که بر تخت نشسته است دختران همه انبیا پیش او دست بسته استاده اند
و علی رضی الله عنه از یکی از ایشان آب طلبید و از دختران صاحب جمال یکی قدحی بعلی داد و علی از
فاطمه پرسید که این دختر کیست گفت این میمونت که بدو ما را طعنه دادی سیزدهم اگر یک زن فقیره
باشد و دوم غنی هر دو را یکسان بیند و او را بفقر اهانت نکند چاردهم با مادر و پدر وی را
و با زن اخلاص و احسان کند پانزدهم زن را دشنام ندهد که ملائکه بر و لعنت کنند شانزدهم
بدیدن زن دست داه نگیرد و هفدهم اگر زن از خانه چیزی بر دارد و بخشیدن همسایه
او را هیچ نگوید هژدهم اگر از سوزیاید بجهت زن راه آوردی بیارد اگرچه سنگ باشد نوزدهم
بیست

همیشه زن را نصیحت بعبادت کند بیستم بعد مردن زن آشنایان او را و اولاد او را حرمت دارد
در عمدة الواعظین می آرد حق زن بر شوهر آنست که نفقه و کسوت و نوبت بدو رساند و نماز و علا
حده کرده دهد این از واجبات است اما مستحب آنست که زرینه و عطر دهد این از واجبات
مردی پرسید یا رسول الله اهل ما از ما زرینه می طلبد فرمود اعطها فلها الزینة و لک الخزینة حکما گفته
الشهوت فی الطلی و القوت فی الحلو و الرغبة فی العکس فرع پنجم در تربیت فرزندان و نصیحت ایشان
198 در ذخیرة الملوک در باب چارم می آرد ای عزیز بدانکه فرزند امانت حق است نزد مادر و
پدر و مطالبه حقوق این امانت در مجمع قیامت ظاهر خواهد شد و چون آیینه است که
صور جمیع نقایص و کمالات را قابل است و جوهر حقیقت او را بهرچه میل دهد بدان مایل
گردد اگر مادر و پدر و استاد و معلم او از اهل خیر و صلاح باشند آثار صلاح ایشان در وی
راسخ گردد و از دیاد علم و تقوی نتیجه او شود و نیک بخت دو جهان گردد مادر و پدر و استاد
و معلم بثواب او شریک شود و اگر مادر و پدر و استاد و معلم او فاسق و غافل و جاهل باشند
آثار ظلمت او فسق و غفلت و جهل ایشان در نهاد فرزند مستحکم گردد و مباشرت فسق و ظلم و فتنه
و عجب و کبر طبع او شود و بدبخت دو جهان گردد و مادر و پدر و استاد و معلم جمله در اثم او
شریک باشند و ازینجا بود که حضرت رسالت پناه فرمود که کل مولود یولد علی الفطرة الاسلام
ثم ابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه یعنی هر فرزندی که تولد میکند در حالت ولادت بر آفرینش

باکیت و دین و مذهب و سیرت نیک و بد از مادر و پدر میگیرد اگر ایشان جهود بند او را
جهود گردانند اگر ترسا اند ترسا میکردد و چون مادر و پدر بحکم شفقت فرزند را در حالت صغر
از اتش و آب و آتش نگه میدارند تا هلاک نشود و از آتش دو جهان وقایه کردن تا به هلاک ابدی
گرفتار نشود اولیتر و این وقایه که چون آن باشد که فرزند را از خوردی محاسن اخلاق تعلیم کنند
و از محافظت قرناء سوء نگاه دارد و بزینت دنیا او را نفریبند و تنعم را عادت او نسازند
و در اول نشاء رضاعت بشیر زنی که حرام خوار و بی نماز باشند نکنند و لقمه حرام را غذاء او
نسازد هر طفلی که بدن او در خوردی بشیر و لقمه حرام تربیت یابد ظلمت و خباثت آن حرام طبع او را
تاریک و مکدر سازد و در حالت جوانی میل او بشر و معاصی باشد و چون طفل بحد تمیز رسد
باید که مراقب حال باشند و او نشانی از آثار جلد سعادت در طفل حیاست چون در حالت تمیز
طفل شرمگین بود این نشان سعادت را غنیمت شمرند و در تربیت او سعی نمایند و اول صفتی از صفات
زیرا در طفل ظاهر میشود شره است بر خوردن طعام باید که اداب طعام خوردن او تعلیم کنند و بسیار
خوردن در چشم او زشت کرد انند و از ذخیره کردن طعام منع کنند و با ثیار فرمایند و کودکان بسیار
خوار را در پیش او حقیر و زشت کنند از بسیار خوردن تا آن صفت در وی شکسته شود و از پوشیدن جامها
رنگین و ابریشمی منع کنند و او را آگاه کنند که این پوشش زنانست و فرزند را از صحبت کودکان
که جامهای پوشند و تنعم کردن عادت کرده باشند البته نگذارند که فساد اخلاق بیشتر اطفال
از نیست

ازین است و بدین صفت سبب بیشتر صفات مهلکه از دروغ و غیبت و حسد و عجب و کبر و حرص
و بخل و مکر و مانند در نهاد کودک رسوخ می یابد و چون بحد تعلیم رسد بجهت تعلیم قرآن استادی
طلب کند که بصلاح و تقوی معروف بود و در علم مخارج استاد باشد و بعد از قرآن بتعلیم
اخبار و احادیث و مواعظ و حکایات مشایخ و صلحا و اولیا مشغول گرداند تا محبت اهل
صلاح در باطن او منقوش گردد و از خواندن غزلها که در ان ذکر عشق زلف و خال باشد
۱۹۹ منع کنند که آن تخم فساد در دل اطفال رسته می گرداند و در اوان تعلیم هر روز یکساعت طفل را
در لعب و بازی رخصت دهند تا حس بدی منغض نگردد و طبع او بر اعتدال بماند و قهوة
رکای باطل نشود و از دشنام دادن و فحش دادن و لعنت و بسیار گفتن و خوی انداختن
و بسیار خندیدن منع کنند و در خدمت پیران و بزرگان با دب نشستن و برخاستن و در راه رفتن تا
کید بکنند و آنچه بدان محتاجست از حدود و احکام شرع بیاموزد و چون بحد بلوغ رسد او را تنبیه
از بسیار کنند که طعام دواست چون دوای دیگر خاصیت هر دوا بی رنجی خاصیت چنان طعام دوای
رنج گرسنگی است و این دوا را از برای آن آفریده اند تا رنج ضعف گرسنگی از مرکب بدن برد
تا روح بقوت مرکب بدن بار طاعت حق تواند کشید و صید معرفت و محبت حضرت حق تواند
و تخم سعادت ابدی در مزرعه دنیا تواند انداخت و دنیا رباطی است بر سر بادیه قیامت نهاده
و خانه ایست که آنرا هیچ قدری و اصلی و بقائی نیست و همه نعمت و دولت این خانه خاشاکست

بر رهگذر سیل فنا و اجل بر باد تاخته و فانی خواهد شد و اجل آدمی در هر ساعتی ممکن است
که در رسد و عاقل آنست که از دنیا توشه آخرت بر دارد و نعمت فانی را تخم دولت باقی دارد (عاقل آنست)
و چون با اهل خیر و صلاح انس گرد و از صحبت اهل شر و فساد متنفر شود و اگر نشود بر خلاف این
بود و از اوان صبا با اهل غفلت و جهالت انس گیرد و بازی و فحش بیشتری و مکر و حرص و شراب
خوردن و زینت پوشیدن و تفاخر عادت او گردد در بلوغ از قبول حق بیگانه شود و
وعظ و نصیحت در دل او کار نکند و همه همت او بر فسق و فجور و معاصی بود و بشقاوت ابدی
گرفتار گردد و وانم و وبال آن هم بدیوان مادر و پدر بازگردد نقلست از سهل بن عبدالله تستری (نقل است از سهل بن عبدالله)
قدس اسراره که گفت سه ساله بودم و خال من محمد بن اسوار بود شبها عبادت کردی و من برخا
ستمی و او را میدیدمی که چه میکند روزی مرا گفت ای سهل آن خدای را که ترا آفریده است یاد نکنی
گفتم چگونه یاد کنم گفت هر گاه که از خواب برخیزی در شب سه بار در دل خود بگوی که خدا با منست
و مرا می بیند چنانکه زبان تو حرکت نکند چند شب گفتم و او را خبر کردم گفت بعد ازین هر
شب هفت بار بگوی بعد از چند شب فرمود که یازده بار بگوی بعد از چند روز حلاوت
او در دل من کلد پیدا شد و خاطر من از صحبت خلق متنفر شد و پیوسته جای خلوت جستمی
تا مرا بمکتب فرستادند ترسید بسبب صحبت کودکان خاطرم پریشان گردد بپدر را گفتم معلم را بگو
که هر روز یکساعت تعلیم من کند و بگذارد و چون تعلیم گرفتمی باز گشتمی در جای خلوت بذکر مشغول
شدمی

شدمی چون شش ساله شدم قرآن یاد گرفتم و روز روزه داشتمی چون سیزدهم ساله شدم مرا مشکل
افتاد از مادر و پدر درخواست کردم تا مرا به بصره فرستادند از همه علما پرسیدم جواب شافی
نیافتم بعبادات رفتم از حمزة بن عبدالله عبادانی پرسیدم جواب داد مدتی در صحبت
او بماندم و اینه دل را بسخنان او جلا میدادم و اداب طریقت از و کسب میکردم و قاپای
دیگر آزا قوت خود ساله دکرکان ای ساختم تا بیست سال بخوردم غرض آنکه کودک در اول نشاة
۲۰۰ آینه است قابل که هر صورت که برابر آن بداری عکس آن صورت در وی ظاهر گردد اگر در صحبت
عارفی کامل محقق تربیت یابد امید بود که ولی از اولیاء وقت گردد و صحبت فاسق جاهل شود
تربیت وی بیابد شیطانی مرید شود که المرء یحشر علی دین خلیله در کیمیا سعادت در اصل دنیا صفت نفسی
در ادب کردن کودکان می آرد کودک امانتست در دست مادر و پدر و دل پاک وی چون گوهر
نفیس و نقش پذیر است چون موم و چون زمین پاکست که هر تخم در وی افکنی بر وید اگر تخم خیر
و تقوی در وی افکنی بسعادت دین و دنیا رسد و مادر و پدر و معلم در اجر در وی شریک
باشند و چون قرآن بخواند پس از آن باخبار رسول الله و آثار صحابه و سیرت پارسایان مشغول کند
والبته بخواندن شعر که در وی حدیث عشق و صفت زنان باشد مشغول نکند و کودک را آن صحبت
ادیبی که شعر بوی آموزد که بدتبع در شعر خواندن لطیف شود نگاه دارد که نه ادب بود
بلک شیطان رجیم بود که تخم فساد در دل کودک بکارد و رسلید الذهب می آرد

شعر نفس خویش هم بد زیست پیش اهل دل این سخن ردیست ناله مرد خست بر کست تن و
نالم زشر ایشان کاست پیش ازین شاعران شعر شعار کسب کردی فضایل بسیار بودی آراسته
بفضل و هنر دور بودی هم از فضول و سیر حکمت اصل و فرع ورزیده بیتر از روی شرع سنجیده
مشتهر بمکارم اخلاق مشتهر بمجامع آفاق طیبا انفاس شان براحت و روح جنبش کلک
شان کلید فتوح هم ز دل هم ز همت عالی از قناعت بر از طمع خالی وه که زیشان بغیر نشانه
نماند جز سخن هیچ درمیانه نماند گشت شاعر کنون بگیتی معبر که ندا نوز جهل هم از بر روز و شب کو بکوی
جای بجای میرود چون سوخته پای سگان تا کجا ره برد که یک دو رکس گشت جمع از سر هوا و هوس کرد
ترتیب عیش را اسباب از شراب و کباب و چنگ رباب انگنه خویش را بکر و دروغ پیش آن جمع چون علکی
در دوغ کاسه چند زهر مارکند با همه جنگ و کار زار کند بس کزان کره در شبت سیلیش بر
قفا و بر و مشت بدر آید از آن میانه کبود بسر سرخ و چشم خانه کبود با چنان چشم خانه دیسر
روا زنجا نهد بجای دگر ننهاد دست هیچ کس خالی در همه شهر هیچ بهایی کز زنت است تا سر خوانش
زنشسته طفیل بهانش زدیکی کر بغار کرده قرار تا نشینی گشت اندر غار و دو کس زو باستغا
شده ور به کس از جفاش پی زده کم چون سگ کهف شده ولیعهم گشت زین گروه خسته و ابرام
شعر مذموم شاعران بدنام هرکه عذر دل و خارش خوانند خوشتر آید که شاعرش نامند لفظ
شاعر اگر مخففر است جامع صد هزار شین شرا است نیست یک خلق سیرت مذموم که نکرد از ین بقت مفهوم

فرع ششم

فرع ششم در بیان آنکه سه اوقات فرزندان غیر بالغ بی دستوری مادر و پدر در نیایند و تغیر حیثی کرد
در اسباب نزول آورده که حضرت رسول علیه السلام غلامی انصاری بوقت نیم روز بطلب عمر رضی الله عنه فرستادند و فاروق خفته بود و جامه از بعض اعضای او دور شده از آمدن غلام کراهیتی تمام غلام
بوی رسید بر زبان مبارکش جاری شد که چه بودی حق تعالی نهی فرمودی که آبا و ابنا و خدم و حشم مادر
مثل این ساعات بی دستوری والدین در نیایند تا با مور مخفی ما مطلع نشوند بعد از آنکه بخدمت
پیغمبر علیه السلام آمد این آیت نازل شده بود یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اید
۲-۱ لِیَسْتَأْذِنْکُمُ باید که دستوری باید که دستوری طلبند از شما الَّذِینَ مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ آنانکه مالک ا
اینا نند دستهای شما یعنی بنده کان و کوده کان نارسیده باید که اذن کنند و دستوری خوا
هند از شما بجهت در آمدن بخانهای شما ثَلَاثَ مَرَّاتٍ سه نوبت در شبان روزی مِنْ
قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ یکبار پیش از نماز بامداد که آدمی از خواب بر می خیزد و جامه خلوت بیرون کرده
میخواهد که لباس صحبت بپوشد وَحِینَ تَضَعُونَ ثِیَابَکُمْ و یکبار هنگامی که می نهید جامهای خود را
مِنَ الظَّهِیرَةِ بیان حین است بوقتی که نیم روز است وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ و یکبار پس از نماز خفتن
که تجرد است از لباس و در آمدن بمضاعف ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَکُمْ نگاهدار یداین سه وقت عورت
که شما راست لَیْسَ عَلَیْکُمْ نیست بر شما وَلَا عَلَیْهِمْ و نه بر بنده کان و کوده کان نارسیده جُنَاحٌ گناهی
و بزه در ترک استیذان بَعْدَهُنَّ پس ازین سه وقت طواف کنند کان در اینده کان عَلَیْکُمْ بر شما برای

برای خدمت پس همواره نتوانند که دستوری طلبند بَعْضُکُمْ در می آیند بعضی از شما عَلَى بَعْضٍ
بر بعضی دیگر یعنی ممالیک بر موالی کَذَلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ مانند این روش بسازد و بیان میکند
خدای لَکُمُ الْآیَاتِ برای دلایل حق و احکام شرع وَاللَّهُ عَلِیمٌ و خدای داناست بمصالح عباد
وَحَکِیمٌ حکم کننده است برعایت مراسم اداب نزد بعض علما حکم این آیه منسوخ است بر قول
چنین حکم ابن جبیر را رسید که بعضی مردم در نسخ این آیه سخن میگویند چون آید آید که بخدای سوگند
که این آیه منسوخ نیست ولیکن مردم تهاون میکنند وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ و چون برسند طفلان
مِنْکُمُ الْحُلُمَ از شما بخواب دیدن یعنی محتلم شوند مراد آنست که بالغ کردند و احتلام روشن تر دلیل
است بر بلوغ فَلْیَسْتَأْذِنُوا پس باید که طلب اذن کنند در همه اوقات فی المدارک قوله تعالى
یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِیَسْتَأْذِنْکُمُ الَّذِینَ مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ امر ان یستاذن العبد والاماء والذین لم
یبلغوا الحلم منکم ولا الاطفال الذین لم تحتلموا من الاحرار ثلاث مرات فی الیوم واللیل و هی من قبل
صلواة الفجر لانه وقت القیام من المضاجع و طرح ما ینام فیه من الثیاب و لبس ثیاب الیقظه
لانها وقت وضع الثیاب للقیلولة وبعد صلواة العشاء لانه وقت التجرد من ثیاب الیقظه والالتحاف بثیاب النوم
ثلث عورات لکم ای هی اوقات ثلث عورات فحذف المبتدا والمضاف الی قوله و دخل غلام من الانصار
علی عمر رضی الله عنه وقت الظهیرة وهو نایم وقد انکشف عنه ثوبه فقال عمر وددت ان الله تعالى نهی عن الدخول فی هذه
الساعات الا باذن فانطلق الی النبی وقد نزلت الآیة فی الکشاف قوله تعالى حتى تستانسوا امر بان یستاذن

العبد

العبد والاماء والاطفال الذین لم یحتلموا من الاحرار ثلث مرات فی الیوم واللیلة قبل صلواة
الفجر لانه وقت القیام من المضاجع وطرح ما ینام فیه من الثیاب ولبس ثیاب الیقظه و بالظهیرة
لانها وقت الثیاب للقایلة و بعد صلواة العشاء لانه وقت التجرد من ثیاب الیقظه والالتحاف
بثیاب النوم الاخوه وهذا مما الناس عنه فی غفلت و هو عندهم کالشریعة المنسوخة و عن ابن عباس
رضی الله عنه آیة لا یومن بها اکثر الناس آیة الاذن وانی لآمر جاریتی ان یستاذن علی و سال
عطاء استاذن علی اختانا قال نعم و ان فی حجرک تمونهما و تلا هذه الآیة و عنه ثلث آیات
۲-۲ جحدهن الناس آیة الاذن و قوله ان اکرمکم عند الله اتقیکم فقال ناس اعظم بیتا و قوله اذا
حضر القسمة الآیة و عن ابن مسعود علیکم باذن تستاذنوا علی آبائکم و امهاتکم و اخواتکم و عن
الشعبی انه قال والله لیست الآیة بمنسوخة فقیل له ان الناس لا یعلمون فقال الله المستعان
و عن سعید بن جبیر رض یقولون هی منسوخة قال لا والله ما هی بمنسوخة ولکن الحمد للناس تهاونوا بها
فرع هفتم در بیان آنکه چون مسلمانی بر در مسلمانی رسد سبحان الله گوید و تکبیر سعادت در احل
گزاردن حق محبت در بیان پست و یکم می آرد چون بدر سرای رسد دستوری خواهد و متقابل در نه ایستد و
نکوید یا غلام و چون بگوید که کیست نکوید منم لیکن بگوید سبحان الله والحمد لله فی تفسیر الزاهدی قوله
تعالى یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُیُوتًا غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا فقال الله ما الاستیناس فی قوله
تعالى حتى تستانسوا فقال رسول الله علیه السلام یتکلم الرجل تسبیحه او تحمیدة فی المدارک قوله تعالى حتى

تشانسوا الآیة الاتوار وعن ابی ایوب الانصاری رض قلنا یا رسول الله ما الاستیناس قال یتکلم الرجل بالتسبیحة
او التحمیدة او التکبیرة فی فساد الحادثة فی الاستحسان والکراهیة وقال بعض التابعین الموظبة علی ثلثة
اصناف صنف یسالون وصنف یعلمون ذالک العمل فهو تعیین علی طائفة الصوفیة الاجتناب عن الامار
والاجتماعات فی موضع التهم در بوستان می آرد گروهی نشستند با خوبی پسر که ما پاکبازیم وصاحب نظر
ز من پرس فرسوده روزگار که بر سفره حسرت روزه دار چرا طفل یکروزه هوش برد که در صنع دیدن چه بالغ چه خورد
محقق همان بیند اندر ابل که در خوبرویان چین و چگل چو کاوی که عصار چشمش ببست روان تا شبانگاه
شب همانجا که هست سر گاو عصار ازان در کشت که از گنجد ش ریسمان کوته است وعجب از جماعه
صوفیه در زمره متصوفه وغیر ایشان که در تحصیل علوم کوشیده اند و در تعلیم علم تصوف فلاسفه وحکمیه
محنتها کشیده اند او ما حدود امر بات کتاب الله میفرماید قل للمومنین یغضوا من ابصارهم ویعلم خائنة الا
عین وما تخفی الصدور ورسول الله حکم میکند النظر الی الامارد والطرام والکلام معهم حرام ومجالستهم
حرام ترجمه رسول علیه السلام میفرماید نظر کردن بروی مردان حرامست وسخن کردن با ساده رویان
حرامست ونشستن با کودکان که فاسقان ایشان را شاهدان میگویند حرام است این همه منهیاتست واز
جمله امر بات یکی اینست قوله تعالی فلا ینظرون الی الابل کیف خلقت ومعلوم است که خبر بمعنی
امر است ای انظروا چون مقرر گشت که این فاسقان عبارت تنزیل نفهمیده اند اگر قرآن می فهمیدند در
جمال جمل وصورت مرغوبه وهیکل محبوبه وشمایل حسنه وی که بار می برد از خار میخورد با وجود قوت
وقدرت

قدرت هیچ حیوان رانمی آزارد عاشق بشدوهم که نظر بر ساده رویان که از آیات قرآن واحادیث رسول الله
علیه السلام رحمان حرام ست نمی اند خشند در کیمیای سعادت در اصل ریاضت نفس در بیان شهوت فرج
واقع نظری آرد و یکی از آفات این شهوت عشق است که آن بهای معصیت بسیار است واگر در
ابتدا احتیاط نکند از حد تجاوز کند واحتیاط درین باب نگاه داشتن آسان بود واگر فرو گذارد
وباز ایستادن ازان دشوار شود واصل درین باب نگاه داشتن چشم از نظرات وفتنه داود
علیه السلام از چشم افتاده است و داود علیه السلام بسر خود را گفت روا باشد که از پی چشم واژدها
۲۰۳ روی ولیکن ازبس زمان فراموشی یحیی بن ذکریا را پرسیدند که ابتلای زن از کجا خیزد گفت از
چشم ورسول فرمود علیه السلام نگریستن تیریست از تیرهای شیطان زهر آب داده هر که از ترس
چشم خود را از نگریستن بنا محرم نگاهدارد الله سبحانه وی را ایمانی دهد که حلاوت آن در دل خویش بیابد
ورسول فرمود علیه السلام بس از وفات خود هیچ فتنه نگذاشتم بر امت خود از زنان گفت زنا چشم
نگریستن است واگر چشم از نگریستن کودکان نیکوروی نگاه نتواند داشتن این آفت عظیم ترست
که این بهیچ وجه حلال نتوان کرد وهر که در شهوت حرکت کند که در امردی نگرد که ازان راحتی یابد نگریستن
بروی حرام است ایضا فیه در اصل آداب سماع می آرد سبب چارم آنکه شنونده سماع جوان باشد
وشهوت غالب بود و دوستی حق را آشنا نیست وحدیث زلف وخال وصورت نیکو شنود شیطان پای برگردن
وی نهد وشهوت وی را بجنباند وعشق نیکو صورتان در دل وی آراید واز احوال عاشقان که میشنود

وی را نیز خوش آید و در طلب ایستد تا بنزدی بر طریق عشق برخیزد وبسیاری اند از زنان و
ومردان که جامه بر سبیل صوفیان دارند وبدین کار مشغول گشته اند وانگاه بعبادت وسیرت
طاعات شیوه خود را عذر بار نهند وگویند ما شوری وسودائی پدید آمده است وگویند مارا دل
معشوق باید نگاهداشت وجهد کردن تا معشوق خود را بهیچ خبر بزرگیست وآنکه را ظریفی وعشق
بازی نام کنند وفسق ولواطت را شوری وسودائی گویند وباشد که عذر خود را بگناه دیگران
اظهار کنند که فلان پیر را با فلان پسر نظری بود واین خار همیشه در راه بزرگان می افتاده است وآن
نه لواطت وشاهد بازیست بلکه تن بازی وروح بازیست ازین جنس ترهات دیگر نیز بازشنود ما نفقه
خویش را بجنین بیهوده ها بپوشند وهر که اعتقاد ندارد که این حرام است وفسق اباحتی باشد وخون
وی مباح باشد وآنچه ازیران حکایت کنند وایشان بکودکان می نگریستند و در وی چیزی باشد که اگر
عذر خویش را میکنند یا اگر کریهه باشد نه شهوت بوده باشد وباشد که ازان بر خطا افتاده باشد
کروی نه معصوم بوده است واگر از پیری خطائی افتد آن معصیت بدیگران مباح نگردد عبارت
کیمیای سعادت تمام شد اصل سیوم در بیان شیخی و درویشی وسجده وکلاه
دادن وخرقه بریدن وپوشانیدن وغیر ذالک در این اصل نه هاست فرع اول در درویشی در غیبت فضائل
الصلوات در فصل نهم دوهشتم در بیان مذهب سنة وجماعت می آرد بدانکه چنانچه از دانستن
احکام دین محمدی ناچار است از دانستن مذهب سنة وجماعت نیز چاره نیست زیرا که رسول الله فرموده
است علیه السلام

فرموده است علیه السلام که امت من بعد من هفتاد ودو گروه خواهند شد یکی فرقه ازان فرقها به بهشت می
رود وباقی بدوزخ وآن گروه بهشتی اهل سنت وجماعت است واگر ترا پرسند که مذهب سنة وجماعت
کدام است بگو چنانچه امام اعظم رض فرموده است تفضیل الشیخین وحب الختنین وتعظیم القبلتین
والمسح علی الخفین والصلوات علی الجنازتین والصلوات خلف الامامین والامساک عن الشهادتین
والاثبات العصمتین واثبات الفضیلتین والقول بالاتناعین والقول بالمحدثین وعلی الایمان
علی الحاجتین والایمان بالجیوتین واثبات القدرین الی قوله مذهب سنة وجماعت اینست و
۲۰۴ برین واعتقاد می باید بود واگر آن هفتاد ودو ملت باطل را شرح کنم دراز گردد وبس ازین بیان
اهل تصوف که برگزیدگان خدااند وروندگان راه سنت مصطفی اند کنم مگر درین زمانه که اهل
تصوف دوازده فرقه گشته اند یازده فرقه در راه بدعت وضلالت افتاده اند ویکی فرقه بر راه
سنت رسول علیه السلام میرود واما آن یازده فرقه که در راه بدعت وضلالت افتاده اند نامها
اینست حبیه اولیائیه شمراخیه اباحیه الحادیه حالیه حولیه حوریه واقفیه متجاهلیه متکاسلیه الهامیه پس بباید
دانست که روش ومذهب هر یک چیست تا حق از باطل جدا شود اما بدانکه مذهب حبیه آنست که میگویند
چون بنده بدرجه محبت خدای تعالی رسید وخدا را بدوستی گرفت واز دوستی دیگران برید قلم
تکلیف از وی برخواست وخطاب عبادت از وی برداشته شد وگذاشتن نماز وروزه
بروی روا باشد واین محض کفرست اما مذهب اولیائیه آنست که میگویند چون بنده بدرجه ولایت

رسید خطاب رسید امر ونهی از وی برخواست ونیز گویند کرولی فاضلتر است از نبی واین نیز
کفر بود واما مذهب شمراخیه آنست که گویند چون صحبت قدیم شود امر ونهی برخیزد وباواز
نای ودف دل خوش میکنند ودیدن زنان اجنبی مباح دارند وگویند زنان ریاحین وگلند
وبوئیدن گل مباحست واما مذهب اباحیه آنست که گویند که ما را ولایت بر نگاهداشتن نفس
نیست ویکدیگر را امر معروف ونهی منکر نکنند ومالهای مردمان وفروج زنان حلال دارند
اما مذهب حالیه آنست که سرود شنیدن ورقص کردن حلال دارند واین نیز مخالف سنت رسول
الله است وهمه خلاف سنت است وبدعت وضلالت است اما مذهب حلولیه آنست که
سرود گویند نظر کردن بروی شاهدان مردان وزنان صاحب جمال حلالست اما مذهب حوریه گویند
حلالست اما گویند گویند در حالت بیهوشی حوران از بهشت سوی ما می آیند وبعد بیهوشی غسل
می آرند اما مذهب واقفیه آنست که گویند خدا را بحق المعرفت نتوان شناخت اما مذهب متجا
هلیه آنست که لباس فاسقان بپوشند وگویند دکوییدم ادما دفع ریاست واین نیز ضلالت است
اما مذهب متکاسله آنست که ایشان روی بدرهای مردم آورده اند زکوات مال ودیم دست
ایشان بخورند واین نیز خلاف سنت رسول است اما مذهب الهامیه آنست که ایشان از خواندن
قرآن وآموختن علم روی گردانیده اند ومتابعت کتب حکما ومبتدعان مشغول شده اند وگویند
قرآن حجاب راهست واشعار وابیات را قرآن طریقت نام نهاده اند واین نیز ضلالت وبطالت است

الامذهب

اما مذهب آن فرقه که برحق اند آنست که متابعت کتاب وسنت میکنند وفرایض را بوقت میگزا
ذارند واز شنیدن سرود وسماع ورقص ودیدن شاهد وشرب احتراز کنند وصحبت با اهل
مذهب سنت وجماعت دارند واز صحبت اهل بدعت وضلالت پرهیزند واگر خلق ایشان را
بشناسند گریزان باشند الی قوله ودر دنیا آرایش وآسایش نجویند وبسیرت صحابه وتابعین ونیک
مردان وصالحان روند این قوم برحق اند ودوستی ایشان دوستی خدا ورسول ویست ودشمنی
ایشان با دشمنان خدا ورسول ویست فی شرح العوارف المسید الشریف امیر سید
محمد گیسو دراز درباب شصت ودوم می آرد وبحذر المبتدی من مجالسة الفقراء الذین
لایقولون بصیام النهار وقیام اللیل ویباشرون الاان لاعمال شغل المتعبدین وان
باب الاحوال از تقوی هنده وباید که بان صوفیان ننشیند که ایشان قیام شب وصیام روز
ندارند وبصورت صوفیانند وکسی که فسوس داند وخواند وهر دم آموز اعتقاد کند
از صحبت او بجد وجهد احتراز کند که او راه زنست من فصوص رادانسته ام وشرح
بروی نوشته ام میگویم که مید انم الی قوله بر مثال این حکایت بگویم مثلا جایست
که انجا انواع اطعمه نهاده اند چون لوزینه نهاده چنانچه لوزینه وطواجن وحلوا
ودر انجا مرداری نیز افتاده است چون عذره خشک وتر ومرداری وچند
نوع حیوان از اینجا در ان محوط بگذارند یکی انسان یکی سگ یکی خر یکی بط انسان

جای که حلوا ولوزینه است رود وسگ جای که مردار بست رود وخر جای که عذره خشک است
رود وبط جای که عذره تر است رود در تذکرة الاولیا در حارث محاسبی می آرد عبد الله خفیف
گفته که پنج کس از پیران ما اقتدا کنید وبحال ایشان جمع کرده اند میان علم شریعت وطریقت وآن
کسان که غیر ازین پنج اند اعتقاد را شایند اما اقتدا را نشایند واین پنج کس هم اعتقاد را شاید
وهم اقتدا را شاید وعبد الله خفیف را ششم نیز گفته اند در نسیم الغربا می آرد ای عزیز من شیخی بی شوخی
مسلم ودرست نیاید مگر شیری نازی وشیر مردی را که جان در راه جانان باز دو دل را هدف ناوک
درد واندوه سازد ودیده بکونین نیندازد وبر در اغنیا نزود ودر تن با آتش شوق بگداز دو با سلاطین
نپردازد ودر تدبیر امور دنیا آواره وابتر گرداند وحیله وچاره دنیا ندانند
یا دل از جان و
مان خود برکن
یا تمنای عشق کمتر کن
گر مرادی ز وصل میطلبی
همه تدبیر خویش ابتر کن
تو نه مرد عشق بازی جا
برو ای خواجه کار دیگر کن
شیخ از خود بر آمده وآتش بغیر خدا انداخته ودست از ماسوا الله شکسته باید
واز حیله وتدبیر گذشته واز خواست واختیار خود برخواسته وچارهای خود را بخالق سپرده بیت
سیر آمده از خویشتن می باید
برخاسته ز جان وتن می باید
در هر قدمی هزار بند افزونست
زین
گرم روی بند شکن می باید
ای عزیز شیخی اگرچه چون شیر وشکر وشهد وشیر بینی ذهد وشادی نماید
وخوشی وخوشنودی وخورمی بر آن افزاید اما یا حرف علت که در میانست بسیار علتها ازو
زاید وآفتها وبلاهای بیشمار پیدا آید ورجوع خلق وقبول مردم زنار راه بین شیخ گردد مگر شیر مردی

وصادقی

وصادقی را عنایت حق یابد تا بخلق نپردازد واین بیت ورد خود سازد از رد وقبول خلق مردمان
کم شده سود بیچاره کسی که از ده تو باشد مردود شیخی جای عمیق است وصد هزاران در ان غرق
است ودر آتش هگران حریق است ای عزیز هوای شیخی بی شوخی مسلم ودرست نیاید بسیار مردم اخراب
کرده وبعضی را بر باد داده وابروی ایشان ریخته وتدبر از مخلوق ضعیف محتاج بر تو قال الله
تعالی فلا تزکوا انفسکم بل الله یزکی من یشاء وقال علیه السلام رب مکرم لنفسه وهو مهین لها امروز
کسی خود را قطب الاقطاب میخواند ودیگری قدوة الارباب میخواند ودیگری خود را پیر مشایخ کرام
میداند وعاقبت کار خود نمیدانند وبثنا وذکر نیکنامی مردمان فریفته میشوند ودر دل خیال ظن الموت
لایقطی میگذرانند وخود نمیدانند که ان بعض الظن اثم خاتمه مبهم یعنی مغرور میشوید بستایش
مردمان که عاقبت کار مبهم است تا از پرده غیب چه پیدا آید دست دیجور چه زاید الی قوله مبهمات
اگر مقصود تو شهرتست پس ابلیس از تو مشهورتر است واگر مطلوب تو رجوع خلق است صورتهای
سنگ مرجع ومعبود ومتهور اکثر خلق است در رساله کنز السالکین حضرت خواجه عبد الله انصاری ره درباب
پنجم در حق دروبشان مجازی وحقیقی می آرد اکنون قومی پیدا شدند که ایشان از جز رنگی ونگی بیش نیست
خانه ومانی دانه ودامی شمعی وقندیلی جبه وزنبیلی طوقی وجوکانی سرای ودوکانی سفره وسماعی
رقص واجماعی صومعه وخانقاهی ایوانی وبارگاهی بعضی صوف پوشیده وگروه موی ژولیده
ودل مردم بطمع خراشیده آستین چون اهل راز کرده روز تا شب کرامات گفته وشب تار وز غفلت

خفته از سوز سر تمام قانع و در دین و دل بهزار مانع کلمات هم از مشاهده و فرشکها کرخته از
مجاهده ایشان را نه در خانه دل هوائی و نه از خوان فقر نوائی هر یکرا شکلی و سیمائی یار ریا یان
در نظر مردم و کو ساله نفس در دم تو پنداری که صوفیانند نه نه عبث نفر ولایتانند بصورت شمع عشاق نه
دسیرت جمع فساقند اندیشه ایشان انباشتن شکم و پیشه ایشان بکاشتن حکم جاهلی چند از بی ر
نکی شده صوف پوش شیوی شنکی شده هر یکی را ظاهر معمور لیک باطن ویران و دل تنگی شده خواب و خورد را
کرده مجو کاو در ره طاعت چو خر لنگ شده مرد باید در ریاضت روز و شب استخوانی پوست چون
جنگی شده ای سالک روشن جبین اهل صفه را بدین چشم مبین الخ خنگ بافرقه ایست که مقصود ایشان
تجرد و خرقه ایست کبود پوشان سبزه خوارند زرد رویان سیاه کارند در قفص براق راستین شجره
خبیثه قوم لوطاند در بری و مریدی مشهورند چون زاهد پراد دیر ندهمه طوطیانند با این همه غفلت و غی
یحسبون انهم علی شیء الا انا نهم مردند از اشتغال دنیا فرد شد طالب نیاز و درد ند و از صحبت
اهل دنیا چون مرده اند و زاد سفر آماده کرده اند با این همه روزی ایشان بسر و سامانی کار ان
ایشان را نه در شهر شادمانی توقفی نه در فوت کامرانی تاسفی اگر دست ایشان را بردارد مسکین نه
و اگر بگذارد غربی کیند اگر بکدازند تسلیم نه اگر بنوازد در بیم نه و اگر منت نهند شکر گویند و اگر محنت
فرستد صبر جویند نه زانکه تا احسان بود حکایت کنند و چون نقصان بیند شکایت در دست
ایشان نه خشک و نه تر و لا برحق و جو هم قرّ هوشیاران مست اند بیداران السند غنی دلان تنگ
دستند

دستند آه گویان از هوا برشد پاکانند که از مستی رشد و قفس حرص هوا شکستند و در
چاه جاه نیفتادند در حرم لی مع الله نشستند اگر قوت شود گنجها و بدیشان رسد رنجها و ز مانع بکاره
د شطرتها نه آن چنان نند که بدین روی از دوست بگردانند نکته موعظه ایشان سر سرای والصا
برین فی البأساء والضراء شهباز ملک طاعت ماهند و در روز یاد در تخت قناعت شاهند و بر زمین نیاکا
می قهورند در آسمان بر کامرانی مشهورند نه شیخ گویند خود را نه مولانا یتبعون فضلا من الله و رضوا
پیشه ایشان ذکر دایم فکر ایشان از دنیا صایم زمین از سعت دل ایشان از هیبت و هیبت خوف
والف قامت ایشان از هول قیامت نون ای طائفه العهیانند در عشق ماهیانند بعداز روزه
روز بنان ریزه روزه کشایند چون فرش شب بگذارند بخانه جمع آیند و در مشاهده شمع
آیند شوری از سر و نوری از حضور عیشی از نماز عشرتی از نیاز گوشه از خلوت توشه فروزه
جنکی از حاجات و ربیتی از مناجات ربانی از نالهای شرایی از الهام یک را سجودی و شهودی
نازی و نیازی گروهی بقیام ایستاده و جمع سجود افتاده ساعتی آه گویند و لحظه راه جویند
زمانی راز کنند و طلب رضای باری کنند با آنکه هر یکی قطب راهند از یکدیگر دعا و خیر خواهند
حاصل عمر را نوا کنند و بخلق دیگران حواله کنند از دوست شادیها و از بنده گی آزادیها
مرحبا قومی که داد بنده گی را داده اند ترک دنیا گفته اند و از همه آزاده اند روزها تا روز در گه
کوشه انشسته اند بارشبها در مقام بنده گی ایستاده اند نفس خود را قهر کرده روح را داده فتوح

بحر مدل

زاد تقوی برگرفته بهر مرگ آماده اند ترک العینی نموده غافل از حضرت و لکک سیلها با این همه از
چشمها بکشاده اند یکزمان از فوج همچون نوح غافل نیستند گوئیا خود همچو یحیا بهر زاری زاده اند
ز آب ناب الی انا الله غسل کرده انگهای روی خود در خاک پاک السجد بنهاده اند شغلی او دید انبیا
یافته از عشق اکل روز و شب در کنج خلوة بر سر سجاده اند ربنا گویند در لبیک عبدی بشنوند جمله ما
مست الست از جرعه این باده اند تا بدنیا آمدند از کلبه دکتم عدم سوی حضرت جز نیاز و ناله فرستاده اند
بر انصاری تو مبدا ای که ایشان کیستند زمره پاکرد فر و زمره دل ساده اند در بحر سعودی می آرد
مجرد شو از دین و دنیا قلندر که ملک حقیقی تو دست زین هر دو برتر بظاهر عمارت بباطن خرابی قبای
جهان را نیابی تو اسر زینی پو فانست مکاره گیتی بپندیش تا چند گردست شوهر چه سازی تو باوی
که با کس نسازد طلاقش بده از و بگذار و بگذر بباد دست زند بادی است قایم چه بر باد تکیه چه بر آب بگیر
در آتش در اگر خلیل خدائی بجان نباشد کم از سمندر مسیحاست جان لاشه او دست تن زعیسی
کنانی چرا خر نه خر نه دانست از دست والله معکم ولا خلق حنفد و عیند اکثر سلسلة الذهب می آرد
سالها شد که روی در دیوار دل ما برامید شهر و دیار تا بیابیم نشان ز آدمی کایلا از دی فتان
محرمی هر دم خاکپای او باشم نقد جان را فدای او سازم دیدنش از خدا دهد یادم کند از دیدنش
خود آزادم وه کزین کس نشانه پیدا نیست اثری در زمانه چلانیست و رکسی را گمان برم که دوست
چون شود ظاهر آن چنان که دوست بایش منعجب بخود مغرور طورش از اهل دین و دیانت دور
نه ازین راه

نه ازین کار در دلش دردی بر بیاید کند خلاف هوا ورد او صبح و شام نفی هوا طالب از اشود بتو بر دلیل
بنماید بسوی زهر سبیل ز کسی میرود بسلوک می ستاند وظیفه در سلوک رهنما نست دانکه راه زنست
بر سر راه خلق چاه کنست چون شود کم بسوی حق ره از و هست شیطان نعوذ بالله از و آن بود بر چون
باو بسی بر هی از هزار بلهوسی خاطر ترا زجرب نهانی جمع سازد ز هر پریشانی برهاند ز هیچ آب و گلت
برهاند سر جان و دلت از می عشق بیخودت سازد و ز علایق مجردت سازد تا شود زرمت از ان نکات
بکسل از خویش و دامن او گیر دولت محبت چنین بری کس قلب ترا ست اکسیری بر در او مقیم قایم باش
تابود جان ملازم او باش حرف خود بتراش روز بروز سبق فقر و درس عشق آموز تا که ابد ز فرد دلت او
نیست جز عشق بر تو فرده گرچه حاریست اول کار ملک گردد در آخر تکرار چست تکرار انگه جز درون
چون شود کم ز شغل گوناگون آوری سوی بر روی نیاز بسر رشته خود ای باز تا فتد بر تو پرتوی
زان نور انتی از گلفت وگوی عالم دور همچنین یکن این وظیفه اداثره بعد مرة اخری در
سبحة الابرار می آرد ای که بهر شکمت گردن آز سوی کاسه چو مراحی است دراز چو خم باده همی
داری کام که کنی پر شکم خود ز حرام در عمارت چه شد ار ثبت خم است چون ز اقبال همت شکم است
هر چه در سفره و خوان تو نهند هر چه در بر کام و زبان تو نهند بخوری خواه کدر خواه صفی کاو فرینت
بدین خوش علفی دانه ریزی بکف آید خرمن خارکاری بدرانند داخ به که لاغر بود خر فربه هست از ان
فربهت آن لاغر به نان خود باتر و دوغ زنی به که از خوان شه او روغ زنی دلق و در داغم همی ارائی

عطر تذویر بران بیسانی سبحه باشانه همی پیوندی عقد تلبیس بران می بندی باد شد اینهمه دعوی معنی

صوفی وقتم وصاحب معنی تا فتد ساده دلی در دامت طعمه چاشت دهد یا شامت رشته در بند سلک

اندازی تن آزاد بنده سازی یک کار داده کلاجزی غیر تعلیم و علم بی ادبی چون بدل افتدت زشهر گره

باگر دهی روی زشهر بره که فلان هست از نکوکیشان مخلص و معتقد بدرویشان زیر صد بار وی زنادرای

تو باد بار شو بسر باری کند از مفلسی آن فرومایه رخت خانه گرو بهپایه بهر تو خان و سفره آراید

شربت و میوه برافزاید تو هم از دین دخود هر دو خوری بنشینی بشهوت و بخوری تف برین صورت سیرت

کزراست تف برین عقل بصیرت کزراست دزدی و راه زنی بهتر ازین کفن از مرده کشی بهتر ازین

این نه صوفی گروی درویشی است ناسلمانی و کافرکیشی است چند روزی بی رو مرداکر نی برامردان

بی بران وجوان مردان کبر بین که مردان چه توکل کردند روش پاک سنت بردند مردم چشم جهان آنه

فرزند که به نفرت سوی سلطان نگرند خاترا از وسوسه صافی کردند در ورع موی شکافی کردند روش پاکی

بسنت بردند رسم بدعت وداع بنمودند صدق کیشان و ورع کوشانند خصم حرص و طمع اندیشانند

چشم دل برآثارایشان دار گوش دل بر خبرایشان دار نیت اهل ورع آن مانده زراه کش بیغوله

کند و دیده نگاه شو زصحبت امراپیگانه زهد ابنت دگرافسانه فرع دوم در بیان کلاه

وشجره و معتراض در خرقه شرح صحیح المسلم لمحی الدین النووی والاحادیث التی وردت فی شان اعطاء

الخرقة لعلی کرم الله وجهه کلها موضوعات وما لبس الخرقة والبیعة والمقراض لیس من السنة

بل من

بل من استحسان الشیوخ وقد کانت الصحابة والسلف الصالحین لا یلبسون باقی العوارف فی باب الثانی

عشر فی بیان خرقة المشایخ رحمهم الله وهو لبس الخرقة من السنة ما اخبرنا ابوزرعة رحمه الی ان قال

اتی النبی علیه السلام بثیاب فیها خمیصة سوداء صغیرة فقال من ترون اکسوا هذه فسکت القوم

فقال رسول الله ایتونی بام خالد هذا اسناد هو الحسن بلسان الحدیث والاعتقاد بان لبس الخرقة قربة

السهیة والاجتماع لها والاعتداد بها من استحسان الشیوخ واصلها من الحدیث ما رویناه ترجمه

در عوارف در باب دوازدهم در بیان خرقه و کلاه و شجره مشایخ می آرد شیخ عمر سهروردی رحمه که شهرت

ایشان در میان مردم شیخ شیوخست می آرد که سند و دلیل از سنت رسول خدا در خرقه دادن و کلاه

پوشانیدن درویشان آنست که ابوزرعة باسناد درست خود حدیث صحیح بما رسانیده است راوی

گوید که روزی بدرگاه رسول الله علیه السلام درآمدم و دیدم جامها آورده بودند و در آن جامه

گلیم خورد سیاه بود و رسول فرمود علیه السلام ای یاران این گلیم سیاه خورد که او کدام کس را بپوشانم

اصحاب پیغمبر خاموش شدند و هیچ جواب نداد ند پس رسول خدا فرمود ام خالد که دختر ساله بود او را

بما بیارید پس ام خالد میگوید که آورده شدم یعنی مرا بدرگاه حضرت رسول الله آوردند پس رسول خدا

بدست حق راست خود آن گلیم سیاه خورد را بما پوشانید بعده فرمود که ای خالد این گلیم سیاه خورد که

که ترا بپوشانیدم سناست و سنا بزبان حبشی خوبتر و خوشتر را گویند یعنی این گلیم سیاه خوبست

و بعد از آن گفت که ای ام خالد این گلیم که بر تو پوشانیدم بپوش و کهنه بکن دقتهی ترجمة الحدیث

ترجمه حدیث باخر رسید و مصنف عوارف که سلطان المشایخ شیخ شیوخست میفرماید که پوشیده

نماند با نکه خرقه و کلاه پوشیدن و پوشانیدن شیخان و درین زمانه مریدان امید چند و برین صورت

وهیئت اعتباری نهاده اند و در وقت خیرة که زمانه رسول بود نبوده است و در زمانه اصحاب

رسول الله این عمل را کس ندیده است بلکه این کلاه دادن و خرقه پوشانیدن استحسان و نیکو داشتن

مشایخ است و دلیل و جهت و سند مشایخ بر خرقه پوشانیدن و مرید گرفتن غیر این حدیث که بالا

گذشته است چیزی ثابت نشده است و در شرح عوارف او را مصباح الهدایة می نامند و شهرت دیگر

بترجمه العوارف المعارف میدانند در باب پنجم در فصل دوم در لباس خرقه می آرند از جمله رسوم

موضوعه و صوفیان یکی لباس خرقه است و تغییر لباس معهود که مشایخ در بدایت تصرف در احوال

مریدان آن را مستحسن داشته اند و از لباس خرقه می آرد از جمله رسوم موضوعه صوفیان سنت رسول

الله علیه السلام که وقتی چند بحضرت رسالت پناه آورده بودند و در آن جامها گلیمی بود سیاه کو

چک از ابر دا شت و روی بجماعت یاران کرد و گفت من ترون اکسو هذه همه خاموش ماندند فرمود

ایتونی بام خالد ام خالد را حاضر کردند آن گلیم را در وی پوشانیدند و گفت ابلی واخلقی دو

بار گفت و بران گلیم علمی چند بود زرد و سرخ و دران نگاه میکرد و میگفت یا ام خالد هذا سنا

و سنا بزبان حبشی نیکوست و تمسک برین حدیث در تصحیح الباس خرقه بر وجهی و هیئتی که رسم صوفیه

است بعید فی الفصل در باب پنجم در بیان مستحسنات متصوفه در فصل اول می آرد مراد از استحباب

استحسان استجاب

استحباب امری و استحبار رسمی است که متصوفه آن را باجتهاد خود وضع کرده اند از جهت صلاح حال

صوفیان بی آنکه دلیل واضح و برهانی لایح از سنت رسول الله علیه السلام بران شاهد باشد مانند

الباس خرقه و بنای خانقاه و اجتماع از بهر سماع و نشستن در چله و غیر آن فی الخطاب الذی صنف

قطب الاولیاء خواجه پارسا قدس الله سره الاستاذی ذکر علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال الامام

النووی رحمه فی ذکر الحسن البصری رحمه قیل انه لقی علیا رضی الله عنه ولم یصح فی هذا الذکر

قال الشیخ نجم الدین الصوفی رحمه فی اجازة لبعض السالکین من اصحابه وهو جمال الدین ابو الفتح

السادی فی الباس الخرقة وفی تلقین الذکر ذکر لا اله الا الله والاجلاس فی خلوة فی سنة احدی عشرة

وستمائة فی ذکر طریق الصحبة واخذ علم الطریقة الی صحبة الشیخ روزبهان الفارسی رحمه وبعد ما

خدمت من علم الطریقة الی ان قال فی ذکر ابی القاسم الکرکانی رحمه صحبت هو ابا عثمان المغربی اخذ من

علم الطریقة وصحب هو ابا علی الکاتب واخذ منه علم الطریقة وصحب هو ابا علی الرودباری واخذ

منه علم الطریقة وصحبت هو سری السقطی اخذ منه علم الطریقة وصحب هو المعروف کرخی واخذ منه علم

الطریقة وصحب هو داود طائی واخذ منه علم الطریقة وصحب هو داود الطائی واخذ منه علم الطریقة

وصحب هو الحسن البصری واخذ منه علم الطریقة وصحب هو الحبیب العجمی واخذ منه علم الطریقة هو

صحب حسن البصری واخذ منه علم الطریقة وصحب هو الصحابة رضی الله عنهم واخذ منهم علم الطریقة

یقت هذا هو الصحیح ومن الناس من یقول اکثابه صحب الحسن البصری علی بن ابی طالب کرم الله وجهه

واخذ منه علم الطريقة ولا يصح ذالک في مقاصد الحسنة المشتهر على الالسنة لبس الخرقة التصوف وكون
الحسن البصري رحمه الله لبسها من علي رضي الله عنه قال ابن دحية وابن الصلاح انه باطل وكذا قال ابن حجر
ليس في شي من طرقها ما يثبت ولم يرد في خبر صحيح ولا حسن ولا ضعيف ان النبي عليه السلام البس الخرقة
على الصورة المتعارفة بين الصوفية لاحد من اصحابه ولا امر احدا من اصحابه بفعل ذالک وكلما يروى في ذالک صريحا فهو
باطل ثم قال ان من الكذب المفتري قول من قال ان عليا رضي الله عنه البس الخرقة الحسن
البصري من علي سماعا فضلا من ان يلبس الخرقة وسبق ابن الجزري الى ذالک جماعة لقد لسعت حية
الهوى كبدي لا طبيب لها ولا راقي الا الحبيب الذي شغفت به لان عنده رقيتي وترياقي الى اخر
البيتين وانهما انشدا بين يدي النبي وانه تواجد حتى وقعت البردة الشريفة ع كتفيه فتقاسمها
فقراء الصفة بينهم وجعلوها رقعا في ثيابهم كذب باتفاق اهل العلم بالحديث وما روي
في ذالک موضوع لا اصل له ولا ريب فيه ترجمه در مقاصد حسنه بحث مي آرد پوشيدن خرقه تصوف
حسن بصري رحمه الله از امير المومنين علي رضي الله عنه ابن دحيه وابن صلاح كه اين هردو از اعيان
محدثانند ميگويند كه اين قول واين گفتار باطل وناجايز وغير حق است وهمچنين ابن حجر فرموده است
كه حسن بصري از امير المومنين علي رضي الله عنه خرقه نپوشيده است ودرين باب هيچ حديث
صحيح وخبر حسن وقول ضعيف وارد نشده است كه رسول خدا هيچ يار را خرقه پوشانيده باشد
وامر كرده باشد چنانكه صوفيان ودرويشان روشني دارند كه خرقه مي پوشند ومريد از اي پوشانند
امر كرده باشد

وهركه درين باب برسبيل دليل حديثي نقل كند يا قول صحابه پيدا سازد پس آن حجت وي ناجايز وباطل
گردد زيرا كه آن دليل ار قرار داد داتفاق محدثانست كه نقادان علم حديث اند مخالفت ميكند بعد
از آن ابن حجر فرمود اگر كسي گويد كه شيخ حسن بصري از امير المومنين علي رضي الله عنه خرقه پوشيده
است اين گفتن وي از دروغ وافتراي معتبر يافت پس بدرستي كه ائمه حديث يعني محدثان ثابت
نداشته اند كه حسن بصري با امير المومنين علي رضي الله عنه صحبت داشته باشد واستماع حديث از
وي كرده باشد وچون صحبت وسماع نبود خرقه پوشيدن چگونه درست باشد في تذكرة الموضوعات
في الاحاديث المرفوعات في باب خرقة الصوفية والاربعينات لبس الخرقة الحسن البصري رح
من علي رضي الله عنه قال ابن دحية وابن الصلاح انه باطل وكذا قال شيخنا رح انه ليس في شي من
طرقها ما يثبت ولم يرد فيه خبر صحيح ولا حسن ولا ضعيف ان النبي عليه السلام البس الخرقة على
الصورة المتعارفة بين الصوفية لاحد من الصحابة ولا امر احدا من اصحابه بفعل ذالک وكلما
يروى في ذالک صريحا فهو باطل ثم قال من الكذب المفتري قول من قال ان عليا رضي الله عنه البس
الخرقة الحسن البصري رح فان ائمة الحديث لم يثبتوا للحسن البصري من علي سماعا فضلا ان يلبسه الخرقة
ولم ينفرد به شيخنا بل سبقه اليه جماعة من الحفاظ كالدمياطي والذهبي والهكاري وابي حيان والعلا
ئي ومغلطاي والعراقي وابن الملقن والابناسي والبرهان الحلبي وابن ناصر الدين رضي الله عنهم اجمعين
وكذا ذكر في مواهب اللدني صنفه الامام الهمام السخاوي تغمده الله برحمته وجعل مثواه بجنته در نفحات

الانس در ذكر ابو الحسن سيرواني مي آرد كه ابو الخير شيباني شنيدم كه ميگفت مرا اشراف
بر دوزخ داد فرو بيشتر اهل دوزخ اصحاب ركوع مرقع ديدم پس سيرواني گفته مسبب اندک يقيني
مستوجب آن شدند در تذكرة الاوليا در ذكر حسن بصري رح مي آرد كه ارادة حسن بصري رح يافتبودة
بحسن ابي حمزه علي رضي الله عنهما بوده ودر استفادة علوم بدو رجوع كرده في نفحات در ذكر شيخ
جنيد رح مي آرد نقلست كه شيخ جنيد رح جامه برسم علما پوشيدي ياران گفتند چه باشد اگر بجهة اصحاب
ومرقع درپوشي شيخ فرمود اگر دانستمي از مرقع وخرقه كاري برآمدي مرقع از آتش وآهن در
پوشيدمي وليكن هرساعت در باطن من ندا ميكنند كه ليس الاعتبار بالخرقة انما الاعتبار بالحرقة
انما الاعتبار بالحرقة نفحات ايضا در ذكر اويس قرني مي آرد بدانكه قومي باشند كه ايشان را اويسي گويند
اينها را به پيرحاجت نباشد از انكه ايشان را نور نبوت در حجرة خود بي واسطه غير پرورش ميدهد
في العوارف في باب الثاني عشر وقد راينا كان من المشايخ من لا يلبس الخرقة ويسلک باقوام
من غير لبس الخرقة ويوخذ منهم العلوم والاداب وقد كان طبقة من سلف الصالحين لا
يعرفون الخرقة ولا يلبسونها المريدين الضا في هذا الباب روي عن ابي يزيد البسطامي رح
انه قال من لم يكن له استاد فامامه شيطان در گلشن مي آرد نا سزا ئي كه خرقه در بر كرد
جامه كعبه را جل خر كرد مثنوي حصول حال عارفان دلق است اين قدر بس كه روي در خلق است
او در نزهة الارواح مي آرد حراف عشق نمي خرد جبه ودستار ازين معني نقد جبه بروجان
مادر سر خويش

مادر سر خويش كرد جو عاشق نه كار خود پيش گير تو با اين گدائي وكند نعل نبرد كس شاهان نيايد محل
در آداب المريدين مي آرد قيل للجنيد رح قد كثرت المرقعات والركوات والطرقات وقد اخذ
اهل المذهب قال الان طاب السلوک برونكم ما بصارهم وانتم في السرمع الله وكان ابو
رحم رح يقول اذا رآ اصحاب المرقعات يا بنادا ابي نشرتم اعلامكم وضربتم طبولكم فليت
شعري اي رجال تكونن يوم القتال در جامع العلوم مي آرد پرسيد ند مراد كلاه چار تركي
چيست فرمود ترک اول دنيا ترک دوم اهل دنيا ترک سيم ماسوى الله ترک چارم وجود
هركه اين ترک ندارد وكلاه وپنجره وخرقه جيد پهلو دزدم كمراهيست وهم براه كردانندة مريدا
انست در تذكرة الاوليا در ذكر امام حسن بصري رح مي آرد نقلست كه مرتضى علي كرم الله وجهه
به بصره آمد مهار شتر در ميان بسته وسه روز در بصره بود وفرمود منبرها بشكنند ومذكران را منع
كردند وبعد از آن بمجلس شيخ حسن بصري آمدند سوال كردند كه شما عالميد يا متعلميد
حسن فرمود ازين هردو هيچ نه ام اما آنچه از احاديث رسول الله بمن رسيده است
بمردم ميرسانم او را منع نكرد وفرمود اي جوان نيكو گفتي پس مرتضى برفت شيخ حسن
بصري او را بخواست دريافت ودر عقب رفت واو را دريافت وگفت از بهر خدا مرا
طهارت ساختن بياموز مرتضى علي فرمود رضي الله عنه تا آب آوردند تا شيخ حسن را طهارت كرد ند تا
آموخت فرع سيم در بيان سرود شنيدن ورقص كردن في فتح الحادية في كتاب الاستحسان

علی کرم الله وجهه

والکرامیت در تفسیر زاهدی می آرد قوله تعالی واستفزز من استطعت منهم بصوتک
ای بدعائک بلغزان هر که توانی باواز خود قال ابن عباس وابن مسعود رضی الله عنه کل
صوت یدعوک الی الفساد فهو صوته یعنی هر آوازی که از دهن برون آید که دران نه رضاء خدا باشد
آن آواز شیطانست و هرچه هست از آوازهاء لهو و مزامیر و طنابیر و رباب و صنج و دف و نای و
سرود و مثل این آوازها شیطانست ومن الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله
بغیر علم ویتخذها هزوا اولئک لهم عذاب مهین اکنون می نکوهد مخالفان کتاب را و متابعان
لهو و باطل را گفت از مردمان کسی است که بگذارد متابعت قرآن را و بر میگزیند سخن لهو
ولغو ولعب و باطل و افسانه و خبر گذشته پیشینیان و اخبار عجم و ملوک پیشین را و نزول آیه
بحق ولید بن مغیره است و یاران وی که روزگار بدین گذاشتندی و مجاهد شاگرد ابن عباس
گوید رضی الله عنه که مراد از لهو الحدیث سرود است هر که برگزید سرود را بر قرآن خواندن
لیضل عن سبیل الله تا گم کند مردمان را از راه خدای تعالی یعنی از دین خدا بجهل و نادانی خود
ویتخذها هزوا و هر که سرود گفتن و شنیدن مباح گرفت وی قرآن را بفسوس گرفت و مخالف
کتاب خدا بفسوس گرفتن قرآن کفر بود کما قال الله تعالی ولا تتخذوا آیات الله هزوا و قوله
اولئک لهم عذاب مهین ایشان راست عذاب خوار کننده و اعراض از قرآن و شادی شنیدن
لهو و فسوس و سرود از وصف کافرانست فی المدارک واللهو کل باطل الهی عن الخیر وعما

یعنی

یعنی ولهو الحدیث نحو السمر والاساطیر التی لا اصل لها ای الغناء وکان ابن مسعود وابن
عباس رضی الله عنه یحلفان ان الغناء مفسدة القلب ومنفذة للمال ومسخط الرب وعن ا
لنبی علیه السلام ما من رجل یرفع صوته بالغناء الا بعث علیه شیطانین احدهما علی هذا المنکب والآخر علی هذا المنکب
فلا یزالان یضربان بارجلهما حتی یکون هو الذی یسکت در تفسیر کاشانی می آرد قوله تعالی و
من الناس من یشتری لهو الحدیث هر که بیدینی و بی نماز بود و حدیث وی لهو و سرود و باطل بود و دیگر
بلهو ولعب و شنیدن سرود در آید در مذهب اباحت بروی گشاده شد و هر که شنیدن سرود
و لهو بپیش گرفت و با مباح داشت وی بر کلام خدا افسوس کرده باشد و عاقبت در کفر افتد
قال مجاهد رح فی قوله تعالی والذین لا یشهدون الزور ای لا یحضرون الغناء وعن ابن مسعود رضی الله
عنه ان رسول الله علیه السلام سمع رجلا یتغنی من اللیل قال النبی علیه السلام لا صلواة له من ثلثها
ثلث مرات وحکی عن امام الهدی ابی منصور الماتریدی من قال لمقری زماننا احسنت عند قراته یکفر
وبانت منه امراته واحبط الله کل حسناته فان تاب لا یجب علیه القتل ولا یضرب عنقه والدلیل علیه
هذا قوله علیه السلام من بدل دینه فاقتلوه ولو قتله قاتل قبل عرض الاسلام علیه کره ذالک لکن لا
یجب علیه شیء وبه یاخذ المتاخرون وعلیه الفتوی من نوادر البرهانی وحکی عن ابی نصر الدبوسی
عن قاضی ظهیر الدین الخوارزمی من سمع الغناء من المغنی او من غیر المغنی او یری فعلا من الحرام
فحسن ذالک باعتقاد او بغیر اعتقاد یصیر مرتدا فی الحال بناء علی انه ابطل حکم الشریعة

فلا یکون مومنا عند کل مجتهد ولا یقبل الله طاعته واحبط الله کل حسناته وبانت منه امراته
فان تاب لا یقبل ولا یضرب عنقه لقوله علیه السلام من بدل دینه فاقتلوه فان قتله قاتل قبل
عرض الاسلام علیه کره ذالک ولا شیء علیه فی الزواید شرح الفواید وجاء فی بعض
الاخبار ان الصوفی اذا رقص جاء الشیطان ویجعل اصبعه فی دبره حتی وثب یمینا وشمالا
ومنها ما ذکر فی البستی لهو الحدیث الغناء وتعلیم الموسیقار وما یتغنی بالدف والطنبور
والربط والتصفیق وما یشبه ذالک حرام وفسق والجلوس علیها معصیة والتلذذ بها کفر
وجاء فی الآثار اذا رقص الصوفی جاء الشیطان یقد اصبعه فی دبره فرع چارم دانکه درویش را
از خوردنی و پوشیدنی و زن کردن شاید وغیر ذالک در کیمیاء سعادت در اصل فضیلت
فقر و زهد می آرد بدانکه خلق در بادیه دنیا افتاده اند و آرزوهای دنیا را نهایت نیست
ولیکن مهم درویش در دنیا شش چیز است مهم اول طعام است در جنس و قدر و نانخورش نظر
اما جنس کمترین آن چیز بود که غذا دهد و اگر همه سبوس بود و میانه جوین و کاورس و نیکوترین نان
گندم بود اگر بیخته باشد از زهد بیرون آمد و به تنعم رسید اما مقدار کمترین ده سیر بود و میانه
نیم منی و نهایتش دو برابر بود و تقدیر شرع در حق درویش اینست اگر بدین زیادت کند از هر
و اما نگاهداشتن مستقبل را بزرگترین درجه آنست که بیش از آن که گرسنگی دفع کند هیچ نگاه ندارد
که اصل زهد کوتاهی امل است واصل حرص درازی امل و میانه آن بود که قوت ماهی یا چهل روز

نگاهدارد

نگاهدارد و کمترین درجه آن بود که یکساله نگاهدارد و یکساله زیاده نگاه ندارد از زهد محروم باشد
هر که امید عمرش از یکسال زیادت باشد از وی زهد راست نیاید و رسول علیه السلام برای عیالی
قوت یکساله را گذاشتی که ایشان صبر نداشتندی اما برای خود هیچ چیز برای شام نگذاشتی اما نان خورش
کمترین سرکه و تره است و میانه روغن و آنچه از وی کنند و بهین گوشت و اگر دوام خورد زهد رفت اگر
یک هفته یکبار بیش نخورد یا دو بار از درجه زهد بکلیه بیرون نشده اما وقت خوردن کمترین یکبار بیش
نخورد و در روز یکبار بود و تمامتر بود اما چون روزی دو بار خورد زهد نبود و هر که را باید که زهد
بداند باید که احوال رسول علیه السلام و صحابه را بداند عایشه گفت رضی الله عنها که وقتی بودی که چهل شب
در خانه رسول علیه السلام چراغ نبودی و طعام نبودی جز خرما و آب و عیسی علیه السلام گفت
هر که طلب فردوس کند و را خوردن نان جوین و خفتن بر سرگین دان بسیار بود و گفت پیغمبر علیه السلام
یا حواریان نان جوین و تره خورید و گرد نان گندم مگردید که شکر آن نتوانید گفت مهم دوم جامه است
باید که زاهد را یک جامه بیش نباشد و کمترین آن پیراهن و کلاهی و کفشی بود و بیشتری آن دستاری
و ازاری نیز بود اما جنس کمترین پلاس بود و میانه پشم درشت بود و اعلا پنبه درشت چون باریک
و نرم پوشید زاهد نیست در آن وقت که رسول علیه السلام باخرت رفت عایشه رضی الله عنها
گلیمی و ازاری بیرون آورد و گفت این بود جامه رسول علیه السلام و در خبر است که هیچکس جامه
شهوت نپوشد که نه خدای تعالی از وی اعراض کند اگر چه دوست بود وی را تا آنگاه که بیرون کند

وقیمت دو جامهٔ رسول علیه السلام ازار و گلیم پانزده درم بوده است وگاه بود جامهٔ وی شوخگین بوده است گوئی جامهٔ روغن‌گرانست ویکبار جامه آوردند باعلم بهدیه در وی بوشید وگفت بنزدیک ابوجهم ببرید وان گلیم وی بیارید که این جامه نخواهم که در نماز چشمم بدین جامه نگرد ودر منبر انگشتری

از انگشت بینداخت یکبار که چشمش بروی افتاد وگفت یک نظر بدین ویک نظر بشما ودیگر انکه نعلین نو ساخته بودند وی را بسجده کرد خدای را وبیرون آمد واول درویش که بدید بوی داد وگفت نیکو چشم من آمد ترسیدم که خدای تعالی مرا بود دشمن نگیرد وبجود از آن کردم وعایشه را گفت علیه السلام اگر خواهی که فردا مرا دریابی از دنیا بقدر زاد مسافری قناعت کن وهیچ پیراهن مکن تا بپوند بر وی نگذاری

که برجامهٔ عمر رضی الله عنه در روزگار خلافت به درم بیراهن خرید وآنچه از سر دست گذشته بود ببرید وگفت شکر آن خدای را که این خلعت اوست ویکی میگوید که جامهٔ سفیان را قیمت کردند درمی وچهار دانک بیش نبود ودر خبر است که هر که برجامهٔ تجمل قادر بود وبرای خدای تعالی دست از بدارد برای تواضع حق است بر خدای تعالی که وی را عبقری بهشت بیاقوت مرصع کرده بدل دهد

وعلی رضی الله عنه گفت خدای تعالی عهد کرد با ائمهٔ هدی که جامهٔ ایشان چون جامهٔ کمترین مردمان بود تا توانگران بدو اقتدا کنند ودرویش دل شکسته نشود وفضالة بن عبید امیر مصر بود وی را دیدند پای برهنه میرفت با جامهٔ مختصر گفتند امیر شهری چنین مکن گفت رسول الله علیه السلام ما را از تنعم نهی فرمود که گاه گاه پای برهنه بر ویم ومحمد بن واسع رحمه الله نزدیک

قتیبه

قتیبة بن مسلم شد با جامهٔ صوف گفت یکروز چرا صوف پوشیدی او خاموش بود گفت چرا جواب ندهی گفت نخواهم که گویم از زهد است که خود ستا گفته باشم یا از درویشی بخدای تعالی گله کرده باشم وسلمان را گفتند رضی الله عنه چرا جامهٔ نیکو نپوشی گفت مرا با جامهٔ نیکو چه کار چون فردا آزاد شوم از جامهٔ نیکو در نمانم وعمر بن عبد العزیز پلاسی داشتی شب پوشیدی که نماز کردی ودر روز نپوشیدی تا خلق نه بیند وحسن بصری شیخ فرقد را گفت مپنداری که ترا بدین گلیم که پوشیدی فضلی است بر دیگران شنیدم که بیشتر دوزخیان گلیم پوشان باشند

مهم

مسکین است وکمترین آنست که خاص هیچ جا نداشته باشد بلکه گوشهٔ مسجدی ویا رباطی قناعت کند وبیشتر آنکه حجره دارد بلک باجاره بقدر حاجت که بلند نبود ونگارچه نبود بیشتر از قدر حاجت نبود وچون سقف بیش از شش گز رفع کند از زهد بیفتد ودر جمله از مسکن مقصود آنست که سرما وگرما از وی باز دارد جز این طلب نباید کرد وگفته اند که اول چیزی که از طول امل پس از رسول الله پدید آمد بنا کردن بگچ بود ودر جامه باد ودر ذکر کردن ودرا عهد یکدر زیش نشیبی وعباس رضی الله عنه منظری بلند داشت ورسول علیه السلام فرمود تا باز کردند ودیگر راه برگنبدی بلند بگذشت گفت این کراست گفتند فلان را پس آنکس نزدیک رسول الله درنیامد تا آنگاه که بپرسید با وی گفتند که باز کرد ورسول علیه السلام با وی خوشدلی کرد ووی را دعا گفت وحسن گوید رضی الله عنه که رسول علیه السلام در همهٔ عمر خویش خشتی بر خشتی ننهاد ورسول گفت علیه السلام هر که خدای تعالی از وی شری خواهد مال وی در آب وگل هلاک کند وعبد الله بن عمر گوید که رسول

علیه السلام بر ما بگذشت وگفت این چیست که میکنید گفتیم خانه است از بی خراب شده وبنیکو میکنیم گفت کار نزدیکتر از آنست که مهلت تو یابد یعنی مرگ ورسول گفت علیه السلام هر که بنا کند بیش از حاجت وی را در قیامت تکلیف کنند تا آن را بردارد وگفت علیه السلام بر همه نفقتها مزد است مگر در آنچه در آب وخاک بود ونوح علیه السلام خانه کرد از نی گفتند اگر از خشت کنی بود گفت کسی را که باید مرد این بسیارست ورفرمود علیه السلام هر بنا که بنده کند بر وی وبالست الا آن که جهت سرما وگرما بود تا دفع مضرت بود وعمر رضی الله عنه در راه شام کوشکی دید از خشت پخته وی خواست که گفت او قد لی یا هامان علی الطین ودر خبرست که چون بنده بنا از شش گز زیادة بالا برد فرشته منادی ندا کند از آسمان که کجا یا فاسق بکجامی برای وحسن میگوید در خانهای رسول برسقف رسیدی وفضیل میگوید که عجب آن دارم که بنا میکنند ومی گذارند بلک می بینند وعبرت نگیرند

مهم چهارم

حضور خانه است ودرجهٔ اعلا دران درجهٔ عیسی است صلوات علیه که هیچ چیز نداشت مگر شانه وکوزه وکسی را دید که آب بدست می خورد وکوزه انداخت واعلی آنست که از هر چه مهم بود که ادا دارد از چوب وسفال اگر بیج وبرنج ومس بود زاهد نبود وسلف جهد کرده اند تا یک چیز در چند کار کنند اندو رسول علیه السلام را بالشت از ادیم بود وفراش وی گلیم بود وعمر یکروز بپهلوی وی دید نشان حصیر حرف بر جا مانده بود بگریست گفت چرا میگریی گفت قیصر وکسری دشمنان خدای

سبحانه

سبحانه دران نعمتها ورسول خدای تعالی درین محنتها گفت خورسند نباشی که ایشان را دنیا است وما را آخرت گفت باشم گفت بس بدانکه چنین است ویکی در خانهٔ بوذر غفاری شد ودر خانهٔ وی هیچ نبود گفت درین خانهٔ تو هیچ چیز نیست گفت ما را خانهٔ دیگر هست وهر چه بدست آید آنجا فرستیم یعنی آن جهان وی گفت تا درین خانه باشی چاره نباشد از متاع گفت خداوند خانه ما را اینجا نخواهد گذاشت وچون عمر بن سعد امیر حمص بود نزدیک عمر رسید رضی الله عنه گفت چیست با تو از دنیا گفت عصائی دارم که بر وی تکیه کنم ودفع مضرت کنم وانبان دارم که طعام در وی کنم وکاسه دارم که در وی طعام خورم ومطهره دارم که طهارت کنم وهر چه جز این است دنیاست ورسول علیه السلام از سفر باز آمد بدر خانهٔ فاطمه آمد رضی الله عنها در خانهٔ وی برده دید وحلقهٔ بدری ودیم فروخت وان برده بصدقه داد ورسول علیه با وی دلخوشی کرد وگفت نیکو کردی ودر خانهٔ عایشه رضی الله عنها برده بود رسول علیه السلام گفت هر گاه که چشم من بر آن افتد دنیا یاد من آید گفت ببرید بفلان کس دهید وعایشه گفت رضی الله عنها که رسول علیه السلام شب بر گلیم دو تا خسپید یکشب فراش نرم کردم همه شب بر خود می پیچید دیگر روز گفت دوش این چاپ من ببرد آن گلیم من باز آورید ویکبار زر آورده بودند همه قسمت کرد شش دینار بماند همه شب بی قرار بود تا از آن بکسی داد وبخواب شد وگفت چه میکردم اگر دمی از آن بماندی وحسن بصری رحمه الله گوید هفتاد کس را از صحابه دریافتم وهیچکس جز آن

جامه که داشتند چیزی دیگر نداشتند و اهرگز میان خود و زمین حجاب نکردندی بهلو بر خاک نها
دندی و خفتندی و آن جامه بر خویشتن افکندی مهم پنجم نکاحست سهل تستری و سفیان سوری
و جمعی از بزرگان چنین گفته اند که در نکاح زهد نیست که زاهدترین خلق رسول علیه السلام بود
وی زنان داشتی و نه زن داشتی و علی رضی الله عنه با زهد وی چهار زن داشت و دو ازده
سریت داشت و دیگر آنکه بدین آن خاست باشد که روا نبود که دست از نکاح دارد ناوی را
لذت مباشرت نبود بطریق زهد که نکاح راه فرزند است که در وی بسیار فایده است و
احسان بود که کسی اصلاح آب و نان نخورد تا لذت وی را نبود بدین هلاک شود و نسل وی
منقطع شود اما اگر نکاح کسی را از حق تعالی مشغول خواهد کرد نا کردن اولیتر و اگر شهوت
غالب باشد زنی که صاحب جمال نباشد در نکاح آرد تا شهوت نشاند نه آنکه شهوة انگیز و احمد
حنبل را زنی یکچشم بود داد نکفتند خواهری دارد عاقلتر ازین ولیکن یک چشم است آن
عاقلترین خاست و جنید رحمه الله گوید آن دوست دارم که مرید مبتدی خود را نگاه دارد از کسب
و نکاح و نبشستن حدیث و گوید که دوست ندارم که مرید مبتدی صوفی بخواند و بنویسد
که اندیشه پراکنده جمع نباید مهم ششم مال و جاهست و در کتب مهلکات گفته ایم این هر دو
زهر است و اندکی از وی آن قدر که بدان حاجت است تریاقست و از دنیا نیست
بلک هر چه لابدست و نیست هم از دنیا وی نیست خلیل صلوات الله علیه از دوستی وا

خواست

وام خواست که سوم می آمد که از خلیل خود چرا نخواستی گفت بار خدایا گمان بردم که دنیا دشمن داری
ترسیدم که از تو دشمن خواهم گفت هر چه بدان حاجت بود و در جمله چون شهوات و زیادتها در
باقی کرد وی از آن گسسته بود که دنیا را دست بداشته بود و مقصود ازین آنست که چون بدان
جهان شود بر ترس نگوسار نبود و درویش باز پس نبود که بدنیا می نکرد و کسی بدنیا باز نگرد که دنیا
آرامگاه وی بود و جای آسایش بود اما چون در حق وی چون طهارت بود که جز وقت
حاجت وی را نخواهد چون بهر یک ازین حاجات برست بجا بوی التفات کند اما کسی که دل در
دنیا می بندد مثل وی چون کسی بود که وی را نخواهند گذاشت بهر یک ازین حاجات برست سلسلها
در گردن بندد تا موی سر خویش محکم کند چون وی را از غبار انگیزد بموی خویش او بحیله نماند
نگاه که هر موی از وی کنده نشود تر هد و انگاه جراحت آن با وی بماند و حسن بصری میگوید
رضی الله عنه قومی را دریافتم که ایشان به بلا شاد تر باشند از آنکه شما بنعمت و اگر قوم شما را دیدی
گفتندی نه اند الا شیاطین و اگر شما ایشان را بدیدید گفتند الا دیوانگان و از آن قوم رغبت
از آن میکردند تا دل ایشان از دنیا گسسته بود تا بوقت مرگ بهیچ چیز آویخته نباشد فرع پنجم در
نصیحت درویشان خدا اندیشان در بیان در هر چه آنی بنده ای در مکتوبات شیخ المشایخ شیخ
نور قطب عالم بنگالی در مکتوب ششم می آرد هر ساعت از خدای تعالی بدل بندهٔ کان ندا برسد
عبدی ما تقنع بغیری و انت محوف نظری بنده هر چه کار داری با غیر من و ترا کرد گرفته است چرا

ای آلوده بغیر چرا خود را آلایی و از ما دوری نمائی ما ترا از جمیع مخلوقات برگزیده ایم تو چرا بغیر
ما رابگزینستی ما بر لحظه نظر فضل و کرم بتو داریم تو نظر طمع چرا بغیر ما داری ما ترا عزیز خود کرده ایم
تو چرا خود را ذلیل دیگران گردانی ما ترا مسجود ملائکه ساختیم تو چرا ساجد دیگران کردی ما بهر دو
کان یگانه دار نشستن فرمایم تو بیگانه وار روی بدیگران گردی پیش مخلوقان چرا استا
ده مانی و جو فردا بجا آیی چه روی نمائی و این خجالت را چه جواب گوئی زهی حیف عظیم و دریغ عظیم
بیت تا بدانی از که دور افتاده در جدایی پس صبور افتادی حق ترا پرورد با صد ناز و ناز
تو بنادانی بغیری مانده قال علیه السلام حاکیا عن الله تعالی عبدی کن لی اکن لک و ما کان
لی یکون لک ای بنده من مرا باش تا من ترا باشم و آنچه مرا آن نیز ترا باشد الی قوله داغ غلام تو
کرد بایی خسرو بلند میر ولایت شود بنده که سلطان خرید خطاب کن لی اکن در ست آید که
بنده از غیر حق بکلی بیزار شود و بهیچ علاقه ما سوا الله پای گیر وی نگردد بزرگان فرموده اند هر چیزی
که در بند آنی بندهٔ آنی معشوق از دو عالم چون فرد شد بخوبی عاشق نشاید الا از هر دو کون
فردی بیت هر دو بهبیارد در راه عشق رفتی در راه عشق آید مردی و شیر مردی قال الله تعالی و اذکر اسم
ربک و تبتل الیه تبتیلا یعنی یاد کن ای محمد نام خدای را و انقطاع کن از غیر خدا و سوای خدا
بسوی خدا انقطاعی که هرگز رجوع بغیری نکنی نه بدست و پای را مجال این سو باشد
قدم باید از اول زغیر الله برخیزد تا جمله خدا را نشود و از غیر خدا بکلی بجد نکردی شایان اگرچه

مثنوی

معشوق از دو عالم چون فرد شد بخوبی
عاشق نشاید الا از هر دو کون فردی
هر دو بهی نیار و در راه عشق رفتن
و در راه عشق آید مردی و شیر مردی

مثنوی قال علیه السلام حاکیا عن الله تعالی تجوع ترانی تجرد تصل الی اکر بسته شو تا مرا
بینی مجرد شو تا بمن برسی اگر آلایشی داری چو مویی نیابی هیچ بوی از هیچ سویی عزیزی ماهیم
نعلین عصا از اجابت باموی ازین سبب خطابست هر که در طلب دین حضرت او از غیر خدا
مجرد و مبراست و در درد خود مبتلاست او را پروای غیر کجاست درد دین میداند آن
فرزانه کو بریش خود ندارد شانه ای عزیز این راه مردان و جان باختگان و سر چون گوی
ساختگان و از خود ساختگان است نه راه بو الهوسان و تن پروران و نازکان و از جان
خود ارزان و در کار خود حیران مردانه کسی باید کاید بر ما تو مرد نه نکرد کرد در ما چه داری
سرما و گرنه دور از بر ما ما دوست کشیم و تو نداری سر ما عیدی که در و هزار جان قربانست چه جای
دهل زنان بی سامانست ای عزیز خلق خدا سه طایفه اند طایفه برای خدا در جنگند ایشان علما اند
امر معروف کننده کانت و طایفه برای خدا با نفس در جنگ اند ایشان هوا پرستان و دور افتاده کافر ای عزیز خلق خدا سه طایفه اند
و طایفه برای خدا با خود در جنگند ایشان درویشان و عاشقانند هر زمان بخواهند که خود را قربان
کنند و جان را در راه خدا فدا کنند و خون خود ریزند و با جانان پردازند عاشقان که یکی و چهار صد
هم تشنگان خون خودند عاشقان سرکوی تیب همه جان بازانند مگسان شکرستان تو نه بازانند
ای عزیز تا ترا از تو نستانند و شراب بیخودی نچشانند و آتش شوق در دل بر دلت نزنند و در طلب
حق در جانت نیفکنند ذوق کلام درویشان نتوان چشید و حقیقت درد ایشان نتوانی شنید باش تا پرده

غفلت از چشم تو بردارند و دیدهٔ یقینت بگشایند فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید برتو خوانند و نهان تو آشکارا کنند و دیدهٔ ترا تیزبین کردانند تا آن زمان زبان عذر بکشائی و با صد هزار ندامت و حسرت یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله بکوئی و بر تقصیرات طاعات ماتم خود بسازی و فرمان خدا باین عبارت بیابی الآن قد عصیت قبل وکنت من المفسدین اکنون که کار از دست رفته و امکان تدارک نماند زبان عذر بکشائی و حسرت و ندامت می خوری و در بساط وفا و وقت صفا از جفا باختی و در فرمان ما عاصی شدی و با دشمنان ما ساختی و با نبرداختی و دشمن ما را یگانه و ما را بیگانه و ما را و جمهت و تهمت خود برجیفهٔ و کیفهٔ مرداری مردم خوارگی بی مقداری دنیا کماشتی و سررشتهٔ محبت ما رها کردی آن جرآت معصیت و جسارت مخالفت چه بود اکنون بدین ندامت و حسرت چه سود. بوقت چه شود همچو روز معلومت که با کربا خته عشق در شب دیجور ای عزیز التجا بغیر خدا بنیاد دیت سلت والشکا بما سوا الله اعتماد دست تا در هر که استناد بدان کرد در بادیهٔ ضلالت و سرکردانی افتاد و استغنا و بی نیازی از غیر خدا پیشه کرد اگر مردی برو اجل ترک جاکیر جهان بکزار تا کرد جهان کیر قال علیه السلام استغنوا عن الناس ولو بشوص السواک یعنی مستغنی و بی نیاز باشید از مردمان اگرچه بشستن مسواک باشد فرمود این مقدار هم محتاج خلق نشوید و از طلب یاری ایشان تباعد نمائید و در جمهور امور بخدا پناه برد تا در بساط قرب حق تعالی جای یابد و عن ابن عباس رضی الله عنه قال کنت خلف النبی

النبی علیه السلام فقال یا غلام اعلمک کلمات احفظ الله یحفظک تجده تجاهک اذا سالت فسال الله اذا استعنت فاستعن بالله واعلم ان الامة لو اجتمعت علی ان ینفعوک بشئ قد کتبه الله لک ولو اجتمعوا ان یضروک الا بشئ قد کتبه الله علیک رفعت الاقلام وجفت الصحف جون بجز بحر حقایق این قضیه محکم و مسلم شده است که اگر همه اولین و آخرین جمع شوند تقدیر را تبدیل نه دهند و قلم رفته

۲۱۹ را باز نیارند و در رزق مقسوم کم و بیش نتوانند چرا مردم خود را بغیر خدا الاینده و بغیری چاپلوسی نمایند و بوعدهٔ خدای تعالی بسنده نکنند قال الله سبحانه الیس الله بکاف عبده یعنی نیست خدای تعالی بسنده مر بندهٔ خود را ازین سست یقینی و نقصان دینی اگر بخدا اکتفا نکنی جو دار موسی همچون قل الله خط در کش بکرد ما سوا الله جون تدبیر کار پیش از ما ساخته اند و بغیر یکزره نکذاشته اند و خواست از میان برداشته اند چرا رو بدیگری آریم و چرا حاجت خود پیش مخلوق بریم و چرا خواست خود از میان برنداریم و جمهور امور خود بر وی سپاریم و بقضای خدای تعالی بجان راضی نباشیم که او نافذ و خواست ما ناقص جون کار باختیار ما نیست بکردن کار کار ما نیست و اوحی الله تعالی الی داود علیه السلام یا داود اترید و ارید فاذا اسلمت ما ارید و ترید فاذا اسلمت ما ارید کفیتک بما ترید فان لم تسلم ما ارید اتعبتک فیما ترید ولا یکون الا ما ارید کویند بزرکی مریض بود دیگری رسید صحت خواهی گفت نه گفت حیات خواهی گفت نه گفت ممات خواهی گفت نه گفت حالا چه میخواهی گفت هر چه خدا بخواهد اینست تسلیم

و بقضا و نهادن چاره نیست زیرا که جون خالق ما خالق خواست ما از اثری نیست فیه ایضا در مکتوب اول می آرد قوله تعالی واذکر اسم ربک وتبتل الیه تبتیلا یاد کن ای محمد نام پروردگار خود را و انقطاع کن از سوای وی انقطاعی که هرگز بغیر نپردازی و با دیگر نسازی و نظر بکونین نینداری و ذکر مصدر برای تاکید است قال علیه السلام الدنیا لکم والمولی لی جون این حکم محکم و مسلم شده است چرا بندهٔ حق بغیر حق بپردازد و هر زمان معبود دیگر سازد بزرگان فرموده اند هر چیزی که در بند آنی بندهٔ آنی و جون کسی در بند هوا باشد بندهٔ هوا باشد و اله او هوای او گردد قال الله تعالی الست بربکم قالوا بلی جون خدا را بپروردگاری و کارسازی قبول کردی شرم نداری که بادی عصیان ورزی و روی بدیگری آری و کار خود بدیگری سپاری شرم نداری که جایکی حرف بلی کفته بلا میکوئی اگر خود را بغیری الا ئی و بدیگری چاپلوسی کنی نقض عهد کرده باشی و خود را در عذاب و خسارت اندازی و اگر توجه بخدا آری و تدبیرات خود را بدو سپاری کار تو آراسته و ساخته بود و بوفا عهد کرده باشی برخیز تا بعهد امانت و فاکنیم تقصیر های رفته بخدمت ادا کنیم پا معز بود در کر نهادیم پیش خلق اکنون و تیغ و کفن باکنیم هیچ یار مده خاطر و هیچ دیار که بر و بحر فراخست آدمی بسیار ازین درخت جو بلبل بران درخت نشین بدام کل چه فرو مانده جو بوتیمار جو ماکیان بدر خانه چند بینی جور چرا سفر نکنی جون کبوتر طیار همه بر سنگ شهری جفا جو رآید چرا که جون سک صیدی نمرود دشکار اگر هزار بدیع الجمال پیش آید

بعر س

ببین و بکذر و خاطر بهیج کس مسپار ای عزیز هر که بخدا از بیکسی و نیازی باشد جکونه با دیگری پردازد و آتش بغیر خدا نپردازد جون دیدنی مینوانی راه یافت سوی یک شب هم چرا باید بمنزل در میتوانی

۲۲۰ هر کدا اند کفت با خورشید راز کی تواند ماند با یکذره باز هم کرا درد طلب خداست او مرد خداست و هر که را درد و طلب دنیاست اعمال او همه هباست ای برادر ذاتی که نشان درد جست و مرد ایجا درد کیست بیقرار و آرام بودن و بی سر و سامان کشتن و کارها و تدبیر های خود در هم زدن از غیر خدا جدا شدن و تحقیقت خود فرو رفتن دفیه ایضا در مکتوب شتم ی ای کشته مرده رسم عادت یکی ذره ندیدی از ارادت تا رهبر توست عادت مریدی شیطان منافق مرده ما را نه مرید و ردخوان میباید نه زاهد و حافظ قران می باید ذاکر مولا تارک دنیا باید آتش زده بخوان مان می باید فی جامع العلوم و حیث سیم آنست که شب و روز علم بخواند و خواندن علم خود را و اینده کار نصیحت کند و هم عابدی و متعبد را و سالکی نشمارد که مرتبه اول سلوک قطع علایق است هر تعلقی دارد جون ختم مقابر و درس مدارس و امامت مسجد و تعلیم صبیان و عهدهٔ دیوان جون قضا و احتساب و بدین مانند که همه را تعلق کویند و اینها مانع سلوکند و بعضی مشایخ کفته اند السالک هو المتوکل علی الله والمستغرق بصفة اصحاب الصفة قوله تعالی واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه ولقوله تعالی ولا تحشونه ولا

دیشنون احداً الا الله ما کی عزّ یا بکلخن کی سر زیر کلخن بیاورند قال النبی علیه السلام
فی صفة اصحاب الصفة لاخیر فیهم ولا زرع فیه فرموده اند لاتکن من الجهال الصوفیة
فانهم لصوص الدین وقطاع الطریق علی المسلمین مباش از نادانان کلیم پوشان که ایشان
دزدان دین اند و راه زنان مسلمانانند در تفسیر حسینی می آرد انّ عبادی لیس لک
علیهم سلطانا بدرستی که بنده کان خالص من که بحکم هؤلاء فی الجنة برای بهشت آفریده شده
اند نیست مر ترا بر اغوای ایشان تسلّط و قدرت یعنی هیچ کس را توانی فریفت مگر بنده
کان مرا امام قشیری فرموده است که بندهٔ حق آن کس است که در بند غیری نباشد شیخ فرید
الدین عطار قدس سره فرموده اند چو تو در بند صد چیزی خدا را بنده کی باشی که تو در بند آن
چیزی که هستی بندهٔ آنی فیه ایضا قوله تعالی فقد استمسک بالعروة الوثقی سلمی فرموده رحمه عروة
الوثقی سلمی فرموده توفیق است در بدایت و سعادت در نهایت و در حقایق بخیه آورده است
که عروت وثقی مر عوام را توفیق است و خواص را مزید عنایت و اخص خواص را جذبات ربو
بیت که ایشان را از ظلمات وجود فانی کرداند و انوار واجب الوجود باقی سازد و در مقا
مات خواجه بهاء الدین نقشبند رحمة الله مذکور است که درین راه طاغوت ما سوی حق
است کفر بویا و ایمان بحق در هر دمی و قدمی شرطی لازم سالک است و در خبر است ا
الهوا اول آنه عبد فی الارض اول خدای که در زمین پرستیده شد هوا است افرایت من اتخذ
الهه

الهه هواه نمی بینی ای محمد آن را که هوای پرستان بیچاره می پندارد که بندهٔ خداست و خدای را
خواجه نپندارد که دارد حاصلی حاصل خواجه بجز پندار نیست و در حدیث صحیح آمده است
که تعس عبد الدینار و عبد الدراهم و عبد الخمیصة و عبد القطیفة در هلاک است بندهٔ سیم
و زر و بندهٔ زن و فرزند هر آینه هر که بندهٔ چیزی باشد معبود وی همو باشد هر چیز که او ۲۲۱
در جهان بندهٔ آنی آنست ترا در دو جهان مونس و معبود بس بالضرورت از همه کس و همه
چیزی باید برید و بحق سبحانه می باید پیوست ایضا فیه قوله تعالی قل الله ثم ذرهم شیخ
ابو سعید ابو الخیر قدس سره در کلمه قل الله ثم ذرهم فرموده است که الله بس ما سوا الله هوس
وانقطع النفس و شیخ الاسلام قدس سره فرموده است قل الله دل با وی دار
ثم ذرهم غیر او را فرو گذار و سلمی قدس الله سره فرموده علیک بالله ودع ما سوا الله
چون تفرقه دلست حاصل زمه دل را یکی سیار بکسل زمه در کمال سعادت در اصل
صدق و اخلاص و نیت می آرد کمال دوم آنست که در مناجات با حق تعالی صدق
از خود طلب کند و چون گوید وجهت وجهی الله و روی دل او با دنیا بود دروغ
بو گفته باشد و روی دل بحق نیاورده بود و چون ایاک نعبد بگوید یعنی بندهٔ توام و ترا
می پرستم و آنگاه در مشغولی دنیا بود یا در بند شهوات بود دروغ گفته باشد و بتحقیق
وی بندهٔ آنست که در بند آنست و ازین گفت رسول علیه تعس عبد الدنیا و عبد الدراهم

کل ثوبی عبد الخمیصة و عبد القطیفة در هلاکت که ویرا بندهٔ زر و سیم خواند بلکه خود تا از همه دنیا آزاد
نشود بندهٔ حق نباشد و تمامی این حدیث و آزادی آن بود که از خود نیز آزاد شود چنانکه
از خلق آزاد شده بود تا آنکه وی را ارادتی نماند بلکه هیچ چیز نخواند و چنانکه خدای تعالی
دارد راضی بود در خزینة الملوک در قسم دوم در شرایط و آداب زکوة در شرط اول می آرد
تلفظ بکلمه شهادت التزام توحید است و اثبات وحدانیت معبود و شهادت بفردانیت
هر چه محبوب تو است بحقیقت معبود تست و ازینجاست که اهل الله فرموده اند
که هر چه در بند آنی بندهٔ آنی در شرح آداب مریدین می آرد صوفیان گویند هر که خدای را
بعلت می پرستد خود را می پرستد و هر چه مقصود تو است معبود تو است و هر چه دلبند تو است
خداوند تست اگر چه تو بزبان لا اله الا الله میگویی جحود تا کی بزبان خدا پرستی ای
بنده نیست بجز هوا پرستی پس باید که خود را بهیچ چیز نیالایی تا بندهٔ آن چیز نباشی و همت
پاک باید تا حضرت لا اله الا الله را شاید مکتوبات خواجه پارسا قدس الله سره الاسناد
می آرد ای درویش تلفظ بکلمه لا اله الا الله نزد این طائفه آنست که قایل این کلمه
با هیچ پیوندی و علاقه نباشد زیرا که اتفاق پیران خداشناس و درویشان خبر الناس
بدان قرار یافته که در هر چه آنی بندهٔ آنی و هر چه مطلوب تو است معبود تو است و هر چه
دلبند تو است خداوند تو است اگر بغیر خدا آمیختی بندهٔ آن چیز گشتی پس هر که امروز در ملک

پیران اما در می آید و دعوی اتباع و اقتدای پیران در بیاید ده باشد و در ارشاد سید محمد گیسو دراز
قدس سره می آرد که شیخ الاسلام نظام الحق والدین قدس سره سه چیز فرموده است و هر سه چیز را
بسوگند موکد یاد کرده است اول آنکه در هر جا آنی بندهٔ آنی دوم آنکه هیچ کم همت بخدا نرسد
سوم آنکه هیچ چیز بهتر از صدق نیست با الله در مکتوبات شیخ شرف الدین منیری رحمه در مکتوب نود
هفتم می آرد مشهور است که بزرگان فرموده اند هر چه مطلوب تو است معبود تست اگر چه تو هزار
بار بزبان گوئی لا اله الا الله جحود در مکتوبات شیخ نور قطب عالم بنگالی در مکتوب ششم می آرد
بزرگان فرموده اند هر چیزی که در بند آنی بندهٔ آنی و در خزانة الجلالی فی باب الثالث عشر فی قال المشایخ
رحمهم الله رجل و نصف رجل و لا شیء فطالب المولی رجل طالب العقبی نصف رجل و طالب الدنیا ۲۲۲
لا شیء و کذا فی جامع العلوم فیه ایضا فی هذا الباب نقلست از ابو بکر شبلی رحمه الله
که بخدمت بزرگی رسیدیم در بدخشان روزی آن بزرگی بوالی فرمود که چند خانقاه بسازید و یا
بساخت باز فرمود که از بازار کلنگان بخرید او چنان کرد و آن بزرگ دست کلنگان میگرفت و
بسر سجاده می نشاند و میگفت بخدا رسانیدیم پس آن بزرگ فرمود که ای شبلی بر سجاده کسی نشیند
و دست مرد مان کسی دهد که او را این قوت باشد اگر او را آن مقدار قوت نبود
پس او شیخ نباشد بلکه در اهل سلوک مدعی و دروغگوی بود و نیز از شیخ فرید الدین نقلست
که خواجه قطب الدین رحمه فرموده است که شیخ سجاده نشین را این مقدار قوت باید که چون

یکی زردی برای بیعت بیاید پس بروی واجبست که بقوت باطن زنکار سینه وی اکر بدنیا وجز
آن آلوده شده باشد صیقل دهد تا هیچ کدورتی از غل وغش وغش وحسد وآلایش
دنیا در وی نماند بعده دست وی بکیرد وبخدا برساند واکر پیر را این مقدار قوت نباشد
تحقیق بدانید که پیر ومرید هر دو در ضلالت سرکردانند در ملفوظ شیخ فریدالدین اجودنی ره
می آرد که هم درین محل حضرت فرمود که از زبان خواجه قطب الدین شنیدم که چون درویش
بر در بادشاه وخوانین برود خرقه وکلیم از وی بازکیرند واورا اجازت دهند وآن
خرقه را بسوزد پس بدانید بتحقیق که او نه صوفی ونه درویش است بلکه کذاب وراه زنست
بعد از آن شیخ الاسلام روبسوی دوکوی کرد وفرمود هرکه جامه بشمین بپوشد باید که
با ملوک واهل دنیا بیامیزد واکر اهل سلوک چنین کنند در لباس انبیا واولیا خیانت
کرده باشد مقصد الحقیقی در فصل ششم می آرد بدان که ترک قطع پیوندست وقطع پیوند در
ظاهر باشد ودر باطن باشد ودر باطن آنست که دوستی دنیا را بیکبارکی از دل بیرون کنند
ای درویش هرچیزی که حجاب راه سالک میشود دنیاوی وآخرت وی را ترک باید کرد چنانکه مال
وجاه ای درویش هرچیزی که حجاب راه سالک میشود دنیای وی وآخروی آن ترک باید کرد
چنانکه مال وجاه ای درویش اکثر مردم بت پرستند باید که ترا درین سخن شک نباشد ترک عادة
آنست که ترک بت پرستی کنی که با وجود بت سالک هیچ جا نرسد چون معنی بت دانستی اکنون
بدانکه یکی را

بدانکه یکی را مال بسیار ویکی را روزه بسیار بت باشد ویکی میخواهد همیشه در سجاده
باشد سجاده بت او باشد ومانند این بسیار بت ای درویش که اهل معرفت است و
علامة دانا است یعنی جمله آدمیان دعوی این میکویند که معرفت خدا ما داریم و
دیکران ندارند بلکه هر فردی از افراد باخود تصور کرده اند که معرفت دنیا وآخرت خدا
واند ما داریم ودیکران ندارند ومعرفت صفت دلست وحسن را بصفات دل راه نیست
پس ما حس در نتوانیم یافت که کدام کس معرفت دارد وکدام کس معرفت ندارد وصفات
۲۲۳ مصدر افعالست وافعال از صفات میزاید پس ما را از افعال معلوم می شود بدانکه
هرچیز را علامة است برجود علامة آن چیز در کس یافته شود ما را بیقین معلوم کردد
که آن کس آن چیز داشته باشد واین چیز بغایت روشن وظاهر است ای درویش
مثلا اکر کسی کوید که من خبازم یا نجارم بنکر اکر عمل اینها دارد راست میکوید واکر عمل
اینها ندارد راست میکوید واکر عمل اینها ندارد دروغ میکوید پس عمل هرچیزی را
علامة است بر علم آن چیز اکر عمل بر کمالست بدانکه علم هم بر کمالست واکر در عمل ناقصا
ست چون این مقدار معلوم کردی اکنون بدانکه عمل اهل معرفت ترکست یعنی هرکه
که دنیا وآخرت وخداوند را شناخته است علامة او ترکست پس هرجا که ترک نباشد ما را
یقین معلوم شود که آنجا معرفت دنیا وآخرت وخداوند نباشد ای درویش ترک ومعرفت خدا

همچون کلمه شهادتست وکلمه شهادت نفی واثباتست نفی ترک دنیاست واثبات معرفت
معرفت خداوندست پس هرکه ترک مال وجاه کرد ودوستی دنیا از دل بیرون کرد نفی تمام کرد
وهرکه معرفت خدای تعالی ندارد وحاصل کرد او اثبات تمام کرد اینست کفتن لا اله الا الله هرکه ترک
دنیا ومعرفت خدای تعالی ندارد هرکز کلمه شهادت نکفته است وبدوستی مال وجاه بسته
شده است ای درویش اهل وحدت خوشتر ازین میکویند که معنی کلمه شهادت نفی واثباتست
نفی نادیدن خود واثبات دیدن حق تعالی از تفاسیر واحادیث وروایات روات ثقاة وجمله عرفا
واتقیا منبع الجزات واقوال صاحب کتاب آداب المریدین ومقصد اقصی تحقیق کشته که هرکه دنیا را نکذاشته
است خدا را وآخرت را اصلا معرفت نشناخته است اصل سی وسیوم در بیان توکل در تفسیر
حسینی نزد قوله تعالی وهو الذی سخر البحر لتاکلوا منه لحما طریا صاحب کشف الاسرار آورده که حق
سبحانه از روی ظاهر در زمین دریاها آفریده چون قلزم وعمان ومحیط وجز آن واز برای عبور
آن کشتیها مقرر فرموده وآن روی باطن در نفس آدمی دریا پدید آمده چون دریا شغل وغم و
حرص وغم تفرقه وبرای عبور آن کشتیها نموده تعیین نموده هرکه در کشتی توکل نشیند از دریای
شغل بساحل فراغت رسد وهرکه بکشتی رضا بقضا درآید از بحر غم بساحل فرح رسد وهرکه
بکشتی توحید درآید از دریای تفرقه بساحل جمعیت رسد وبحقیقت تفرقه در بقاست و
جمعیت در فناست باخود آن در مهلکه تفرقه اند وبیخودان در مرتبه جمع بحساب خود تعلم
درکشتی

در کس دره بیخودی علم برکش تا بجاب لا زوتی راه کی رسی در حریم الا الله قوله تعالی
ومن یتق الله یجعل له وهم که بترسد از خدای تعالی ومرتکب مناهی نشود ویجعل کرداند وپدید
آرد خدای تعالی که برای او مخرجا بیرون شدنی یعنی خلاص یابد از اندوه دنیا وآخرة
یا هر که بپرهیزد از حرام خدای تعالی برای وی روزی برساند بروی از وجه حلال ویرزقه
روزی دهد ویرا من حیث لا یحتسب از جای که کمان نبرد ودر شمار نیارد یعنی بجا ترش نکذارد که
از شبهها بکذرد واز وی طلب تا خدا او روزی رساند سبب حق زجایی بخشدت بعد
۲۲۴ روزی حلال که نباشد در کمان ودر خیال سبب نزول آیه آنست که مشرکان پسر عوف بن
مالک را اسیر کرفتند ووی نزد پیغمبر علیه السلام آمده کفت یا رسول الله پسرم با سیر کفتار کرفتار شد
ومادر وی جزع بسیار میکند وبا این همه فقر وفاقه بنهایت رسیده وبر انچه سد رمق توانند
بود قدرت نیست آنحضرت صلوات الله علیه السلام فرمود که تقوی پیش کیر وشکیبا باش
وتو ومادر او بسیار بکوئید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم عوف با زن خود
بقول پیغمبر علیه السلام عمل نمودند بانک فرصت پسر عوف از قید اهل شرک خلاص یافته وه
چار هزار کوسفند رانده بسلامت بمدینه آمد واین آیه نازل شد که هرکه تقوی ورزد روزی
حلال یابد ومن یتوکل علی الله وهرکه توکل کند علی الله بر خدا وکار خود را بدو کذارد فهو
حسبه پس خدای بسنده است او را در کفایت مهم ان الله بدرستی که خدای بالغ امره رسانندهٔ

است کار خود را بهر جا خواهد یعنی آنچه مراحق باشد از وفوت نشود قد جعل الله لکل شی قدرا یعنی گردانیده است خدا و پیدا کرده لکل شیء برای هر چیزی از فقر و غنا قدرا اندازه که از ان در نگذرد و یا مقداری از زمان کرپش و پس نیفتد ابوذر غفاری رضی الله عنه روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که من آیتی میدانم که اگر مردمان فرا گیرند یعنی بدان کار کنند همه ایشان را کفایه باشد پس آیة ومن یتق الله یجعل له مخرجا برخواند و چند نوبت اعاده فرموده و بنا دارین آیت بر تقوی و توکل است تقوی نخل بوستان قربت و از رتبه معیة خبر دهد که ان الله مع الذین اتقوا و توکل را آب گلزار کفایت است و از بوی ریحان محبت دهد که ان الله یحب المتوکلین و بی این دو صفت قدم در راه حقیقت نتوان نهادن سلوک راه معنی را توکل باید و تقوی توکل توشه راهست و تقوی توشه ره رو و فیه ایضا زد ایة لهم درجات عند ربهم ومغفرة ورزق کریم آنست که مرزوق را از شهود باز ندارد و تو زروزی ده بروزی و امتحان از سبب بگذر مسبب بین عیان از سبب بیره کسدم خرد تمت زاسباب و ثابلای پیر اصل بند دیده چون احول بود فرع بیند دیده چون احول بود و فیه ایضا ذا یة فالذین آمنوا وعملوا الصالحات لهم مغفرة ورزق کریم می آرد پس آنان که گرویده اند بانچه گرویده اند بدان واجست و کردند طاعتها و نیکو بها مرایشانراست آمرزش گناهان گذشته و روزی نیکو در حال یعنی رزق بی رنج و پامنت یا بهشت در آخرت ایضا وقال یا موسی یا قوم گفت موسی علیه السلام ای گروه من

ای گروه من ان کنتم آمنتم اگر هستید شما گرویده اید بالله بخدا و دانسته اید که ایصال منافع و دفع مضار بقبضه اقتدار اوست فعلیه توکلوا پس بر و توکل کنید و کار خود را بدو گذارید ان کنتم مسلمین اگر هستید گردن نهادگان مراحکام قضا او را و اقرار آورده که این از قبیل تعلق حکم بشرط این نیست چه تعلق بایمان دجواب توکل است و مشروط باسلام حصول آن و محققان گفته اند حقیقت توکل اسقاط خوف و رجاست از ماسوا الله بلکه استغراق در بحر شهود بحر و سبب انقطاع از ملاحظه انقطاع از ملاحظه اسباب و گفته اند تعلق است بمحبت قادر مطلق و نسیان غیر او یعنی حول و خود را قوت و تاثیر اثبات نکند بلکه منقاد باشد
۲۲۵ تحت الحکم بمثابه میت در پیش غسال هر که در بحر توکل غرق گشت همتش از ماسوا الله در گذشت این توکل گرچه دارد رنجها فهو حسبه بخشند از پی آن گنجها و در حبیب الصلوات در فصل چهل و سیم در بیان توکل می آرد توکل شرط ایمانست لقوله تعالی فتوکلوا علی الله ان کنتم مؤمنین توکل کنید بر خدا تعالی چنانکه حق توکلت روزی رساند شما را چنانکه بر غان میرساند و پیغمبر صلی الله علیه وسلم از جبرئیل علیه السلام پرسید که توکل چیست گفت ناامیدی از خلق و بسنده کردن حق و فرمود بسنده است ترا از توکل آنکه یاری نجویی جز از الله و روزی نخواهی جز از الله و در توریت نوشته اند از ملعونانست هر که توکل بر مخلوقات است در تفسیر لباب در بیان آیة وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها الآیة می آرد رسول فرمود علیه السلام توکل کردن بر خدای تعالی

نیمه عبادتست یعنی هر عبادتی که الله سبحانه بر بندگان خود فرموده است چون کسی بر خدای تعالی توکل کرد نیمه عبادت ادا نموده است و حدیثی دیگر این است بر هر دانه غله چنانکه گندم و برنج وغیره بر هر دانه چنانکه مویز و خربزه و انجیر و شفتالو و انار و زردالو نوشته اند بسم الله الرحمن الرحیم بعد از ان نوشته اند که این دانه غله یا دانه میوه روزی فلان کس است که پسر فلان کس است در روضة الاحباب در ذکر بقیه وقایع سال پانزدهم آورده است چون سعد وقاص رضی الله عنه بآب دجله رسید و امتناع از عبور بدید با امراء لشکر و رادمردان دین رو ری مشورت فرمود بعضی عرض نمودند که مناسب آنست که کشتیها راست بسازیم و بترتیب پل بسازیم و بترتیب پل بستن پردازیم سلمان گفت ایها الامیر تا پل بندیم ایشان خزائن و دفاین را بیرون ببرند و گویند سعد در شب واقعه دید که سواران لشکر اسلام در ان آب اقتحام نموده و بسلامت عبور کرده بمداین در آمدند گفت اعدای دین یعنی کفار پر کین پناه از شما برده اند عزم من جزم شد که توکل بر خدای تعالی کرده سواره پیاده خود را در آب اندازیم یکبار فریاد بر آوردند که الله سبحانه ما را و ترا عزیمت رشد و صواب کرامت کناد اید چنانست که ما را بعد رفت کامله بمکون خاک میدارد و برحمت شامله خود بر صفحه نیلگون آب زو نگذارد دبس سعد گفت کبست که ابتدا این امر خطیر نماید و کنار دریا را برای ما حراست و محافظت نماید تا لشکر مانع عبور جمهور نشود عاصم بن عمرو و قعقاع بن عمرو و اصحاب شجاعت و ارباب شجاعت.

و ارباب مناعت قرین شصد دلاور دیگر اتفاق کرده الزام بران امر نمودند و سعد بن عمار بران جمع امیر ساخته بعبور فرمان داد گویند اول قعقاع دل بر دریا کرده متوکلا علی الله اسب خود را در آب رانده کالبرق بسلامت از ان آب عبور نمود و فی الحال باز گشت عاصم چون دید که قعقاع معصوم باز آمد در زمان از ان ششصد دلاور شصت مبارز انتخاب نموده اسپان خود را بان موج عنان ساختند بعضی برابغر و جمعی بر جا دبان سوار تا در عرض سیاحت خیول ادخل باشد اعاجم چون منع اعراب ملا خطه نمودند الی قوله که بعد از ان سعد بقیه لشکر را حکم عام داده فرمود بگویید نستعین
۲۲۶ بالله و نتوکل علی الله حسبنا الله و نعم الوکیل القصه آن ششصد هزار مرد مان با جمال و اثقال و خیول و جمال و بغال مانند آب روان بگذشتند چنانچه هیچ کس مفقود نگشت الا قدحی که ملک مالک بن عامر بود که از بر سا قط شده در آب افتاد مالک گفت بخدا سوگند که من بر حالتی ام که لایق برحمت شامله او نباشد که باوجود این حالت از جمله این حالت از جمله جیش و عیش مرا منغص ساخته قدح را سلب کند بموجب جزء من مالاوجدت ان نماید والله الواقم علی الله لا یرجون چون جمله عبور نمودند موج دریا ان قدح را بکنار آب انداخت و مردی از لشکر اسلام آن قدح را باز شناخت و بمالک رسانید و در ذخیرة الملوک در باب ششم در شرح سلطنت معنوی می آرد روایت است از کعب الاحبار مذکور است که ان الله

ذکر فی التورات یا ابن ادم ان رضیت بما قسمت لک راحت قلبک و بدنک و انت محمود عندی
وان لم ترض بما قسمت لک سلطنت علیک الدنیا حتی ترکض فیها رکض الوحش فی البریة ثم
وعزتی وجلالی لا تنال منها الا ما قدرت لک و انت مذموم عندی یعنی حق تعالی در
توریت میفرماید ای فرزندان آدم اگر راضی شوید بدانچه ما قسمت کرده ایم ما ابواب روح را
راحت بر دل وجسم تو بگشاییم و ترا از مقبولان حضرت خود گردانیم و اگر بمقسوم ما خورسند
نباشی حوادث روزگار بر تو گماریم تا از خوف صواعق فقد و الم آتش حرص در مجاری مکاید
دنیا مبتلی چنانکه وحوش در بیابانها و داغ مذمت خسارت و رقم شقاوت و حرمان بر
ناصیه روزگار تو کشیم پس فرمود بعزت و جلال ما که با این همه کوشش و شقاوت آن حظوظ
دنیوی نخواهی یافت مگر آنچه ما مقدر کرده ایم زیرا که عالم اجسام ظل عالم ارواح است و محبوبات
حسی ظلال مطلوبات عقلی اند بواسطه علوس تجلی وجودی بر بساط کون بحرکت اعتبار
غرایم اعیان میکنند چنانکه خطاب ربانی سید انبیا را از آن خبر میدهد که الم تر الی ربک کیف
مد الظل ولو شاء لجعله ساکنا در نجوم النادرات در باب اول در فضیلت علم می آرد رسول
فرمود علیه السلام رزق آدم پیش از آدم به بهشت هزار سال معین کرده اند و از آدم
تا امروز بهفت هزار سال نزدیکست وجله پانزده هزار سال نزدیکست میشود که رزق آدمی
معین شده است در کیمیا سعادت در اصل توکل می آرد بدانکه خدای تعالی همه را بتوکل
فرمود

فرمود و آن را شرط ایمان کرد و گفت علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین و گفت خدای سبحانه متوکلان را
دوست دارد ان الله یحب المتوکلین و گفت هر که توکل کند بر وی بسنده بود ومن یتوکل علی الله فهو
حسبه و گفت نه خدای تعالی بسنده است مر بنده خود را الیس الله بکاف عبده و چنین آیات بسیارست
و رسول فرمود علیه السلام امتان را بمن نمودند امتان خویش را دیدم که کوه و بیابان از ایشان پر بود عجب
داشتم از بسیاری ایشان و شاد شدم مرا گفتند خوشنود شدی گفتم شدم گفتند با این همه هفتاد
هزار به بهشت شوند بی حساب گفتم کیانند ای شان گفت آنها که کارها بجا را افسون و داغ نکنند
جز بر خدای تعالی توکل نکنند عکاشه برخاست گفت یا رسول الله دعا کن تا مرا از ایشان کنند گفت
یا خدا و برا از ایشان کن دیگری برخاست و هم این دعا خواست گفت سبقک بها عکاشه عکاشه
٢٢٧ سبق برد و رسول فرمود علیه السلام که اگر چنانچه حق توکل است شما بر خدای تعالی توکل میکردید
روزی شما بشما رسانیدی چنانچه مرغان میرساند که بامدادان بر دند گرسنه و شبانگاه برآیند
و رسول فرمود علیه السلام هر که پناه بخدای تعالی برد خدای تعالی همه مونتها وی کفایت کند
و روزی وی از جایی که گمان نبرد برساند و هر که پناه بدنیا برد خدای تعالی او را بدنیا گذارد
و چون خلیل را صلوات الله علیه بگرفتند تا منجنیق نهند و بآتش اندازند گفت حسبی الله نعم الوکیل
چون در هوا بود جبرئیل بوی رسید و گفت هیچ حاجت هست گفت بتو نه تا وفا کرده باشد
بدین که گفت حسبی الله نعم الوکیل و بدین ثنا و صفت کرد و گفت وابراهیم الذی وفی و بداآود علم اللام

ای موسی علیه السلام وحی آمد که یا دااود هیچ بنده نیست از آدمیان که دست بر من زند که اگر خلق آسمان
و زمین بکیند و مکر او بر خیزد کردمه او را فرج دهم و سعید بن جبیر گوید رضی مرا کژدمی گزید مادرم
سوگند داد که دست بده تا افسون کنند آن دست دیگر که سلامت بود بافسون کرد ادم و این برای آن
آن کردم که رسول علیه السلام فرموده است که متوکل نباشد کسی که افسون کند و داغ کند و ابراهیم ادهم
گوید که رهبانی را پرسیدم که قوت از کجا میخوری اشارت بدندان کرد و گفت آنکه آسیا آفرید
گفت از و پرس که روزی میفرستد که از کجا می فرستد که این علم مرا نیست و یکی را گفتند که
همیشه در عبادت می باشی قوت از کجا می خوری اشارت بدندان کرد و گفت آنکه آسیا آفرید
بارهم او میفرستد و هرم بن حیان اویس را گفت رضی الله عنهما که کجا فرمایی که مقام کنم اشارت
بشام کرد و گفت معیشت آنجا چگونه بود گفت اف لهذه القلوب قد خالطها
الشک فلا تنفعها الموعظة شک برین دلها غالب شده است پند نپذیرد ایضا فیه توکل حالتی است
از احوال دل و آن ثمره ایمانست بتوحید بکمال لطف و معنی آن حالت اعتماد دلست بر وکیل
و استوار داشتن وی و آرام گرفتن بود تا دل بروزی نه بندد و بسبب مختل شدن اسباب
شکسته دل نشود بلکه برخدا و ندا اعتماد دارند که روزی بوی رساند و مثل آن آنست که کسی
بر کسی دعوی باطل کند تلبیس آنکس وکیل گیرد تا آن تلبیس را دفع کند اگر و یرا چهار صفت
وکیل ایمان بود دل وی بر وکیل اعتماد کند و این بود یکی آنکه عالم بود بوجوه تلبیسات
بعلم تمام

نعلم تمام و دیگر آن که قدرت دارد بر اظهار آنچه دانا بود بان چیز یکی بقوت دل که دلیر گوید و دیگر
بفصاحت زبان که کس باشد که داند ولیکن او داند که بکنند از بد دلی و کند زبانی سیم آنکه مشفق
٢٢٨
تمام بود بر موکل یا حریص باشد بر نگاهداشت حق وی چو این همه اعتقاد دارد و بدال این
بود و اعتماد کند بر وی و از جهت خود حیله و تدبیر در باقی کند و همچنین هر که معنی نعم المولی و
نعم النصیر را بشناخت و ایمان آورد بدانکه هر چه هست همه بخدای تعالی هست و هیچ فاعل دیگر نیست
در علم و قدرت او هیچ نقصان نیست و رحمت و عنایت او چندانست که ورای آن نتوان
بود بدل اعتماد کند بر فضل خدای عز و جل و حیله و تدبیر خود را در باقی کند و داند که روزی
وی مقدرست و بوقت وی خویش بوی رسد و یرا و کارهای او را چنانچه فضل و کرم خداوند
بست ساخته کرد اند و باشد که کسی را این یقین باشد صفت و در طبع وی بد دلی بود که نه
آدمی همه چه یقین داند یقین را طاعت دارد بلکه باشد که طاعت چیزی را میدارد که یقین
میداند که خطاست چنانکه اگر حلوا را می خورد کسی او را بنجاست تشبیه کند چنان شود که نتواند
خورد و اگر چه میداند که دروغست و اگر خواهد که در خانه تنها با مرده بخسبد نتواند اگر چه میداند
که مرده چون جمادست بر نخیزد پس توکل را هم یقین می باید هم قوت دل تا اضطراب از دل برود
تا آرام و اعتماد تمام حاصل نیاید متوکل نبود که معنی توکل اعتماد دلست و بر حق تعالی در
کارها و خلیل را صلوات علیه السلام ایمان و یقین تمام بود که گفت ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم
الفت بین اشارد ابلی الا یلف قلوب عبادی ... هو فانی یا عیسی انا الجبل ... کانت مثل الاصنام التی

توسن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی گفت یقین دارم ولیکن تا دل من آرام گیرد که آرام دل تبع
تخیل وحس باشد در ابتدا حال انگاه چون بنهایت رسید دل نیز تبع یقین شود واین
مشاهده ظاهر حاجت نیاید بزرگی میفرماید ای در اسباب جهان پای تو بند مانده از راه
بدین سلسله جند بگسل از پای خود این سلسله را تا باشی از پی رسی قافله را قافله بی سبب برده
تو در اسباب افسرده عنکبو دارنه انقطع دی تار اسباب بهم جند تنی پرده روی سبب
سبب است همواد بار ز دانا عجب است دل خرم ماست سبب ورزیدن ای بر سبب
روزی خود لرزیدن تا نیفتی ز سر دار فرود پیشه کن کاهلی و پای فرود بوکه جیبی ثمره بود
بی تقاضای کلوخ امرودی آنکه زات تو تو آورده اوست نطق وفعل تو رقم کرده اوست
نور او راه تراگشت دلیل امراو زاد تراگشت وکفیل جهل باشد که از وتابی روی باکفیلش
نشوی روزی جوی تا کند روز جان افروزی هیچ روزی بنود بی روزی یاد داری که بجاه
مادر تو بود ی صدف گوهر تو داشت بی خواست مهیا خورشت دادا زخون جگر پرورشت
از شکم جا بکنارش کردی شیرجا فیش زبستان خوردی جون توانا شدی از قوت شیر گشتی
از کاسه خوان قوت پذیر خوردی از مایده بر روزی سالها بی غم روزی روزی غم رد
ریت جو درجان اوبخت آبت از دیده وخون از دل ریخت دست وپای جو جهان آورد
در فتادی بپر یادت تبلی درکند سبب از بی سببی گاهی از کسب شدی نفس پرست گشتی از کد

ازکد یمین ابلادست خوردی از ابله صد جرعه خون زان شره روزی تو هیچ فرون کامی
آهنگ تجارت کردی نقد خانه همه غارت کردی یا بصحرا درست وزد شرد یا ابدر یا زکفت موج
ببرد کر زمین بهر زراعت کندی حاصل خود بزمین افکندی شد از تخم پراکنده بکل
جز پراکنده کی دل حاصل کاه کشتی بکف نفس اسیر رو نهادی بدر شاه وامیر
کاه تسلیم بدفتر داران روح دل حمله تجارت کشتی در بدر کار کذار همه راخوار تر از خود
بینی هان یکی حلقه مردانه بزن دل خود از در و دیوار بکن کسب واسباب زهمت بستی اسب
ترک اسباب زبالا دستی است پای بالا نه ازین پایه بجست در توکلت وعلی الله زن دست
کار خود را بخدا باز گذار کت نبینم ازین بهتر کار بجز او کیست که کار تو کند نقد مقصود
نثار تو کند کار بگذار که هر کار کرا دست پیشه پیش آور هر پیشه وراوست سوی تو زدست بلا
روی براه وز بلا عاطفت اوست پناه در بنا هنده کیش بکر و باش دو متاب از همه و با او
باش راست کن قاعده نیت خلایش بازجو عزلت خود خلوت دوست تا هم دغدغه اغیار بی
بر در دوست مقیم باشی خار صحرات دهد نقد در د صلحت کل دهد از خانه بنزد کی
بود فقر و توکل وقناعت کم ز شبها عروسی و داع از قدمگاه توکل دوری دور شو کز
نفس مجبوری جون تراعقل یقین آمده ست هر جه آید همه از ستی توست ای نوازنده
همت تو دهی توشه راه توکل تو دهی مرده داجگر شیر دهی بار او برکتف شیر نهی ده

ده بگذار از توکل راهش ساز زان ره همه تماشا کاهش جان جابی که درین گرد ابست
مرکز دایره اسبابست در تذکرة الاولیا در ذکر عبد الله تستری رحمه می آرد که شاگردی از وی
پرسید که ما القوت قال ذکر الحی الذی لا یموت دروی گفت آدمیان را دو چیز هلاک کرده
است یکی طلب عزت دوم خوف درویشی وگفت توکل درست نیاید الا بزلال روح
وزلال روح نتواند کرد الا بترک تدبیر وگفت توکل ورا بود که باخدای زنده گانی دارد
در ذکر شقیق بلخی رحمه می آرد وی گفت از پنج چیز از هفصد عالم پرسیدم که خردمند کیست وتوانگر کیست ودرویش کیست وزیرک کیست وبخیل کیست هر هفصد جواب دادند که خردمند
آنست که دلش در طلب زیادتی نبود وزیرک آنست که دنیا او را نفریبد وبخیل آنست که زکوة
مال ندهد در ذکر عبد الله جلالی می آرد وی گفت قصد کردن تو بروزق اندک ترا از حق تعالی
دور کرداند ومحتاج خلق کرداند در ذکر یوسف بن اسباط می آرد وی گفت توکل را ده
علامتست اوّل آرام گرفتن بدانچه خدای سبحانه ضمان شده است دوم ایستادن
بدانچه رسد از دون ورفیع سیم تسلیم کردن بمایکون چارم تعلق کردن دل میان
کاف ونون یعنی دانکه کاف هنوز بنون نه پیوسته است پنجم نهادن عبودیت وبرون
کشیدن از ربوبیت ششم ترک اسباب کردن هفتم ترک علایق کردن هشتم از خلق نا امید
کشتن نهم در حقایق دخل کردن دهم اسرار دقایق معلوم نمودن وی گفته است

در سه چیز است یکی در طاعت خدای تعالی ودور بودن از معصیت خدا ودوم نزدیک بودن
بخدا ودور بودن از خلق خدا ونشان آنکه شادی وی بخدا است سه چیز است یکی دایم در
کارهای خدا بودن دویم از دنیا واهل دنیا دور بودن سیم آنکه بایست خلق از خود دور
داشتن در ذکر محمد مرتعش می آرد وی گفت آرام گرفتن با سباب منقطع کردن اعتماد
بر مسبب الاسباب اصل سی چهارم در بیان کسب وتجارت در نقل ابراهیم شامی می آرد بهترین
کسب جهاد است پس تجارت پس زراعت پس قناعت وکسب بر چهار نوعست فرض ومستحب
ومباح ومکروه فرض آن مقدار است که کسب کند برای کفایت خود وکفایت عیال خود و
بگذارد دین خود را ومستحب آنست که کسب زیاده از آنکه گفتیم تا دستگیری فقیران وقرابتان
کند ومباح آنست که زیادت بر کسب فرض بود برای تجمل ومکروه آنست که مال جمع کند برای تفاخر
وتکبر اگرچه از وجه حلال بود در مجموع النادرات در باب جهل وهشتم می آرد اگر قادر است که کسب
برای نفس خود بدست که کسب کند اگر عاجز است بدیت که سوال کند واگر سوال نکند و بمیرد
بزه کار باشد وهر که قوت یکروزه دارد سوال کردن روا نباشد واگر از چندین عاجز است
بر مردمان لازم است که از وی خبردار باشند واگر از وی غفلت کنند بزه کار شوند بهتر
این کسب جهاد است پس تجارت وزراعت پس قناعت اما کسب بانواعست فرض ومستحب ومباح
ومکروه فرض آنست که کسب کند چندانکه کفایت وی وکفایت عیال وی بود ومستحب آنست که کسب کند

تا به فقرا و محتاجان احسان کند و مباح آنست که کسب کند برای تجمل و مکروه آنست

که کسب برای تفاخر کند و تکاثر اگرچه از حلال میکند در تفسیر حسینی می آرد قوله تعالی رجال

لا تلهیهم تجارة مسبحان با مصلیان مردانند که از غایت استغراق در مقام شهود مشغول

نمیدارد ایشانرا بازرگانی خریدن متاعی که از ان توقع سود باشد و لا بیع و نه فروختن

آنها یعنی داد و ستد خرید و فروخت ایشانرا مانع نشود عن ذکر الله از یاد کردن خدا

و اقام الصلوة و از برپای داشتن نماز و ایتاء الزکوة و از دادن زکوة محققان برآنند

که چون بیع و شرا که اعظم اشتغال دنیویست ایشانرا از ذکر مانع نبود باقی اشتغال

بطریق اولی صاحب کشف الاسرار فرموده که ظاهر ایشان با خلق است و باطن ایشان در

شهود آسمان و صفات و بحقیقت این روش خواجگان ما در اهل النهر است آورده

که ملک حسین کرت که والی هرات بود از خواجه بهاء الدین محمد نقشبند قدس سره پرسید

که در طریقه شما ذکر و خلوت و سماع می باشد فرمودند که نه پس گفت که بناء طریقت شما بر

چیست فرمود خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق ‌ از درون شو آشنا و از برون

بیگانه وش ‌ این چنین زیبا روش کم می بود اندر جهان ‌ سررشته دولت ای برادر بکف آر

وین عمر گرامی بخسارت مگذار ‌ دایم همه جا با همه کس در همه کار ‌ میدار نهفته چشم دل جانب یار

در تفسیر حسینی می آرد قوله تعالی فانتشروا پس پراکنده شوید در زمین برای تجارت و تصرف

ما یحتاج خود این امر اباحت است پس اگر خواهید بعد ادای نماز در پی مهمات روید و ابتغوا

من فضل الله بجوئید از فضل خدا یعنی روزی خود مراد تهیه اسباب معاش است و گفته اند

انتشار در زمین مسجد است و رفتن بمجلس علما و مذکران فواید و نیت و بقبول مراد عیا

دت بیماران است و حضور جنازه و زیارت مومنان و طلب علم و بدین مانند است چه کسب

مباح فضل الهی بدینها تواند بود در کیمیای سعادت می آرد قوله تعالی فانتشروا فی الارض

و ابتغوا من فضل الله انس گوید رضی الله که مراد ازین آیه خرید و فروخت و کسب دنیا نیست

بلکه طلب علم است و زیارت برادران است و عیادت بیماران و تشییع جنازه و مثل این کارها است

در تفسیر حسینی می آرد قوله تعالی ظهر الفساد فی البر والبحر تباهی در بیابان بخشک سالی و قحط

و دواب و طوا و در دریا بطوفان و جوشش و غرق شدن سفن بما کسبت ایدی الناس

بسبب آنچه کرده است دستهای آدمیان یعنی بشومی معاصی ایشان اغلب علما برانند که مراد

از فساد بر نا آمدن باران است ه و وقتی که باران نبارد در بیابان نبانات نروید و در دریا لولو

و جواهر منعقد نشود صاحب کشاف آورده که چون باران نبارد در بیابان جانوران

آبی نابینا شوند و گفته اند فساد بر آن بود که قابیل و هابیل بکشت و فساد بحر آنکه جلندی

کشتیها را غصب کرده این قول و نزد محققان مراد از بحر قلب است و ابوبکر واسطی رح

فرموده که مراد از بحر دل او بترک مراقبه فاسد گردد بر نفس او فساد معاصی ظاهر شود

اللهم اکشف عن قلبی حجاب الغفلة و علمنی ما لم اکن اعلم و بینی عنه

الحمد لله رب العالمین حمدا طیبا مبارکا ... و احفظنی من کل غضب الدنیا و الاخرة و انت ارحم الراحمین

فیشری رح فرموده فساد نفس بارتکاب محظورات است و فساد معاصی بحر دل بر شهوات

و عادات است در حقایق سلمی آورده که بر لسان علما اهل تدقیق است و بحر زبان عرفا اهل

تحقیق فساد بر لسان علما بتاویلات فاسد باشد و فساد بحر عرفا بدعاوی باطله و در تحفة النصایح

در باب دوازدهم در مکاسب و قناعت می آرد ‌ کاری بدست خود بکن زان کاهلی

چون کافری ‌ کاهل که باشد آدمی او را شمر چون گاو خر ‌ کنجاره بخوری بسری ای خوری نشوری

بهتر زخوان سلطان ابدان شربت خوری نعمت دگر ‌ هم خواستن محظور شد اندر شریعت بیشکی

یکروز قوتی چون خوری تا ان خشک باشد خواه تر ‌ در پندنامه شیخ فرید الدین عطار در بیان

نشان بدبختی می آرد ‌ چار چیز آثار بدبختی بود ‌ کاهلی و جاهلی سختی بود ‌ بیکسی ناکسی

در هر چار شد ‌ بخت بد را این همه آثار شد در تفسیر ضیائی می آرد قوله تعالی و شارکهم فی الاموال

و الاولاد شریک شدن وی در مال آنست که از حرام حاصل شود و بحرام صرف کند یا بمعامله

ربوا داد و ستد متصرف باشند و رشوت گیرند و رشوت دهند یا معامله باطله کنند و عنایت

ظالمان مال حاصل کنند یا با عوان ایشان در سازند و بتخریب زمین رعیت را ویران سا

زند و شریک گشتن شیطان در اولاد آن است که در وقت وطی نام خدا فراموش کنند یا در

حالت سکر خلوت سازند یا فرزندانرا شراب خورانند و حریر پوشانند یا اعتقاد باطل در دل

فرزندان نشانند یا بحرفتهای دنیه متحرف سازند یا نامهای منکر نهند در تفسیر حسینی می آرد قوله

یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة الایة بزرگی فرمود که اصل معامله درین تجارت آنست که

غیر حق را بدهی و حق را بستانی و در نفحات از ابی عبد الله البسری نقل میکند که بسری بوی آمد

و گفت سبوی روغن داشتم که سرمایه من آن بود از خانه برون آوردم بیفتاد و بشکست و سرمایه

من ضایع شد گفت ای فرزند سرمایه خود آن ساز که سرمایه پدر تواست بالله پدر ترا هیچ مشغولی

نیست در دنیا و آخرت غیر خدا شیخ الاسلام فرمود که سود بسر تمام آن بودی که پدرش نبود

اشارت بمرتبه فناست و در باختن سود و ما در بازار شوقها ‌ تا چند ببازار فنا سود کند

شوی ‌ سود تو همان به که تهی دست شوی ‌ در کیمیای سعادت در اصل کسب و تجارت دنیا در

باب پنجم می آرد بدانکه هر که ورا تجارت دنیا از تجارت آخرت مشغول کند بدبخت است و چگونه

حال کسی که کوزه زرین با کوزه سفالین بدل کند و مثل دنیا چون کوزه سفالین است زشت

و زود شکند و مثل آخرت چون کوزه زرین است که هم نیکوست هم نشکند و تجارت و زاد

آخرت را نشاید و جهد بسیار باید کرد تا راه از دوزخ بگردد و سرمایه دین و آخرت و دست بباید

که ازان غافل ماند و بر دین خویش شفقت ببرد و سه کی را اشتغال تجارة و دهقانی فرو گرفت

و این شفقت بر دین خویش شفقتی کرده باشد که هفت احتیاط کند احتیاط اول هر روز بامداد

نیتها نیکو بر دل تازه کند که ببازار میشود تا قوت خویش و عیال خود بدست آورد تا از

خلق بی نیاز شود و طمع از خلق گسسته دارد تا چندان و فراغت بدست آورد که بعبادت

خالق بر دارد و راه آخرت را رود و نیت کند که امروز شفقت و نصیحت و امانت با خلق ورزد
نیت کند که امر معروف کند و احتساب کند و بر بدی رضا ندهد چون این نیتها کند از جملهٔ
آخرت بود احتیاط آنکه بداند که وی یکروز زنده کاری نتواند کرد تا کمترین هزار کس از آدمیان
هر یکی بشغلی مشغول نباشد چون نانوا و برزگر و جولاه و آهنگر و جلاد و دیگر پیشها و هر کاری
وی میکند که او را بدین حاجت باشد و نشاید که دیگران همه در کار وی باشند و وی را
از همه منفعت بود نباشد که همه عالمیان درین جهان در سفر اند و مسافران نیت باید که یکی
دارند تا یکدیگر را یاور باشند وی نیز نیت کند که من ببازار شوم تا شغلی کنم که مسلمانان را
از آن راحت باشد چنانکه مسلمانان دیگر شغل می کنند که جملهٔ فروض کفایات وی نیت
کند که من نیز یکی ازین فروض قیام میکنم و نشان دوستی این نیت کند که من نیز یکی ازین فروض
قیام میکنم و نشان دوستی این نیت کند که همه سر آن بود که بکاری مشغول شود که خلق بدان
محتاج باشند که اگر آن نبود کاری مردمان از آن بخلل بود نه چون زرگری و نقاشی و گچ
کردن این همه آرایش دنیاست و بدین حاجت نیست و ناکردن این بهتر است اگرچه مباحست
اما دیبا فروختن و ساخت زر کردن برای مردمان این خود حرام بود و از پیشها که سلف
کراهیت داشته اند فروختن طعام است و فروختن کفن و قصابی و صرافی که از دقایق ربوا
احتراز دشوار بود و حجامی که در وی جراحت کردن آدمی است و کیمیا انکه

بیان نفس اماره و قافیت آن منقول است از حضرت شیخ الاسلام

سود دارد و باشد که بر خلاف او بود و گناهی و دباغی که جامه پاک داشتن از آن دشوار بود
و نیز دلیل خسیس همتی باشد و ستوربانی و دلالی همچنین که از بسیار گفتن حذر نتواند کرد و در
خبر است که بهترین تجارتها بزازیست و بهترین پیشها خرازی و شک در خبر است و امثال آن
و در خبر است که اگر در بهشت بازرگانی بودی بزازی بودی و اگر در دوزخ بازرگانی بودی صرافی
بودی و قصابی پیشه را کمک داشته اند جولایی و پنبه فروشی و دوک تراشی و معلمی و سبب
آنکه کار این با کودکان و زنان است و هر که مخالطت با ضعیف عقلان باشد احتیاط سوم آنکه
بازار دنیا وی را از بازار آخرت باز ندارد و بازار آخرت مسجد هاست که حق تعالی گفت
لا تلهکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکر الله میگوید بیدار باشید تا شغل تجارت شما را از
ذکر حق تعالی باز ندارد که آنگه زیان کنید و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت یا بازرگانان
اول روز کار بکار آخرت مشغول کنید پس از آن بکار دنیا و عادت سلف آن بوده
است و بامداد و شبانگاه آخر را دانستی در مسجد بودندی بذکر خدا مشغول بودندی بذکر
آخرت و مجلس علم بودندی و طباخان خرسه و سربریان همه کودکان و اهل ذمه فروختندی
چه آن وقت مردان در مسجدها بودندی و در خبر است که چون ملائکه روز و شب فرا هم آیند
حق تعالی گوید چون گذاشتید بندگان مرا گویند چون بگذاریم نماز میکردند حق تعالی گوید
گواه گرفتم شما را که ایشان را بیامرزیدم و باید که در میان روز چون آواز بانگ نماز شنوند هیچ

اند نشسته که در کاری بودند فرو گذارند و مسجد روند و در تفسیر این آیه و لا تلهیهم تجارة و لا
بیع عن ذکر الله آمده است که ایشان قومی بودند آهنگر ایشان تنگ برداشتی چون بانگ نماز
برآمدی فرو نگذاشتی و خرز از درفش که فرو برده بودی چون بانگ نماز بشنیدی برنکشیدی
تا بانگ نماز تمام شدی احتیاط چهارم آنکه در بازار از ذکر تسبیح و یاد کردن حق تعالی غافل
نباشد چندانکه تواند زبان و دل بیکار ندارد و بداند که این سود آخروی که درین
وقت فوت شود همه جهان در مقابلهٔ آن نیاید ذکری که میان غافلان بود ثواب آن بیشتر
بود و رسول علیه السلام فرمود ذاکر حق تعالی در میان غافلان چون درخت سبز بود
در میان درختان خشک و چون زنده بود در میان مردگان چون مبارز بود میان گریختگان و رسول علیه السلام گفت هر که در بازار رسد و بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شی قدیر او را دو بار هزار هزار
بار نیکوی نویسند و جنید رح روزی میگفت که بسیار کس هست در بازار هر روز سیصد رکعت
نماز است و سی هزار تسبیح و چنین گفته اند که بدین خود را میخواهست و بر جمله و بر جمله هر که بیازار
برای قوت شود تا فراغت دین باشد چنین باشد و اصل و مقصود را فرو نگذارد و
هر که برای زیادتی دنیا شود آن ازوی نیاید که اگر در مسجد شود که بنماز شود دلش شولیده
و در با چاپ دکان باشد احتیاط پنجم آنکه از بازار بس حریص نباشد چنانکه اول وی

در وشود و آخر وی بیرون شود و سفرهای دراز کردن با خطر و در دریا نشستن دلیل غایت
حرص باشد و معاذ جبل رضی الله عنه میگوید ابلیس را پسریست نام وی زلنبور علیه اللعنه
نایب وست در بازارها بود وی را گوید ببازار شو دروغ و سوگند و مکر و حیله و خیانت در
دلهای ایشان بیارای و با آنکه اول در بازار در آید و آخر بیرون شود همراه باش و در
خبر است که بدترین جایگاه بازارست و بدترین ایشان آن کس است که اول در آید و آخر
بیرون آید پس واجب آید تا از مجلس علم و ورد بامداد و نماز چاشت پر داز دیبازار
رود و چون چندان سود کرد که کفایت روز بود باز گردد و بمسجد شود و کفایت عمر آخرت را
بدست آرد که آن عمر در از تراست و حاجت بدان بیشتر بود و از زاد آن مفلس
تر است حماد بن سلمه استاد ابو حنیفه بود رحمهما الله مقنعه فروختی چون دو حبه سود کردی سفط
فراهم آوردی و بازگشتی ابراهیم ابن ادهم رحمهما الله تعالی گفت امروز بکار کل مروم
گفت بدین سان که تو بجوی ترا بجویند آنکه ترا بجوید از وی نگذری تا آنچه تو بجویی
از تو نگذرد مگر هرگز حریص محروم ندیده و کاهل مرزوق گفت در ملک من هیچ چیز نیست
مگر دانگ سیم بر بقال دارم گفت دریغا مسلمانی تو که دانگی داری و آنگاه بکار گل مشغولی
در سلف گروهی چنین بوده اند که در هفته دو روز بیش کار نکردی و گروهی نماز پیشین
برخاستندی و گروهی نماز دیگر هر کسی چون بآن روز گذار بدست آوردی بمجلس علم شدندی

بنیاد سید بشتافت فی خانه عشق با مصطفا سخن وَل زن پیمانه عشق

یا بسجد احتیاط ششم آنک از شبهت دور باشد اما حرام اگر کرد فاسق گردد و عاصی
شود از دل خویش فتوی برسد نه از مفتیان اگر وی از اهل دلست و این عزیز بود
هرچه در دل خود ازان کراهتی یابد نخورد با ظالمان و بوسیدگان ایشان معامله نکند
و هیچ ظالم را کالای نسیه نفروشد که انگاه بمرگ وی اندوهگین شود و نشاید بمرگ ظالمان
اندوهگین شدن و بتوانگری وی شاد شود و هرچه بایشان فروشد بدان ماخوذ بود
و در جمله باید که با هر کس معامله نکند بلک اهل معامله طلب و چنین گفته اند که روزگار
بود در که در بازار شدی گفتی معامله با که کنم گفتند با هر که خواهی که همه اهل احتیاط اند پس
ازان روزگاری آمد که گفتند با هر کس معامله کن مگر با فلان و فلان پس روزگاری آمد که
گفتندی با هیچکس معامله نتوان کرد مگر با فلان فلان و این پیش ازین روزگار ما گفته اند و ما
ترسناک که در روزگار ما چنین گشته است که فرق برگرفته اند در معامله و دلیر شده اند بدانکه از دانشمندان
ناقص علم و ناقص دین شنیده اند که مال دنیا همه یکرنگ شده اند و جمله حرام است و این
خطای بزرگست و نه چنین است و شرح این در کتاب حلال و حرام گفته است یاد کردم
احتیاط هفتم آنکه با هر که معامله کند حساب خود با وی راستی دارد و در گفت و کرد و داد و ستد
نیکی کند و نداند که در قیامت وی را با هر یکی بخواهند داشت و انصاف از وی طلب خواهند
کرد و یکی از بزرگان بادرگان را بخواب دید گفت خدای تعالی با تو چه کرد گفت پنجاه

هزار صحیفه در پیش من نهادند گفتم بارخدایا این صحایف همه گناهست گفت پنجاه هزار
مسلمان معامله کرده هر یک را صحیفه ایست گفت یکی را صحیفها خویش دیدم از اول تا آخر در جمله
در کردن وی بود از آن کس که وی را تلبیس زیانی کرده باشد بدان گرفتار شود و اگر هیچ سود
ندارد از هیچ چیز تا از عهدی آن بیرون نیاید این است سیرت سلف در راه شریعت که گفته در
معامله و این سنت برخاسته است و این معامله و این علم درین روزگار فراموش کرده اند
هر که این یک سنت برجا آرد ثواب وی عظیم است فی کنز العباد گفته اند و مردمان در کسب
اول گروهی اند که روزی از خدای تعالی می بینند الی از کسب بینند این گروه کافر باشند
دوم گروه اند که روزی از خدای می بینند و از کسب نیز می بینند این گروه نیز مشرک باشند
سیم گروهی اند که روزی از خدای تعالی و لیکن نمیدانند که پی کسب بدهد یا نه بدهد این گروه
منافق و شک کننده باشند چهارم گروهی اند که روزی از خدای تعالی می بینند و لیکن نوافل
سطکسب عاصی می شوند و حق الله بیرون نمی کنند این گروه فاسق باشند پنجم گروهی اند
که روزی از خدای تعالی می بینند و کسب را سبب میدانند و مال زکواة بیرون می کنند و در خدای
تعالی عاصی نشوند و این گروه مومنان خالص باشند عبارت شرح اوراد تمام شد ای در
ویش خدا اندیش هیچ میدانی که مردم بچه سبب از قربت خدای تعالی باز مانده اند و خود را
بخدمت مخلوقین بکدام وسط انداخته اند از انکه اسباب جالبه ارزاق را از زراعت یا

با از تجارت و اکتساب و حرفت دانسته اند و بدین حرکات مشاغلات و ترددات در
کمال غفلت افتاده اند و درین استغراق معبود اصلی خود را بلک خود را نیز فراموش ساخته
اند و از لذات طاعات و حلاوت ذکر الله بخلوات و شیوه ترک و تجرید و جبر و تفرید و اتحاد
توحید باز مانده اند و از شوق استظهار انوار ربانی و کشف اسرار سبحانی محجوب گشته اند
حالا انشاء الله تعالی اسباب جالبه ارزاق بر تو از کتاب الله و از احادیث رسو
ل الله و اقاویل اهل الله بیان کنم و بطریق استنباط از آیات تنزیل ربانی روشن سازم
اما الآیات بسم الله الرحمن الرحیم اِنَّ اللهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِینُ بدانکه سبب پیدا
سازنده رزق اول ایمان است و مقرون بتقوی و اتقا نست قوله تعالی وَ لَوْ اَنَّ اَهْلَ
الْقُرٰی آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَیْهِمْ بَرَکَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ ای درویش مومنانی که ایمان یقینی
دارند و از ازینت آراسته اند و ترددات بابواب خوانین و سلطانی فراموش کرده اند و
معبودی حقیقی که رزاق علی الاطلاق است اختیار نموده اند روزی ایشان از خزانه غفور
مثل طیور از برکات ارضیه و فتوحات سماویه میرسانند دوم مداومت بر صلوات با ول
اوقات قوله تعالی وَ اْمُرْ اَهْلَکَ بِالصَّلٰوةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْهَا لَا نَسْئَلُکَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُکَ وَ
الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوٰی ای درویش اگر صلوات مبارکات ظاهریه باداب و شرایط علانیه با فرزندان
و مادر ایشان اداکنی از خزانه غیب رزق بی شبهه و بی عیب و حلال طیب بلا ریب بحکم

نحن نرزقک روزی قابلی بتو رسد و اگر صلوات باطنیه فی السفر السلمی فی قوله تعالی لا تقر
بوا الصلوات و انتم سکاری الآیه و شرط اقامت الصلواة هو القیام الیها بالعقود عن کل
ماسوا الله و بزرگان فرموده اند کم و بیش که در دنیا و دین است صلوا در ده صلواة و قامة
این است قیام و قعود و تکبر و نیت همه بحوست در عین معیت سیم تقوی قوله تعالی
وَ مَنْ یَتَّقِ اللهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لَا یَحْتَسِبُ و هر که از خدا بترسد و مرتکب مناهی
نشود گرداند و بدیدار خدای تعالی برای او بیرون شدنی یعنی از اندوه دنیا و آخرت
خلاص یابد و یا هر که از حرام بپرهیزد الله سبحانه بوی روزی حلال برساند از انجا که خبر نداشته
باشد بوی رساند از سبب یا بکذر و از وی تلبث تا خدا روزی رساندی سبب حتی
جای بخدمت روزی حلال کت نباشد در کمان و در خیال اصل تقوی که زاد این
راهست ترک مجموع ماسوا الله است چهارم توکل قوله تعالی وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ و هر که
توکل کند بر خدا و کارهای خود را بدو سپارد بس خدای تعالی بسند است که مهمات او مهیا سازد
و بنا این تقوی و توکل است تقوی تخم بوستان قربت و از ثمره معیت خبر میده همه که
اِنَّ اللهَ مَعَ الَّذِیْنَ اتَّقَوْا و توکل رایحه گلزار کفایت است و از وی رایحه ریحان محبت
آید اِنَّ اللهَ یُحِبُّ الْمُتَوَکِّلِیْنَ و بی این دو صفت قدم در راه توکل نتوان نهاد سلوک راه
معنی را توکل باید و تقوی توکل مرکب راهیست و تقوی توشه راه و بیجا شکر قوله تعالی

این شکرتم لازیدنکم اگر شکر کنید بر نعمتها من ابته افزون کنم بر شما نعمت را شیخ عبد الرحمن
سلمی فرموده اگر شکر گویید بر نعمت اسلام رسانم شما را برتبهٔ ایمان و اگر سپاسداری
کنید بر نعمت ایمان افزون گردانم بر شما رتبهٔ احسان و اگر شکر گویید بر نعمت احسان زیادت
کنم بر شما مقام معرفت و اگر شکر کنید بر مقام معرفت برسانم شما را بر مقام وصلت و اگر بران
شکر گویید برسانم بدرجهٔ قربت و شکر آن در آرم شما را بخلوتخانهٔ مشاهده شکر نعمت
نعمت افزون میکند کس زبان در شکر چون کند شکر باشد دفع علتهای دل بشود دارد
شاکر از سودای دل باید دانست که تمام ترین نعمتهای حق تعالی دهست اول دین اسلام
دویم علم با عمل سیم طاعت وقتی چارم ذکر دایمی پنجم عمل کردن بمتابعت سنت ششم
قبول عبادت هفتم نجات از عقوبت هشتم دخول جنت نهم مشاهده دهم رضوان دیو
میدشتم استغفار از گناه کردن قوله تعالی وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُم
مِدْرَارًا وَيُمْدِدْكُم بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَل لَّكُمْ أَنْهَارًا آمرزش طلبید از پروردگار خود بدرستی
که خدای هست آمرزنده توبه کننده کان و چون شما توبه کنید بفرستد ابر را بر شما بارنده پی
در پی و مدد شما را بمالها و فرزندان یعنی نعمت اموال و نعمت فرزندان بر شما زیاده شود
... خیرات و صدقات قوله تعالی مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ الله لكم كثيراً آنكه
وام دهد خدای را وام دادن نیکو پس زیاده گرداند از برای وی زیادتی بسیار در حدیث

آمده که چون یکی از شما داده رضای خدا خرما میکند عدد از یکی ما حضرت خداوندان خرما
خداوندان خرما را قبول کند و در دست کرم و لطف خود می پرورد تا آنکه آن خرما مثل و مانند کوه
احد بزرگ می گردد آنکه حکم می شود بفرشتگان که بنویسید در دیوان آن خیر کننده گویا آن
دهنده برابر و مقدار کوه احد خیر داده است ششم نکاح کردن قوله تعالی ان یکونوا فقراء
یغنهم الله من فضله حکم می شود بجماعهٔ ایشان فرزند و نکاح نکرده اند نکاح کنید اگر قبل
نکاح فقیران بودید بعد نکاح الله سبحانه شما را بکرم خویش توانگر خواهد کرد ایند هفتم لزوم مساجد
و محراب الاداء عبادت رب الارباب قوله کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا
قال یامریم انی لک هذا قالت هو من عند الله یرزق من یشاء الایه هر گاه که در آمد زکریا پیغمبر
که انجا مریم بود گفت نزدیک مریم روزی که طعام خورده می باشد فرد که ای مریم این طعام
از کجاست مریم گفت این رزق از نزدیک پروردگار ماست که روزی میدهد هر کرا خواهد
بی شمار از کثرت یا بغیر استحقاق مرزوق در تفسیری زند قوله تعالی وما من دابة فی الارض
الا علی الله رزقها می آرد چون باری تعالی خواست که عرش عظیم پیدا کند فرشته را بیافرید و
ویرا فرمود که عرش را بردار هر چند بر داشتن آن کوشیدند و سعی بلیغ نمودند عرش را نتوانستند
برداشت انگاه مرغ خورد بیافرید و حکم شد ارفع العرش فقال بسم الله الرحمن الرحیم و
توکلت علی الله لا حول ولا قوة الا بالله فرفعه ... تجارت بتقوی کنید تا روزی بی
سبحت در انجا از تفسیری روایت کرده حکایت نقل ست که حق تعالی

ی بضاعت خورید اول فی الخبر تخذوا و تخذ الله تجارة یاتیکم الارزاق بلا بضاعة دوم اختیار
عزلت و ترک و شهوت فی الخبر من انقطع الی الله کفاه الله کل مؤنة ورزقه من حیث لا یحتسب
ومن انقطع الی الدنیا ... ولا یاتیه منها الا ما قدر له سیم السکوت و لزوم البیوت فی الخبر قدسی
یا ابن آدم تفرغ لعبادتی املاء صدرک غنی و بطنک رزقا چارم حاصل کردن علم با عمل
فی الخبر من تفقه فی دین الله کفاه الله همه ورزقه من حیث ... پنجم ترک سخاوت کند رزق از خدا
یابد فی الخبر السخی مرزوق والبخیل محروم ششم هر که دنیا طلبد دنیا بخدمت او گردد و هر که
ترک کند دنیا داد او شود فی الخبر یا دنیا اخدمی من خدمنی واستخدمی من خدمک هفتم نگاه
داشتن کار اوراد صلوات است و نگاه داشتن امانات مردمان که احوال و بضاعا
ست فی الخبر الامانة تجر الرزق والخیانة تجر الفقر هشتم بعد ادای نماز صبح بذکر الله مشغول
بودن فی الخبر القدوسی عبدی اشتغل للجمع المتاع بعد الفجر ساعة اکفل لک ما بینها
نهم سبحان الله والحمد لله والله اکبر بعد هر نمازی مشغول شود بمخلوق محتاج نگردد و نکرد
وابواب رزق بروی گشاده گردد و بفقاد بلا ازوی مندفع بود دهم برزق اندک قناعت
کردن فی الخبر القناعة کنز لا ینفد ... اهل الله در تفسیر حسینی آورده است عذا به ا
لکریمه قل الله ثم ذرهم می آرد شیخ ابو سعید فرموده الله و بس آنچه ما سوا الله است هوس و
انقطع النفس و شیخ الاسلام فرموده که دل را بسوی او دار ثم ذرهم عنز او را فرد گذار شبلی

فرموده علیک بالله و دفع ما سوا الله چون بتوفیق دولت حاصل زمه دل بیابی بسیار و
بکسل ... در تذکرة الاولیا در ذکر اسمای حسن بصری ره می آرد نقلست که یکی از حسن بصری
پرسید که گناه بسیار کرده ام نصیحت فرمای تا آنرا امام خود سازم گفت ... خصلت است
اگر قبول کنی بگویم بعد از ان مرد بگوی زیان ندارد اول آنکه چون معصیت کنی روزی
او مخور گفت چون رزاق عالم اوست روزی از کجا خورم گفت نیکو نباشد که در ملک او باشی
و روزی او خوری و در روی عاصی شوی سیم آنکه چون خواهی که معصیت کنی جائی کن که
او ترا نبیند گفت وی عالم اسرار است چگونه کنم گفت نیکو نباشد که بدیدن او معصیت کنی
چارم چون ملک الموت برای کشیدن جان تو بیاید بگوی مدتی مهلت ده تا توبه کنم گفت او
نشنود گفت چون میدانی که مهلت ندهد امروز که روز مهلت و فرصت است توبه کن و بدان
که ترا چند روز مهلت داده است پنجم چون منکر و نکیر بیایند از خود دفع کن گفت نتوانم گفت
جواب ایشان را ساخته باش ششم چون حکم شود که گناه کار را بدوزخ برید بگوی نمی روم
گفت بزور برند گفت بس گناه مکن آن مرد چون این سخن بشنید بسیار بگریست و توبه نصوح
کرد و از جملهٔ صالحان گشت نقلست که از ابراهیم ادهم پرسیدند که سبب چیست که دعا ...
قبول نمیشود و چیزها از خدای تعالی می خواهم قبول نمیکند گفت از ان سبب که خدای را میدانید
واطاعت حکم او نمی کنید و رسول او را ایمان دارید و متابعت سنت وی نمی کنید و قرآن

می خوانید و بر قرآن عمل نمیکنید و میدانید که بهشت برای مطیعان آراسته اند وطلب آن نمیکنید

ومیدانید و دوزخ را برای گناه کاران تافته اند و از آن نمی گریزید ومیدانید که شیطان

دشمن شماست و با وی مخالفت نمیسازید ومیدانید که مرگ یقین است و ساز او نمیکنید و

مادر پدر و اولاد را بدست خود در خاک میکنید و عبرت نمیگیرید بس کسان که باین غفلت آلوده

اند دعا ایشان چگونه مستجاب شود در ذکر ذو النون مصری رضی الله عنه می آرد وی گفت روزی

می رفتم تا بکنار آب رسیدم طهارت کردم و کوشکی بلند دیدم و کنیزکی صاحب جمال بر کنگره قصر

استاده سلام کردم و گفتم ای کنیزک کرایی گفت ای ذالنون چون ترا از دور دیدم پنداشتم

که دیوانه و چون نزدیک آمدی سلام کردی گفتم عالمی و چون نزدیک تر آمدی معلوم کردم که عا

رفی گفتم چگونه گفت اگر دیوانه بودی طهارت نمیکردی و اگر عالم بودی سلام بر زن بیگانه نمیکردی و

عارف بودی نظر بدون حق نمی انداختی ذکر ابو یزید بسطامی نقلست که روزی شیخ میرفت و

جوانی قدم بر قدم شیخ می نهاد و گفت قدم بر قدم مردان چنین می باید نهاد و عرض نمود که پاره

پاره از پوستین خود ارزانی کن تا برکت آن در کار دین سزاوار سعادت باشم شیخ فرمود اگر پوستین

بایزید بتو پوشانند هیچ سود ندارد تا عمل بایزید نکنی و فرمود حق تعالی سبحانه ... بود ... اکنون

...خویم و گفت عبادت اهل معرفت پاس انفاس است و گفت علامت شناختن خالق تعالی

گریختن از خلق است و گفت اهل بهشت بزیارت خداوند روند و لکن حال صور تهای میبودی

کل ... بنویسیم ... جمال صور ... و ان ... بسوی تو باشم ... سوره را

... الله ... یا ... سلام ...

برشان عرض کنند هر که صورت را اختیار کند او را بزیارت خود راه ندهد و گفت این راه را ...

و از قلم و تعلم هیچ نگشاید و گفت هر که علم جهت مباهات خواند و بدان زینت و جاه جوید یا دل ... مباهات

مخلوق او را قبول کنند هر و از خالق دور تر افتد و مهجور تر گردد و گفت در علم علمی است که او را

علما ندانند و در زهد زهدیست که زاهدان آن را ندانند و گفت هر که را برگزینند فرعونی بر دل

گمارند تا او را برنجاند و وی مقبول تر گردد پرسیدند که فرض چیست و سنت چیست فرمود فرض طلب

مولاست و سنت ترک کردن دنیاست در ذکر عبد الله مبارک رح می آرد که عبد الله روزی در

ایام برف غلامی را دید که از سرما می لرزید گفت چرا از خواجه نکویی تا ترا جامه دهد گفت او میداند

می بیند عبد الله نعره کرد و بیهوش افتاد چون بهوش آمد فرمود که علم طریقت ازین غلام بیاموزید

نقلست که عبد الله را مصیبتی پیش آمده بود بسیار بمصیبت حاضر شدند و گبری نیز حاضر بود و گفت

عبد الله دانی که خردمند کیست گفت آنکه چون او را مصیبتی رسد روز تعزیت همان کند که بعد

از سالی خواهد کرد عبد الله فرمود بنویسید که این کلمه حکمت است و از وی پرسیدند که دارو

دل چیست گفت از مردم دور بودن و مشغول بخدا شدن در ذکر شقیق بلخی رح می آرد و گفت از

هفتصد عالم پرسیدم که خردمند کیست درویش کیست و بخیل کیست و عالم کیست هر هفتصد این

جواب دادند که خردمند آنست که دنیا را دوست ندارد و با اهل دنیا نیامیزد و زیرک آنست که دنیا او را

نفریبد و توانگر آنست که بقسمت خدای تعالی راضی باشد و درویش آنست که دلش در طلب یادتی

بعد از نماز ... مراتب بخوانم ... بار حم الراحمین ...

...

نبود و بخیل آنست که از مال حق الله ادا نکند و عالم که بنظالمان صحبت ندارد در ذکر ابو سلیمان دا

رانی می آرد وی گفت غذای دل مومن ذکرست و درویش کردن دل بفکر اوست و فرمان برداری

تجارت اوست و مسجد دکان اوست و قناعت گنجینه اوست و تقوی بازار اوست و توکل حرفه گاه

اوست و در اصل ... و پنجم در داد و ستد معامله ربوا فی المشکاة فی باب الربوا عن عبد الله

ابن حنظلة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم درهم ربوا یاکله الرجل وهو یعلم اشد

من ستة وثلثین زنیة ترجمه در مشکات در باب ربوا آورده است که رسول علیه السلام

فرموده است که معامله کردن بیک درم ربوا سخت تر است از سی شش بار زنا یعنی هر که در درم بیک درم

در معامله ربوا میدهد یا میگیرد گو یا کسی سی شش بار زنا میکند وعن ابی هریرة رض قال قال رسول

الله علیه السلام الربوا سبعون جزءا ایسرها ان ینکح الرجل امه ترجمه رسول علیه السلام فرمود

ربوا هفتاد جزاست آسان ترین آن آنست که با خوار مادر خود را در نکاح خود آورده است

و فی کفایة الشعبی فی مجلس البیوع وقد جاء فی الاخبار ان درهم ربوا اکثر من الزنا سبع امه من ستة

وثلثین مرة ترجمه در کفایه در مجلس بیوع آورده است که رسول فرمود علیه السلام که بزه کاری و

گرانی و دشواری یکدرم ربوا بیشتر و سخت تر است از آنکه با مادر خود سی شش بار زنا کند و فی الترغیب

والترهیب فی کتاب البیوع فی بیان الربوا عن ابی هریره رض عن النبی علیه السلام انه قال اجتنبوا

السبع الموبقات الشرک بالله وقتل النفس واکل الربوا واکل مال الیتیم الحدیث الرواح البخا

... یکشنبه ... بعد از ... نماز ...

و شب یکشنبه یا الله یا حی یا قیوم بعد از ... نماز ... صد ... بخوانم

...

وسلم قوله الموبقات ای المهلکات وعن سمرة ابن جندب رض قال قال رسول الله صلی الله علیه

وسلم رایت اللیلة رجلین اتیانی فاخرجانی الی الارض المقدسة وانطلقنا حتی اتینا علی نهر من

دم فیه رجل قایم وعلی وسط النهر رجل بین یدیه حجارة فاقبل الرجل الذی فی النهر فاذا اراد

ان یخرج رمی الرجل بحجر فیه فرده حیث کان فجعل کلما جاء لیخرج رمی فی فیه بحجر فرجع کما کان

فقلت یا جبرائیل ما هذا قال اکل الربوا رواه البخاری وعن جابر رض انه قال لعن رسول الله

اکل الربوا وموکله وکاتبه وشاهدیه وقال هم فیه سواء رواه البخاری مسلم وعن ابی هریرة رض

قال قال رسول الله علیه السلام الکبایر سبع اشراک بالله وقتل النفس واکل الربوا الحدیث

وعن عون ابن جحیفة رض قال لعن الرسول الله اکل الربوا وموکل الحدیث وعن ابی هریرة

رض قال قال رسول الله علیه السلام قال اربع حق علی الله ان لا یدخلهم الجنة ولا یذیقهم

نعیمها مدمن الخمر واکل الربوا واکل مال الیتیم والعاق الوالدیه وعن عبد الله ابن مسعود رض

عن النبی علیه السلام انه قال الربوا ثلث وسبعون بابا ایسرها ان ینکح الرجل امه رواه الحا

کم وقال صحیح وعنه ان النبی علیه السلام قال الربوا بضع وسبعون بابا والشرک مثل ذالک وعن

عنه رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الربوا بضع وسبعون بابا ادناها کالذی

یقع علی امه وعن عبد الله ابن سلام رضی الله عنه عن رسول الله علیه السلام قال الدرهم یصیبه

الرجل من الربوا اعظم عند الله من ثلثة وثلثین زنیة یزنیها فی الاسلام رواه الطبرانی وفی روایة

... شنبه یا الله یا رحمن یا رحیم بعد ... نماز ... صد ...

... شنبه یا الله یا مالک یا ... بعد ... نماز

الربوا اثنان وسبعون بابا اصغرها كمن اتى امه في الاسلام ودرهم من الربوا اشد من بضع
وثلثين زنية يزنيها في الاسلام قال باذن الله يوم القيمة بالقيام البر والفاجر الا اكل الربوا
فانه لا يقوم الا كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من المس وعن كعب الاحبار رضه قال لان از
ني ثلثة وثلثين زنية احب الي الله من اكل درهم الربوا درمفتاح الجنان در فصل ربا اورده است
كه عبد الله ابن سلام روايت كرده است كه در يكدرم ربوا سي وشش گناه است كمترين آنست كه ربا
خوار مادر خودرا در نكاح خود در آورده است ونيز روايت كرده اند كه گرفتن يكدرم ربا بدتر از
سي وشش زنا كردن است في التفسير اللباب قوله تعالى الذين ياكلون الربوا عنه عليه السلام الربوا
بضع وسبعون بابا ادناها كاتيان الرجل امه في المنهاج في باب العشارى قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم عشرة نفر لا يقبل الله صلواتهم رجل صلى وحيدا بغير قرات ورجل يصلي ولا يو
دي الزكوة ورجل ام قوم وهم له كارهون ورجل مملوك آبق ورجل شارب الخمر مدمن وامرأة
باتت وزوجها عليها ساخط وامراة حرة تصلي بغير خمار واكل الربوا والامام الجاير ورجل لا
تنهاه صلوته عن الفحشاء والمنكر لا يزداد بها من الله الا بعدا ترجمه در منهاج در باب عشارى
آورده است كه رسول عليه السلام الربوا بضع وسبعون بابا ادناها كاتيان فرموده كه ده نفر اند
كه خداى تعالى نماز آن ده نفر قبول نميكند اول مردى كه تنها نماز گذارد دوم در آن نماز قرات
نخواند سيوم مردى كه نماز گذارد وزكات ندهد سيم مردى كه امامت قومى كند وآن مردم از امام

كاره باشند چهارم مردى غلام كه از صاحب خود گريخته باشد پنجم شراب خوار دو تايب نشود
ششم زنى كه از شوهر خود اعراض كرده باشد وشوى آن زن بر آن زن خشمگين وغضب باشد هفتم زنى
حره آزاده اصيل كه بى چادرى ودامنى سر برهنه نماز گذارد هشتم مردى كه ربا خوار باشد ربا دهد
وستاند نهم حاكم وجابر باشد دهم مردى كه نماز گذارد نماز او اورا از فحش ومنكر باز
ندارد وايشان را زيادتى نشود مگر دورى از خداى تعالى في المشكوة في باب الربوى عن ابي
سعيد الخدرى رضه قال رسول الله عليه السلام الى قوله فمن قال زاد او استزاد فقد اربى
الاخذ والمعطي فيه سواء ترجمه اين حديث روايت زوايد شرح فوايد ست كه آن فوايد است
وآن روايت اين است وهمه ربا وستاننده ربا ودلالت كننده ربا وگواه شونده ربا
در بزه كارى وگنه كارى برابرند اى درويش خدا انديش در هفده كتاب ديدم كه ستاننده
وگواه شونده ربا در بزه كارى برابرند اگر عبارات همه كتاب بنويسم دراز گردد واگر خواهى تمام
عبارات كه در حرمت ربوا وقعيد مطلع شوى در قربت الا الله نظر كن في احياء العلوم في كتاب
الحلال والحرام في باب الخامس في ادرارت السلاطين في نظر السادس وروي عن جماعة
عن الجماعة من الصحابة انهم دركوا ايام الايمة الظلمة واخذوا منهم الاموال منهم ابو هريرة ومن
مروان ويزيد ابو سعيد الخدرى رضه وزيد بن ثابت وابو ايوب وجرير بن عبد الله وجابر
انس ومسور بن مخرمة فاخذ ابو سعيد وابو هريرة من مروان ويزيد ومن عبد الملك واخذ ابن

عمر وابن عباس من الحجاج واخذ كثير من التابعين منهم كالشعبي وابراهيم والحسن وابن ابي ليلي
واخذ الشافعي من هارون الرشيد الف دينار في دفعة واخذ مالك من الخلفاء اموالا جمة وقال
علي كرم الله وجهه خذ ما اعطاك السلطان فانما يعطيك من الحلال اكثر وانما ترك من ترك منهم
لعطاء تورعا مخافة على دينه ان يحمل على ما لا يحل الا ترا قول ابي ذر للاحنف بن قيس خذ العطا
ما كان نحلة فاذا كان اثمان دينكم فدعوه وقال ابو هريرة انا اعطينا قبلنا واذ منعنا لم
نسال وعن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة رضي الله عنه انه كان اذا اعطاه معوية سكت وان
منعه وقع فيه وروى نافع عن ابن عمر ان المختار كان يبعث اليه المال فيقبله ثم يقول لا اسال
احدا ولا ارد ما رزقني الله واهدى اليه ناقة فقبلها وكان يقال لها ناقة المختار ولكن هذا
يعارضه ما روى ان ابن عمر لم يرد هدية المختار الاسناد في رد ما اثبت وعن نافع ابن بعث
ابن معمر الى ابن عمر بستين الف فقسمها على الناس ثم جاء سايل فاستقرض
من بعض من اعطاه واعطى السايل ولما قدم الحسن بن علي رضه معوية رضه فقال اجيزك
بجايزة لم اجز بها احدا من العرب بعدك قال فاعطاه اربع ماية الف فاخذها وعن جب
بن ابي ثابت قال لقد رايت جايزة المختار لابن عمر وابن عباس فقبلانها فقيل ما هي قال
مال وكسوت وعن الزبير بن عدي قال قال سلمان اذا كان لك صديق عامل او تاجر يقارف
الربوى فدعاك الى طعام او نحوه او اعطاك شيئا فاقبل الرجل فان المهنا لك وعليه الوزر واذ

اثبت هذا في الحرب فالظالم في معناه وعن جعفر عن ابيه ان الحسن والحسين رضي الله عنهم اجمعين
كانا يقبلان جوايز معوية رضه وقال حكيم بن جبير وقد جعل علينا من اسلعب الفرات فارسل الى
العشارين ان اطعمونا مما عندكم فارسلوا مما عندكم فارسلوا بطعام فاكل واكلنا معه وقال
العلاء ابن زبير اودى اتى ابراهيم ابي وهو عامل حلوان فاجازه فقبل وقال ابراهيم لا باس بجا
يزة العمال لان للعمال مونة ورزقا ويدخل بيت مال الخبيث والطيب فما اعطاك فهو من طيب ماله
فقد اخذ هولاء كلهم جوايز السلاطين الظلمة فما ظنك من بعدهم اصل سى ششم در بيان جامه
پوشيدن ودستار بستن ودرين اصل چند فرع عند فرع اول در بيان دستار بستن در روضة
الاخبار مى آرد آن حضرت اكثر عمامه بر طاقيه بجدى وگاه عمامه بى طاقيه بستى وگاه بطاقيه
بى دستار اكتفا نمودى وطاقيه آجيده كه بسر چسبيدى مانند كلاه پوش بپوشيدى وطاقيه دو گوش
داشت كه آنرا در سفر بر سر اطهر نهادى در جامع العلوم مى آرد حضرت رسالت پناه سه دستار داشت
يكى سفيد كه آنرا در وقت صلوات وروز عيد پوشيدى دوم سياه كه آنرا كرم گوش گويند
وآنرا در سفر بر سر اطهر نهادى سيم سبز كه آنرا در موسم بهار پوشيدى در عمدة الواعظين مى آرد
آنحضرت سه دستار داشتى حربيه كه پانزده گزى بود وعيادية كه بيست وپنج گزى بودى وعلويه
هفت گزى بود در ملتقط در بيان دستار مى آرد درازى دستار هفت گز يا زده گز نست
وگفته اند درازى دستار تا پانزده گز مقرر كرده اند وگفته اند تا بيست گز مقدار درازى دستار

کرده اند پس اگر درازی دستار هفت گز باشد باید درازی فش دنباله و شاخلا و عذبه و سدل تا بالای
پشت بگذارد و اگر درازی دستار پانزده گز باشد باید که درازی فش تا نشست گاه باید کرد و اگر
درازی دستار بیست و نه گز باشد باید که درازی فش تا زانو کند و خلاصة السیر در بیان لباس
می آرد که رسول علیه السلام تنها دار بشمینه پوشیدی و با وی غاز گزاردی و دو طرف ازار
را میان دو شانه گذاردی و کلاه زیر دستار و پی ردای پای پیاده بجهة بیمار پرسی یاران
در کوچهای دورتر از مدینه سیر کردی و چون عمامه بر سر اطهر بستی فش میان دو شانه گذاشتی
و در تحفة النصایح می آرد دستار بندی هفت شمله دار ای پشت پس بی شمله باشد بندش
بندش شیطانی شمرد و در مشکاة در باب لباس می آرد در رسول علیه السلام فرمود بر شما باد
بستن که دستار بستن نشانه فرشتگانست و دستارهای خود را بفش داشته و ذنب پس پشت
هشته ارسال کنید فرع دوم در بیان سدل هشتن و فش ارسال داشتن که آنرا بزبان
عربی سدل و ذنب و شاخلا گویند و عذبه و طرف دستار نیز گویند و بزبان فارسی فش
گویند اما بزرگان هندوستان آنرا شمله میگویند و در دستاری خلانند والله اعلم و جست
و در صلاح در باب لام در فصل شین در بیان لفظ شمله می آرد و شمله کلیم خورد که بجود در کشند
اما بزرگواران ولایت فش را این گونه میدارند احادیث رسول الله در روایت فقها
مخالف آنست و در شرح الشمایل المولانا عصام الدین رحمه فی باب بیان عمامه رسول الله
علیه السلام

وارخاء طرف العمامة سنة مؤكدة محفوظة لم يرخص الصلحاء ابتركها در تبریز شرح المشارق
نوا می آرد فش ماندن از سنتهای مؤکده است و گذاشتن آن وعده در ترک آن و
عید است و ورد رکعتان مع الذنب افضل من سبعین رکعات بغیر ذنب و عن رسول الله
علیه السلام ذنبوا فان الشیطان لا یذنب فش مانید که شیطان فش نمی ماند و این حدیث
مبنی از وعید نیز است زیرا ابلیس مانا تشبه بغیر نا وارد ست و نهی از خطوات الشیطان
انه لکم عدو مبین امر محتست و ابتداء سنت فش در روز حرب بود و آن حرب در سال دوم
از هجرت واقع شد و در همان سال روزه ماه رمضان فرض گشته و در آن وقت
جمیع اسلام سیصد و سیزده کس بوده اند و کفار نهصد و پنجاه کس بوده اند
الله سبحانه پنجهزار فرشته بر اسبان ابلق سوار با دستارهای سفید و فش ها را در میان
دو کتف گذاشته بمدد اهل اسلام فرستاد چنانچه الله سبحانه می فرماید یمددکم
ربکم بخمسة آلاف من الملائکة مسومین ای معلمین بعمایمهم بانهم ارخوا اذنابها بین
اکتافهم و چون رسول علیه السلام این حال از ملائکه مشاهده دید اصحاب
خود را فرمود تسوموا فان الملائکة قد تسومت یعنی نشانه دار سازید دستار
خود را بدرستی که نشانه دار ساخته اند فرشتها دستارهای خود را و از امام علم
الهدی منقولست که فرشتها از جهت آن نشانه دار شده اند که تا مومنان بدانند

آن ایشان بر اثر محاجند بنشانه زدن در زواید شرح فواید در بیان متابعت اصحاب
رسول الله می آرد که فش ماندن از سنتهای رسول الله است و سنت مؤکده است
و خلانیدن در دستار عادت افتاده است و ارسال فش در میانه دو شانه است
فی مختار القناوی والسنة ارخاء طرف العمامة بین کتفیه هکذا فعل رسول الله ثم قیل
قدر شبر و قیل الی وسط الظهر و قیل الی موضع الجلوس فی الاختیار المفتین والسنة ارخاء
طرف العمامة اختلفوا فیه منهم من قدره بشبر و منهم من قدره الی وسط الظهر و منهم
من قدره الی موضع الجلوس فی خزانة فی مسایل الشتاء و ندب لبس السواد و ار
سال ذنب العمامة بین کتفیه الی وسط الظهر فی الکنز فی فصل اللباس مستحب ارسال
ذنب العمامة بین کتفیه الی وسط الظهر و منهم من قال الی موضع الجلوس و منهم من
قدره بشبر فی الطراد سدل فرو هشتن فی شرح شمایل الترمذی سدل ثوبه و شعره اذا ارسله
و لم یضم جانبه و در معنی مکتوبات خواجه پارسا باین عبارة نقل فرموده که فش را
خلانیدن بی حاجت و بی ضرورت نپسندیده اند زیرا که این معنی خلاف مقتضاء ا
حادیث صحیح و روایات صریح و ضد مقصود است شرح الاولاد فی الشرعة و قد
لبس النبی علیه السلام عمامة سوداء و یسدل ذنبه بین کتفیه فی صحیح المسلم و ابی داود والنسا
ئی عن عمرو بن حریث قال رایت رسول الله علیه السلام دخل یوم فتح مکة و علیه عمامة سودا

قد ارخی طرفیها بین کتفیه فی صحیح و النسائی و ابی داود و الترمذی و صحیح المسلم عن جابر
بان رسول الله علیه السلام دخل یوم فتح مکة و علیه عمامة سوداء ارخی ای ذا الخ
سدل عمامته سوداء ارخی بین کتفیه قوله سدل عمامة ای ارسل طرفها فالمضاف مقدر
فی المغرب سدل الثوب سدلا من باب طلب اذا ارسله من غیر ان یضم جانبه فی جر احا
المستقیم که از کتب معتبره سیر نبوی ست علیه السلام عمامه را عذبه میان دو شانه
مبارک فرو گذاشتی و در الذخیرة و فی کنز العباد و شرح الاوراد و فی ابراهیم شاهی ان المقدار
ما ینبغی من ذنب العمامة اختلفوا فیه منهم من قدره بشبر و منهم و من قدره الی وسط الظهر
و منهم من قال الی موضع الجلوس فی فتاوی الحجة ان الذین ستة انواع للعالم خمس و ثلثون
اصبعا و للخطیب احد و عشرون اصبعا و للعالم سبع و عشرون اصبعا و للمتعلم
سبع عشرة اصبعا و للعامی سبع اصابع و للصوفی اربع اصابع فی مجموعة القناوی ان
الذین ستة انواع للقاضی خمس و ثلثون اصبعا و للخطیب احد و عشرون اصبعا
للعالم سبع و عشرون اصبعا و للمتعلم سبع عشر اصبعا و للمتعلم سبع عشر اصبعا للعامی
سبع اصابع و للصوفی اربع اصابع ترجمه این هر سه روایة که از هر کتابست اینست
که ارسال رسول و ارسال ذنب شش گونه است مر قاضی را باید که سدل خود را سی و پنج انگشت
دراز فرو گذارد و دانشمند را باید که درازی فش خود را مقدار بیست و یک انگشت بگذارد

ومتعلم را باید که ذنب خود را مقدار هفده انگشت بگذارد و عامی را باید که سدل خود را
مقدار هفت انگشت بگذارد و شیخ و درویش را باید که فش خود را چهار انگشت بگذارد
في المدارك يمددكم ربكم بخمسة آلاف من الملائكة في حال اتيانهم لا يتأخر نزولهم عن اتيا
نهم يعني ان الله تعجل نصرتكم وتيسر فتحكم ان صبرتم واتقيتم مسومين بكسر الواو مكي ابو
عمرو وابو عاصم وسهل اي معلمين انفسهم او خيلهم بعلامة يعرف بها في الحرب والسومة
العلامة وعن الضحاك معلمين ما تصوف الابيض في نواصي الدواب واذنابها وعن غيرهم
بفتح الواو اي معلمين قال الكلبي معلمين بعمائم صفر مرخات بين اكتافهم وكانت
عمامة الزبير يوم بدر صفرا فنزلت الملائكة كذلك في معالم التنزيل يمددكم ربكم بخمسة
آلاف من الملائكة مسومين اي معلمين قرا ابن كثير وابو عمرو وعاصم بكسر الواو وقرا الاخرون
بفتحها ومن كسر الواو اراد انهم سوموا خيلهم ومن فتحها اراد به انفسهم والتسويم الاعلام
من السومة وهي العلامة واختلفوا في تلك العلامة فقال عروة بن الزبير كانت الملائكة
على خيل بلق عمائم صفر وقال علي وابن عباس رضي الله عنهم كانت عليهم عمائم
بيض قد ارسلوها بين اكتافهم وقال هشام بن عروة الكلبي عمائم صفر مرخاة على اكتافهم
وروى النبي عليه السلام قال لاصحابه تسوموا فان الملائكة قد تسومت في البيضاوي يمددكم
ربكم بخمسة آلاف من الملائكة في حال اتيانهم بلا تراخ وتأخر مسومين معلمين من التسويم

هو اظهار سيماء الشيء لقوله عليه السلام لاصحابه فان الملائكة قد تسومت في الكشاف
مسومين بفتح الواو وكسرها يعني معلمين انفسهم او خيلهم قال الكلبي معلمين بعمائم
صفر مرخات على اكتافهم وعن عروة بن الزبير كانت عمامة زبير يوم بدر صفرا فنز
لت الملائكة كذلك وعن رسول الله عليه السلام انه قال لاصحابه تسوموا فان الملائكة
قد تسومت در تفسير حسيني مي آرد يمددكم اينست که مدد مکنید شمارا ربکم پروردگار
شما بخمسة آلاف من الملائكة به پنجهزار سوار من الملائكة از فرشتگان مسومين نشان کنند
کان مر اسبان خود را واین عادت مستمر است میان مبارزان که روز حرب علامتی بر
خود بندند ونشان ملائکه دران روز دستار ها سفید وطرها میان دو کتف گذاشته
فرع سوم در بیان آنکه جامها نفیس وباریک گاه گاه میباید پوشید نه دایم في نصاب
الاحتساب في الباب الثامن والثلثين وينبغي ان يلبس في عامة الاوقات الوسط ويلبس
احسن ما يجد في جميع الاوقات فانه يؤذي المحتاجين وهو منهي عن الكتاب فوثب فيه اذى الغير
خرج علي كرم الله وجهه في حال خلافته وعليه ثياب غلاظ فقال له رجل يا امير المومنين
لو لبست الين من هذا لكان خيرا قال اسكت فان هذا اخشع لقلبي واشبه بشعار الصالحين
واحسن للمومنين ان يقتدي به في التاتارخانية في كتاب الاستحسان والكراهية في الفصل العاشر
في اللبس ما يكره من ذالك وما لا يكره قال شمس الائمة السرخسي رحمه ينبغي ان يلبس في عامة الاوقات

وقات الغسيل ولا يلبس احسن ما يجد في جميع الاوقات ولذالك في زمان الشتاء لا
ان يظاهر بين جبتين او ثلثة اذا كان يكفيه لدفع البرد جبة واحدة في مطالب المومنين
في فصل اللبس وعن ابن مسعود رضي الله عنه انه قال اتقوا الشهرتين في اللباس معناه
انه لا ينبغي للانسان ان يجاوز بنفسه اللباس محقورة التي يرجع الى الآية ولا لبسة المشهور
ة التي تخيل للابس بنفسه اللباس المحقورة التي يرجع الآية ولا لبسة المشهورة العجوبة
للخلق ينظر اليه كل ناظر ويختار في ما بين ذالك فالوسط محبوب في كل شيء قال شمس
الائمة السرخسي رحمه ينبغي ان يلبس عامة الاوقات الغسيل ويلبس احسن ثيابه في بعض
الاوقات الغسيل اظهار النعمة الله تعالى فان ذالك مندوب اليه ويلبس احسن ما
يجد في جميع الاوقات لان ذالك يؤذي المحتاجين وكذالك في زمان الشتاء لا ينبغي ان
يظاهر بين جبتين او ثلثة اذا كان يكفيه لدفع البرد جبة واحدة لان ذالك يؤذي المحتاجين
وهو المنهي عن الكتاب بسبب اذى الغير كذا في المحيط فرع چهارم در بیان ازار دراز پو
شیدن في المشكاة في باب الستر عن ابي هريرة رض قال بينما رجل يصلي مسبل ازاره فقا
ل له رسول الله عليه السلام اذهب وتوضأ قال فذهب وتوضأ ثم جاء فقال اذهب
وتوضأ فقال له رجل ما لك يا رسول الله امرته ان يتوضأ فسكت عنه ثم قد
جاء قال انه كان يصلي وهو مسبل ازاره وان الله لا يقبل صلواة رجل مسبل ازاره ترجمه

در مشکات در باب ستر می آرد که ابو هریره رضي الله عنه از رسول علیه السلام روایت
میکند که ناگاه مردی نماز ادا میکرد واز ازار آن نماز کننده دراز بود پس رسول خدا علیه
السلام او را گفت برو وضو کن پس ابو هریره میگوید که آن مرد رفت ووضو کرد وباز آمد
بعد ازان یکی از جلیسان او را گفت که یا رسول چرا حکم الوضو کردی که وی نماز میگزارد و حال
آنکه ازار وی دراز بود بدرستی که خدای تعالی قبول نمیکند نماز مردی که ازار وی دراز بود
في ابي داود عن الدارمي عن رجل من الصحابة ان رسول الله عليه السلام قال لرجل ارفع ازارك
انه لا يقبل صلواة رجل من الصحابة مسبل ازاره ترجمه رسول فرمود علیه السلام مرد
را که ازار خود دراز دارد یعنی ازار خود را کوتاه کن بدرستی که شان این است که خدای تعالی
نماز دراز کننده ازار قبول نمیکند في البخاري قال رسول الله عليه السلام ما اسفل من الكعبين
من الازار فهو في النار ترجمه در صحیح بخاری می آرد که رسول علیه السلام فرمود آن مقدار
جامه ازار از شتالنگ زیر است پس آن مقدار شتالنگ زیر است پس ان مقدار جای
با تش دوزخ سزاوار است في المسلم عن ابن عمر رضي الله عنهما انه قال مررت على رسول الله عليه
السلام وفي ازاري استرخاء فقال يا عبد الله ارفع ازارك فرفعته قال زد فزدته فما زلت
بعض القول الى اين قال بعض القوم الى اين قال الى انصاف الساقين ترجمه در صحیح
مسلم می آرد که ابن عمر رض میگوید که بر مجلس رسول الله علیه السلام ای عبد الله ازار را

کذشتم دران حال که ازار من دراز بود رسول فرمود علیه السلام ای عبد الله ازار بردار
و من کوتاه کردم فرمود کوتاه تر کن پس بعضی از مجلس یان عرض نمودند که یا رسول الله
ازار را تا کجا کوتاه گرداند فرمود تا نیمه ساق ازار است ابن عمر گفت که حد ازار مسلم
تا نصف ساق است ترجمه عن العلاء ابن عبد الرحمن عن ابیه رضی الله عنه انه قال
سالت رسول الله علیه السلام ابا سعید الخدري رضی عن الازار فقال انا اخبرکم
بعلم سمعت رسول الله یقول ازرة المسلم الی انصاف ساقیه لا جناح علیه فیما بینه
وبین کعبیه وما اسفل من ذالک ففی النار لا ینظر الله یوم القیمة الی من جر ازاره في
الطراني علاء ابن عبد الرحمن میکوید که از ابی سعید خدري برسیدم از حد درازي ازار
گفت از حد درازي وکوتاهی ازار من ترا خبر دهم از رسول علیه السلام شنیدم که می
فرمود که حد ازار مسلم تا نیمه ساقست واکر ازار تا نزدیک شتالنگ رساند بران میل
و بزه مندي نیست وجامه ازار را بپوشند آن مقدار در اتش دوزخ خواهد بود
وخدای تعالی بنظر رحمت نخواهد نکریست بسوی کسی که ازار خود را دراز سازد ترجمه
عن عمرو ابن شعیب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتزر کما رایت
الملائکة الملائکة تاتزر قال الی انصاف سوقها ترجمه در طراني می که رسول علیه السلام
فرمود که من ازار خود را میسازم چنانکه ازار فرشتگان بود یاران پرسیدند که یا رسول الله ازار

فرشتگان دیده ام یاران پرسیدند که یا رسول ازار های فرشتگان را چگونه دیدی فرمود ازار
های فرشتگان را تا نیم ساق دیدم في المشکاة في فضایل سید المرسلین عن کعب یحکی عن التوریة
في صفة امة علیه السلام عارة للشمس یصلون الصلواة اذا جاء وقتها یاتزرون علی انصاف
نهم ویتوضئون علی اطرافهم منادیهم ینادي في جو السما ترجمه کعب الاحبار از او صاف و
۲٤۷
شمایل یاران رسول علیه السلام که در توریت این بوده است که رعایت کننده کان آفتاب
باشند ونماز پنج وقت برسیدن ودر آمدن وقت ادا کننده وازار های خود را تا نیم ساق
بسازند ودست وپاي وجمله اعضا خود را در وقت طهارت کردن باحتیاط تمام بشوید
ومؤذن ایشان اذان خود را ندا درند آدر دهد وقتی که آفتاب در میان آسمان بود في النسائي
عن ابن عمر رضی ان رسول الله علیه السلام قال بینما رجل یجر ازاره اذ خسف به فهو یتجلجل في
الارض الی یوم القیمة ترجمه رسول علیه السلام فرمود ناگاه مردی بود که ازار دراز
خود را بر زمین میکشید در همون زمان او را زمین فرو برد در حال آنکه ازار آن
دراز پوشنده زیر زمین می جنبد و می رود تا روز قیامت في مسند احمد بن منیع رضی
انه صلی الله علیه وسلم قال یا سفیان ابن سهل لا تسبل ازارک فانه لا یحب المسبلین
ترجمه رسول علیه السلام فرمود یا سفیان بن سهل ازار خود را دراز مکن بدرستی
که خدای تعالی دوست نمیدارد ازار دراز پوشند کان را وفي السبق عن ابي امامة

انه قال عمر ابن العاص علی رسول الله علیه السلام وهو مسبل ازاره وسبل ...
فقال رسول الله نعم الفتی ابن العاص لو لم میذره وقصر من لمة فبلغ بذ
ذالک عمر رایه او قصر ورفع ازاره الی رکبته ترجمه ابو امامه میکوید که روزی
کذ و بکذشت ابن عاص دران حال که ازار وی دراز بود وموی سر وی نیز دراز
بود در مجلس رسول الله فرمود نیک جوانست ابن عاص اگر کوتاه میکرد ازار خود را
وکوتاه میساخت موی سر خود را پس این خبر را بابن عاص رسانیدند پس سر خود را
تراشید یا موئیهای خود را کوتاه کرد وازار خود را تا زانو کوتاه کرد اینند در انیس
الارواح در مجلس بیست وششم آورده است رسول علیه السلام فرمود علامت منافق
دراز کردن ازار است هر که ازار نو یادت کند که زیر شتالنگ افتد از خدا و
رسول عاصی شود وجای او دوزخ باشد ورسول علیه السلام فرموده ازار دراز
چون زیر قدم افتد بهر قدمی که در زمین نهد خانه در دوزخ بنا کنند وابو هریره
رضی الله عنه گفت که دراز کننده ازار منافق باشد ودراز کننده آستین ملعون
باشد ونیز فرمود که دو کروه در لعنت خدا همیشه باشند یکی پوشنده ازار دراز
دوم پوشنده آستین دراز پس هر که این نوع کند خانه او در دوزخ بنا کنند
فرع پنجم در بیان آنکه گاه گاه پای برهنه بیر می باید کرد در روضة الاحباب
در بیان

در بیان نعلین ایلا که رسول علیه السلام از زنان هجرت فرموده بود می از عمر خطاب رضی الله
عنه میکوید که بخانه رسول علیه السلام در آمدم وی را دیدم که تکیه بر شوی پهلوی خود را
برهنه بر حصیری نهاده بود در تفسیر حسینی می آرد قد عند قوله تعالی فاخلع نعلیک
کویند این تعلیم طریق تواضع وادب است زیرا که بر بساط ملوک با نعلین نتوان
رفت ولهذا طایفه از سلف چون بحرجایي وغیره پای برهنه سیر میفرمودند
کنجی که زمین وآسمان طالب اوست کرد زنکری برهنه پایان دارند في المشکاة في باب
الترجل قال رجل لفضالة ابن عبید رضی الله عنه مالی اراک شعثا قال کان رسول الله
یامرنا ان نحتفی احیانا عن کثیر من الارفاه قال مالی لا اری علیک حذاء قال کان رسول الله
۲٤۸
یامرنا ان نحتفي احیانا الواعظین در مجلس بیستم می آرد رسالت پناه گاه گاهی
برهنه سیر میفرمود وکوشت وسبزی از بازار نخریدي وبدست حق خود برداشتی وبخانه آ
آوردی در روضة الاحباب در بیان مشی رسول الله آورده است وگاهی با جمعی از یاران
در سیر مرافقت مي نمودي وایشان را پیش کردي وخود عقب ایشان رفتي وفرمودي خلوا ملائکه
ربي وگاهي نعلین پاي برهنه میرفتي از ثابت بن مالک روایت میکوید که ابو هریره را دیدم
در ایام خلافت در بازار مدینه هیزم بر پشت گرفته میکذشت چون نزدیک من رسید
گفت اوسع الطریق للامیر ابن ابی مالک و دیگری گفت علی را دیدم در ایام خلافت

دربازار مدینه پای برهنه میرفت و بیکدرم گوشت بخرید و بدستار خود بست گفتم ای امیر
المومنین بمن ده تا بردارم گفت ابو العیال احق ان یحمل علیه و شرح آورده است که بردن
آمدن از بجد می آرد فی الشرعة ومن السنة ان یحفی احیانا تواضعا لله تعالی وکان النبی
یامر اصحابه بذالک احیانا فرع ششم در بیان آنکه مروارید پوشیدن مر زنان ومردان را
مباحست در ترغیب الصلواة در فصل بیست وهشتم در بیان آنچه مکروهست می آرد در تهذیب
ومنتقی آورده است که کمر نقره مرد را حلالست وبزر اندوده کردن کمر وتیغ باکی نیست
ازانکه مروارید پوشیدن مرد را حلال است فی السراجی منتقی باب اللبس لا باس بان یلبس
الصبی اللولو وکذا البالغ ویکره الخلال در قسم ابراهیم شاهی پارسی در باب خطر واباحت
می آرد در صلواة مسعودی آورده است که نقره مرد را حلالست بزر اندوده کردن کمر
وتیغ باکی نیست وهمچنین مرصع کردن تیغ باکی نیست ازانکه مروارید مرکو دکرا وهمچنین مربا
لغ را در تفسیر بحر مواج عند قوله تعالی وتستخرجون منه حلیة تلبسونها می آرد غواص میگویند
تا از قعر دریا لولو ومرجان می برارید وآنرا زینت خود می سازید واین از معظمات نعم ذوالجلال
است که پوشیدن آنرا مردان وزنانرا حلالست نه زر وابریشم که آن محرم بر رجالست وخطاب
مذکور در تلبسونها الایة چون جواهر ومرجان زنان جهت مردان می پوشند گویا که مردان می پوشند
وقیل مروارید پوشیدن مرد را از روایت اصل سی هفتم در مدح سنت وذم بدعت

الاجتناب در ذکر خلافت امیر المومنین عمر رضی الله عنه در بیان اجتناب از
ابتداع وشرح اتباع وی سنة رسول الله را نقلست که روزی عمر خطاب رضی الله عنه
بر منبر وعظ میفرمود ودر اثناء کلام گفت بدانید وآگاه باشید که اصحاب رای اعدای
سنن واحادیث نبوی اند از حفظ احادیث وآثار وتوفیق نیافته اند که ضبط

۲۴۹

نمانید وبموجب آن عمل کنند پس برای خود معجب ومستند گشته در بادیه ضلالت واضلال
سر گردانند بدرستی که ما مقتدی ایم نه مبتدی مطیعیم نه مبتدع مادام که تمسک جوئیم باحا
دیث وسنن وآثار پیغمبر صلی الله علیه وسلم گمراه نگردیم سنت ز هوای بدعت آرای تو به
حکم نبوی ز طبع خود رای تو به من از سخن رسول گویم تو ز رای آخر سخن رسول از رای تو
گویند مردی نزدیک عمر خطاب رضی الله عنه آمد وگفت یا امیر المومنین چون مداین گرفتیم
کتابی بدست ما افتاد بسیار سخنان خوب وپندهای مرغوب که موجب اطمینان قلوب
قلوب باشد دران کتاب یافتم عمر گفت آن سخنان مستند بر کتاب الله تعالی وسنت رسو
ل الله بود ند گفت نه جناب خلافت مآب وی را بدره تادیب نمود وبقرائة این آیه مشغول
شد که الر تلک آیات الکتاب المبین انا انزلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون نحن نقص علیک
بما احسن القصص بما اوحینا الیک هذا القرآن وان کنت من قبله لمن الغافلین بعد ازان
فرمود که بدرستی که هلاک امم تا تقدم اقبال بر کتب حکما بقول حکما وبقول کلام اساتیذ

واعراض از احکام توریت وانجیل بوده ومصداق این سخن فاروق این حدیث معتبر
است که ان خیر الحدیث کتاب الله وخیر الهدی هدی محمد وشر الامور محدثاتها وکل
محدثة بدعة وکل بدعة ضلالة نظر باین معنی یگانه روزگار مقبول حضرت آفریدگار
شیخ فرید الدین عطار در کتاب منطق نامه میفرماید سه علم دین فقه است تفسیر وحدیث
هر که خواند غیر این گردد خبیث این سه علم پاک از علم این سه علم پاک راهبر نجات حسن
اخلاقست وتبدیل صفات این سه علم از اصل دین منبعیست هر چه بگذشتی ازان لا
ینفع است این سخن حقا که از تهدید نیست این نگه دیدن بیرو تقلید نیست
مرد دین شو محرم اسرار گرد وز خیال فلسفی بیزار گرد نیست در شرع نبی هاشمی
دور تر از فلسفی یک آدمی من درین هر علم بوی برده ام بیش بر زنگی زکوی آن دم
چون بدانستم که دین این است وبس هیچ انهاد یقین اینست وبس ترک کردم آن همه
یا سوختم تا ازان ترکم کلاهی دوختم در تفسیر کشاف نزدیک قوله تعالی قل ان کنتم تحبو
ن الله فاتبعونی می آرد اگر یکی را بینی که دعوی محبت خدای تعالی میکند دست میزند
نعره وفریاد میکند که بیهوشی می آرد بیشک وبیشبهه بدانی که او خدا را نشناخته است
واو نیز نمی داند که محبت خدای را میگویند مگر آنکه از غایت جهل ونادانی بصورت
وصیت شور وشغب ونعره وفریاد میکند وبسیار باشد بسبب رخاستن وافتا

منی از خدا ایشود وازاران محبت بی نماز میگردد واحمقان عوام الناس بر
حال او گریه میکنند ومی بسیند در نزهة الارواح می آرد شریعت را در
تحقیق میدان چو حلقه بسته این درهمی باش ایا در خاک غفلت خفته برخیز
وزین غولان مردم خوار برخیز که در الکفت وکوی دیو مردم بود چون ماز ایا

۲۵۰

مارونیش کردم محمد آنکه محمود است شرعش شود مغز حقیقت اصل فرعش
رسوم بدعت وبیهوده ترویز بجان ودل رکاب مصطفی گیر منه چشم خرد بر جس
آخر رسول الله ترا رهبر بس آخر در تذکرة الاولیا در ذکر حسن بصری رضی الله
عنه می آرد نقلست که روزی یاران خود میگفت که شما مانند اصحاب رسول
بسر وریش نه بجزی دیگر اگر نظر شما بدیشان افتادی همه را دیوان پنداشتی واگر
ایشانرا نظر بشما افتادی شمارا مسلمان نه پنداشتندی که ایشان بر اسپان
چون مرغ برنده سواری داشتندی وشما بر خران بشت ریش سوار اید وگفت
کسانیکه پیش از شما بوده اند قرآنرا نامه میدانسته اند که از خدای تعالی رسیده
است بشب دران تامل کردندی بروز بران کار کردندی وشما آنرا بخوانده
گرفتید وعمل بدان ترک کردید واعراب وحروف درست میسازید وآنرا دلیله
دنیا ساختید در فوائد الفواد در ذکر عبد الله تستری رح می آرد گفت مثل سنت در دنیا چون

نهشت است در عقبی هر که در بهشت رفت ایمن گشت از بلا و هر که بر جاده آشت
نشد در عمل ایمن گشت از بدعت و هوای و گفت هیچ یادی دهنده نیست مگر خدا و
هیچ دلیل نیست مگر رسول خدا و هیچ زاد نیست مگر تقوی و هیچ عمل نیست مگر صبر
ایضا در ذکر عبد الرحمن الله مبارک رح می آرد وی گفت هر که ادب را آسان گیرد
خلل در فریضهٔ وی ظاهر گردد و هر که فریضه را سهل پندارد او را از معرفت محروم
بود و آنکه او چه باشد ایضا در ذکر ابو حفص حداد رح می آرد گفت هر که افعال
و احوال خود را در هر وقت بمیزان کتاب و سنت نسنجد او را از جملهٔ مردان راه شمری
ایضا در ذکر جنید رح می آرد وی گفت این راه کسی را باید که کتاب خدا را در دست
راست گرفته است و سنت رسول را بدست چپ و بروشنائی این دو شمع رود
تا نه در مغاک بد افتد و نه در چاه ضلالت فیه ایضا در ذکر ابو الحسن نوری رحمه الله
می آرد وی گفت راه مسلمانی بر خلق بسته اند تا اگر سر بر خط رسول نه نهند
ایضا در ذکر ابو عثمان حیری می آرد گفت هر که سنت رسول را بر خود امیر کرد انداسرار
حکمت گوید و هر که هوا را بر خود امیر سازد بدعت گوید در مناقب السادات در باب دوم
در ذکر یزید بن معاویه می آرد سوال چه حکمت است که اکثر عرب و عجم و فارس
اولاد رسول خدا را بجان دوست میدارند و اغلب هندوان اولاد رسول را

اهانت می نگرند جواب در تفسیر ابو القاسم رح میگوید چون قرآن نازل شد مصطفی
صلی الله علیه و سلم قرآن را بهر طرف فرستاد چون قرآن در فارس رسید فارسیان آن را
بر سینه نهادند و با طاعت تمام سلمان را بخدمت رسول الله روان کردند و چون قرآن
بترکستان رسید ترکان آن را بر سر نهادند و هدیه های بسیار و تحفها بیشمار بخدمت
251 رسول الله علیه السلام فرستادند چون قرآن بهندوستان رسید هندوستانیان قرآن را
زیر پای نهادند بعد از آن در گلوی سگ بسته در بازار رها کردانیدند چون این واقعه
بتخت گاه رسالت پناه رسید دعا کرد و گفت بار خدایا فارسیان مقبول
دلها و صادق سینه ها باشند و تا روز قیامت محبت فرزندان من از سینهای
اهل فارس بیرون نرود و ترکان سران و سرداران باشند و در همه جا مظفر و
منظور گردند و هندوستانیان اولاد مرا خوار دارند و در اهانت کوشند و ایشان
همیشه خوار و بی مقدار گردند یکی معاندی دیگری باشد امیر خواهد مال رعیت
فرو برد و رعیت خواهد امیر زود هلاک گردد و هیچ بزرگ و بزرگی و بزرگ زاده
بمرتبهٔ کمال نرسد و همه بیداد و نا انصاف باشند الا ما شاء الله و مروی است
که چون این کیفیت بحضرت رسالت پناه رسید خواست تا بجهت تنبیه هندوستان هم
سازی کند جبرئیل علیه السلام در رسید و گفت یا رسول الله تمام زمین هندوستان

نجس است قدم اطهر کجا خواهی نهاد و از آدم علیه السلام تا این دم در آن زمین
هیچ نبی قرار نگرفته است و هیچ ولی در آن زمین نیاسوده است چون هندیان
بکتاب خدای تعالی چنین اهانت و بی حرمتی کرده اند متابعان تو از ایشان انتقام
خواهند کشید و زنان و فرزندان ایشان را به بنده گی اسیر خواهند گرفت و عطا او
مصادره رسوا خواهند گردانید ملکان و پادشاهان بر سر اهل هند همیشه از اهل
یکی از پادشاهان منصور و مظفر سازی تا از ایشان انتقام کشند آمین یا رب
العالمین اصل سی هشتم در مذمت شراب خورنده و حرمت بنج و افیون و آ
شامنده در تفسیر حسینی می آرد یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای زمرهٔ مومنان إِنَّمَا الْخَمْرُ
این نیست که خمر و همه مسکرات درین داخل است وَالْمَيْسِرُ و قمار و این بر عادت
نرد و کعب و بیضه و غیر آن وَالْأَنْصَابُ و بتانی که نصب کرده اند برای عبادت
وَالْأَزْلَامُ و تیرها و قداح رِجْسٌ پلید است مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ از وسوسه و تزیین
شیطان فَاجْتَنِبُوهُ پس اجتناب کنید ازین پلید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تا باشد که رستگار
شوید برین اجتناب إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ جز این نیست که میخواهد شیطان
أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ آنکه افکند در میان شما الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ دشمنی و خصومت
فِي الْخَمْرِ در خوردن خمر وَالْمَيْسِرِ و در باختن قمار وَيَصُدَّكُمْ و باز دارد شما را عَنْ ذِكْرِ

ذکر خدای تعالی وَعَنِ الصَّلَاةِ و از گذاردن نماز فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ پس
هستید شما باز ایستاده کان استفهام بمعنی امر است یعنی باز ایستید بعد
از آنکه بر معایب منکرات مطلع شدید در اخبار آمده که چون این آیت نا
زل شد عمر رضی الله عنه گفت انتهینا یا رب در تیسیری آورده که درین آیت ده دلیل
252 است بر حرمت خمر اول آنکه با قمار قرین ساخت و قمار حرام است پس قرین وی نیز
حرام باشد دوم او را با بت پرست در یک سلک کشید و آن سر همه حرام هاست
پس این نیز حرام بود سیم او را رجس گفت یعنی پلید و هرچه پلید است حرام با
چهارم فرمود که عمل شیطان است و هرچه کار شیطان بود حرام است پنجم امر کرد که
این کناره شوید هرچه دور بودن از و فرض است حرام باشد ششم آنکه رستگار
با جتناب آن منوط و متعلق ساخت و هرچه رستگاری در اجتناب از و بود حرا
م است هفتم فرمود که سبب دشمنی و خصومت است و هرچه در میان مسلمانان سبب
عداوت بود حرام است هشتم باز دارنده از یاد خداست و هرچه بنده را
از یاد خدا باز دارد حرام است نهم سبب منعت از نماز پس پیشک حرام بود دهم
فرمود که باز ایستید از آن یعنی هر که ترک آن فرض است حرام باشد و از تمهید
که در احادیث آمده است که عاقلان را همین کفایت است که حدیث الخمر کفایت

(۵۱۲)

که بایدوش یعنی مدمن خمر ماننده برستنده خر بتی است سه می غلکی دان جگر
آمیخته درجگر بی غمکان ریخته بی خردان مرد که جزی جشید کش قلم بی خردی درکشید
الملوک در باب ایمان می آرد عن عایشه رضی الله عنها قالت قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ان اول مایکفاء الاسلام کما یکفا الاناء الخمر قیل فکیف ذالک
یارسول الله وقد بین الله فیها مابین قال یسمونها بغیر اسمها فیشربونها عایشه رضی الله
عنها روایت میکند که رسول علیه السلام فرمود که بدرستی اول کبیره که نکوسار
کرداند اسلام را چنانکه نکوسار کرده میشود آنا یعنی ظرف درخوردن خمر خواهد
بود گفتند ای رسول خدا چگونه خورند مسلمانان خمر را وخدای تعالی درقرآن بیان
آن فرموده و از احرام کرداینده رسول علیه السلام که آن نامها دیگر کنند چون عرق وسوزم
وبوزه وبنیده از حلال دانند وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم کل مسکر خمر وکل مسکر حرام ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرد که رسول
علیه السلام فرمود هر چه مست کند است خمرست وهرچه مست میکرداند حرام است
وعن عایشه رض قالت قال رسول الله علیه السلام ما اسکر الفرق منه فملء الکف منه حرام ... ده رطل است
هشت من شرعست وعن جابر بن عبد الله رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم کل مسکر حرام وان علی الله عهدا لمن یشرب المسکر ان یسقیه من طینة

(۵۱۳) ۲۵۳

طینة الخبال قالوا یارسول الله وما طینة الخبال قال عصارة اهل النار جابر بن
عبد الله انصاری رحمة الله علیه روایت کرد از رسول علیه السلام فرمود که هر
مست کننده حرامست وچیزی که مست میکرداند حق است بر خدای تعالی که آن
کس را در دوزخ از طینت خبال بخوراند گفتند یارسول الله طینت خبال
چیست فرمود که ریم زرد وزرداب دوزخیان در روایتی دیگر فرموده که بدانید
خدای سبحانه که جان محمد در قبضه قدرت اوست که اگر یکقطره از ان ریم و
زرداب دوزخیان در دنیا افتد همه اهل دنیا از گنده گی ومرداری آن هلاک
شوند وعن عایشه رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اطعم
شارب الخمر لقمة سلط الله علیه حیة وعقربا فی قبره ومن قضی حاجة فقد اعان
علی هدم الاسلام ومن جالسه حشره الله یوم القیمة اعمی لا حجة له عایشه رضی الله
عنها روایت کرد که رسول علیه السلام فرمود که هر که یک لقمه دردهان شراب خوار نهد
الله تعالی ماری وکزدمی درگور بروی گمارد تا ویرا میگزد وعذاب میکند و
هرکه حاجت خمرخواره برارد در ویران کردن دین مسلمانی یاری کرده باشد
وهرکه باوی بنشیند خدای تعالی ویرا روز قیامت از گور برانگیزد کور نزد خدای
تعالی او را هیچ حجة نباشد وعن ابی هریره رض قال قال رسول الله صلی الله

نه

علیه وسلم من سلم علی شارب الخمر او صافحه او عانقه احبط الله عمله اربعین
سنة ابو هریره رضی الله عنه روایت کرد از رسول علیه السلام فرمود هر که سلام
کند بر خمرخواره یا مصافحه کند او را خدای تعالی طاعت چهل ساله ویرا تاچیز کرداند
این تهدید باکشیدید درحق کسانست که بر خمرخواره سلام کرده باشند
باویرا طعام داده یا حاجتی از آن برآورده یا با او نشسته باشد اینجا از سر
از سر انصاف نظر کن تا حال خمرخواره چگونه خواهد بود وفی الوهاج شرح القدوری
ری اکل البنج والافیون والحشیش حرام لانه یفسد العقل المزاج ویمشی الی
الغفلة حتی یصیر الرجل ذات خنث ودیاثة وخلاعة وغیر ذالک دون
ما من الفساد الذی یصد عن ذکر الله وعن الصلوات والعبادة لکن تحریم
خمر فاذا اکل شیا من ذالک ولا حد علیه بل یجب التعزیر وقیل اذا کان المرء
مبتلا بالافیون والحشیش حتی لا یاکل یصیر فی معرض الهلاک فیباح له الاکل ولا
یاثم وان اثم منه قبل ذلک وقال بعضهم فی الحشیش المصنوعة من ورق القنب یجوز
شربه للتداوی مالم یزل به العقل واذا زال به العقل لم یجز اتفاقا فی الهدایة
باب حد الشرب ولا یحد السکران حتی یعلم انه سکر من النبیذ او شربه طوعا لان
الشرب من المباح لا یوجب الحد کالبنج ولبن الرماک وفی الغایة شرح الهدایة قوله وکذا

۲۵۴ (۵۱۳)

الشرب قد یقع عن الاکراه والاضطرار علی قولهما ولا یحد السکران حتی یعلم انه سکر
من النبیذ او شربه طوعا لان السکر من المباح لا یوجب الحد کالبنج ولبن الرماک
والذی ذکره من اباحة البنج موافقة العامة الکتب خلاف روایة جامع الصغیر
للامام المحبوبی فانه استدل علی حرمة الاشربة المتخذة من الحبوب کالحنطة
والشعیر والذرة والعسل وغیرها ومن هذه الاشربة حرام بالاجماع لان السکر من
البنج حرام مع انه ماکول فمن الشرب اولی کذا ذکره صاحب نهایة ولیس بصحیح لا
ن روایة جامع للامام المحبوبی یدل علی ان السکر الحاصل من البنج حرام وکلام
المنصف یدل علی ان البنج مباح وتنافی بینهما فی الانکار فی بیان الخمر وعدم شاربها
عن عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما قال قال الله علیه السلام من شرب الخمر لا یقبل الله
له صیام اربعین صباحا فان تاب الله علیه فان عاد الرابعة لم یتب الله علیه وسقاه
من نهر الخبال اصل سی نهم در بیان سلام کردن وبست دوتا نمودن
در تفسیر حسینی می آرد سلام قولا یعنی تحیتی خطابی بیواسطه من رب الرحیم از
پروردگار مهربان در معالم از جابر بن عبد الله رضی الله عنهما نقل میکند که پیغمبر
علیه السلام فرمود که اهل بهشت در نعیم خود مستغرق باشند که ناگاه نوری بر
ایشان ساطع گردد وچون سر بالا کنند حضرت عزت گوید السلام علیکم یا اهل الجنة

سلام دو دست شنید سعادت و سلامت بوصل یار رسید از فضلت است

وامتازوا الیوم ایها المجرمون وجدا شوید امروز ایها المجرمون ای مشرکان از موحدان و ای

منافقان از مخلصان که شما را بزندان دشمنان میرانند و ای شما را ببوستان دو

ستان میخوانند الم اعهد الیکم ایا عهد کرده ام با شما و نفرموده ام شما را یا بنی

آدم ای فرزندان آدم ان لا تعبدوا الشیطان انکم پرستید شیطان را یعنی یار از نفرموده

شیطان انه لکم بدرستی که او مر شما را عدو مبین دشمنی است آشکارا و عداوت او

باید بر شما بر هر کس ظاهر است و ان اعبدونی و نه عهد کرده ام که مرا پرستید که گفتم

شما را ای پرستش من هذا صراط مستقیم راه راست است به بهشت و لقد اضل

بدرستی که گمراه کرد شیطان منکم از شما ای آدمیان جبلا کثیرا خلق بسیار را افلم

تکونوا تعقلون ایا نیستید شما که تعقل کنید و خود را در دام فریب او نیفکنید

هذه جهنم التی این دوزخ آن دوزخی است که در دنیا کنتم توعدون بودید که

وعید کرده میشدید بدان اصلوها الیوم در آیید بدو امروز بما کنتم تکفرون

بسبب آنکه بودید که می پوشیدید حق را و تصدیق انبیا نمیکردید الیوم نختم افواه

مهر نهیم علی افواههم بر دهنهای ایشان چون انکار میکنند که مشرک نبوده ایم

و تکذیب رسل نکرده ایم و شیطان را پرستیده ایم و تکلمنا ایدیهم ... گویند با ما ایدیهم

دستهای ایشان و تشهد ارجلهم و گواهی دهند پایهای ایشان بما کانوا

یکسبون بآنچه بودند که در دنیا یکسبون میکردند در کشف الاسرار آورده که جناح جوارح

اعدا بر افعال بد ایشان گواهی دهند اعضای اولیا بر طاعات ایشان و اقامت

شهادت کنند چنانچه در آثار آورده اند که حق سبحانه بنده مومن خطاب کند

که جای در دنیا ... که عبادت و خیرات خود بر شمار در حق سبحانه اعضا

او را در سخن آرد تا هر یک اعمال او را باز گویند حق انامل گواهی دهند

تسبیحات که کرده فانهن مسئولات مستنطقات در شرح آورده سلام کردن

بر پادشاه طاعت است و بر علما توقیر است و بر والدین حرمت است و بر اقربا

صله رحم است و بر اهل خانه سنت است و بر ضعیفان امان ... داده است

و بر ظالمان امر معروف است و بر کودکان تعلیم است ... جبرئیل علیه

السلام نزدیک حجره رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت ان الله یقرأ

ک السلام قال هو السلام و منه السلام و الیه یرجع السلام اما الانحناء فی المصا

بیح فی باب المصافحة عن انس رض قال قال رجل یا رسول الله الرجل منا یلقی

اخاه او صدیقه اینحنی له قال لا قال افیلتزمه و یقبله قال لا قال افیاخذ بیده و یصافحه

قال نعم ... الانحناء للسلطان و غیره مکروه لانه یشبه فعل المجوس

... العلوم الانحناء عند السلام منهی عنه ... سعادت در اصل گزاردن

... تحیت می آرد و انس گوید رضی الله عنه که پرسیدم از رسول خدا علیه السلام

که چون با یکدیگر رسیم پشت خم کنیم گفت نه گفت فرا گیریم گفت آری ...

فی الباب الثامن و الاربعین الانحناء للسلطان و غیره مکروه لانه یشبه فعل المجوس

... الصلوة در فصل سنتهای نماز می آرد که در فتاوی خانی آورده است لا باس

است بتقبیل ید العالم و السلطان العادل اما در بوسیدن غیر ایشان

سخن است و بعضی میگویند که اگر برای تعظیم اسلام دست مومنان می بوسند با

کی نبود اما افضل و اولی آن بود که دست کسی نبوسند زیرا که علما در تقبیل ید لا

باس گفته اند و هر جا که لا باس است ترک آوردن بهتر است اما معانقه کردن

و دست خود بوس دادن و پای مردمان بوسیدن از افعال جاهلیت و قول

علما نیست اما پای مادر شاید بوسیدن و این حدیث رسول الله ثابت شده

شده است اما القیام فی المصابیح عن انس رض قال لم یکن شخص احب الیهم من

رسول الله صلی الله علیه و سلم و کانوا اذا راوه لم یقوموا لما یعلمون

من کراهیته لذلک و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من سره ان یتمثل له الرجال قیاما

فلیتبوء مقعده من النار عن ابی امامة قال خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم

متوکیا

متوکیا علی عصا فقمنا له فقال لا تقوموا کما تقوم الاعاجم یعظم بعضهم بعضا عن ابی سعید

الخدری قال لما نزلت بنو قریظة علی حکم سعد بعث الیه رسول الله علیه السلام و کان

قریبا منه فجاء علی حمار فلما دنا من المسجد قال رسول الله صلی الله علیه و سلم للانصار

قوموا الی سیدکم عن سعید ابن ابی الحسن قال جاءنا ابو بکرة فی شهادة فقام له

رجل من مجلسه فابی ان یجلس فیه فقال ان النبی علیه السلام نهی عن ذی ...

مطالب المومنین و لا یجوز ان یکرم احد الاجل دنیاه لان النبی علیه السلام قال

من تواضع لغنی لاجل غناه ذهب ثلثا دینه در ترغیب الصلوات در فصل سنتهای نماز

می آرد سوال اگر قومی قرآن میخوانند پس یکی از اشراف در آن مجلس در آمد

قاری را شاید که پیش او برخیزد یا نه جواب اگر آینده عالم باشد یا استاد او را

علم شریعت آموخته است باتفاق علما شاید و اگر آینده غیر ایشان است اگر چه کبیری

یا شریفی باشد قاری را نشاید که پیش او برخیزد و این روایت در فتاوی بر

هانی است ... اوراد از صلوة مسعودی نقل میکند دیگر را در مسجد تعظیم نباید

کرد که در خانه خدای تعالی غیر خدای تعالی را تعظیم نباید داشت قال علیه السلام

لا تعظموا فی بیت ربی جایی که حضرت رسالت پناه چنین میفرماید که مرا در خانه خدای تعالی

تعظیم مکنید یعنی پیش من بر مخیزید پیش دیگری خاستن کی جایز بود و لهذا ...

فرج یا مفرج اللهم ارزقنی ما فیه قلبی ...

سلف چون در مسجد سبق لقد آیا شاگرد از او حجت کردندی که کی باید که درپیش ما

بیخبر نبود در مسجد اه فصل چهل و هشتم در بیان آنکه اگر مومن در جوانی عمر در عبا

دت گذرانیده و در وقت پیری غمیتوانند الله سبحانه حکم میفرماید که عبادت و

چنان در وقت جوانی میکرد همان طور بنویسید و حکم مریض و مسافر همچنین است

حسینی می آرد قوله تعالی ثم رددناه اسفل سافلین الا الذین امنوا و عملوا

الصالحات فلهم اجر غیر ممنون لیکن آنانکه ایمان آورده اند و عملهای صالح

کردند قدر عمر دراز دانستند و از ان نفع گرفتند و نفایس انفاس را غنیمت شمر

دند و عمر را بیکار نگذرانیدند رسیدن دراز دل عمر ایشان را زیان نیست زیرا

ایشان را ثواب و اجری غیر مقطوع است یعنی هرگاه در قوت و جوانی عبادت و عملی

ورزیده باشد چون مریض و پیر و ضعیف گردد و از جهت عذر پیری آن اعمال

نتوانند کرد و فرشته را از نوشتن ثواب نماز و اوراد باز ندارد فرو در درد

پیری اگرچه عمل نتوانند کرد همو ثواب بدهند بلکه بعد مردن نیز فرشتگان

را فرمان میشود که نزدیک گور او بنشینید و به تهلیل و تسبیح و تحمید و تکبیر مشغول

شوید و ثواب آن را بنام آن بنده بنویسند تا آنکه آن بنده از گور برانگیخته شو

د در مرده کان حاضر آید در تفسیر حسینی می آرد قوله تعالی ثم رددناه اسفل

و قطع برسیدن ... آدمی ...

در تفسیر حسینی می آرد قوله فلهم اجر غیر ممنون پس خدای را رحمت اجر ... و فضل ...

و صحبت نزد ایشان میفرستند و پیری و ضعف حال ... تا اگر عمل ... کند ... و ...

نزد ایشان ... که ... رفتن ... از گناه ... و نیز ... که حق تعالی ...

ندا میکند ... شیخ ... لو ... و ... تو ... و ... تو ...

شرم کن از ... شرم میکنم از تو ... و ... ایشان ...

و بادیس ... او ... و ... او ... دلالت کند ...

و اما در سیلاب ... غرق نکند و اما ... او ...

بهشت و ... هر که پیر شد ... روز قیامت نوری باشد و ... که ...

شنیدم که حق ... هر که ... از جوانی به پیری رسید ... شرم دارم که او را عذاب کنم

بآتش دوزخ و در روایتی حق میفرماید ... نور ... شرم دارم که نور ... را بنار ...

میسوزانم و در حدیث قدسی آمده است هر که به پیری رسید در اسلام ... بیاید و او ...

شهادت که لا اله الا الله محمد رسول الله او را بآتش دوزخ عذاب نکنم و بشارت میدهم که تحقیق ...



فصل چهل و نهم در ... و ... در ... باید در ...

اگر ... که ... او ... تا ... باید الهم ...

... که گوشت ... نخورد ... که نخورد تا ... باید ...

کردند ... و ... و در ... صورت اتفاق است که ...

... اند ... و ... شاید ... عرا ... که ... و ...

بار ... که ... حق ... گرد ... و غول شود ... موسی علیه السلام ...

کرده باشد ... او تا ... روز ... تکند و ... در ...

و فاسق مرده باشد در احیاء العلوم میگوید که رسول الله ... بهشت حرام است

بهر فاحش و ابراهیم بن میسره گوید که فاحش در روز قیامت ... سگ ...

در کیمیای سعادت می آرد رسول ... در روز دوزخ کسانی باشند که از دهان ایشان ...

بیرون می آید ... ایشان ... دوزخ ... باد ... رسند که ایشان کیستند گویند

ایشان کسانی اند که در دنیا سخن پلید و فحش میگفتند فصل چهل و دوم در ایام بیض

فسبحان الله ... در مدارک در سوره روم می آرد که ابن عباس روایت میکند هر که فی الحال

تا آخر بخواند و سه آیت تا آخر سوره والصافات بخواند پس هر نماز نوشته شود برای او

نیکیهای به شمار ستارگان آسمان و شمار قطرهای باران و بعدد ذره خاک زمینی و بعدد برگهای

درختان ... این خواننده ... داده شود و ... بعدد ... در ... است

در تفسیر ... زمره رسول علیه السلام ... ایات سه بخواند ...

در آن روز از وظایف و اوراد فوت شده باشد ... کند ... بوقت

شبانگاه بخواند ... که ... در بهشت از وظایف و اوراد فوت کرده ...

... حروف ...

این روایات ... حروف ... و ... حروف ... ده ...

... از ... و ... و ...

... وقت ... ثواب این ... آیت بخواند ثواب حسنات ...

تمام شده و ... کنند ... رحمانیا ...

فصل چهل و سیوم در فضیلت سورت الحمد ...

این سورت را بیک نام میخوانند و الحمد را هفت نام میخوانند فاتحه و سبع مثانی و ام الکتاب

و ام القرآن و سورت المغفرت و سورت ... و درین سورت هفت

حرف نیست ... از ... دوزخ ... از ... دوزخ ... از ... و ...

ظلمت کفر و معصیت ... از فراق دوزخ ... خوانند این سوره ...

بااین هفت عقوبت ... اگر این سوره ... بخواند ... و ...

و از هفت در که دوزخ نجات یابد و درین سوره ... و چهار حرف است ...

خواننده این سوره ... ثواب عبادت ... و در ...

... و ... بهشت ... در بهشت ...

و تا رب العالمین ... ثواب اعمال ... هزار عالم در نامه اعمال او ...

... و تا رحیم ... خواننده این سوره ... هزار ساله ...

... تا ایاک نعبد ... روز قیامت ... هزار ساله ...

... تا صراط الذین ... این سوره ... خواننده ...

اعمال ... هزار ... و تا آخر ... خواننده این سوره ...

ثواب ... چهار هزار ... فصل چهل و چهارم ...

و ... آن ... که ... و ...

که ... هر ... و ...

یا غفور یا غفور یا غفور یا غفور یا غفور یا غفور برحمتک یا ارحم الراحمین

احوص محابیس سیاه منوییه و حجابییت نقیمیات الموراخیر قدوم شکسته از در بازی سیلوه او ست
سیوبا آرزو منوری و بافقیا نیاز منوری ترك مریدی و خرقه و کلاه و سجاده عبدام نیاز بی برکاه
علما و دیگر پیرو صلحاء و دیگر بهر سپر وضی میکرداند نصیحت غریبانه بکمالات مانند بدو ستیان لیکا نه
مینویسد که امروز چون سبب بر خطر و تیر و ضرر آفر زمان است بیدر شبر بیخ روز فواه [illegible] مینمر
خواه [illegible] حقوق ریخ خوان ابهمان است و اهرار علمار و مطلق صلی و قبله گاه [illegible] یا الواب امر
و خوانین و سلطان است و ترددات تلبیسات مسلمانان بدر دروازه و فرو داران کاغوان است
و ایشان درجه اعلی در تبه علیا الکابر و بیخ بدان است که عقلان [illegible] و مهار شتران ایشان بدست
شیطان است و این حرکات مطعونه و ترددات ممقوته و مطلوبات مذمومه شیوه خدا
ترسان است و اخلاق حمیده او صاف ستوده یعنی صبر و قناعت و شکر و ترك صحبت اهل
دنیا و توکل و ترك تدبر و اتقی و علی رب الارباب شان زیرکا [illegible] و استدبار دنیا
و اهل آن و کارها بجذ دیر [illegible] حقیقت سعادت مند نیست که منع و عطا و سبب و بدنج
و رفع و زر و فالی [illegible] و دیگر است این درویشی دلریشی و دراندیشی نیك اندیشی [illegible]
خداوند خویش [illegible] حالات و حرکات و ترددات اهل زمانه شنیدی و اوصاف و اخلاق
این مردم شنیدی [illegible] کوتاه فکران ترکات جدلیه فلاسفیه و معقولات سلامیات حکمیه
که سطحیات و طامات صوفیه فضولی است و ترهات و مزاخات متصوفه ایاحیه است
قواعد توحید و طریقت عقیده کردند و عبارات بالملم صوفیه حقیقت نام نهاده اندکلا
و احادیث رسول الله و آثار صحابه در ایشان لیست الله اخفر الله باید که مخلصان تقوی شعار
مهتدی بکتاب الله و احادیث نبویه معتقد اسانید و آثار صحابه و روایات رواة ثقات را
امام خود سازند و صلوة در اوقات درجات مکنوات فطیات با لحضور والحیات سند
[illegible] ارکات باول اوقات ادا کنند و دایم بدل ادا محترز اسما که الله الله تارکا ما سوی الله باشند
[illegible]

[illegible]
[illegible]
اللهم المغفور لکاتبه ولوالدیه ولاخوانه واخواته واجداده ولاقاربه واحبابه ولجمیع امة محمد [illegible]
مسئله اگر ذبح کرد گاو و شاة سه و بعد از ذبح کردن در حرکت آمد و خون نیز روان شد از وی است
حلال است زیرا که علامت حیات موجود شد که خون بیرون آمد اما حرکت موجود
نشد یا حرکت پیدا شد و خون ظاهر نشد در ان صورت نیز حلال حلال است زیرا که
علامت حلال یکی از دو موجود است واین یافته شد واگر حرکت نکرد و خون روان نشد
در انصورت حلال نیست زیرا که علامت حلال متحقق نشد اما اگر وقت ذبح
کردن حیات یافته دانند حلال اگرچه خون و حرکت نکرده باشد و اگر وقت ذبح
کردن معلوم نیست حیاتش و درین صورت حلال نیست رجل ذبح شاة قتلت او
بقوة او نحو ها اما ان حرکت عضو قبل الموت فانه یحل نقل من اجب
مسئله ذبح کرد شاة مریض نه و هیچ حرکت نکرد مگر دهن محکم بسته شد باید اگر دهن
کشاده کرد حلال نیست و اگر پوشیده حلال است و اگر پایها دراز کرد حلال نیست
و اگر قبض کرد حلال است و اگر موی خواب کرد حلال نیست و اگر موی ایستاده شد
حلال است زیرا که اگر در شیده بعضی علامات حیوة و بعضی نه لیکن این قیاس است
که معلوم نباشد حیات وی وقت ذبح کردن اگر معلوم باشد حلال است بهر حال کشتند
نیز اگر مسکر الشاة قریب را ندیدن است ذبح کردن وی را مرده بود زیرا که [illegible]
خواهرشه [illegible] در شك و شبه [illegible] مسکر ذبح کردن مسلمان [illegible]
[illegible]

[illegible]
خیر بن بکر علیها [illegible] بهود و ترست و کنکه و کودك و زن و دختر تا کرده حلال است
کنز العباد نقلت از ارشاد الطالبین فی عینیه قال علیه السلام ستة نفر لا بد فلق
قالت عائشة رضی الله عنها [illegible] رسول الله قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
والقصیر والاعمی والازرق والکیک والحجام الطویل الذی طال بده
والقصیر الذی عن اداء حقوق الزوجة وصلیه الرحم والاعمی الذی لا یبصر وقت
صفحة [illegible] والازرق الذی الجرعیناه فی حق اخذ المسلم بالحسد والحقود
یاخذ الرشوة و حکم بالباطل والحجام الذی کشف عورة [illegible] الجلید
الصحابنا رحمهم الله فرض علی الناس ان یعطوا الکفایة للفقهاء والقضاة
المفتین والمحتسبین والمؤذنین والمتعلمین وکل من یقوم بامور الدین
نیازمانا لانه انقطع حقوقهم فی بیت المال بسبب جور الامراء وقهره او بسبب الآفات
فلم یشتغلوا الی الکسب [illegible] التعلم فیظهر الجهل بین الناس و [illegible]
و فی قال [illegible] للفقهاء و فی معنا هم حق فی بیت المال او فی الناس حق [illegible] والحقوق [illegible]
اعتقد [illegible] زوجات [illegible] الفرض [illegible] والناس [illegible]
و [illegible] عن المحیط و علیه الفتوی و ذلک فی [illegible]
انا یعطوا الطالب العلم المستحق [illegible] من الذهب [illegible]
[illegible] العقباء [illegible] ابن [illegible] ربیع الاول سنة ١١٣
[illegible]

